



**ریشه های محرومیت اجتماعی-سیاسی
سیستماتیک تُرکی زبانان افغانستان**

محمد کاظم امینی



ریشه های محرومیت اجتماعی – سیاسی

سیستماتیک ترکی زبانان افغانستان

پژوهش و تالیف

محمد کاظم امینی



سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور

امینی، محمدکاظم، ۱۳۴۳-
ریشه‌های محرومیت اجتماعی- سیاسی سیستماتیک ترکی
زبانان افغانستان/پژوهش و تالیف محمد کاظم امینی.

تهران: نشر اساتید دانشگاه، ۱۴۰۴.

۳۹۰ص.
978-622-330-627-3

مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک

وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع

فیبا
کتابنامه:ص.[۳۷۷]-۲۸۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
ترکان -- افغانستان
Uzbek -- Afghanistan
Uzbeks -- Afghanistan
ترکان -- افغانستان -- وضع اجتماعی
Turkic peoples -- Social conditions -- Afghanistan
ترکان -- افغانستان -- سیاست و حکومت
Turkic peoples -- Politics and government -- Afghanistan
نسل‌کشی -- افغانستان
Genocide -- Afghanistan
افغانستان -- تاریخ -- قرن ۱۳ق.

Afghanistan -- History -- 19th century

افغانستان -- تاریخ -- قرن ۱۴

Afghanistan-- History-- 20th century

DST۶ :

۹۵۸/۰۰۴۹۵۸۱ :

۱۰۱۷۳۳۲۹ :

فیبا :

رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی
اطلاعات رکورد کتابشناسی

موضوع

ریشه های محرومیت اجتماعی- سیاسی سیستماتیک ترکی زبانان افغانستان

پژوهش و تالیف: محمد کاظم امینی

ناشر: اساتید دانشگاه

سال چاپ : تابستان ۱۴۰۴

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۶۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۰-۶۲۷-۳



تلفن انتشارات: ۰۵۰۷۳-۶۶۴-۱۸۷۸-۶۶۴۰-۶۶۴۰-۲۱-۰۹۱۲۴۳۴۲۷۴۱ همراه

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| مقدمه | ۹ |
| در بارهٔ این اثر | ۱۵ |
| بخش اول: تُرک ها و اوزبیک ها به روایت منابع علمی و تاریخی | ۱۹ |
| وطن و خاستگاه اصلی تُرک ها | ۲۱ |
| تاریخ واژهٔ تُرک | ۲۲ |
| زبان های تُرکی | ۲۵ |
| دربارهٔ اصطلاح تُرک | ۲۶ |
| معانی تُرک و تُرکستان در فرهنگ لغات | ۲۸ |
| تُرکستان (باضم اول و کسر سوم) {تُ ک} | ۲۸ |
| سرزمین تُرکان. جایگاه اقوام ترک | ۲۹ |
| افغانستان کشوری با تنوع قومی | ۳۳ |
| تُرک های افغانستان (مدخل بر موضوع اصلی) | ۳۶ |
| مشکل مطالعه و پژوهش در بارهٔ تُرک های افغانستان | ۴۰ |
| تُرک تباران در افغانستان شرقی | ۴۱ |
| تورک تباران در کوهستان | ۴۲ |
| تُرک های کوهدامن | ۴۳ |
| بحث تُرک های پشتون شده در افغانستان | ۴۴ |
| کاربرد کلمهٔ اوزبیک در فرمان و منشورهای دوران حاکمیت امیر تیمور | ۴۹ |
| کار برد کلمهٔ تُرک در ادبیات | ۵۴ |
| پس منظر تاریخی و ملی | ۵۵ |
| شکل گیری به عنوان یک ملت | ۵۶ |
| دربارهٔ وجه تسمیهٔ اوزبیک | ۵۷ |
| اما اوزبیک خان که بود؟ | ۵۸ |
| وجه تسمیهٔ دیگر اوزبیک | ۵۸ |

- اوزبیک های افغانستان..... ۶۱
- منابع تاریخی در مورد اوزبیک ها ۶۳
۱. مطلع السعدین تألیف عبدالرزاق سمرقندی ۶۴
۲. روضه الصفا (محمد بن خاوند شاه ابن محمود) ۶۴
۳. حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف خواندمیر ۶۶
۴. تاریخ رشیدی تألیف محمد حیدر دوغلات ۶۸
۵. تاریخ گزیده حمد الله مستوفی ۶۹
۶. تاریخ گزیده نصرت نامه ۷۰
۷. شیبانی نامه محمد صالح ۷۲
۸. شیبانی نامه مولانا کمال الدین شیرعلی بنایی ۷۳
۹. مهمان نامه بخارا ۷۳
۱۰. تاریخ ابوالخیر خانی تألیف مسعود بن عثمان کوهستانی ۷۴
۱۱. ظفرنامه شامی ۷۴
۱۲. ظفرنامه شرف الدین علی یزدی ۷۵
۱۳. توزوکات تیمور (امیر تیمور توزوکلری) ۷۷
۱۴. بابرنامه ظهیرالدین محمد بابر ۷۸
۱۵. بحرالاسرافی مناقب الاخبار تألیف محمود بن امیر ولی کاسانی بلخی ۷۹
۱۶. تاریخ مقیم خانی تألیف منشی محمدیوسف شبرغانی بن خواجه بقا ۸۱
- کار برد رسمی واژه « اُزبک » در ادبیات سیاسی ۸۲
- پس منظر اطلاق واژه « اوزبیک » بالای ترکی زبانان افغانستان ۸۷
- علاقه ها: ۹۰
- حکومتی ها ۹۰
- زبان و ادبیات ترکی در افغانستان ۹۵
- نشرات رادیویی ۱۰۱
- تاسیس جراید بزبان های ترکی ۱۰۲
- رسمیت زبان اوزبیکی در افغانستان ۱۰۵

بخش دوم: علل و عوامل اساسی محرومیت اجتماعی و سیاسی

- سیستماتیک تُرکان ۱۱۱
- قومگرایی چیست؟ ۱۱۱
- افغانستان سرزمین انواع محرومیت ها ۱۱۵
- خلاصهٔ موضوعی: تعریف محرومیت ۱۱۶
۱. محرومیت اجتماعی ۱۱۷
۲. محرومیت سیاسی ۱۱۸
۳. محرومیت اقتصادی ۱۱۹
- افغانستان و حاکمیت های توتالیتار و تمامیت طلب ۱۲۰
- محرومیت زدایی سیاسی ۱۲۱
- علل و عوامل اساسی محرومیت اوزبیک های افغانستان ۱۲۲
- نوشته های مُغرضانهٔ اروپاییان بر ضد ترکی زبانان ۱۲۲
- سایر نوشته های در مورد تُرک های افغانستان ۱۲۷
- نوشته ها ، گزارش ها و سفرنامه های اروپاییان پس از سقوط امپراتوری
بریتانیا ۱۲۹
- برگشت به عقب و چاق کردن عقده های تاریخی ۱۳۲
- نقش پیر روشن و جنبش روشنیایان ۱۳۴
- نفی خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم ۱۳۷
- نقش آثار خوشحال خان ختک شاعر ملی پشتو ۱۳۹
- تاثیر و نقش عوامل خودی در این میان ۱۴۳
- بخش سوم : نسل زادایی و نسل کشی تُرک های افغانستان ... ۱۵۳
- انواع صدمهٔ شدید ۱۵۴
۱. صدمهٔ شدید جسمانی ۱۵۵
۲. صدمهٔ شدید روانی ۱۵۵
۳. صدمهٔ شدید جسمانی و روانی ۱۵۶
۴. تحمیل شرایط نا مناسب زندگی با وضع جرمه های سنگین ۱۵۶

۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با رشوه خواری ۱۵۸
- موضوع جرم و نسل زدایی ۱۶۱
- نمونه های فراوان از صدمه شدید جسمی و روحی اوزبیک ها ترکمن ها ۱۶۲
- روایتی از یک اثر و نویسنده ۱۶۳
- نسل زدایی سرخابی ها (سرخابیان) ۱۸۰
- اصل و نسب ۱۸۰
- پس منظر تاریخی و اتنوگرافی ۱۸۲
- تبعید و قتل عام طایفه « سرخابی ها » در دوره امیر عبدالرحمن ۱۸۴
- (تخت جلایر) مصداق هویت نابود شده ۱۸۹
- شهر تاریخی « چیچکتو » روایتی از یک تاریخ منهدم شده ۱۹۴
- منطقه « بوککن » در مرغاب نمود دیگر یک نسل زدایی ۱۹۶
- روایتی گمشده تاریخی از مناطق « قیرق قیز » یا « چهل دختران » ۱۹۷
- روایت چهل دختران از تاریخ « بیان الوقایع » محمد یوسف ریاضی: ۱۹۸
- جنبش مشروطیت و ترک های افغانستان ۱۹۹
- اتحادیه محصلان ۲۰۵
- بخش چهارم: ناقلین و کوچی و بزرگترین درد سر ۲۱۱**
- پس منظر سیاست ناقلین در افغانستان ۲۱۵
- معانی ناقل در فرهنگ ۲۱۱
- نظام نامه ناقلین به سمت قطعن ۲۱۶
- مبانی تاریخی سیاست ناقلین ۲۱۹
- قیام دولت کپتان علیه حاکمیت مستبد و استبداد ناقلین ۲۲۰
- روایت شفاهی دولت کپتان ۲۳۲
- سرگذشت «توره» جوانمرد عیار ۲۴۴
- قیام ملی « توره » بر علیه خوانین ناقلین ۲۴۸
- توره خان مینگ باشی که بود؟ ۲۵۶
- فاجعه سرپل و زنده سوزاندن دهقانان اوزبیک توسط ناقلین اسحاقزی ۲۵۹
- اسحاق زیی ها کی بودند؟ ۲۵۹

| | |
|---|--|
| ۲۶۰..... | سرپل و اسحاق زیی ها |
| ۲۶۲..... | روایتی از مظالم خوانین اسحاقزی در سرپل |
| ۲۶۵..... | فاجعه آدم سوزی در سرپل به وسیله اسحاقزیی ها |
| ۲۶۸..... | انعکاس این فاجعه در ادبیات معاصر اوزبیکی |
| ۲۷۵..... | مظالم کوچی ها و ناقلین بالای مردم شمال |
| ۲۸۸..... | تأسیس نخستین حزب سیاسی تُرکی زبانان |
| ۲۹۲..... | خلاصهٔ مضمون داستان سیاسی- تاریخی (توش- خواب) |
| ۲۹۸..... | ایرگش اوچقون نینگ توش کوریشی |
| ۲۹۹..... | باشلنغیچ - بیرینچی قسم |
| ۳۰۱..... | تون ایله کون ماجراسی |
| ۳۰۵..... | ایکینچی قسم- توش |
| ۳۱۲..... | اوچینچی قسم- عبرت و چاره |
| ۳۱۷... بخش پنجم: جنایات محمد گل مهمند در ولایات تُرکستان ... | |
| ۳۱۷..... | تخریب و انهدام آثار و آبدات تاریخی در شمال |
| ۳۲۱..... | سرگذشت انگشتر دزدی شدهٔ میرزا سلطان حسین بایقرا |
| ۳۲۴..... | روایت تاریخی دیگر مرتبط به این موضوع |
| ۳۲۶..... | روایتی دیگر پیوست به موضوع |
| ۳۲۸..... | ارگ تاریخی (بالاحصار میمنه) از انهدام تا انهدام |
| ۳۳۳..... | انهدام بالاحصار تاریخی شبرغان |
| ۳۳۸..... | انهدام رباط خواجه دُکه شبرغان و سایر آثار باستانی |
| ۳۴۰..... | تخریب بالاحصار تاریخی سرپل |
| ۳۴۲..... | انهدام آثار تاریخی و باستانی در اندخوی |
| ۳۴۴..... | موج کتاب سوزی ها و سوزانده شدن هزاران نسخهٔ قلمی |
| ۳۵۰..... | جعل و تحریف توپونیم های تاریخی در تُرکستان |
| ۳۵۹..... | دورهٔ تبعید و آوارگی، فراریان «چخانسور» و «دشت نهر سراج» |
| ۳۶۵..... | تبعات فاجعه بار اقدامات محمد گل مهمند در میمنه و شمال |
| ۳۶۷..... | موضوع و تحدید آن |

| | |
|-----|---|
| ۳۷۰ | نزاع بر سر علفچرها به رهبری نورالله خان قرایی |
| ۳۷۷ | منابع و مأخذ |
| ۳۸۴ | منابع اینترنتی |
| ۳۸۵ | منابع پژوهش میدانی |
| ۳۸۶ | کلکسیون ها |
| ۳۸۶ | منابع به زبان انگلیسی |
| ۳۸۸ | منابع ترکی |
| ۳۸۸ | منابع انترنتی |

مقدمه

این اثر تلاشی است برای رهگشایی و ره یابی به سوی مستند سازی جنایات و مظلومی که طی یک و نیم قرن اخیر بالای اهالی تُرکی زبان افغانستان اعمال شده و هنوز پایانی برای آن حتا در عصر تکنالوژی و اوج اعتلای جامعه بشری ، متصور نیست.

نویسنده هیچ منظور خاصی جز نوشتن تاریخ مردم و محیطی که همواره همچون بردگان جنگی و سرزمین مغلوبه با آنها برخورد شده و همواره برجان و مال و ننگ و ناموس آنان تهاجم صورت گرفته و در هیچ دوره ای به آنها به عنوان یک انسان، یک مسلمان و یک هموطن نگریسته نشده مطمح نظر نبوده و نیست. متاسفانه بر اثر مدیریت سؤ حاکمیت های تمامیت طلب در حالیکه کشورهای همسایه مان به قدرت های اتمی مبدل شده و به انرژی هستوی دسترسی پیدا کرده و راکت های دور برد با کلاهک هستوی می سازند ، ولی مردم کشورمان بخاطر پیدا کردن مکان امن، سیر کردن شکم از نیم قرن بدینسو سربار کشورهای همسایه بوده با انواع مظلالم و خشونت ها در اوج بیکاری و گرسنگی از کشور فرار میکنند.

من به عنوان یک فرد مسوول و متعهد در برابر مردم و محیطی که در آن پرورش یافته و به کمال رسیده ام ، حق طبیعی و قانونی خود میدانم که با رسالت و ایماندار ی مظلومی را که در حق گذشتگان و نسل موجود انجام یافته به عنوان وجدان بیدار عصر خود با استناد به منابع تاریخی

بنویسم و به آیندگان برسانم تا آنها چون نسل های گذشته و کنونی زیر بار ظلم و استبداد نرفته و در پی احقاق حقوق حقه خود که منبث از اصول انسانی و اصول آیین مبارک اسلام است؛ برآیند. زیرا خداوند تبارک و تعالی انسان را اشرف المخلوقات افریده و این صفت ویژه تمام بنی نوع انسان با قطع نظر از زبان و نژاد و عقیده است. پس باید انسان از این ودیعه و امانت الهی حراست نماید و جسارت ابراز سخن حق و حقیقت را در برابر ظالمان و غاصبان داشته باشد.

در این اثر مضاعف بر مظالم حاکمیت های تمامیت توتالیتر، کم کاری و غفلت جامعه تُرکی زبانان که نتوانسته اند نسبت عدم ظرفیت های لازمی از فرصت های پیش آمده استفاده اعظمی نمایند و مانند ابزاری در دست معامله گران و تیکه داران قومی که آنها را اغوا نموده و همواره به منظور رسیدن به اهداف و مقاصد شخصی و خانوادگی و گروهی، عمل نموده اند نیز به بحث گرفته شده است.

این اثر در بعد دیگر تلاشی است برای زنده نگذاشتن نام و خاطرات قهرمانانی که با اتکا به نیروی ایمان و پایداری برای دفاع از حق و حقیقت و حق زندگی و حیات که ودیعه و نعمت خداوندی است، در راه حفظ زندگی و شرف و حیثیت و ناموس خود، در برابر ظلم و طاغوت مردانه ایستاده و پایداری نمود و در این راه جان داده اند تا حقیقت و حقانیت را به کرسی بنشانند.

من به قدسیت قلم باور دارم و با این باورمندی قلم بدست گرفته ام که جز حق و حقیقت چیزی را نه نویسم و آنچه نویسم براساس مشاهده و

استماع من از افراد و منابع معتبر باشد و خداوند تبارک و تعالی را شاهد می گیرم که در این راه با هیچ گروه و افراد هیچ گونه خصومت و عداوتی نداشته و ندارم. پیش کشیدن و طرح این مباحث نه دامن زدن به اختلافات و منازعات ملی و قومی است؛ بل به محاکمه وجدانی کشانیدن گروه ها و مجامعی است که با تکیه زدن بر اریکه قدرت سیاسی و حاکمیت از قرون متوالی و اعمال سیاست های استبدادی امواج خون را در این کشور جاری نموده و با همیاری کشور های استعمارگر اهالی این سرزمین را با گذشت هر روز مستاصل تر و بیچاره تر از قبل می سازند و به جای مدیریت منابع انسانی و زیرزمینی و منابع فراوان آبی، کشور و مادر وطن را هر چند گاه همچون متاع و کالا به حراج گذشته و باعث بدبختی مردم و کشور می شوند.

مطالب مندرج در این کتاب با جستجو در لابلای متون گذشته در منابع خارجی و داخلی و ترتیب و تبویب و به شکل یک اثر مدون، تدوین گردیده است. نوشتن چنین اثری اگرچه زاده تفکر خودم است ولی یک نیازمندی اساسی بود. با آنکه نوشتن چنین اثری برای اولین بار کار دشواری است ولی ناگزیر از اجرای آن می باشم و امید بر آن است که این جستارها زمینه های تمرکز بیشتر را روی اینگونه موضوعات به وجود بیاورد. در این مبحث به ذکر روایت های پراکنده و مستند در رابطه پرداخته میشود.

متأسفانه به حمایت مستقیم کشورهای استعماری و سیطره جو همواره پروسه وحدت ملی در این کشور به سختی زیان دیده است و بر اثر این سیاست مخرب، مردم افغانستان بسیار متضرر شده و سرنوشت تلخی را

تجربه کرده و میکنند. مشکل اساسی در این کشور، عدم تامین وفاق ملی بین جوامع مختلف تذکار یافته و تامین عدالت اجتماعی و همچنان نداشتن سهم مساوی آنان در حاکمیت سیاسی کشور است. غیر واقع بینانه نخواهد بود که بگوییم تداوم حاکمیت مستبدانه تک قومی در طول یک و نیم قرن اخیر در کنار موارد جزیی دیگر، عامل اساسی جنگ و بدبختی مردم این جغرافیا می باشد. تازمانیکه به این مباحث تمکین نشود، بعید مینماید که این کاروان راه گم کرده راه به سر منزل مقصد برد.

عدم توجه به فرهنگ و تاریخ ادبیات جوامع مختلف ساکن این کشور، خود یکی از عوامل تداوم جنگ در این کشور بوده است. علت ترویج فزاینده فرهنگ «اکثریت» و «اقلیت» در ترمینولوژی سیاسی کشور، فرهنگ و ادبیات و تاریخ واقعی ملیتهای بزرگی چون تورک - اوزبیک نه تنها در داخل مرزهای سیاسی کشور، بلکه در بیرون از مرزهای کشور و کشورهای همسایه نیز به طرز غیر منصفانه ای ناشناخته مانده است. یه باور صاحب این قلم شاید یکی از دلایل افتراق ملی حاکم در کشوریکی هم عدم تعارف فرهنگی بین آن ها باشد.

مشکل اساسی در این کشور، عدم تامین وفاق ملی بین جوامع مختلف تذکار یافته و عدالت اجتماعی و همچنان نداشتن سهم مساوی آنان در حاکمیت سیاسی کشور است.

تُرک های افغانستان بر اثر داشتن روابط تاریخی و فرهنگی و نژادی با سایر اقوام تُرک زبان در طول یک و نیم قرن گذشته به سختی مورد بی مهری حاکمیت های استبدادی تمامیت طلب قرار گرفته اند، به حدی که به جرم

تکلم به زبان مادری خود همواره مورد مجازات و پیگرد قرار می‌گرفتند و تقریباً یک قرن تمام آثار فرهنگی و تاریخی‌شان نابود گردیده و از حق آموزش به زبان مادری خود محروم گردیدند. متأسفانه حاکمیت‌های سیاسی که قدرت دولتی را همیشه در انحصار داشتند از دوران امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱ میلادی)^۱ تا دوره امارت طالبانی به نحو حقیقت‌گریزانه از نقش واقعی اهالی بومی این سرزمین طفره رفته و به شیوه‌ی ظالمانه‌ی سوءاستفاده از قدرت دولتی به جای تحکیم وفاق ملی و اتحاد بین ملیت‌ها، فرهنگ خود ساخته‌ی «اکثریت» و «اقلیت» را ترویج کرده است. حال آنکه این مرزبندی «اکثریت» و «اقلیت» را فقط می‌تواند مؤلفه‌هایی چون برگزاری پروژه‌های سرشماری واقعی نفوس، اهمیت اقتصادی مناطق، میزان سهم در رشد اقتصاد زراعتی و تولیدات سهم سازنده اهالی در پیشرفت و اعتلای کشور و رشد فرهنگ و اقتصاد تثبیت کند.

متأسفانه در چهار دهه گذشته، مناطق تُرک نشین شمال به نسبت محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، مرکز اصلی سربازگیری تنظیم‌های جهادی و سیاسی بوده و از این جهت نقش تعیین کننده در تحولات سیاسی کشور داشته‌اند، تحولاتی که از این اهالی استفاده ابزاری نموده و کمتر اراده‌ای برای بیداری فکری و سیاسی آنان داشته و کاری انجام داده است. همین محرومیت‌های سیاسی سبب شده است که از بطن

^۱افغانستان در دوونیم قرن اخیر. ص. ۱۴۱.

جنگ‌های داخلی، افراد نخبه و تحصیل کرده‌ی ملی و متعهد نتوانند جان سالم به در برده و در رهبری این مردم قرار گیرند.

آنچه امروز جامعه ترکی زبانان افغانستان برای اثبات هویت سیاسی و ملی و اقتصادی به دست آورده‌اند محصول یک و نیم قرن مبارزات بی امان ملی و فرهنگی آنان بوده است و در آن نقش شخصیت‌های ملی، عناصر آگاه و وطن پرست، دانشمندان و فرهنگیان برجسته بوده است. سیاست‌های مقطعی و موجودیت فضای جنگی و قوماندان‌سالاری در دو - سه دهه گذشته سبب گردیده تا میکانیزمی برای اتحاد عناصر ملی و روشنفکران ترکی زبان شکل نگیرد که اثرات مخرب این فضای اختناق آور تا هنوز ادامه دارد.

محمد کاظم امینی

ملارد - سرآسیاب - بهاره غربی

۱۵ تیرماه ۱۴۰۴

در بارهٔ این اثر

اثری که در دست دارید اولین گام در راستای مستند سازی جنایات بشری برعلیه جامعهٔ تُرکی زبانان افغانستان در طول یک و نیم قرن گذشته با مراجعه به منابع مختلف تهیه شده است که طی مبحث های جداگانه به خاطر خلط نشدن مطالب مختلف جمع و تدوین گردیده است. در این مباحث اصول براین بوده که با استناد بر منابع و مدارک معتبر به صورت واقع بینانه مبتنی بر اصول بیطرفی و غیر جانبداری ، جنایات و مظالم روایت گردد.

این مطالب و مستندات تاریخی مستلزم آن بود که سال ها قبل نوشته می شد. چنان که قبلاً تذکر داده شد هیچ منظور و مقصد خاصی از این نوشته ها جز نگارش تاریخ سرکوب شدهٔ مردمی که در اوج محرومیت های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی حتا افرادی که این موارد را بنویسند، نیز نتوانسته اند تربیه کنند؛ نبوده است. نوشتن محکومیت و محرومیت بخش بزرگی از بدنهٔ کشوری به نام افغانستان که قسمت اساسی نفوس این مملکت را از بدخشان تا تخار و قندوز و سمنگان و بغلان تا بلخ و جوزجان و سرپل و فاریاب نه روایتی است که با نوشتن یک اثر کم حجم پایان یابد ، بلکه موضوعی است که تازه باب بحث بالای آن گشوده میشود و مسوولیت بزرگی را در قبال پژوهشگرانی احتمالی در آینده قرار میدهد که در این راستا مباحث مذکور را تداوم دهند.

چه بسا که بر اثر اعمال سیاست های استبدادی و گاهی اهمال مردم ده ها و صدها مورد از این مظالم به علت عدم انعکاس به موقع در مطبوعات و آثار در حافظه افراد مانده و با گذشت زمان زیر انبوهی از خاک ها مدفون گردیده است. در این اثر بیشتر استناد به آثار خود نموده ام آن هم به این جهت که بیشتر از همه در این راستا پژوهش انجام داده ام.

محتویات این اثر بنا بر داشتن ارتباط موضوعی به همدیگر به پنج مبحث تقسیم گردیده است که برخی از این مباحث فرعی و برخی از آن مباحث اصلی می باشد. چون تاحال اثریکه معلومات کُلی مشابه مباحث مندرج در این اثر به خود جمع داشته باشد؛ تالیف نگردیده است، بنأ قبل از پرداختن به مسایل اصلی ضرورت اینکه مباحث فرعی برای وضاحت مساله ذکر شود، در این اثر گنجانیده شد. این اثر شامل مباحث ذیل است:

۱. پسمنظر نام واژه تُرک و دلایل اسم گذاری آن، اقوام تُرکی و شاخه های آن ، سیر تاریخی واژه تُرک و تعویض آن به اوزبیک ، دلایل اسم گذاری آن و پیشینه تاریخی این نام واژه در آسیای میانه و تُرکستان افغانی. و سیر تاریخی زبان اوزبیک در افغانستان.

۲. محرومیت سیستماتیک اجتماعی و سیاسی تُرکی زبانان و سیر تاریخی علل و عوامل آن در منابع داخلی و خارجی در یک و نیم قرن اخیر. مدخل موضوعی بر محرومیت، انواع محرومیت و شیوه های محرومیت زدایی ، منابع خارجی این محرومیت، منابع داخلی محرومیت و برگشت به گذشته تاریخی و علل و عوامل آن. کم کاری و سهل انگاری رهبران جامعه ترکی زبانان در پنجاه سال اخیر.

۳. نسل کشی و نسل زدایی ترکی زبانان، انواع نسل کشی و نسل زدایی، صدمه ها و شکنجه های جسمی و روانی و تعاریف آن در آیین نامه های دادگاه کیفری و سیر تاریخی این نسل زدایی و نسل کشی با تذکر روایات تاریخی.

4. جنایات محمد گل مهمند وزیر داخله و رییس تنظیمیه تُرکستان در ولایات شمال افغانستان، انهدام مقابر و آرامگاه امرا و سلاطین و دانشمندان و مشاهیر ترکی زبان، آثار عمرانی و باستانی، جعل و تحریف توپونیم های تاریخی، کتاب سوزی های مدهش، اعمال ممنوعیت خواندن و نوشتن به زبان مادری ترکی زبانان و مبارزه با آثار فرهنگی و رسم و رواجها و روایات مستند در رابطه.

5. تصویب نظامنامهٔ ناقلین و ادامهٔ این سیاست استبدادی از اواخر قرن نوزدهم تا اکنون بزرگترین درد سر برای اقوام غیر پشتون، تبعات این سیاست استبدادی در صد سال اخیر در ولایات شمال افغانستان و روایت های مستند از قیام مردم در برابر این سیاست غیر انسانی.

در ابتدای هر بحث به عنوان پیش در آمد موضوع و دادن ذهنیت به خواننده، قبل از وارد شدن به مبحث اصلی، معلومات توضیحی ارایه گردیده و سپس به بحث اصلی پرداخته شده است. به همین منظور قبل از پرداختن به محرومیت اجتماعی و سیاسی جامعه ترکی زبانان، معلومات عمومی در مورد تاریخ تُرک ها، وجه تسمیهٔ این نام واژه و شاخه های زبان تُرکی و معلومات لازمی در بارهٔ نام واژه اوزبیک و دلیل اسم گذاری آن، سیر تشکل تاریخی این گروه اتنیکی در آسیای میانه و در نهایت اوزبیک

های افغانستان و دلایل تعویض کلمه تُرک به اوزبیک و وضعیت اجتماعی و تاریخی آنان بعد از الحاق تُرکستان صغیر به خاک افغانستان و سرگذشت این گروه قومی بعد از سيطرة افغان ها طی عناوین مرتبط به هم به استناد آثار و مدارک تاریخی و منابع معتبر بیان شده است.

بخش اول

تُرکها و اوزبیک ها به روایت منابع علمی و تاریخی

مردمان تُرک زبان یا تُرک‌ها گروه‌های قومی اوراسیایی هستند.^۲
خاستگاه اصلی شان شرق آسیا و کوه های آلتای است.^۳
این مردمان در آسیای غربی، سیبری جنوبی، شمال غربی چین و بخش‌هایی از اروپای شرقی مردمان ترک امروزه در آسیای شمالی، آسیای مرکزی ساکن‌اند. و به زبان‌هایی از خانواده زبان‌های ترکی تبار سخن می‌گویند و اشتراکات تاریخی و فرهنگی میان آن‌ها مشاهده می‌شود.

^۲ ایران و ترکان در روزگار ساسانیان / نویسنده عنایت‌الله رضا / نشر. علمی و فرهنگی / ص ۲۳۰
^۳ محسنی، محمدرضا (۱۳۸۹) پان ترکیسم، ایران و آذربایجان، انتشارات سمرقند، ص ۸

ترک‌ها در کشورهایی چون چین، روسیه، قرقیزستان، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، افغانستان، جمهوری اسلامی ایران.^۴ جمهوری آذربایجان، عراق، ترکیه، مغولستان، یونان و قبرس حضور دارند.

گستره مهاجرت کنونی ترک زبان های آسیای کوچک بیشتر به سوی کشورهای اروپای مرکزی (آلمان، اتریش، سوئیس، فرانسه، انگلیس) امریکا و استرالیا بوده، جوامع قابل توجهی را در این کشورها تشکیل داده اند. آنها از لحاظ تاریخی و زبانی با گوک ترکها، مردم ایلی که در قرن ششم میلادی یک امپراتوری درگستره مغولستان و مرزهای شمالی چین تا دریای خزر را بنیاد نهادند، مرتبند.

ترک‌ها جز چند استثنا مانند بخش اروپایی ترکیه و منطقه ولگا، در آسیا زندگی می‌کنند. مهمترین پیوند تاریخی آنان، جدا از تاریخ و زبان، این است که جز یاقوتستان و چوواش در سایبریا، همگی مسلمان اند. مردمان ترک زبان رامیتوان به دو گروه اصلی غربی و شرقی تقسیم کرد. گروه غربی شامل مردم ترک جنوب غرب اروپا و جنوب غرب آسیا، ساکن ترکیه و ایران هستند. گروه شرقی شامل مردم ترک آسیای مرکزی، قزاقستان و منطقه خودمختار اویغور در سین کیانگ چین هستند.^۵

^۴ بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۶) تاریخ ترک‌های آسیای میانه. (ترجمه دکتر غفار

حسینی) تهران، توس، ص ۴۴

^۵ همان اثر، ص ۴۵.

وطن و خاستگاه اصلی تُرک ها

خاستگاه اصلی مردمان تُرکی زبان آلتای و ساییریا است و این مردمان از نژاد زردهستند.^۶ در نوشته های کهن چینی، قرقیزها را مردمانی سفیدپوست باموهای عمدتاً زرد رنگ، بور با چشمان آبی و شبیه به اروپایی های امروزی توصیف کرده اند.^۷

اما نوشته های تاریخی بعدی، اطلاعاتی درباره چگونگی ناپدید شدن تدریجی این ویژگی های ظاهری قرقیزها در نهایت زردپوست آنها بدست نمی دهند.^۸

اقوامی که امروزه تُرک نامیده می شوند، در بخش های مختلفی از کشورهای آسیایی و اروپایی زندگی می کنند. از سمت شرق در بخش هایی از چین و قسمت آسیایی در روسیه تا قسمت هایی از کوزوو و آلبانیا و بخش هایی از عراق و سوریه و شمال قبرس در یک گستره جغرافیایی پراکنده شدند. مردمان ترک تبار و یا به تعبیر دیگر، ترک زبان در کشورهای همچون مغولستان، چین، روسیه، قیرقیزستان، قزاقستان، اوزبیکستان، تاجیکستان، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری آذربایجان، عراق، ترکیه، قبرس، یونان، بلغارستان، مقدونیه، کوزوو، رومانی، فنلاند، اوکراین و ملداوی سکونت دارند.^۹

^۶ China Inside Out. Pál Nyiri و Joana Breidenbach. ص. ۱۹۳

^۷ تاریخ ترک های آسیای میانه. بارتولد. ص ۴۴.

^۸ همانجا.

^۹ «Turkic peoples». Encyclopædia Britannica.)

گستره مهاجرت کنونی ترک زبان های آسیای صغیر بیشتر به سوی کشورهای اروپای غربی (آلمان، اتریش، هالند، سویس، فرانسه و انگلیس) امریکا و استرالیا است و جوامع قایل توجهی از ترک های اروپا را، ترک های استانبولی تشکیل میدهند.^{۱۰}

تاریخ واژه ترک

اصطلاح «ترک» از میانه سده ششم میلادی بر پایه اتحادیه گوگ ترکها در مناطق شمال چین و بیابان های غربی آن ایجاد شد و بر اقوام زیرگروه این اتحادیه گذاشته شد و از این پس اقوام جداسر و مستقل این اتحادیهها که هر کدام برای خود نام ویژه خود را داشت، ترک نامیده شدند.^{۱۱} تنها برای یکی از گروه های تورکیک مخصوصاً (Kök Türük) نخستین بار اصطلاح «تورک» به ترکی باستان گوگ تورک هابکاررفته است.^{۱۲} گوگ تورک ها درسنگ نوشته هویس تولگوی در سده ششم بعد از میلاد (توروک) یا (ترک) نامیده شده اند. (ایشباراخاقان) خود را درنامه ای به امپراتور (یانک ژیان) از دودمان سویی، «خان کبیرتورک» معرفی میکند.^{۱۳}

^{۱۰} Cole, Jeffrey (2011), *Ethnic Groups of Europe: An Encyclopedia*, ABC-CLIO, ISBN 1-59884-302-8

^{۱۱} محسنی، محمدرضا (۱۳۸۹) پان ترکیسم، ایران و آذربایجان، انتشارات سمرقند، ص ۹۷.

^{۱۲} Lee, Joo-Yup (2016). "The Historical Meaning of the Term Turk and the Nature of the Turkic Identity of the Chinggisid and Timurid Elites in Post-Mongol Central Asia". *Central Asiatic Journal*. 59 (1–2): 103–108.

^{۱۳} Vivin, Alexander (2019). "A Sketch of the Earliest Mongolic Language: the Brāhmī Bugut and Khüis Tolgoi Inscriptions". *International Journal of Eurasian Linguistics*. 1 (1): 162–197. doi:10.1163/25898833-12340008. S2CID 198833565

اشاراتی به گروه های خاصی از مردمان در دوران باستان متأخر وجود دارد که قوم نام شان میتواند رونوشت خارجی از نام تورکان بوده باشد مانند: توروکا/توروشخا/توروکو... اماشکاف اطلاعاتی به قدری قابل توجه است که ارتباط بین این اقوام با ترکان را امکان پذیر نمی نمایند.^{۱۴}

هم چنین مثلاً: در طول سده نخست بعد از میلاد، پمپونیوس ملا به (ترکی) در جنگل های شمال دریای آزوف اشاره کرده پلینوس در میان مردمان همان جغرافیا از (ترکی) هاسخن می گوید.^{۱۵}

اما آلیس مینس، باستان شناس بریتانیایی میگوید، عبارت (ترکا- ترکی) تصحیح نادرستی از (لوپکای- لیرکای) است و اشاره به مردمانی دارد که بنا بر گفته هروودت فراتر از تیساکت ها ساکن شدند و احتمالاً اجداد اوگری و مجارها بوده اند.^{۱۶}

عموماً پذیرفته شده است که واژه ترک از اصطلاح ترکی باستان (توروک - تروک) به معنای آفریده / متولد^{۱۷} یا قوی^{۱۸} گرفته شده است. پیتراگلدن

^{۱۴} Peter B. Golden, Introduction to the History of the Turkic People, p. 12: "... source (Herod. IV. 22) and other authors of antiquity, Togarma of the Old Testament, Turukha/Turuska of Indic sources, Turukku of Assyrian..."

^{۱۵} «Turkic peoples». Encyclopædia Britannica.

^{۱۶} همانجا.

^{۱۷} Faruk Sümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)

^{۱۸} American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.

تورک شناس معروف نیز معتقد است که واژه تُرک ریشه در زبان تُرکی باستان دارد.^{۱۹}

پژوهندگانی مانند تروهاندا، آونگاوا هیدمی، و چینگ شیمین باور دارند که (دیلی) و (دینگ لینگ) و (شیله) و (تیوجو) همگی از واژه تُرکیک (تُرک-تورک) آمده اند که معنای «قدرتمند» و «استقامت» میدهد و ریخت جمعش هم تورکوت است.^{۲۰}

با اینکه گرهارد دوفر از این ایده تورک معنای قوی بدهد، دفاع میکند، جرارد کلارن اشاره میکند که این واژه هیچگاه در معنای قوی به کار نرفته است و در قالب اسم، معنای «اوج بلوغ» (برای میوه یا انسان) را میداده است. بیشتر در قالب صفت (مثلاً برای میوه) به معنی «تازه رسیده» یا مثلاً انسان به معنی «جوان، در آغاز زندگی، توانمند» بکار میرفته است.^{۲۱} هاکان ایدمیز هم میگوید که تُرک در اصل معنی قوی رانمی داده است، بلکه به معنای «متحد، جمع آورده، کنفدراته» بوده از ریشهٔ پیشانی اُترکی به معنای «نباشتن، جمع آوری کردن» آمده است.^{۲۲}

^{۱۹} Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: *Contact and Exchange in the Ancient World*. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143

^{۲۰} T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85

^{۲۱} Clauson, G. *An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish* (1972). p. 542-543

^{۲۲} Aydemir, Hakan (2–3 December 2022). "TÜRK Adının Kökeni Üzerine (On the origin of the ethnonym TÜRK 'Turkic, Turkish') + an English abstract". In Şahin, İbrahim; Akgün, Atif (eds.). *Türk Dünyası Sosyal Bilimler - Sempozyumu*. İzmir: Ege University.

در نوشته های تاریخی، «ترک» در مقابل تاجیک (ایرانیان مسلمان شده) غیر عرب و ترک آمده است. نام ترک نخستین بار در قرن ششم میلادی در نوشته های چینی دیده میشود. در همان قرن، تورکان دولتی نیرومند تاسیس کردند که از مغولستان و سرحد شمالی چین تا دریای سیاه ادامه داشته است. مؤسس حکومت مزبور که چینیان او را «تیومان» می نامند در کتیبه های ترکی بومن در سال ۵۵۲ میلادی و برادرش «ایستمی خان» (در تاریخ طبری بنام سنجبوخاقان) که در مغرب فتوحاتی کرده، ظاهراً تا سال ۵۷۶ میلادی زیسته است. این دو برادر گویا از آغاز، مستقل از یکدیگر حکومت میکردند. چینیان از دولت مزبور بنام امپراتوری تُرکان شمالی و مشرق یاد کرده اند. در سال ۵۸۱ میلادی تحت نفوذ سلسله چینی «سویی» این دو امپراتور به طور قطع از یکدیگر جدا شدند و بعدها هر دو تابع سلسله چینی «تانگ» (۶۱۸-۹۰۷م) گردیدند. در حدود سال ۶۸۲م. تُرکان شمال موفق شدند استقلال خود را بدست آورند.^{۲۳}

زبان های تُرکی

زبان های تورکی به دو دسته کلی شرقی و غربی تقسیم می شود. زیرمجموعه های شرقی زبان تورکی عبارتند از قزاقی، قیرقیزی و اوزبیکی و زیرمجموعه های غربی زبان تُرکی شامل تُرکی استانبولی، تُرکمنی و تُرکی

^{۲۳} ایران و ترکان در روزگار ساسانیان / نویسنده عنایت الله رضا / نشر. علمی و فرهنگی / ص ۲۳۰.

آذربایجانی میشوند. همچنین زبان های ترکی به شش دسته جزیی تقسیم می شود:

۱. خانواده چوواش (اوغور یا بولغار)

۲. خانواده شمال غربی (قپچاق)

۳. خانواده جنوب غربی (اوغوز)

۴. خانواده جنوب شرقی (قارلوق)

۵. خانواده شمال شرقی (تورکی سایبریا)

۶. خانواده خلجی (آرگو)

زیرمجموعه های شرقی زبان تورکی عبارتند از اویغوری، قزاقی، قیرقیزی و اُزبکی و زیرمجموعه های غربی زبان ترکی نیز شامل ترکی استانبولی، تُرکمنی، ترکی، قشقایی، ترکی آذربایجانی و خلجی است.^{۲۴}

درباره اصطلاح تُرک

عموماً پذیرفته شده است که واژه تُرک (تورک) از اصطلاح ترکی باستان (توروک – تُرُوک) به معنای آفریده / متولد^{۲۵} یا قوی^{۲۶} گرفته شده است.

^{۲۴} <https://fa.wikipedia.org/wiki/>

^{۲۵} Faruk Sümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)

^{۲۶} American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.

پیتر گلدن تورک شناس معروف نیز معتقد است که واژه تُرک ریشه در زبان تُرکی باستان دارد.^{۲۷}

پژوهندگانی مانند تروهاندا، آونگواوایدمی، و چینگ شیمین باور دارند که (دیلی) و (دینگ لینگ) و (شیله) و (تیوجو) همگی از واژه تُرک یک (تُرک-تورک) آمده اند که معنای «قدرتمند» و «استقامت» میدهد و ریخت جمعش هم تورکوت است.^{۲۸}

با اینکه گرهارد دوفر از این ایده تُرک معنای قوی بدهد، دفاع میکند، جرار دکلازن اشاره میکند که این واژه هیچگاه در معنای قوی به کار نرفته است و در قالب اسم، معنای «اوج بلوغ» (برای میوه یا انسان) را میداده است. بیشتر در قالب صفت (مثلاً برای میوه) به معنی «تازه رسیده» یا مثلاً انسان به معنی «جوان، در آغاز زندگی، توانمند» بکار میرفته است.^{۲۹}

هاکان ایدمیزهم میگوید که تورک در اصل معنی قوی را نمیداده است، بلکه به معنای «متحد، جمع آورده، کنفدراته» بوده از ریشهٔ پیشانی اُتورکی به معنای «انباشتن، جمع آوری کردن» آمده است.^{۳۰}

^{۲۷} Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: *Contact and Exchange in the Ancient World*. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143.

^{۲۸} T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85

^{۲۹} Clauson, G. *An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish* (1972). p. 542-543

^{۳۰} Aydemir, Hakan (2–3 December 2022). "TÜRK Adının Kökeni Üzerine (On the origin of the ethnonym TÜRK 'Turkic, Turkish') + an English abstract". In Şahin, İbrahim; Akgün, Atif (eds.). *Türk Dünyası Sosyal Bilimler - Sempozyumu* İzmir: Ege University.

در نوشته‌های تاریخی، «ترک» در مقابل تاجیک (ایرانیان مسلمان شده/غیر عرب و ترک) آمده است. نام ترک نخستین بار در قرن ششم میلادی در نوشته های چینی دیده میشود. در همان قرن، تورکان دولتی نیرومند تاسیس کردند که از مغولستان و سرحد شمالی چین تا دریای سیاه ادامه داشته است. موسس حکومت مزبور که چینیان او را «تیومان» می نامند در کتیبه های تورکی بومن در سال ۵۵۲ میلادی و برادرش «ایستمی خان» (در تاریخ طبری بنام سنجبوخاقان) که در مغرب فتوحاتی کرده، ظاهرأ تا سال ۵۷۶ میلادی زیسته است. این دو برادر گویا از آغاز، مستقل از یکدیگر حکومت می کردند. چینیان از دولت مزبور بنام امپراتوری ترکان شمالی و مشرق یاد کرده اند. در سال ۵۸۱ میلادی تحت نفوذ سلسله چینی «سویی» این دو امپراتور به طور قطع از یکدیگر جدا شدند و بعدها هر دو تابع سلسله چینی «تانگ» (۶۱۸-۹۰۷ م) گردیدند. در حدود سال ۶۸۲ م. ترکان شمال موفق شدند استقلال خود را بدست آورند.^{۳۱}

معانی ترک و ترکستان در فرهنگ لغات

ترکستان (باضم اول و کسر سوم) {تُک}

باید گفت این واژه دراملای عربی و فارسی به دو شکل متفاوت در کشور های ایران و افغانستان نگاشته می شود. قشر تحصیل کرده ترکهای

^{۳۱} ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. ص ۲۳۰

افغانستان (اوزبیک هاتورکمن ها) آنرا براساس معنا و ترکیب زبان شناسی به گونه (تورک - تورکستان) می نویسند ولی در ایران مطابق اصول نگارشی مصوب فرهنگستان ایران و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به گونه (ترک - ترکستان) نوشته میشود. هم چنان کلمات چون (اوزبیک / اوز + بیک) به شکل (ازبیک) و (تورکمن / تورک + من) به شکل (ترکمن) نوشته میشود و کسانی در محدوده رسمی خلاف آن بنویسند، بنام (پان ترکیست) شناخته میشوند. ولی در این مقاله من به صورت قواعد زبان های تورکی می نویسم. کماکان اگر این مورد رادر همه جاماعات نکنم. در نوشته های مربوط به خود آن را رعایت می نمایم.

سرزمین تُرکان. جایگاه اقوام ترک

این نام اصولاً به سرزمینی اطلاق میشده که مسکن اصلی قوم ترک در آنجا بوده و تقریباً ایالت سین کیانک یا ترکستان چین کنونی است ولی بر اثر مهاجرت مستمر این قوم بطرف شرق و غرب رفته - رفته قسمت اعظم آسیای مرکزی نام ترکستان بخود گرفت چنانکه دامنه های جبال تیان شان و دره های علیای جیحون و سیحون یعنی حوضه دریاچه های بالخاش و قره گول و ایسیق گول و دره و انهار ایلی و چوو قزلسوکه در عهد باستان توران می گفتند به تدریج ترکستان نامیده شده و هم اکنون ترکستان غربی یا ترکستان روسی نام دارد. رجوع به ترکستان شرقی و ترکستان غربی و تاریخ مغول اقبال و حماسه سرایی در ایران شود: و ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودندی. (حدود العالم).

گر چون تو به ترکستان ، ای تُرک نگاریست
هر روز به ترکستان عیدی و بهاریست
(فرخی)

وگر خان را به ترکستان فرستد مهر گنجوری
پیاده از بلا ساغون دوان آید به ایلاقش
(منوچهری)

و از آن خانان ترکستان و ملوک اطراف بر خط من رفتی. (تاریخ بیهقی چ
ادیب ص ۲۹۶). بغرا تکین که پسر بزرگتر بود و ولیعهد، به خانی ترکستان
بنشست. (تاریخ بیهقی ایضاً ص ۴۳۲). بر اثر شما لشکری دیگر فرستیم با
سالاران و خود بر اثر آییم با خان ترکستان. (تاریخ بیهقی ایضاً ص ۶۴۳).
اینست همان درگه کو را ز شهان بودی
دیلم ملک بابل هندو، شه ترکستان
(خاقانی)

به ترکستان اصلی شو برای مردم معنی
به چین صورتی تا کی پی مردم گیا رفتن
(خاقانی)

و او را اسیر بترکستان بردند ملک بخارا از نظام بیفتاد و وهنی فاحش
ظاهر شد. (ترجمه تاریخ یمینی چ ۱ تهران ص ۱۱۵). و معالجت خویش
جز هوای ترکستان نشناخت او را در عماری بر صوب ترکستان ببردند.
(ایضاً ص ۱۲۱). ابوجعفر ذوالقرنین را بدین سفارت تعیین فرمود و بر دست

او حملی از تحف خراسان و مجلوباب ترکستان به فخرالدوله فرستاد. (ایضاً ص ۱۲۹).

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
این ره که تو میروی به ترکستان است
(گلستان سعدی)

ترکستان روی؛ به حالت اضافی کنایه از روی زیبا و دل انگیز:
غریبی سخت مطبوع اوفتاده ست
به ترکستان رویش خال هندو
(سعدی)

ترکستان شاه؛ ایضاً کنایه از کاخ و جایگاه زیبا و عالی. قصر شاه :
وزان چون هندوان بردن ز راهش
فرستادن به ترکستان شاهش
(نظامی)

ترکستان طبع؛ ایضاً کنایه از فسحت و وسعت میدان طبع
باشد. پهنه وسیع طبع. ترکستان عارض؛ ایضاً ترکستان روی. کنایه از
روی زیبا و گیرا. چهره خوش و دلنشین :
گرد ترکستان عارض صف زده آن
سپاه هندوان بدرود باد.
(خاقانی)

ترکستان فضل؛ ایضاً کنایه از وسعت دانش :

زمین تا آسمان خورشید تا ماه^{۳۲}

به ترکستان فضلش هندوی راه

(نظامی)

ترکستان دربرخی تواریخ سفرنامه ها بنام بخارا نیز یاد شده است.^{۳۳} بخارای بزرگ و کوچک بخارای بزرگ از طرف شمال با ترکستان (که ترک ها از آن مشتق شده) و مملکت قلماق های خاوری؛ در غرب با بحیره کسپین؛ در جنوب با پارس و هند و در شرق با بخارای کوچک مرز دارد که توسط کوه های بلندی بنام پاراپومیسوس جدا شده است. این مملکت در زمان اسکندر بزرگ بنام سغدیانہ یاد شده، اما در زبان مردمانش بنام ماوراءالنهر گفته میشود که به معنای آنطرف رودخانه است (شاید رود اکسوس). مردمان خارجی بطورعام آنها مملکت یوزبیگ ها یا یوزبیک ها می نامند، به دلیل اینکه یوزبیک ها قدرتمند ترین مردم در آن مملکت میباشد. در این مملکت تعداد زیاد فرمانروایان یا خانها وجود دارد، هم چنان که دارای تعداد زیاد شهرهای بزرگ میباشد. اما بزرگترین دو شهر آن سمرقند و بخارا نام دارد. در سمرقند امیر تیمور کورگان زاده شده و در بخارا یکی از شاهان یا خان خاصی، دارای یک قصر مرغوب است. شهر بخارا از نگاه تجارت بسیار

^{۳۲} مرجع: دهخدا، علی اکبر: لغت نامه دهخدا (نسخه دیجیتالی، براساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال ۱۳۷۷).

موسسه لغت نامه دهخدا و مرکز بین المللی آموزش زبان فارسی دانشگاه تهران، ۱۳۹۹.

^{۳۳} <https://dehkhoda.ut.ac.ir>

برجسته بوده و در کنار رود البیانو یا اکسوس قرار دارد (که توسط تاتارها بنام رود خانه کرکان نامیده میشود)^{۳۴}.

افغانستان کشوری با تنوع قومی

افغانستان کشوری است با تنوع قومی که جزو شناسه جغرافیایی آن است. اگرچه این تنوع در بسیاری از کشورهای جهان وجود داشته و دارد، هیچیک از کشورهای دنیا، همانند افغانستان دچار بحران و بی ثباتی نیست. نقطه تمایز دیگر این کشور، سلطه و استیلای ممتد قومی است که سرگذشت و ماهیت متفاوتی را نسبت به سایر کشورها شکل داده است؛ آن هم شاید بدان دلیل که بافت کلی یا خاص جامعه افغانستان عامل این تمایزها به شمار میآید و سبب شده است روابط اقوام و نزاع های قومی نیز در این کشور، روندی متفاوت از سایر کشورها پیدا کند. همین امر زمینه شکل گیری هویت های قومی را میسر ساخته قوم خویشاوندی و اسلام اساس هویت فردی و جمعی در افغانستان را تشکیل میدهد و اکثر سازمان ها و ساختارهای اجتماعی بر همین منطبق شکل می گیرند و همین مفاهیم در بسیج حرکت های اجتماعی و تنظیم کنش متقابل افراد و گروه های اجتماعی نقش تعیین کننده های دارند. در افغانستان دست کم چهارده و حداکثر ۵۷ گروه قومی مستقل در جغرافیایی به نام افغانستان زیست میکنند که در مجموع به بیش از سی زبان مختلف، صحبت میکنند. از

^{۳۴} میرویس کندهار پاشهزاده فارسی، نویسنده افسر سوئدی، لندن ۱۷۲۴ میلادی، برگردان دکتر لعل زاد، لندن ۲۰۱۲، ص ۸.

میان اقوام موجود در افغانستان، چهار قوم عمده پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک، بیشترین جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند.^{۳۵}

۱. جامعه تاجیکان/فارسی زبانان، نزدیک‌ترین گروه قومی به کشور ایران و تاجیکستان هستند. بیشتر تاجیک‌ها در مناطق شمال، شمال شرقی و غرب افغانستان زندگی می‌کنند.^{۳۶}

۲. جامعه پشتوزبانان (مناطق شرق و جنوب) که با پشتونستان قبلی و پاکستان کنونی رابطه فرهنگی و تاریخی و نژادی دارند.

۳. جامعه هزاره ها/ شیعیان (فلات مرکزی) که با جمهوری اسلامی ایران مشترکات و علایق مذهبی دارند.

۴. اوزبیک‌ها بزرگ‌ترین تشکل قومی ترک زبان افغانستان است.^{۳۷} در افغانستان، ترک‌ها در ولایات شمالی به طور متراکم زندگی می‌کنند. با این حال، برخی از قبایل تورک نیز در مناطق جنوبی کشور زندگی می‌کنند. بیشتر آن‌هایی که در جنوب افغانستان زندگی می‌کنند اکنون با قبائل پشتون یا تاجیک‌ها ادغام شده‌اند.^{۳۸} آنها روابط تاریخی و فرهنگی و زبانی با کشورهای اوزبیکستان، ترکمنستان، ترکستان چینی و ترکیه دارند. این

^{۳۵} جواد، محمد آصف. (۱۳۹۷) فرایند ناتمام تکوین دولت مدرن در افغانستان، تهران: سخنوران، ص ۳۰.

^{۳۶} <https://farsi-alarabiya>

net.cdn.ampproject.org/v/s/farsi.alarabiya.net/amp/afghanistan/2019/01/15/ \

^{۳۷} <https://fa.wikifeqh.ir/>

^{۳۸} <https://wpayman.com/turks-in-afghanistan1/>

سرزمین به لحاظ تنوع و ناهم گونی قومی چهارمین کشور آسیا (پس از هند، چین و مالیزی) به شمار میرود و در جهان مقام سی و هفتم را داراست. در این بحث قرار است در مورد موضوع مقرر شده که تاریخ محرومیت سیاسی و علل و عوامل آن است، بحث شود، در صدد آن نیستیم تا در موارد اضافی و کمتر مرتبط به بحث من است، تمرکز نمایم.

روابط گسست ناپذیر تاریخی افغانستان از اقوام و قبایل مختلف با زبان ها و مذاهب متفاوت تشکیل یافته است. هر یک از اقوام، به شاخه های متنوعی که گاه رقیب یکدیگرند (مانند ابدالیان و غلزاییان)، تقسیم میشوند.^{۳۹} این چهار جامعه بزرگ محصول تجزیه و مرزبندی های سیاسی براساس منافع استعماری دو قدرت روسیه تزاری و بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم میباشند. این کشور از سالهای ۱۸۸۰ با حاکمیت امیر عبدالرحمن و تفاهم دو قدرت استعماری روس و انگلیس مرزهای سیاسی آن مشخص گردید، گرفتار بحران حاکمیت های استبدادی و ستم ملی ناشی از سلطه قومی است که این بحران بزرگ باگذشت تقریباً یک و نیم قرن هنوز حل نشده، به خصوص در چهاردهه اخیر، این کشور و مردم آن را گرفتار مصایب و مشکلات فراوانی نموده که دامنه آن کشورهای مختلف جهان، از جمله همسایگان افغانستان چون جمهوری اسلامی ایران و پاکستان را نیز فراگرفته و بخاطر مهاجرت، موج عظیمی از مهاجرین در طول ۴ دهه جنگ ها مشکلات و دردهای فراوانی را بار آورده است. این وضعیت

^{۳۹} باقری، اسماعیل. (۱۳۹۶) «ساختار سیاسی افغانستان، رئیس جمهور و رئیس اجرایی»،

مطالعات راهبردی جهان اسلام، ص ۱۶۱.

ناهنجار ناشی از سلطه قومی و نتیجه غصب و انحصار قدرت سیاسی توسط یک قوم میباشد. که این مساله باعث شده که در نتیجه این سلطه قومی موجی از خشونت های قومی به بهانه مختلف سیاسی چون جهاد با احزاب چپ ، جهاد با روسها ، جنگهای خونین و وحشتناک تنظیمی در دهه هفتاد و جهاد با امریکایی ها و غیره براه افتاده که همه ریشه در بیعدالتی های ملی و سلطه قومی داشته اند. نتیجه این سلطه قومی ، پاکسازی های قومی و نسل کشی ها و رویارویی ها و تقابل ملی بوده است که هر چند سال بعد با اسم و رسم ها و پوشش های ناسیونالیستی ، رادیکالی و لیبرال و دموکرات ، تکنوکرات ، چهره عوض میکند.

تُرک های افغانستان (مدخل بر موضوع اصلی)

بحث بالای هویت ملی و اتنیکیتی تورک هادر افغانستان طی دو دهه اخیر همواره بحث جالبی بوده و می باشد. بنا بر جعل کلی تاریخ و آثار تاریخی مربوط جامعه غیرپشتون چون تُرک های اوزبیک و تورکمن و هزاره ها در افغانستان از دوره امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱ م) و امحای آثار مهم این زبان و ممنوعیت آموزش و تعلیم بزبان مادری برای فرزندان این اهالی از سال ۱۹۸۰ (حاکمیت امیر عبدالرحمن) تا حاکمیت سردار محمد

داوود (۱۹۷۳-۱۹۷۸) به صورت عموم کمتر اثر و مقاله علمی و پژوهشی و تاریخی در رابطه به موجودیت واقعی فیزیکی اقوام ترک در داخل کشور به وسیله نخبگان و پژوهشگران نوشته شده است. و در مواردی هم که جسارت به نوشتن به زبان رسمی کرده اند با قدرت حاکمیت دولتی مانند شادروان نزیهی جلوه «ممنوع القلم»^{۴۰} شده و یا هم چون شاد روان محمد طاهربدخشی با اتهام واهی ضد وحدت ملی با فرزند جوانش یکجا در پلیگون پلچرخ سلخی گردیده اند^{۴۱} و گاهی هم چون یونس سرخابی عذرش را خواسته مجبور به فرار از کشور نموده^{۴۲} و در شرایطی که دموکراسی ساختگی امریکایی حاکم بوده مانند شادروان اسدالله ولوالجی به مقصد بازداشتن قلم و زبانش، خانواده وی را پیش دیدگانش با عملیات انتحاری از بین برده اند.^{۴۳} و ده ها و صدها نمونه دیگر از اعمال ممنوعیت و محدودیت برای نخبگان و نویسندگان و اهل خبره اهالی غیر پشتون از دوره های استبدادی امان الله (۱۲۹۹-۱۳۰۸) نادرشاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲)، ظاهرشاه (۱۳۱۲-۱۳۵۲)، سردار محمد داوود (۱۳۵۲-۱۳۵۷) میتوان نام گرفت.

چون بنا بر سیاست پشتونیزه ساختن کشور که سرخط سیاست های حاکم دولتی در طول یکصد و پنجاه سال اخیر بوده است، این اهالی با ممنوعیت

^{۴۰} شخصیت های معاصر توریکی زبانان افغانستان (۱۴۰۲) محمد کاظم امینی. تهران. انتشارات طاها، ص ۱۳۹.

^{۴۱} همان اثر، ص ۵۲.

^{۴۲} همان اثر، ص ۹۳.

^{۴۳} همان اثر، ص ۱۵۳.

تعلیم به زبان مادری خود روبرو بوده اند، بنابر مجبوری و استبداد دولت های حاکم، زبان های دری و پشتو را به حیث زبان آموزشی رسمی درمکاتب و دانشگاه ها قبول کرده اند. با این سیاست های استبدادی از یکسو آنان از حق طبیعی آموزش به زبان مادری به دورمانده اند و ازسوی دیگر در تواریخ رسمی که بزبانهای دری و پشتو نوشته و نسل به نسل درمکاتب دولتی تدریس گردیده و میگردد، هم در سایر گزارش های سیاحان جهانگردان انگلیسی و اروپایی که از قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی نوشته می شود و گزارش های رسانه ای که در شبکه های خبری جهانی انگلیس و امریکا و سایر کشورهای اروپایی پخش میگردد، از ترک های افغانستان به عنوان مردم بی فرهنگ و بدون هویت تاریخی که حتا قابلیت خواندن و نوشتن به زبان مادری خود را ندارند، به تحقیر و کنایه یاد شده و می شود.

در ردیف این آثار توهین آمیز میتوان از اثر (نسب نامه افغان)^{۴۴} تالیف فیض محمد کاتب هزاره به زبان فارسی و کتاب (حیات افغانی) تالیف محمدحیات خان نام گرفت. اثر آخری در مورد اصل و نسب افغانها (پشتون ها) میباشد که توسط دوتن از محققین اکادمی علوم افغانستان بنام فرهاد ظریفی و عبداللیف یادطلبی ترجمه گردیده با تحشیه و تعلیقات کاندید اکادمیسین پوهاند عبدالشکور رشاد در دو نوبت یکی در سال ۱۳۷۰ و دیگری در سال ۱۳۸۶ چاپ شده^{۴۵} است و ده ها اثر توهین و تحقیر آمیز دیگر که منکر

^{۴۴} نسب نامه افغانان. تالیف کاتب هزاره. تهران.

^{۴۵} حیات افغانی (۱۳۸۶) محمدحیات خان افغان. مترجم فرهاد ظریفی و عبداللیف

یادطلبی. تحشیه و تعلیقات کاندید اکادمیسین عبدالشکور رشاد. ۱۳۸۶

موجودیت فزیکي، اجتماعي، اقتصادي و سياسي و احصايه واقعي نفوس آن ها در طول يك و نيم قرن اخير نوشته شده ومي شود.

كودتاي نظامي ماركسيستي ۱۹۷۸ در افغانستان با آنكه فرصت هاي خوبي را بدست مليت هاي تركي زبان (اوزبيك و توركمن) و هزاره ها داد، ولي به علت وضعيت بحراني سياسي و نظامي حاكم برفضاي كشور كه بر اثر رويارويي دو قدرت جهان در دوران جنگ سرد (۱۹۴۷-۱۹۹۱)^{۴۶} كه به دوره اي از رقابت، تنش و كشمكش ژيوپولتيكي بين اتحاد جماهیر شوروي و متحدانش (بلوك شرق) و متحدانش (بلوك غرب) بعد از جنگ جهاني دوم گفته ميشود؛ بوجود آمده بود. به مليت هاي مذکور حق تعليم و تحصيل كار و اعلان موجوديت اجتماعي و نشرات بزبان مادري را در مطبوعات ولو به شكل نسبي اعطانمود كه با وجود محدود بودن، زمينه مساعدي براي رشد و شگوفايي فرهنگ و زبان را براي تركي زبانان افغانستان به ارمغان آورد مانند حق تعليم براي فرزندان اوزبیکها و توركمن ها و چاپ كتب درسي مكاتب ولو به شكل سطحي و نمادين، ايجاد برنامه ها به اين زبان ها در راديو-تلويزيون افغانستان، نشر جرايد و كتاب ها و مطبوعات، ولي بزرگترين مانع در اين دوره كشيده شدن خط فاصل بين شهر و دهات به نام «منطقه مجاهد» و «منطقه دولت» بود. كه دولت و مخالفين مسلح آن باهم در جنگ بودند.

^{۴۶} جنگ سرد - ويكي پدیا، دانشنامه آزاد (wikipedia.org)

مشکل مطالعه و پژوهش در باره تُرک های افغانستان

برای تحقیق و پژوهش همه جانبه در باره یک گروه قومی و اتنیکی در یک منطقه جغرافیایی نخستین اصل، دانستن تعداد جمعیت و تاریخ و پس منظر تاریخی و سهم و نقش آنان در سیاست و اقتصاد آن کشور میباشد. برای اینکه مرزهای جنوبی مردمان تورکی زبان را پیدا کنیم، تعیین مشخصات نفوس تورکان در این کشور اهمیت زیاد دارد.

اگرچه کوشیده اند این مساله تاحدی روشن شده، مگر با این همه هنوز مرزها مغشوش مانده است. تعیین مرزهای مشخص مردم و زبان ها را پژوهش های بعدی آینده تکمیل خواهد کرد.^{۴۷}

کسانی که درباره زبان و نژاد و تاریخ مردمان مناطقی مانند افغانستان یا آسیای مرکزی مطالعاتی داشته باشند، به درستی میدانند که بدست آوردن اطلاعات ضروری هنگام کار و پژوهش در ساحه تا چه اندازه دشوار است.^{۴۸} پیش از آنکه در عرصه گسترده تاریخ تورک ها، تورک شناسی پژوهش علمی و قانونمند صورت پذیرد، بهتر است مطالعات و بررسی های هم مانند انجام یابند. به ویژه پیش از اینکه در زمینه نو مطالعاتی انجام یابد باید بدانیم چه کارهای از سوی دیگران در این زمینه صورت گرفته است.^{۴۹}

^{۴۷} شرحی پیرامون تورک تباران افغانستان. گوناریارینگ. ترجمه «دکتر برنا آصفی. به اهتمام

محمد کاظم امینی. ۱۳۹۰ کابل. ص. ۴.

^{۴۸} همان اثر. ص. ۵.

^{۴۹} همان اثر. ص. ۶.

دربارهٔ مردم اندو-ایرانی در افغانستان، تاحدی پژوهش های زیادی انجام شده است ولی مردم غیراندو-ایرانی افغانستان که عبارت از ترک ها و مغول ها می باشند، از نظر زبانشناسی و نژادشناسی مورد مطالعه قرار نگرفته اند و درتصنیف آنها نیز هیچگونه کار و کوشش بایسته، صورت نگرفته است.^{۵۰} این مورد دربارهٔ زبان و ادبیات، تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی معاصر آنها نیز صدق میکند.

ترک تباران در افغانستان شرقی^{۵۱}

دربارهٔ نفوس و آثار ترک تباران در افغانستان اطلاعات مفید دیگری نیز موجود است. اما گفته نشده است که آنها بکدام یک ازقبایل یا خلق های ترک تباربستگی دارند. راورتی به ارتباط ترک تباران در افغانستان خاوری اطلاعات بسیار با ارزش و سودمند ارایه کرده است. اومی نویسد:

دربخش های گسترده ای از کشور بین کابل و پشاور، از شمال دریای کابل و دامنه های جنوب سلسله کوه های سفیدکوه تا رسیدن پشتونها به این ساحات، مناطق ترک نشین بود. شاهدگویای این مساله همانا موجودیت زبان ترکی در این مناطق است.^{۵۲}

^{۵۰} همان اثر ص ۹.

^{۵۱} این مقاله به اعتبار نوشتهٔ یک پژوهشگر ایرانی روایت شده و نقطه نظر من نیست. چون جامعهٔ ترک - اوزبیک های افغانستان کمتر مورخ و دانشمندی تربیه کرده که در اینگونه موارد با اقامهٔ دلایل تاریخی از آن دفاع کنند، بناً این تفکر حاکم است. در این مورد شادروان اسدالله ولوالجی اثری دارد بنام (اینجا ایران شرقی نیست)..

^{۵۲} شرحی پیرامون تورک تباران افغانستان. ص ۱۲۴.

میتوان منشأ ترکی اکثر ساکنان این مناطق را همانند قبایل پشتون چون غلجی ها رده یابی کرد. مطالعات تازه در این مناطق، چنانکه از کوهستان و کوهدامن صورت گرفته است، حقایق دلچسپی را روشن خواهد ساخت. راورتی در جمله سایر مناطق ترک نشین از ننگرهار، واقع در ساحه جلال آباد نیز یادآوردی میکند.^{۵۳}

تورک تباران در کوهستان

برنس در اثر تحقیقی خود با عنوان «کابل»، (۱۸۴۲) درباره باشندگان بومی کوهستان چنین شرح میدهد: «آنها به مردمان آن سوی سلسله کوه ها شباهت زیاد داشتند. بسیاری از رسم و رواج های آنها شبیه رسم و رواج هایی بود که قبل از روزگار امیر تیمور به ارث مانده بود. در بسیاری از جاها به ترکی شکسته گپ میزدند. از جمله روستاهای شان یکی «تاغ وردی» و دیگری «تاغ بوغه» نام داشت.^{۵۴}

باید در باره آثار و بقایای قبایل ترکی که زبان اصلی خود را کاملاً از دست نداده اند، تحقیق شود. با اشاره به تصرف «ماهیگر» توسط تیمور میتوان گفت اسلاف و باشندگان «خواجه خضری» در جاگزینی شان در اینجا نمی

^{۵۳} همان اثر، ص ۱۳۵.

^{۵۴} همانجا.

دانند مرهون که باشند. اما بخوبی میدانند که ترک هستند و در میان سایر باشندگان به زبان ترکی گپ میزنند.^{۵۵}

ترک های کوهدامن

زمانیکه بابر افغانستان را فتح کرد، تعدادی از هموطنان خود را در کوهدامن جاگزین ساخت. نظریه گفته (وود) دره کوهدامن در شمال کابل واقع است و از آن توسط کوه های کم ارتفاع که از شهر فاصله زیاد ندارند، جدا میشود. کوهدامن دره شاداب و سرسبزی است. این امر بابر را علاقمند ساخت تا وطنداران خود را در آن محل جاگزین گرداند.^{۵۶}

در زمان (وود) این ترک ها از مرفه ترین مردم آن محل بودند. آنها با یکدیگر به زبان ترکی گپ میزدند. اما با همسایگان خود به زبان فارسی سخن میگفتند و حل مطلب میکردند. هنگام توقفم در کابل از تذکر (وود) اطلاعی نداشتم بنا بران نتوانستم دریابم که آیا هم شهریان بابر هنوز هم درانجا به ترکی گپ میزنند یا نه و آیا امروزه قابل ردیابی هستند.^{۵۷}

^{۵۵} میسن، روایتی از سفرهای گوناگون در بلوچستان، افغانستان و پنجاب، قلات به هنگام اقامت

در این کشورها، لندن، ۱۸۴۴ میلادی، ص ۱۶۳ Masson

^{۵۶} همان اثر، ص ۱۲۷.

^{۵۷} همان اثر، ص ۱۲۷.

بحث تُرک های پشتون شده در افغانستان

بحث دیگری که در باره آن کمتر و شاید هم بصورت قطع هیچ تحقیق و پژوهشی توسط دانشمندان در داخل کشور انجام نگردیده، مسأله تُرک های پشتون شده است که بنابر تزییقات اجتماعی، سیاسی و جغرافیای زبان اصلی خود را از دست داده و بالاجبار بزبان پشتو تکلم نموده با گذشت چند قرن، هویت و زبان تُرکی خویش را از دست داده اند که نمونه هایی از آن را در برخی آثار میتوان بیابیم.

در افغانستان، مفهوم « ترک های پشتون شده » به این معناست که بعضی از اقوام ترک تبار، به ویژه در گذشته، تحت تأثیر قدرت و فرهنگ پشتون ها قرار گرفته و زبان، آداب و رسوم خود را تا حدی یا به طور کامل کنار گذاشته و خود را به عنوان پشتون معرفی کرده اند. این فرآیند، که به عنوان "پشتون سازی" شناخته می شود، در تاریخ افغانستان نقش داشته است.

این پروسه محصول سیاست های نیو فاشیستی منبعث از اندیشه (نیو نازیسم) در نیمه اول قرن بیستم میلادی قبل از جنگ جهانی دوم است که در افغانستان نیز با شدت و حدت، تحت الشعاع سیاست های نظامی آدولف هیتلر، سرایت نموده و با مدیریت سفارت آلمان هیتلری و تاسیس مرکز فرهنگی «گوپته انستیتوت» در شهرنو کابل و «کلوپ جوانان نازی» در کابل رواج گسترده یافت.

دولت افغانستان در سال ۱۹۳۵ میلادی خواستار کمک مالی از دولت انگلیس گردید. این مطالبه به شکل بسیار محدود از جانب آنها در حد صادرات اندک قبول شد. گفتنیست که در این وقت فرصت مساعدی برای آلمان ها در افغانستان پیش آمد، برای دولت آلمان نازی، کشور افغانستان از نقطه نظر سوق الجیشی اهمیت فوق العاده داشته و دولت مذکور در صدد آن بود تا به نفع خویش از وضعیت افغانستان استفاده کند، بدین منظور به دستور مقامات حکومتی آن مملکت، آن عده از معلمین المانی که در لیسه نجات کابل مصروف تدریس زبان آلمانی بودند، به مقصد تعمیم و رواج اندیشه های ناسیونالیستی در بین جوانان افغانستان «کلوپ حزب نازی» را در کابل تاسیس نمودند.^{۵۸}

در بین شرکت کنندگان موسس این کلوپ، برخی از جوانان منسوب به خاندان سلطنتی مشاهده می شدند. در این وقت المانی ها معلمین و آموزگاران خویشرا در رشته های انجینیری و اقتصاد به کابل فرستادند تا اساس دوستی دولت افغانستان و آلمان را مستحکم سازند. آنان خطوط هوایی کابل را به وسیله تهران به اروپا وصل کردند، همچنان توسط آلمان ها در کابل چند دستگاه مؤلد برق تعبیه شده، در شاهره مواصلاتی کابل - تُرکستان (شمال) پلهای مستحکم فلزی ساخته شد، انگلیسها در این وقت فعالیت آلمانها را در افغانستان سخت زیر کنترل داشتند.

در ماه اکتوبر سال ۱۹۴۱ میلادی پس از واقعه تهران بدستور مستقیم دولتین روس و انگلیس دولت افغانستان در حدود دو صد نفر از آلمانی ها

^{۵۸} امینی. محمد کاظم (۱۳۸۸) افغانستان در دو و نیم قرن اخیر. صص ۱۷۶-۱۷۷.

و ایتالوی هارا که در این کشور مصروف خدمت بودند ، رسماً از این مملکت اخراج نمود.^{۵۹}

بر اساس یک مکتب فکری، پشتون‌ها از اقوام گوناگونی از جمله ایرانیان، یونانیان ، تُرک‌ها، اعراب، داری‌ها (هپتالی‌ها) مغول‌ها و هرکس دیگری که این پشتون‌ها در آن زندگی میکنند عبور کرده است، نشأت گرفته اند. بطور غیر منتظره، این پیوند های ادعایی با تبار اسرایلی‌ها نیز میشود.^{۶۰} بآنکه در طول یک و نیم قرن اخیر از زمان فرمانروایی امیر عبدالرحمن و قبل از هم تلاش‌ها بر این بوده که نشان دهند، پشتون‌ها (افغان‌ها، پتان‌ها، پُشت‌ها، پُخت‌ها) یک قوم خالص اند، یک توهم بوده است. بآنکه فرمانروایان پشتون در دو قرن اخیر با تلاش‌های مذبوحانه ولایات جنوبی و شرقی را در احصاییه‌ها و آمارهای ساختگی کلاً یک ولایت پشتون نشین خالص نشان داده و موجودیت تُرک‌ها، فارس‌ها و هزاره‌ها را در آنجا انکار کرده اند ولی معلوم است که این حرکت جاهلانه و تعصب آمیز مبنای علمی نداشته و ندارد. بنابراین، می‌توان گفت پشتون‌ها اساساً یک قوم خالص نیستند، بلکه قومی با تبار مختلط اند. در آن‌ها عناصر عرب و سامی، ترک، ایرانی، یونانی، مغول، تاتار و همچنین اسپارتی و پارت وجود دارد. این سرزمین هم چنین پذیرای اقوامی از گرجستان، چین، تاجیکستان و سایر مناطق آسیای مرکزی بوده است.^{۶۱}

^{۵۹} همان اثر ص ۱۷۸.

^{۶۰} Acheson, Ben (ژوئن ۲۰۲۳). The Pashtun Tribes in Afghanistan: Wolves Among Men (Pen and Sword Military. pp. ۱۴. ISBN 978-1-3990-6924-3

^{۶۱} <https://farhangemelal.icro.ir/news/22021>

بطور مثال در مورد هویت محمد هاشم میوند وال صدراعظم مقتول افغانستان که تبار وی به طور واضح در همه اسناد و مدارک دولتی (پشتون) ثبت گردیده، روایات مستندی وجود دارد که از جامعهٔ ترکی زبان بود: محمد هاشم میوندوال در مراحل اول مأموریت خویش «پردیس» تخلص می کرد. او پسر حاجی عبدالحلیم قوم درقوم دینار خیل و از باشندگان مُقرب بود. اما مردم غزنی میگویند که «میوندوال اصلاً از سمرقند بود. پدرش را بگفتهٔ بزرگان منطقه «ملای اوزبک» می گفتند. همه مردم شمال را در جنوب کشور اوزبک می گفتند.^{۶۲}

هم اکنون در ولایاتی مانند غزنی که مرکز حاکمیت غزنویان بود و در تمام منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی، بیشتر از نصف اهالی آن در منابع مستند، تُرک بوده اند، در یک قرن اخیر بنابر سیاست فاشیستی پشتون سازی، در همه منابع جمعیت ترکی زبان آن نادیده گرفته شده است. به همینگونه در شهرهای کابل، لمغانات، قندهار، جلال آباد که حدود ۲-۳ قرن متوالی مرکز حاکمیت ظهیرالدین محمد بابر و اولادهٔ وی بوده، از موجودیت ترکی زبانان و اهالی بومی آن براساس سیاست فاشیستی انکار شده است تا نشان دهند که در این ولایات فقط اقوام پشتون زندگی میکنند.

در جریان سال ۱۹۴۹ میلادی، ضمن سفری به شهر هرات، در علاقهداری کوچکی که بنام «یخچال» یاد میشود و بین قندهار و گرشک واقعست، زنی اوزبیک را دیدم که از کاروان جمعیت مهاجرین تبعید شده ترکستان جدا

^{۶۲} <https://abadis.ir/fatofa/>

مانده بود. وی از طریق نانوایی و فروش نان به رهگذران امرار معیشت میکرد ، من از قیافه وی حدس زدم که شاید اوزبیک باشد ، نزدیک رفتیم از وی یک قرص نان خریدیم و ضمناً از احوالش جويا شدم ، خلاصه طوریکه از صحبت وی بر میآمد ، وی در جریان سال های مهاجرت و تبعید دسته جمعی و جبری مهاجرین مسلمان ترکستان ، زمانیکه دختر تازه جوانی بوده به اسارت یکی از پشتونها افتاده و سپس بدست آنان تربیه شده و در پهلوی اینکه زیان مادری خود را تا حدی از دست داده، چهره وی نیز تغییر نموده بود.^{۶۳}

هم اکنون در بین قبایل و اقوام پشتون شده در ولایات جنوب و شرقی ده ها قوم و قبیله با هویت ترکی می توانیم سراغ کنیم که بر اثر استبداد و اعمال فشار های اجتماعی و ملی، زبان و هویت تاریخی خویش را بالاجبار تعویض کرده اند، از جمله اقوام پشتون شده: جگدلک (در اصل جیگیده لیک)، قوم زازی یا جاجی (منسوب به جوجی خان پسر چنگیز خان) قوم بابری (منسوب به ظهیرالدین محمد بابر) قوم دینار خیل (از اوزبیک های سمرقند و شهر سبز) و سایرین که نسبت انجام نیافتن پروژه های پژوهشی و نبود متخصصین و پژوهشگران، این موارد به فراموشی سپرده شده است. منظور از این نوشته ها و تذکر استنادات علمی نه پیروی و تبلیغ اندیشه های افراطی پان ترکیسم و یا فلان وبهمان است، بلکه مردود شمردن تمام مظاهر پان ایرانیسم و پان آریایسم و مظاهر نیونازیسم است که کشور و

^{۶۳} افغانستان در دو و نیم قرن اخیر. صص ۲۱۲-۲۱۳.

مردم مارا که از نیم قرن بدینسو بر اثر اعمال سیاست های استعماری کشور های قدرتمند و ممالک همسایه، گرفتار انواع بدبختی ها و فلاکت نموده و در انظار جهانی به عنوان انسان های بی هویت و بی فرهنگ و حقیر و ذلیل معرفی نموده و باعث به وجود آمدن تفرقه و نفاق ملی پیوسته که ریشه در بیعدالتی ملی و اجتماعی دارد، فراخواندن به عقلانیت و همگرایی و هم پذیری به گونه واقعی و علمی می باشد.

کاربرد کلمه اوزبیک در فرمان و منشورهای دوران حاکمیت امیر تیمور

برلاس اولوسی نینگ بهادر لر بیگیت لرینی اوز اطرافیمگه توپله ب، اولر نی بیرلشتیردیم. مینگه بویین سونیب کومکدش بولماقلیک اوچون راضیلیک بیرگن بیرینچی کیشی- ایکی تیمور بولدی.

ایکینچی سی امیر جاکو برلاس ایدی. بو لردن باشقه اولوس بهادر لری هم جان ودل لری بیلن مینگه بویسونماقچی و خدمت قیلماقچی ایکنلیک لرینی بیلدیردیلر.^{۶۴} ماورالنهر اهالیسی مینینگ بواشیمدن خبر تاپیشی بیله ناق، تیزده اوزبیکلرگه هجوم قیلیم کیره ک لیگی حقیده ایسته ک بیلدیردیلر. چونکی اولرنینگ قلبی ظالم اوزبیکلر طایفه سیدن بوتونلی بیزیلگن ایدی. ماورالنهر نینگ کتته- یوکیچیگی مینگه بیرلشدی. مملکت

^{۶۴} امیر تیمور توز کلری. ۳۹ بیت.

نینگ علما و مشایخ لری ایسه اوزبیکیه طایفه سینی دفع قلیب ، یوقاتیش حقیده فتوا یازیب بیردیلر.^{۶۵}

جیتا و الیاس خواجه لشکرینی ماوراالنهر دن قوویب ، خجنددریاسی نینگ نریگی قیرغاگیگه اوتکه زیب یوبارگن بولسه م هم، اوزبیک لرنینگ بعضی بیرگروهی ماورالنهر قلعه لریده مستحکم جایلشگن ایدیلر.^{۶۶} اولیگه اولرنی باستیریش اوچون حربی بولیم لریوبارماقچی بولدیم، بیراق مبدا بوایش چوزیلیب کیتسه-چی ، دیگن فکرمینی تشویشگه سالدی. شوارا ده مینگه اوزبیکلر قلعه لرگه یشیرینیب آلگان لری حقیده خبرکیلتیردیلر.^{۶۷}

الیاس خواجه بولسه دولت و سیاست ایش لریده لیاقت سیزبولگنی طفیلی اولرنینگ ظلم و ستمی گه برهم بیریش گه عاجزایدی. مین بولسه از صلابتیم وهیبتیم بیله اوزبیکلر اوستیدن غلبه قیلدیم ومظلوم لرنی ظالم لردن خلاص قیلدیم.بو الیاس خواجه و اوزبیک امیرلرنینگ مینگه نسبتاً دشمن لیگی گه سبب بولدی، اولر توغلوک تیمورخان گه « تیمور بیزگه قرشی عصیان توغینی کوتردی» دیدیلر.^{۶۸}

^{۶۵}اوشه اثر. ۴۰ بیت.

^{۶۶}امیر تیمورتوزو کلری. علی توره ساغونی و کراماتوف ترجمه سی. الفبا اوگروچی شهاب الدین سیوی. دوستان مطبعه سی. ۱۴۰۲. بلخ- مزاراشریف. ص ۷۵.

^{۶۷}اوشه بیر.

^{۶۸}اوشه اثر. ۳۹ بیت



دراثر «توزوک تیموری» نام سرزمین و متصرفات وی بنام «توران» و «ترکستان» قید گردیده است. امیر تیمور از اوزبیکان که شقی ترین و جاهل ترین مردم ترکستان و ماورالنهر بوده اند همیشه به بدی یاد کرده و از ظلم و قساوت آنها شکایت سرداده و از جنگجویی، سرکشی و شقاوت آنان گلایه کرده و در قطار اقوام دیگر ماورالنهر چون برلاس، قیچاق از آنها نام میبرد. این چند نمونه به منظور کاربرد نام واژه اوزبیک در منشور ها و فرامین امیر تیمور و طرز دید او نسبت به این طایفه می باشد که خلاف آنچه امروز در بین این قبیله ترکی رواج یافته را نشان میدهد. زیرا امیر تیمور نظر مساعدی در مورد اوزبیک ها نداشته و همیشه آنان را سرکوب کرده است. این مساله یک طرف در این منشورات و فرامین «اوزبیک» به معنی کوچک یک قبیله ترکی نام برده شد و کلمه عام نبوده؛ بلکه نام واژه «ترک» کاربرد وسیع داشته است.

«...من وقتی در سن پنج سالگی به نزد سلطان احمد میرزا به سمرقند رفته بودم در آن وقت او را نوگرفته بود. هنوز او را روکشان نکرده بودند به رسم ترکانه بمن فرمودند و من روی عروس او را باز کردم.^{۶۹}

ظهیرالدین محمد بابر در اثر (بابرنامه) سرزمین آسیای میانه امروزی یا ماورا النهر را بنام «ترکستان» و زبان اهالی آن را «ترک» یاد میکند.^{۷۰}

^{۶۹} بابرنامه. ترجمه برهان الدین نامق. نشرات کانون فرهنگی قیزیل چوپان. انتشارات

پزند. کابل ۱۳۹۹. ص ۱۷۰.

^{۷۰} (نگ: ص ۲۱۵. همان اثر)

توزه لدی بونظمینگ بسی سرسری

ینه تورکی الفاظ انگه بیر سری^{۷۱}

یوق اتراک ارا بیرده انچه بیلک

که بو نوع اولوغ ایشگه اورغه ی ایلک

نی اتراک کیم، هم عجم، هم عرب

کوررلر بو ایشنی عجبیدن، عجب^{۷۲}

هم ایران وتوران عین اقصای چین

انگه تیگرو کیم، حد مشرق زمین^{۷۳}

فلک تورکی گردون نی یکی چاپیب

انینگ هربری سیگه بیروز یاپیپ^{۷۴}

دراین مدت بایسنقور میرزا به ترکستان به نزد شیبانی خان پی درپی ایلچی فرستاده، شیبانی خان را به کمک خواسته بود، خانه های زمستانی آماده شد. ما رفته به قلعه ها داخل شدیم ، دراین وقت شیبانی خان از ترکستان آمده همان بامداد بروی یورت مارفته ، توقف کرد. نیروهای ما نزدیک نبود. نظر به مصلحت زمستانی، بعضی به رباط خواجه، بعضی به کابد و بعضی

^{۷۱} خمسه / امیرعلیشیرنوی. تاشقین بهایی اهمامی بیلن. ص ۱۱۴۳.

^{۷۲} همان اثر. ص ۱۱۴۱.

^{۷۳} همان اثر. ص ۹۱۴.

^{۷۴} ایضاً. ص ۹۲۳.

ها هم به شیراز برگشته بودند. با وجود آنهم با نیروی های موجود آمادگی گرفته شد و در برابر وی به میدان درآمدیم.^{۷۵}

این ولایت گذشته به سوی غرب جریان پیدا کرده و از شمال خجند و جنوب فناکینت که حالا بنام شاهرخیه مشهور است، گذشته باز بطرف شمال میلان پیدانموده به سوی ترکستان میرود و خیلی پایین تراز ترکستان، این دریا بصورت کلی در ریگزارها میریزد و به هیچ دریای دیگر نمی پیوندد و در آنجا غایب میگردد.^{۷۶}

امیر تیمور کورگان و ظهیرالدین محمد بابر دو امپراتور و سلطان بزرگی که هر کدام جایگاه بلندی در تاریخ و فرهنگ ترکی زبانان جهان داشته و هر دو موسس دو سلسله بزرگ ترکی اند، همیشه در دوران حکمروایی خود بیشتر از تمام قبایل و اقوام تورک، ازدست مزاحمت و شقاوت اوزبیکهای ماورالنهر در عذاب بوده و بیشتر وقت خود را با آنها در جنگ و گریز سپری کردند و بیشتر از همه قبایل ترک، به قتل عام اوزبیکها پرداختند که در این مورد ده ها مثال را می توانیم در آثار متذکره ببینیم. وقایع سنه ۹۰۳ هجری قمری (۱۴۹۷-۱۴۹۸م) در بابرنامه، به طور کلی در این مورد صراحت دارد و مصداق این حرف ماست.^{۷۷} چنانچه متواری شدن بابر از دست محمد خان شیبانی و فرار وی به جانب کابل و تشکیل

^{۷۵} همان اثر ص ۲۱۵.

^{۷۶} همان اثر ص ۱۳۳.

^{۷۷} نگ: صص ۲۱۳-۲۴۳ بابرنامه.

امپراتوری بابری از اثر همین توطیه های محمدخان شیبانی و اوزبیکان ماوراالنهر می باشد.

برخلاف آنچه که امروز رواج دارد و بیشتر از تورکی زبانان سایر کشورهای آسیایی و اروپایی، اوزبیک ها خود را وارث خلف و فرزندان و اولاده امیر تیمور و ظهیرالدین محمد بابر میدانند و برای آنها یخن پاره میکنند و کمتر اوزبیکی در اوزبیکستان و افغانستان پیدامیشود که خود را از نسل محمدخان شیبانی که از سلاله های تورکی-مغولی و اوزبیک است، بداند و از همه گذشته به وی افتخار کند.

کار برد کلمه تُرک در ادبیات

امیرعلیشیرنویسی متفکر و شاعر و دانشمند قاموسی در دوره تیموریان هرات (۱۴۴۱-۱۵۰۱م) که صاحب تألیفات زیادی به زبان نثر و نظم به زبان ترکی است در آثارش همه جا کلمه ترک را به معنای نسب و ترکی را به عنوان زبان خود نام برده و در (خزایین المعانی / چهاردیوان) و (خمسه) زبان خود را در همه جا به نام «ترک» یاد میکند.

همچنان ظهیرالدین محمد بابر امپراتور و دانشمند دایره المعارفی تُرک در آثارش چون (بابرنامه) و دیوان اشعار، زبان خود را تُرکی و هویت خود را تُرک میدانند.

پسمنظر تاریخی و ملی

در روزگار فرمانروایی امیر تیمور و جانشینان او، نام اوزبیک به عنوان نماد الوس جوچی، برای مشخص کردن همسایگان شمالی آنان کاربردی گسترده داشت. بر پایه منابع متأخر می‌دانیم که در برهه‌ای از زمان، در آسیای مرکزی واژه اوزبیک به عنوان نامی قومی از باب تغلیب بر تمامی مغولان جوچی تبار اطلاق می‌شده است و دور نیست که بر پایه برخی شواهد، پیشینه این کاربرد تا روزگار امیر تیمور عقب برده شود.^{۷۸}

در کنار این کاربرد خاص، گاه تعبیری چون «ازبکیان»، یا شکل ساده شده «ازبک» بر مردمان تحت فرمان جوچی تباران، به طور عام اطلاق می‌شده است؛ اما تعبیری که در این معنی به‌طور گسترده به کار می‌رفته، ترکیب «الوس ازبک» بوده است. ر روزگار امیر تیمور (حک ۷۷۱-۸۰۷ ق) جمعیت قابل ملاحظه‌ای از کوچندگان شمال در سرزمین ماوراءالنهر جای گرفته بودند. این گروه‌های مهاجر از الوس جوچی (الوس اوزبیک) بودند که در آن روزگار از سوی ماوراءالنهریان، ازبک نامیده می‌شدند. امیر تیمور در کنار اقدامات اساسی خود در جهت مطیع ساختن این اقوام مهاجر، حضور آنان را در شمار فرمانبرداران خود پذیرا گردید و آنان را از حقوق برابر برخوردار ساخت.

موج گسترده مهاجرت اوزبیکان به سمت ماوراءالنهر، با لشکرکشی محمدخان شیبانی نواده ابوالخیرخان به قلمرو تیموریان (تثبیت نهایی

^{۷۸} <https://www.cgie.org.ir/fa/article/233644/%D8%A7>

حاکمیت: ۹۲۰ق) آغاز شده است. محمدخان که خود نسب به جوجی می‌برد، گونه‌ای از برتری نژادی برای اوزبیکان، در قلمرو خود برقرار کرد و آنان را در رده بندیهای لشکری و کشوری در جایگاهی ممتاز قرار داد. در سده ۱۲ق\ ۱۸م کاربرد نام قومی ازبک با گونه‌ای از تسامح، تعمیم گسترده‌ای یافته، بر مجموعه‌ای از تیره‌های مغولی - ترکی که هنوز بخش مهمی از ممیزات فرهنگی خود از بومیان و از جمله تقسیمات قبیله‌ای را حفظ کرده بودند، اطلاق می‌گردید.^{۷۹}

شکل گیری به عنوان یک ملت

در منابع مردم‌شناختی آسیای مرکزی، در تبیین فرایند شکل‌گیری ملیت اوزبیک، بر این نکته اشارت می‌رود که این جریان یکی از مهم‌ترین مراحل خود را در دهه‌های آغازین سده ۲۰م پیموده است. تا پیش از مرحله یاد شده، مردمانی که هم‌اکنون اوزبیک نامیده می‌شوند، به سه گروه بزرگ قوم شناختی تعلق داشتند: گروه نخست مردمانی واحه نشین بودند که از گذشته‌ای دور، گونه‌ای زیست یکجانشینی را برگزیده، و تقسیمات قبیله‌ای را به کلی به فراموشی سپرده بودند. اشتغال اصلی این مردمان، کشاورزی و تجارت بود. گروه دوم جمعیتی نیمه‌کوچنده از اخلاف قبایل ترکی پیش از چغتایی و نیز مهاجران مغولی - تورکی عصر چغتایی بودند که غالباً به دامپروری اشتغال می‌ورزیدند. این مردمان سنت

^{۷۹} همانجا.

تقسیمات قبیله‌ای را در میان خود حفظ کرده بودند و خود را غالباً با نام عمومی «ترک» می‌خواندند.

گروه سوم اخلاف قبایل اوزبک مهاجر از دشت قپچاق در آغاز عصر شیبانی بودند که از سده‌های ۱۰ و ۱۱ ق/ ۱۶ و ۱۷ م با حرکتی تدریجی به یکجانشینی روی آوردند و این حرکت تا اوایل سده ۲۰ م ادامه داشت. این گروه نیز غالباً تقسیمات قبیله‌ای را محفوظ می‌داشتند و به‌ویژه در گوییش نسبت به دیگر همسایگان خود، دارای ممیزاتی بودند. اشتغال اصلی آنان کشاورزی و پس از آن دامپروری بود.^{۸۰}

درباره وجه تسمیه اوزبیک

اوزبیک‌ها بزرگ‌ترین تشکل قومی ترک زبان افغانستان است. احتمالاً اوزبیکان اولیه از اجزای سپاهیان مغولی ترک، معروف به اردوی زرین بوده‌اند که از سده ۱۳ تا ۱۵ م بر روسیه و سیبری غربی تسلط داشتند. این قوم نام خود را بنابر دیدگاه‌های سنتی از نام اوزبک‌خان رئیس اردوی زرین گرفته است. در این مورد دو وجه تسمیه وجود دارد. عده‌ای از تاریخ‌نگاران را عقیده براینست که این نام برگرفته شده از (اوزبیک خان) است.

^{۸۰} <https://www.cgie.org.ir/fa/article/>

اما اوزبیک خان که بود؟

اوزبیک خان حکم فرمای امپراتوری آلتین اوردو (اردوی طلائی) بنام سلطان محمد خان بود. که در برخی منابع تاریخی بنام سلطان غیاث الدین محمد نیز ذکر شده است. وی پنجمین حکمفرمای امپراتوری آلتین اوردو است که طی سالهای ۱۳۱۳-۱۳۴۱ میلادی در ترکستان مرکزی تولد شده است.

محدوده ترکستان مرکزی منطقه وسیعی از کشورهای قزاقستان، اوزبیکستان، تورکمنستان، سین کیانگ چین، افغانستان شمالی و بخش هایی از تاجیکستان است. در گذشته این مناطق محل سکونت اقوام مختلف ترک وهمچنان اقوام دیگر بوده است و به دلیل اهمیت تاریخی خود به عنوان (ترکستان) شناخته شده است. این مناطق سرزمین اصلی ایل های تُرک است که از آنجا به طرف غرب تا منطقه بالکان در اروپا، ایران در جنوب و شمال دریای خزر مهاجرت کرده اند. این محدوده را در بسیاری منابع جغرافیای تاریخی بنابر وسعت و پهنا به ترکستان کبیر که شامل ترکستان شرقی، ترکستان غربی، ترکستان شمالی و ترکستان جنوبی نیز تقسیم نموده و نامیده اند.

وجه تسمیه دیگر اوزبیک

آ- سیمیونوف نیز به سست بودن این باور، یعنی انتساب اوزبیک، به گروه اتنیکی اوزبیک چنین باور و تاکید و اظهار کرده است که اصطلاح اوزبیک

در زمان (آق اوردو- آق اوردو- اردوی سفید) تداول یافته است. و مورخان از قرن های چهاردهم پانزدهم، ایرانی و آسیای میانه، تمام قبیله های تُرک و مغول شامل آق اوردو (اردوی سفید) را اوزبیک گفته اند.^{۸۱} در حالیکه در آن زمان اوزبیک خان فرمانروای کوک اوردو (اردوی آبی) بود و قبیله کوچی بادیه نشین که در آتیه های بنام اوزبیک مسما شده بودند، تحت ساحة حاکمیت وی قرار نداشتند.^{۸۲}

افزون بر این در نوشته های آرمینیوس وامبیری در این مورد اطلاعات جالبی درج شده است. مانند این جمله ها که معنای تحت اللفظی واژه « اوزبیک » خود آقای خود قابل دقت بیشتر است. زیرا این واژه در نوشته های مردمان مجارستان باستان هم به نظر میرسد. نام واژه ترکیبی « خود آقای خود» در نزد مردمان مجارستان به منزله شایستگی، مستحق بودن و یا به منزله رتبه، منصب و مقام رسمی افراد به کار رفته است و به همین مفهوم در اسناد رسمی مربوط به سالهای مربوط به سالهای ۱۱۵۰ میلادی مجارستان به ملاحظه میرسد.^{۸۳}

نام واژه اوزبیک در تالیفات نویسندگانی مانند جوینی و رشید الدین و همچنان در اشعار پور بها (تاج الدین بهالدین) که در زمان اباخان ایلخانی (۱۳۸۲-۱۲۶۵م) در ایران به سرمیبرد، به ملاحظه میرسد. به نظر

^{۸۱} قیصاری. سید ابراهیم (۱۳۹۶) دولت اوزبیک های کوچی دامپرور چادر نشین دشت قیچاق. (مؤلف: بوری احمدویچ احمدوف) انتشارات ومطبعة سعید. ص ۳۳.
^{۸۲} همانجا.

^{۸۳} دولت اوزبیک های کوچی دامپرور چادر نشین دشت قیچاق. ص ۳۲.

چنین می‌آید که نام واژه اوزبیک به منزله اسم خاص به کار رفته است و آن اسم پسر مُنکو دار پسر شکودار پسر بوکال، پسر هفتم جوجی است.^{۸۴} برخی مورخین را عقیده براینست که این نام برگرفته شده از خصوصیت ژنیتیکی این قوم است که برمیگردد گذشته تاریخی آنان. به این معنا که اسم ترکیبی اوزبیک، متشکل از دو واژه (اوز) به معنی خود- خویش و خویشان و (بیک) به معنای آقا، بادار، خواجه، صاحب، با این اعتبار از کلمه اوزبیک، معانی مترادف (کسی که خودش خان و اقای خوداست) یا به عبارتی دیگر (کسی اختیاردار خود و جز خودش، حاکمیت شخص دیگری را نمی پذیرد. که این صفت بدون شک یکی از خصلت های متبارز این گروه اتنیکی بوده و از انتساب به (اوزبیک خان) مناسبت منطقی دارد.^{۸۵} فروپاشی اردوی زرین در سده ۱۵م، ازبکهای کوچنده به سوی جنوب حرکت کردند و در میانه همین قرن در بستر پایین رودخانه های سیر دریا و آمودریا استقرار یافتند. قرن‌ها بعد در دوره انقلاب و جنگ داخلی روسیه (۱۹۱۷-۱۹۲۳م)، ۲۸ تیره از قبایل گوناگون ازبک که شمارشان به بیش از ۵۰۰ هزار تن می‌رسید، به افغانستان شمالی مهاجرت کردند.^{۸۶}

تا اواخر قرن نهم میلادی که مصادف با دوره حاکمیت استبدادی امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱) است، کوچی گری ویژه اقوام ترک و اوزبیک در افغانستان بود و لی بعد از آن این خصوصیت بنام (اوغان‌ها-

^{۸۴} همان اثر، ص ۳۳.

^{۸۵} افغانستان: اقوام - کوچ‌نشینی، مجموعه مقالات، به کوشش محمد حسین پاپلی یزدی، مشهد،

۱۳۷۲ش، ص ۸۳۴.

^{۸۶} همان اثر، ص ۹۲.

پتان ها یا پشاته) تثبیت و تسجیل شده ونیمی از ساکنین ایالت صوبه سرحد(صوبه شمال مغربی) به این نام مشهور گردیده و در زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن و پیشروی هایش در ولایت ترکستان و الحاق این منطقه از تسلط امارت بخارا به امارت افغانستان، و در دورهٔ فرزندش امیر حبیب الله (۱۹۰۱-۱۹۱۹) و نواسه اش امیرامان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) با تصویب (نظامنامهٔ استبدادی انتقال اهالی به قطن) عنوان سند تاریخی را گرفت. اکنون بزرگترین بخش از جماعت ازبک بیشتر به صورت نیمه کوچنده زندگی می کنند و به کار دامپروری و کشاورزی اشتغال دارند. شمار ازبکان را از ۸۲۰ هزار^{۸۷} تا یک میلیون تن، نوشته اند که حدود ۵٪ جمعیت افغانستان تخمین زده می شود^{۸۸}. ولی معلوم است که این احصاییه ها غیر واقعی اند. زیرا در طول یک و نیم قرن حاکمیت تمامیت طلبی هیچ نوع حصاییه رسمی در این کشور، انجام نیافته و رواج اصطلاح « اکثریت » و « اقلیت » در ادبیات سیاسی کشور یک ترفند است.

اوزبیک های افغانستان

از قراین معلوم است که نام واژهٔ « اوزبیک » به منزله اسم جمع که دارای بار اتنیکی و سیاسی شده است برای همه مردمان ترک- مغول دشت قپچاق برای نخستین بار در سالهای شصتم قرن پانزدهم کاربرد پیدا کرده است. در اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که اوزبیک های دشت قپچاق در سالهای

^{۸۷} همان اثر، ص ۸۳۹.

^{۸۸} کلیفورد، مری لوئیس، افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص ۵۹

پایانی قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم میلادی در دشت قپچاق پدیدار شده اند، زیرا که نیاکان اوزبیک ها، قزاق ها و قراقلیاق های فعلی و دیگران، از اعماق زمانه های باستان به این سو در بخش های خاوری دشت قپچاق، قبیله های مختلف ترک تباران میزیستند.^{۸۹}

در آغاز قرن شانزدهم میلادی بخشی از این قبیله ها که در بالا تذکر آن رفت، تحت قیادت محمد خان شیبانی تمرکز کرده بالای سرزمین های آسیای میانه به تهاجم پرداختند و در سرزمین اوزبیکستان کنونی مسکن گزین شدند. از همین زمان به بعد نام واژه ترکیبی اوزبیک بار و مفهوم اتنیکی پیدا کرد و به همه اهالی ترک تبار و ترک زبان مقهور این سرزمین نام « اوزبیک» به مفهوم اتنیکی آن داده شده است. با توجه به موارد گفته شده چنین نتیجه گرفت که باید پیدایش اقوام اوزبیک در قرن شانزدهم میلادی به وقوع پیوسته باشد.^{۹۰}

ازبکها به زبان ازبکی سخن می گویند. ازبکان در افغانستان شمالی با فارسی زبانان و گروه های قومی دیگر به سر می برند و با یکدیگر سخت در آمیخته اند، چنانکه تمایز میان آنها از لحاظ ظاهر و پوشاک دشوار است. ساخت اجتماعی جامعه ازبک طبقه بندی شده، و مبتنی بر سلسله مراتب است. رهبران ازبک -بکها و بویرها - قدرت استیلا جویانه بیشتری در جامعه ازبک دارند و این امر بازتاب و نتیجه نظام کوچندگی گذشته قوم

^{۸۹} همان اثر، ص ۳۶.

^{۹۰} همان اثر، ص ۳۸.

از یک است. افزون بر آن، هنوز از بکان خود را با نامهای کهن قبیله‌ای زمان اردوی زرین می‌خوانند، مانند هرکی، لکه، کمکی، منگیت و..

باگذشت یک و نیم قرن از حاکمیت تمامیت طلبانه پشتون‌ها و انحصار حاکمیت بدست آنان هیچ احصایه رسمی و شفاف و مبتنی بر حقایق حضور فیزیکی اقوام در افغانستان، انجام نشده و تمام احصایه‌ها و ارقامی که در مورد تمام اهالی کشور، بخصوص اوزبیک‌ها و تورکمن‌ها رایج میشود دور از حقیقت و تبعیض آمیز بوده به منظور منحصر کردن قدرت سیاسی بدست یک قوم خاص میباشد. حتی در طول یک قرن اخیر دولت‌های تمامیت طلب یک ترمینولوژی واحد و یک راهکار واحد برای دسته بندی اقوام نداشته و ندارد و در ستون تذکره‌های تابعیت گاهی آنان را قوم، گاهی ملیت و گاهی با شاخصه زبان مادری قید کرده است.

منابع تاریخی در مورد اوزبیک‌ها

از لا بلای متون تاریخی و مرور منابع و آثار کتبی روشن است که از زمانه‌های قدیم و کهن در سرزمین آسیای میانه و خراسان اسلامی قبیله‌های ترک تباران و ترکی زبانان میزیستند. به هر حال آثاری که در مورد اوزبیک‌ها حاوی معلومات تاریخی در همه سطوح بوده و در زمان حاکمیت سلاله‌های ترکی تالیف گردیده است، میتوان از اینها نام گرفت:

۱. مطلع السعدین تالیف عبدالرزاق سمرقندی

مطلع السعدین و مجمع البحرین" کتابی تاریخی به زبان فارسی اثر کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی است که به حوادث خراسان اسلامی و ماورالنهر در دوره حکومت مغولان، از سال ۷۰۴ تا ۸۷۳ قمری، می پردازد. کتاب بیشتر به حوادث تا سال ۸۷۳ قمری می پردازد، اما به مناسبت موضوع، حوادث سال های ۸۷۴ و ۸۷۵ هجری (مابین مرگ ابوسعید و جلوس سلطان حسین بایقرا) نیز در آن ذکر شده است.

این کتاب به عنوان یک منبع مهم برای تاریخ خراسان اسلامی در دوره مغولان و همچنین دوره تیموریان در شناخته می شود. در این کتاب، عبدالرزاق سمرقندی وقایع و رویدادهای مهم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را با جزئیات و دقت ثبت کرده است.

این اثر در مورد میانه تنگاتنگ اوزبیکهای کوچی (دامپرور و چادر نشین دشت قپچاق) با دولتمردان تیموری تیموری اطلاعات ارزنده ای را که مربوط به قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی است در خود جاداده است.^{۹۱}

۲. روضه الصفا (محمد بن خاوند شاه ابن محمود)

نام کامل این اثر (تاریخ روضت الصفا فی سیرت الانبیاء والملوک والخلفا) است. این اثر تاریخی و جامع که از آثار فارسی مفصل دوره تیموری به شمار می رود، به گزارش تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا پیدایی اسلام و تا روزگار

^{۹۱} همان اثر ص ۴۰.

خود؛ یعنی دوران حکومت سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۸۴۲ ق) می‌پردازد. روضه الصفا هفت بخش دارد و نویسنده آن به ترجمه بخشی از تاریخ‌های عربی و اقتباس از آنها پرداخته و بخش‌هایی را از تاریخ‌های فارسی نقد کرده و بخش پایانی آن را دختر زاده‌اش قیاس‌الدین بن خواندمیر با نام حبیب‌السیر پس از مرگ وی کامل کرده است.

رضا قلی خان هدایت در نیمه نخست سده سیزدهم (روزگار قاجار) جلد‌های هشتم تا دهم (تاریخ صفویه، افشاریه، زندیه و قاجار) را بدان افزود و آن را روضه الصفای ناصری نامید. اثر دراز دامن (ده جلدی)، از نثری پخته برخوردار و از آثار پیشین تاریخ‌نگاران ایران بهره‌مند است؛ چنان‌که تنها تاریخ طبری و الکامل را با آن می‌توان برابر دانست. البته مصحح نسخه کنونی قالب ده جلدی آن را تغییر داده و آن را در پانزده جلد به چاپ رسانده و شکل شایسته‌تری بدان داده است. باری، نویسنده (میرخواند) تا جلد هفتم این تاریخ پیش رفت، اما بر اثر بیماری نتوانست آن را کامل کند. تاریخ میرخواند به واقع شش جلد است؛ زیرا جلد هفتم آن را نوه دختری‌اش خواندمیر به پایان رساند و سه جلد دیگر (که شامل تاریخ عهد صفوی، افشار زندیه و قاجار تا عهد ناصرالدین شاه می‌باشد)، به قلم رضا قلی هدایت^{۹۲} طبرستانی در دوره‌ای دو ساله بر آن افزوده شد.

در این اثر با آنکه معلومات زیادی در مورد اوزبیک‌ها به چشم نمی‌خورد ولی در مورد فرستادن هیات نمایندگی براق خان به سمرقند به دربار اولوغ بیک به ریاست جمعه دوکه اوغلان در سال ۱۴۳۰ میلادی است. همچنان

^{۹۲} <https://fa.wikinoor.ir/wiki/>

یک سلسله گواهی در مورد شماری از تدابیری که از جانب شاهرخ میرزا به منظور تامین مصوونیت مرزهای شمالی امپراتوری تیموری اتخاذ شده، بود.^{۹۳} موجود است.

۳. حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف خواندمیر

حبیب السیر فی أخبار البشر، تألیف غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی، معروف به خواندمیر، معروف‌ترین کتاب تاریخ فارسی است که بعد از عهد مغول تاکنون، پس از کتاب «روضه الصفا» تألیف شده است.^{۹۴} تاریخ شروع تألیف این کتاب، اوایل ۶۲۷ ق و پایانش در ماه ربیع‌الاول ۹۳۰ ق، بوده است.

نویسنده، ابتدا کتاب را به نام غیاث‌الدین امیر محمد بن امیر یوسف حسینی که از اکابر نقبای سادات هرات بود، تألیف نمود، اما پس از به قتل رسیدن او، آن را به نام خواجه حبیب‌الله وزیر دورمیش خان به اتمام رساند.^{۹۵}

این کتاب از جهت جامعیت و تنوع مطالب تاریخی، مابین کتب تاریخ فارسی، بعد از «روضه الصفا» میرخواند، هیچ نظیر و مانندی ندارد و روی‌هم‌رفته، جامع‌ترین کتابی است که تاکنون در این موضوع تألیف شده

^{۹۳} همان اثر، ص ۴۱.

^{۹۴} تاریخ حبیب السیر، مقدمه، ج ۱، ص ۱۱.

^{۹۵} همان، ص ۱۳.

و خوشبختانه نسخه کامل آن از دستبرد حوادث مصون و در دسترس طالبان مستفید قرار گرفته است.^{۹۶}

صاحب «حبیب السیر» تمام قصص و افسانه‌ها و اساطیر مربوط به دوره‌های قبل از اسلام را با همه مطالب تاریخی دوره‌های بعد از اسلام تا زمان خودش که مقارن با عهد سلطنت سلطان حسین بایقرا و شاه اسماعیل اول صفوی است، در این کتاب درج کرده و از این جهت خدمتی بسیار بزرگ به تاریخ و ادبیات ایران انجام داده است.^{۹۷} از نظر کلی، مندرجات کتاب به دو بخش ممتاز تقسیم می‌شود:

قسمت اول از آغاز خلقت عالم تا ظهور حضرت ختمی مرتبت (ص) که از افتتاح تا آخر جزو دوم از مجلد اول است، مشتمل بر داستان تکوین عالم و آفرینش آسمان و زمین و تعیین اول مخلوقات و چگونگی خلقت آدم و حوا و ظهور بنی آدم و قصص انبیا و حکماء سلف از قبیل حکایت طوفان نوح (ع) و نمرود و شداد و احداث روضه ذات العماد و قضیه حضرت ابراهیم (ع)، اسماعیل (ع) و انبیا بنی اسرائیل (ع)، قصه یوسف (ع)، فرعون مصر و حضرت موسی (ع) و خضر (ع) و احوال لقمان، فیثاغورس، افلاطون، سقراط، ارسطو و امثال آن و تاریخ سلاطین قدیم ایران از پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و ملوک عرب و... به تفصیلی که در خود کتاب دیده می‌شود.^{۹۸}

^{۹۶} همان اثر ص ۲۲.

^{۹۷} همان اثر ص ۲۳.

^{۹۸} همان اثر جلد ۱ ص ۲۳.

قسمت دوم، از ظهور اسلام تا اوائل عهد صفویه که از آغاز جزو سوم از مجلد اول است تا آخر بخش چهارم از مجلد سوم، شامل وقایع ایام حضرت رسول اکرم (ص)، خلفاء راشدین، ائمه اطهار (ع)، دولت اموی، خلفای عباسی و سایر طبقات سلاطین و ملوک اسلامی تا سال ۹۳۰ق که اواخر عهد شاه اسماعیل مؤسس سلطنت صفویه است.^{۹۹}

این اثر درحقیقت تداوم (روضه الصفا) است که توسط نواسه دختری میخواند، دنبال میشود. وی مورخ بزرگ پایان قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم است.

۴. تاریخ رشیدی تألیف محمد حیدر دوغلات

تاریخ رشیدی^{۱۰۰} اثر میرزا محمد حیدر دوغلات، یک تاریخ نگاری ارزشمند است که رویدادهای تاریخی در مناطق مختلف را، از جمله مغولان ترکستان و چغتایان، ظهیرالدین محمد بابر و سلسله کورگانی در هند، و شاه اسماعیل و جنگ او با شیبک خان ازبک را در بر می گیرد. این کتاب در زبان فارسی نوشته شده و بین سال های ۹۴۸ تا ۹۵۳ هجری قمری تألیف شده است.

^{۹۹} همانجا.

^{۱۰۰} مترجم اثر (دولت های کوچی دامپور، چادر نشین) در همه موارد، به طور مثال (ص ۴۲) تاریخ رشیدی را (تاریخ رشید) قید کرده و معلوم نیست که این اشتباه از مترجم یا مولف ناشی میشود.

این اثر در مورد نفاق و شقاق و کشیدگی های میان فیودالی اوزبیک های کوچی دامپرور و چادر نشین قپچاق و سقوط دولت های اوزبیک کوچی و رخداد های مربوط به نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی است.

۵. تاریخ گزیده حمد الله مستوفی

تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی که توسط عبدالحسین نوایی، مورد تحقیق قرار گرفته است. این کتاب در سال ۷۳۰ قمری بنام غیاث الدین محمد، پسر خواجه رشیدالدین فضل الله، تألیف شده است. این کتاب یکی از استثنای ترین تواریخ عمومی محسوب می شود که تاریخ عرب و دنیای اسلام و خراسان در آن نگاشته شده است. این کتاب خلاصه ای از تاریخ عمومی عالم است که از بدو خلقت تا وزارت خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل الله را در بر می گیرد. مؤلف درباره سبب تألیف کتاب گفته است می خواهد کتابی فشرده و مجمل و دارای به هم پیوستگی و نظم تاریخی فراهم آورد. به اعتقاد او علمای تاریخ درباره زمانی که از ابتدای آفرینش می گذرد، اختلاف کرده اند از آن رو که به مناسبت هر رویداد (مثلاً طوفان نوح، آتش ابراهیم، پادشاهی اسکندر، غلبه بخت النصر بر مصر، واقعه اصحاب فیل در مکه) تاریخ جدیدی گذارده اند و این موجب فراموشی چگونگی تاریخ شده است؛ به ویژه آنکه «پیغمبران علیهم السلام نیز به تصریح خبر نداده اند» مستوفی سپس میافزاید که در این کتاب «مدت

دولت هر قوم را چنانکه در تواریخ یافته و بیشتر مورخین بر آن متفق اند، یاد میکند».^{۱۰۱}

تاریخ گزیده مشتمل است بر مقدمه، فاتحه، شش باب و خاتمه. در فاتحه به آفرینش عالم پرداخته شده است. باب‌های بعدی که هریک شامل چند فصل است، درباره پیامبران اولوالعزم، برخی از حکیمان و فلاسفه، پادشاهان ایرانی پیش از اسلام، ظهور حضرت محمد(ص) و آغاز اسلام تا پایان حکومت عباسیان، تاریخ ایران از صفاریان تا اواخر سلطنت سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶)، ائمه و بزرگان اهل سنت و تاریخ و جغرافیای شهر قزوین.

باب ششم در واقع تلخیص کتاب التدوین فی تاریخ قزوین تألیف امام رافعی است و مطالبی نیز به آن افزوده شده است. در خاتمه مؤلف، همانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ، شجره انساب پیامبران و ائمه و پادشاهان و حکما را ذکر کرده است. ادوارد براون نوشته است که این بخش در نسخه‌های خطی که او دیده، وجود ندارد.^{۱۰۲}

۶. تاریخ گزیده نصرت نامه

این اثر در سال ۱۵۰۵ میلادی تألیف گردیده و به زبان اوزبیکی قدیم نوشته شده. بخش اعظم از رخدادهای مندرج در آن را روایات اساطیری از نیاکان

^{۱۰۱} علی بیکی، فهیمه (۱۳۸۰) دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر علامعلی حداد عادل، ج ۶، بنیاد

دایرة المعارف اسلامی، تهران، چاپ اول، ص ۲۴۳.

^{۱۰۲} همان اثر، ص ۲۴۴.

ترکها و چنگیز خان، تا زمان فتح اندجان در ۱۵۰۴ میلادی توسط شیبانی خان را بازتاب میدهد. به تصریح مولف این اثر: بخش نخست این اثر با مراجعه به آثار و تالیفات پیشینیان چون جوینی، رشیدالدین و مولفین دیگر اقتباس گردیده است. مولف در ترتیب این اثر از «تاریخ اربعه اولوس» میرزا اولوغ بیک نیز استفاده کرده است. از نصرت نامه صرف دو نسخه موجود است. نخست در شعبهٔ لینین گراد، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی^{۱۰۳}. دومی موزهٔ بریتانیا تحت شمارهٔ ۳۲۲۲ نگهداری می‌شود. این اثر که توسط مولف گمنامی تالیف گردیده. اثری است که در مورد ساختار دستگاه دولتی اوزبیک های کوچی معلومات ارزشمندی در خود قید دارد. در این اثر در مورد ساختار دستگاه دولتی اوزبیک ها و چگونگی جمع آوری مالیه از مردم به منظور اعاشه و نگهداری اردو شرح مفصلی ارایه شده است.

در نصرت نامه، دربارهٔ وضعیت دولت اوزبیک های کوچی پس از وفات ابوالخیر خان (۱۳۶۸م) و یورش های فاتحانه شیبان خان و دیگر سلاطین اوزبیک بر ماورالنهر به گونهٔ مفصل شرح شده است. محتوای آن بخش از تاریخ گزیدهٔ نصرت نامه که در مورد وضعیت دولت اوزبیک های کوچی، پس از وفات ابوالخیر خان و جریان لشکرکشی اوزبیک های شیبانی بالای ماورالنهر است، با تفاوت اندک با محتوای اثر دیگری که دارای عنوان

شیبانیان است مطابقت دارد. بنابر این امکان دارد که هر دو مولف در تدوین اثر خویش از یک منبع اولیه بهره برده باشند.^{۱۰۴}

من در مورد این اثر در سایت ها و کتابخانه های علمی و دانشگاهی جستجو کردم ولی در منابع فارسی، اثری به این مشخصات معرفی نشده است و احتمال اینکه این اثر منحصر بفرد بود و تا حال بزبان فارسی ترجمه نگردیده و معلومات اندکی در مورد آن وجود دارد، بعید به نظر نمی رسد. در وقت جستجو با این مشخصات در گوگل، به اثری بنام (نصرت نامه ترخان) برخورددم که مولف آن

(محمد بن بایزید علی سعید بورانی) بوده و اثر حاوی ۲۴۳ برگ و به زبان فارسی و تحت شماره میکروفیلم ۶۲/۲ در موضوع تاریخ ثبت شده بود.^{۱۰۵} که با مشخصات این اثر مطابقت نداشت.^{۱۰۶}

۷. شیبانی نامه محمد صالح

مولف این اثر محمد صالح چغتایی است. محمد صالح از بازماندگان امیر ملک است. امیر شاه ملک در زمان خود یکی از امرای بزرگ امرای تیمور و پسر وی شاهرخ میرزا بود. در این اثر از تهاجمات و لشکر کشی های فاتحانه شیبانی خان (۱۵۰۰-۱۵۰۵ میلادی) به شکل توصیفی آمده است. روایات آن به شکل منظوم میباشد. شیبانی نامه محمد صالح واقعیت های

^{۱۰۴} دولت اوزبیک های کوچی... صص ۴۲-۴۳.

^{۱۰۵} <https://indianislamicmanuscript.com/book/view/1673177498>

^{۱۰۶} این تذکر از صاحب قلم است.

زیادی را در رابطه به اوضاع سیاسی و اجتماعی کوچی در خویش گنجانیده است. ۱۰۷

۸. شیبانی نامه مولانا کمال الدین شیرعلی بنایی

این اثر به وسیله شاعر، موسیقیدان، مهندس بزرگ دوره تیموریان هرات و دوره محمدخان شیبانی، به سفارش مستقیم شخص محمد خان شیبانی، تالیف شده است. و حاوی معلومات ارزشمند از زمان حکومت شیخ حیدر (۱۴۶۹م) تا زمان فتح خوارزم بدست محمد خان شیبانی (اواسط ربیع الآخر ۹۰۸ قمری)، (۹ ماه می ۱۵۰۳ میلادی) را در بر دارد.

۹. مهمان نامه بخارا

این اثر که دارای محتوای تاریخی و اتنیکی است به مناسبت تهاجم بزرگ شیبانی خان بالای سلاطین قزاق، برندوق سلطان (۱۵۱۱-۱۴۸۰م)، قاسم سلطان (۱۵۱۸-۱۵۱۱م)، جانیش سلطان و دیگران تالیف شده بود. این لشکرکشی عظیم در زمستان سال (۱۵۰۹-۱۵۰۸م) صورت گرفت که در نتیجه آن اولوس های مربوط سلاطین قزاق به سختی ویران گردید. ۱۰۸

^{۱۰۷} همان اثر ص ۴۳.

^{۱۰۸} دولت اوزبیک های کوچی دامپروچادر نشین دشت قپچاق ص ۴۷.

۱۰. تاریخ ابوالخیر خانی تالیف مسعود بن عثمان کوهستانی

مؤلف این اثر، تاریخ نگار دربار عبداللطیف خان (۱۵۴۰-۱۵۵۱م) میباشد. این اثر در حال حاضر یگانه منبع کتبی درمورد تاریخ اوزبیک های کوچی به شمار میآید. اثره سفارش مستقیم عبداللطیف خان تألیف شده و به نام بنیان گذار دولت اوزبیک های کوچی، ابوالخیرخان، اهدا شده است. مؤلف در کار تالیف این اثر از آثار مولفینی چون جهانگشای جوینی، طبقات ناصری، تاریخ بناکتی، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و دیگران و همچنان از اسناد و مدارک دولتی استفاده برده است.^{۱۰۹}

۱۱. ظفرنامه شامی

ظفرنامه شامی، قدیمی ترین تاریخی است که پیرامون زندگی و فتوحات امیر تیمور نوشته شده است و چون مؤلف از نزدیک شاهد بسیاری از وقایع و حوادث بوده، از این رو تاریخ صحیح و دقیق تری راجع به تیمور و فتوحات او به دست داده است.^{۱۱۰}

مؤلف در شنب غازان تبریز متولد شد، به همین دلیل به «شنب غزانی» نیز معروف است. در جوانی به بغداد رفت و در آن جا روزگار گذراند تا این که تیمور در سال ۷۹۵ هجری قمری آن ناحیه را تسخیر کرد و او را نزد خود فراخواند و امر به تالیف تاریخ زندگی و فتوحات خود کرد.

^{۱۰۹} همان اثر، صص ۵۱-۵۲.

^{۱۱۰} <https://fa.wikifeqh.ir/>

بنابراین او به درخواست تیمور تالیف کتاب ظفرنامه را در ۸۰۴ هجری شروع کرد. نظام الدین شامی در ۸۰۶ هجری همراه تیمور به آذربایجان رفت و با اجازه او در تبریز ماند و تا پایان عمر در آن جا زندگی کرد. «شرف الدین علی یزدی» مولف «ظفرنامه یزدی» در تالیف اثر خود از این کتاب بهره برده، ولی اشاره‌ای به آن نکرده است.^{۱۱۱} نظام الدین شامی آن طور که خود در آغاز کتاب خویش، یادآور شده است سعی داشته، تاریخ امیر تیمور را به زبانی ساده بنویسد تا همگان آن را درک کنند. سخن ملک الشعرا بهار نیز دال بر این است که این کتاب در کمال سادگی و دقت تحریر شده است.

۱۲. ظفرنامه شرف الدین علی یزدی

مشهورترین اثر شرف الدین علی یزدی است که به روزگار پیری به دستور ابراهیم میرزا در سال ۸۲۸ق، در شیراز شروع به نوشتن آن کرد و طی چهار سال به نگارش مقاله اول آن که اختصاص به زندگی امیر تیمور کورگان دارد، مشغول بود؛ ماده تاریخ اتمام کتابت آن هم «صنف فی شیراز» (۸۳۱) است.

مؤلف طی چهار سال موفق به نگارش مقاله اول از کتابش شد. آنچه از فحوای متن کتاب برمی آید، شرف الدین علی یزدی، در صدد بوده طی سه مقاله، کتابی تاریخی درباره امیر تیمور، پسرش شاهرخ و نوه‌اش ابراهیم

^{۱۱۱} همانجا.

میرزا تألیف کند. مؤلف مقدمه را طی هفت سال از ۸۲۲ تا ۸۲۸ ق. و مقاله نخست را طی سال‌های ۸۲۸ تا ۸۳۱ ق، به اتمام رسانده است و با توجه به فوت او که در سال ۸۵۸ ق. ذکر شده است، او حداقل فرصتی بیست ساله برای اتمام مابقی مقالات داشته است.^{۱۱۲}

مؤلف به دلیل فوت ابراهیم میرزا که در چهارم شوال سال ۸۳۸ ق، روی داد، انگیزه‌اش را در تکمیل کتابی که وعده آن را در سه مقاله داده بود؛ از دست داد. به هر حال ابراهیم میرزا حامی وی بود و این کار را هم به سفارش او انجام می‌داد. هر چند که فوت ابراهیم میرزا و بی‌توجهی سلطان عبدالله فرزند خردسال او به این موضوع علت اصلی نیمه تمام ماندن ظفرنامه است؛ اما قتل عام بزرگان شیعه در شهر ری به جرم طرفداری از سلطان محمد جوکی در سال ۸۵۰ ق که تنها از آن میان مؤلف جان سالم به در برد، شاید یکی دیگر از دلایل نیمه تمام ماندن کتاب ظفرنامه، به توان به شمار آورد.^{۱۱۳} احتمالا منظور مؤلف از منظومه ترکی نیز باید مجموعه اشعار صفی‌الدین ختلانی باشد که برخی از رویدادهای عصر تیمور را به ترکی سروده است. و کتاب فارسی دیگری که مؤلف بدان اشاره کرده است، باید کتاب شمس‌الحسن - که تاج سلمانی به دستور شاهرخ آن را نوشت - باشد. این کتاب وقایع سال‌های ۸۰۷ ق تا ۸۱۳ ق را که درباره احوال شاهرخ و اولغ بیگ میرزا است، شامل می‌شود.

^{۱۱۲} <https://fa.wikinoor.ir/wiki/>

^{۱۱۳} همانجا.

۱۳. توزوکات تیمور (امیر تیمور توزوکلری)

توزوکات تیموری کتاب تاریخی منتسب به امیر تیمور کورگانی و تحریر ابوطالب حسینی تربتی است.^{۱۱۴}

توزوکات تیموری اثر ابوطالب حسینی تربتی، معروف به عریضی، مردی خراسانی از نیمه اول سده ۱۱ ق / ۱۷ م که هیچ اطلاعی درباره او در دست نیست، جز این که کتابی منسوب به امیر تیمور گورگانی را از ترکی چغتایی به فارسی برگردانده است. این کتاب که به ملفوظات تیمور یا واقعات تیموری شهرت یافته، شامل شرح زندگی و آراء و اندیشه‌های سیاسی و نظامی سردودمان گورکانیان است که به ادعای ابوطالب، اصل آن را خود امیر تیمور (حک ۷۷۱-۸۰۷ ق / ۱۳۶۹-۱۴۰۴ م) انشأ کرده است.^{۱۱۵}

مؤلف تزوکات، آن را به دو بخش تقسیم نموده که در مقاله اول که عنوان آن تدبیرات و کینگاش هاست، به صیغه اول به شرح رویدادهای زندگی خویش پرداخته است. در بخش دوم، سخن از دستورالعمل تزوکات برای امور سلطنت است. این دستورالعمل مشتمل بر دوازده امر است. از جمله رواج دین خدا و تقویت شریعت محمدی، جلب رضایت مردم با عدالت و انصاف، احترام به سادات، علماء، مشایخ و عقلاء.

^{۱۱۴} حسینی تربتی. ابوطالب (۱۳۴۲) تزوکات تیمور کورگان. تحریر به فارسی. اکسفورد ۱۷۷۳.

ج ۱، ص ۳. چاپ آفست تهران

^{۱۱۵} <https://fa.wikifeqh.ir/>

این اثر تقریباً به تمام زبان های زنده دنیا ترجمه گردیده است. توزو کات تیموری توسط حبیب الله کرامتوف و علی توره بلاساغونی به زبان اوزبیکی در اوزبیکستان اتحاد شوروی نشر و سپس در جریده «شرق یولدوزی» و همچنان به شکل اثر مستقل چندین بار در جمهوری اوزبیکستان در یک قرن اخیر چاپ به رسم الخط کریل و لاتین نشر شده. همچنان ترجمه الفبایی آن از کریل به فارسی که توسط شادروان شهاب الدین یسوی صورت گرفته بود در سال ۱۴۰۳ با مقدمه و کوشش صاحب این قلم چاپ گردید.^{۱۱۶}

۱۴. بآبرنامه ظهیرالدین محمد بابر

(واقعات بابری؛ توزوک بابری) زندگی نامه خود نوشت ظهیرالدین محمد بآبر مؤسس سلسله تیموری هند یا کورگانیان هند (۸۹۹-۹۳۷ق)، به ترکی چغتایی (اوزبیکی کنونی). مؤلف در این کتاب، صادقانه و بدون تعصب به شرح آرا و عقاید خود پرداخته و حتی از بیان ضعفها و شکستهایش ابایی نداشته است.

این کتاب حوادث سالهای ۸۹۹ تا ۹۳۶ق (واپسین سال حکومت بابر) را دربر میگیرد. بآبرنامه از جنبه های تاریخی، جغرافیایی، مردم شناسی و ادبی دارای اهمیت است و با نثری ساده و آراسته نگارش یافته و در شمار

^{۱۱۶}نگ: امیر تیمور توزوک لری. حبیب الله کرامتوف و علی توره بلاساغونی ترجمه سی (الفبا اوزگروچی شهاب الدین یسوی) محمد کاظم امینی مقدمه و اهتمامی بیلن. بلخ. مطبعه دوستان. ۱۴۰۲.

بهترین نمونه‌های چغتایی و یا حتی زبان ترکی است. این اثر را در زمان حیات بابر زین‌الدین وفایی خوافی (۹۹۴ق) و بعدها میرزا پاینده و محمدقلی مغول حصارى و بار سوم عبدالرحیم بیرام خان معروف به خان خانان به فارسی ترجمه کردند که در ۱۳۰۸ق همین ترجمه اخیر به‌صورتی مغلوط و مشوش با عنوان تجارب‌الملوک در بمبئی منتشر شد. همچنین ترجمه و تلخیص‌هایی از این اثر به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، روسی، آلمانی و اردو در دست است.^{۱۱۷}

ظهیرالدین محمد بابر، بنیان‌گذار امپراتوری گورکانی هند بود که آخرین امپراتوری از دوران طلایی اسلامی به‌شمار می‌آید. بابر از طرف پدری پنجمین پشت از نوادگان امیر تیمور بود؛ او فرزند میرزا عمر شیخ فرزند سلطان ابوسعید فرزند میرزا محمد فرزند میرانشاه فرزند تیمور بوده‌است. بابرنامه یک اثر جهان شمول است که به زبانهای متعدد زنده دنیا در یک قرن اخیر ترجمه شده است. تنها در افغانستان طی ۲۰ سال گذشته بیش از ۵-۶ بار چاپ و نشر گردیده است.

۱۵. بحرالاسرار فی مناقب الاخبار تالیف محمود بن امیر ولی

کاسانی بلخی

مؤلف کاسانی الاصل و باشنده بلخ است. در مورد وی در متن اثر نیز معلومات اندکی وجود دارد. وی از شمار نخبگان و دانشمندان بزرگ عصر خویش است. و چندین اثر دیگر نیز تالیف کرده است. وی از سال ۱۶۲۴

^{۱۱۷} <https://wikijoo.ir/index.php/>

تاسال ۱۶۳۰ میلادی در هندوستان زندگی کرده و پس از آن به بلخ برگشته است.

بحرالاسرار دارای محتوای فراگیر و همه جانبه است به این معنی که در مورد موضوعات مختلف علمی چون: اخترشناسی، فزیک نجوم، کیهان نگاری، جغرافیا و تاریخ عمومی بحث شده است. این اثر به ندر محمد خان اشترخانی فرمانروای بلخ که پسانترها (۱۶۴۲-۱۶۴۵م) فرمانروای ماورالانهر شد. پایتخت او گاهی سمرقند و گاهی بخارا بود، اهدا شده است. امیر ولی محمد، از قزاقین معلوم، از هواداران ندر محمد خان بوده و اثر خود را در سال ۱۶۳۴ میلادی آغاز و در سال ۱۶۴۰-۴۱ به پایان برده است.

مؤلف این اثر را در هفت مجلد تالیف و هر مجلد آنرا به چهار رکن بنها نهاده است. محتوای جلد ششم اثر مربوط تاریخ عمومی است که رکن نخستین آن در انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم جمهوری اوزبیکستان نگهداری میشود. رکن چهارم جلد ششم آن با بخش اختتامیه آن در کتابخانه دیوان هند، لندن تحت شماره ۵۷۵۰ (که شماره رمزی پیشین آن ۱۴۹۴ بود) نگهداری میشود.^{۱۱۸}

این اثر معلومات ارزنده ای در مورد تاریخ سیاسی دولت اوزبیک های کوچی در خود دارد. اثر مذکور مشتمل بر هفت جلد است.

^{۱۱۸} همان اثر. ص ۵۶.

۱۶. تاریخ مقیم خانی تالیف منشی محمد یوسف شبرغانی بن خواجه بقا

یکی از آثار مهم و اسناد معتبری که در دانستن تاریخ واقعی جغرافیای مناطق ترکستان افغانیه ولایات شمال (ترکستان صغیر/ترکستان جنوبی)^{۱۱۹} و ماوراءالنهر^{۱۲۰} (آسیای مرکزی^{۱۲۱} و ایران و دولت ببری هند از بسا جهات روشنی میاندازد؛ تاریخ مقیم خانی است.

این اثر بنابر سفارش سید محمد مقیم بهادرخان بن سید محمد اسکندر خان بن سید سبحانقلی خان امیر مستقل بلخ ۱۱۱۴-۱۱۱۹ قمری (۱۷۰۲-۱۷۰۷ م) بنام منشی محمد یوسف شبرغانی بن خواجه بقا در اوایل سده دوازدهم قمری (سده هیجدهم میلادی) تالیف گردیده است.

سید محمد مقیم از شمار شاهان سلسله جانی اشترخانی است که پس از شیبانی ها در اواخر سده شانزدهم حاکمیت کردند. ساحة حکمروایی اشترخانیان ساحة بسیار بزرگی چون شهرهای بخارا، بلخ، قندوز، جوزگون (فیض اباد)، شبرغان، اندخوی، میمنه و تمام صفحات شمال مروزی قطغن، کانات بدخشان، ترمذ، کولاب، قبادیان، درواز، چارجوی، مرو، سیرم، وتلاس شامل آن بودند.^{۱۲۲}

^{۱۱۹} ج ۱، ص ۴، وج ۳، صص ۳۹۵-۹۶-۹۷. به تعبیر مولف سراج التواریخ.

^{۱۲۰} بابرنامه، ص ۱۳۲.

^{۱۲۱} تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۹.

^{۱۲۲} شبرغانی، منشی محمد یوسف (۱۳۸۳) تاریخ مقیم خانی، با مقدمه و تصحیح سید محمد عالم.

نشرات کتابخانه سبا، پاکستان، ص ۱۰.

پایتخت آنان شهر بخارا و دومین مرکز حکومتی شان ، بلخ بود. از سرحدات هرات تا بدخشان و نواحی ساحل راست دریای آمو تا حصار همه از توابع اداره بلخ بودند. حدود بلخ در دوره اشترخانیان ، از شرق بادولت نیمه مستقل بدخشان و در جنوب بادولت ببری های هند بود. اشترخانیان از اخلاف اوزبیکهای شیبانی بودند و دوره حکومت طولانی تر از آن ها داشتند. حاکمیت آنها دو قرن دوام کرد (۱۵۹۹-۱۷۸۵). نسب شاهان این سلسله را درانتساب به نام اولین پادشاه شان (جانی محمدخان) بن یارمحمدخان که در نه پشت به چنگیز خان می پیوندد، جانی ها نامیده اند. ونیز بدان سبب که اجدادشان قبلادر آستراخان حکومت نموده اند، آنانرا اشترخانی / استراخانی یاد میکنند.

کار برد رسمی واژه « اُزبک » در ادبیات سیاسی

تا قبل از ظهور حاکمیت اتحاد شوروی اصطلاح «اوزبیک» در جغرافیای سیاسی جهان کاربرد نداشت.

اتحاد جماهیر شوروی در نتیجه انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ که طی آن بلشویکها به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین، دولت موقتی را که جایگزین امپراتوری روسیه شده بود، سرنگون کردند، روی کار آمد. آنها جمهوری شوروی روسیه را تأسیس کردند. جنگ داخلی میان ارتش سرخ و بسیاری از نیروهای ضد بلشویک در سراسر امپراتوری پیشین که بزرگترین آنها ارتش سفید بود، شروع شد. با وجود کمکهای شدید قدرت های غربی

نظیر بریتانیا به ارتش سفید، بلشویک‌ها اندک - اندک قدرت را به دست گرفته و در پایان در سال ۱۹۲۲ پیروز شدند.

و اتحاد جماهیر شوروی را با اتحاد جمهوری‌های روسیه، ماورای قفقاز، اوکراین و بلاروس تشکیل دادند. سیاست جدید اقتصادی که توسط لنین معرفی شد، منجر به بازگشت نسبی بازار آزاد شد. این سیاست منجر به یک بهبود اقتصادی گشت. به دنبال مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، ژوزف استالین به قدرت رسید. استالین همه مخالفان سیاسی خود در داخل حزب کمونیست سرکوب کرد و یک اقتصاد برنامه ریزی شده متمرکز را به اجرا گذاشت (برنامه‌های پنج‌ساله). در نتیجه این کشور یک دوره صنعتی سازی سریع را تجربه کرد که منجر به رشد اقتصادی چشمگیری شد و شوروی را به دومین قدرت صنعتی جهان پس از ایالات متحده آمریکا تبدیل کرد. در سده نوزدهم میلادی، غرب و شمال ازبکستان زیر سلطه خانات خوارزم ، و جنوب ازبکستان جزئی از خانات بخارا بوده است. خانات بخارا و خوارزم در سال ۱۸۶۶ میلادی زیر سلطه روسیه درآمدند. پس از انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۲۴ جمهوری ازبکستان جزئی از اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شد.^{۱۲۳}

باید گفت که تا زمان تسخیر آسیای میانه یا آسیای مرکزی تا سال ۱۹۲۴ این منطقه بنام «ترکستان مختاریتی/ خود مختار ترکستان» یاد میشود. از سال ۱۹۱۷ (مطابق ۱۲۹۶ خورشیدی) با حاکمیت روسها برهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، بنام دین و جهاد علیه کفار و اشغال

^{۱۲۳} <https://fa.wikipedia.org/wiki/>

سرزمین مسلمانان جنگهای عقیدتی خونینی براه افتاد. مخالفین نظام کمونیستی به نام «مجاهدین مسلمان ترکستان/ یا آسیای میانه» مبارزات شانرا برعلیه این حاکمیت شروع کردند. دولت اتحاد شوروی به منظور بدنام کردن مخالفین سیاسی خود، آنها را به نام توهین آمیز «باسماچ و یاسماچیان» یاد میکرد. باسماچ کلمه ترکی - اوزبیک بوده برمعنای (غارتگر/ دزدان و چپاولگران و زور گیران) دلالت میکنند. این جنبش تا اوایل سالهای ۱۹۳۱ میلادی در امتداد مرزهای مشترک افغانستان با اتحاد جماهیرشوروی، جنگهای خود را با دولت کمونیستی به شکل چیریکی، درابتدا تحت رهبری انور بیک پاشا (متولد ۲۳ نوامبر. مقتول ۱۴ اوت ۱۹۲۲) سپس به رهبری « ابراهیم بیک لقی» ادامه داد. این قیام نظامی که به شباهت به جنگ مردم افغانستان در سالهای ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۶ در سالهای حضور قوای نظامی اتحاد شوروی در افغانستان به رهبری تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و ایران بود. با این تفاوت که داعیه به اصطلاح «جهاد» افغانستان را تا سال ۱۳۷۰ که سقوط حاکمیت داکتر نجیب الله بود، کشورهای اروپایی برهبری امریکا و کشور های اسلامی به صورت گسترده، حمایت مالی و تسلیحاتی نموده و زمینه تسلط سیاسی آنها را به حاکمیت سیاسی، مساعد کردند؛ ولی مبارزات مسلمانان ترکستان را کمتر کشوری حمایت کرد. حتا حکومت افغانستان به رهبری امیر امان الله (۱۹۱۹- ۱۹۲۸ م) و نادرشاه (۱۹۲۸-۱۹۳۲ م) این دو پاشاه به اشارت دولت اتحاد شوروی، مرز های سیاسی خود را بروی مجاهدین مسلمان آسیای میانه در بدل دریافت کمک های اقتصادی و سیاسی و تسلیحاتی، بسته و فعالیت های آنان را در داخل افغانستان ممنوع و آنان را از کشور اخراج و قسمت

اعظم آنان را زندانی نموده و بستن مرز در همکاری با دولت شوروی وقت زمینه شکست مجاهدین مسلمان آسیای میانه را تسریع بخشید.

پس از تسخیر ترکستان، روسها به دستگیری مسلمانان در مناطق مذکور پرداخته ، صدها هزار مسلمان ترکستان با گذاشتن خانه و کاشانه خود و عبور از مرز، مجبور به مهاجرت به افغانستان گردیدند. اموال و دارایی آنان مصادره شد. دولت امیر امان الله نه تنها با این مهاجرین اظهار همدردی غمشریکی نکرد، بر اثر ارتباط نزدیکی که با حکومت شورواها داشت، وجیبه انسانی و اسلامی خود را نیز در برابر این مهاجرین مسلمان و همسایه فراموش نمود ، بلکه تا حد ممکن آنانرا مورد تعقیب و پیگرد قرار داده آنچه که با خود داشتند توسط مامورین دولت امان الله غارت شده ، حتی ناموس آنان نیز از تعرض در امان نماند؛ لیکن مردم افغانستان بخصوص اهالی ترکستان افغانستان (صفحات شمال) که مناسبات خونی و تاریخی و فرهنگی دیرینه بانان داشتند ، از این مهاجرین پذیرایی گرم نموده و حتی قرص نانی را که در سفره داشتند با آنها تقسیم کردند. زمانیکه این مهاجرین در اجتماعات از سرگذشت خویش و وحشیگری شورویها حکایت میکردند ، حکام دولتی افغانستان که سخت فریفته سیاست حيله گرانه شوروی ها شده بودند ، به حرف آنها اعتنا نکرده ؛ آنانرا به باد تمسخر و استهزاء میگرفتند.^{۱۲۴}

به این گونه، جنگ افغانی ابراهیم بیک که انگلیسی ها او را «روبین هود افغانی» می خواندند، پس از جشن نوروز در اواخر مارچ ۱۹۳۱م به پایان رسید. او بی که قادر نبود از رموز و باریکی های سیاست سر در بیاورد و

^{۱۲۴} امینی. محمد کاظم (۱۳۸۸) افغانستان در دو ونیم قرن اخیر. ترجمه (بخش وقایع افغانستان از مجلد سوم تاریخ آسیای میانه، تالیف سید سلیمان مبشر کاسانی) انتشارات نور. کابل. ص. ۱۶۳.

قربانی فتنه انگیزی ها و دسیسه های خبرچین های افغانی و نومید از خیانت دوستان پیشین شده بود. او با این که بیشتر از یک غریزه بشر اولیه پیروی می کرد تا از عقل سلیم، تصمیمی می گیرد که تنها و یگانه تصمیم درست از دیدگاه او بود و آن این که به تاجیکستان شوروی برود. در این حال، وی گفت: «بهتر است به دست بلشویک ها کشته شوم تا افغانی ها»^{۱۲۵}

آن ها مهاجران را به لب مرز آوردند و ابراهیم بیک دست تنها ماند. ترکمن ها و عالم خان از او رو بر گرداندند و نادرشاه او را دشمن جانی خود می خواند. هیچ چیزی نبود که او را در افغانستان نگه دارد. ابراهیم بیک پس از پا گذاشتن بر ساحل کم شیب آمو با گزینش سنگینی رو به رو شده بود. تسلیم شدن به حکومت شوروی بدون جنگ برای او به این معنا بود که هم خود و هم بستگانش را نجات دهد؛ مگر آبرو و حیثیتش را بر باد دهد. لقی مغرور، از دست دادن اعتماد دسته ها و حمایت بخشی از مردم که همچنان او را قهرمان و غازی شکست ناپذیر و سازش ناپذیر می دانستند، را بر نمی تابید. از سوی دیگر، جنگیدن با ارتش سرخ در خاک شوروی با داشتن افغانستان غیر دوست در عقبگاه خود، برابر با مرگ ناگزیر بود. در اواخر ماه مارچ، ابراهیم بیک قورباشیان خود را در محل کپتر علی فرا خواند. مقرر گردید که «به خاک شوروی بروند و بعد ببینند که چه تصمیمی بگیرند: اگر مردم استقبال کنند، مبارزه گسترده یی را با شوروی ها آغاز می کنیم و اگر نه با حکومت در باره تسلیمی به مذاکره خواهیم پرداخت»^{۱۲۶}

^{۱۲۵} <https://www.ariaye.com/dari5/tarikh/arianfar5.html>

^{۱۲۶} همانجا.

بعد از شکست قیام مسلمانان ترکستان و سرکوب آخرین جهادگران، ترکستان به صورت کامل به قبضه روس ها درآمد. روایت های تاریخی و سرگذشت اندوهگین مقاومتگران آسیای میانه در آثاری چون « تاریخ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آسیای میانه ۳جلد» تالیف سیدسلیمان مبشر کاسانی، «فاجعه ترکستان/ تالیف موسی ترکستان. در دو مجلد» و «حقایق تلخ ترکستان. تالیف شیخ شهاب الدین یسوی» و «تاریخ ترکستان» زکی ولیدی توغان به زبان تورکی اوزبیک و «افغانستان در دو ونیم قرن اخیر/» به زبان فارسی، بیان گردیده است.

بعد از شکست قیام مجاهدین روسها، در زمان استالین، ترکستان به پنج حصه بنام های: اوزبیکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان تقسیم گردیده و با برگرداندن الفبای سنتی در این مناطق ضربه مهلک دیگری برای جداسازی پیوند های مشترک تاریخی، جغرافیایی، نژادی و فرهنگی که بین ترکی زبانان و فارسی زبانان دو ساحل دریای آمو بود، وارد شده و اهالی بومی ترکی زبان و فارسی زبان یک گسست فرهنگی فاجعه بار را تجربه کردند.

جمهوری های ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان و سایرین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در سال ۱۹۹۱، به استقلال دست یافتند.

پس منظر اطلاق واژه «اوزبیک» بالای ترکی زبانان افغانستان

مهم ترین بخش خلق های ترک، در افغانستان اوزبیک ها هستند که در قرن نوزدهم خان نشین های شبه آزاد خودمختار را در ترکستان افغانی مشتمل

بودند.^{۱۲۷} تورکمن ها نیز از جمله خلق های تورک تبارمی باشند. علاوه بر این شمار کمتر قزاق ها و قیرغیزها، همچنان مردم دیگر چون مغول ها و آنانی که ریشه هندی اروپایی دارند نیز باید در نظر داشت که در مناطق مختلف باترک تباران یکجا زندگی میکنند.^{۱۲۸}

هنگام مطالعه و پژوهش درباره تاریخ و زبان و فرهنگ ترک ها در ماوراء النهر، جداکردن تورک های آسیای میانه از ترک های افغانستان، غیرمنصفانه خواهد بود.^{۱۲۹} اطلاعات ما به ارتباط ترک تباران که در ولایت های شمال شرق افغانستان زندگی میکنند، روشن تر و قابل اعتمادتر است. مأخذ این اطلاعات کتاب نویسنده افغانی، برهان الدین کشکی است. که در رکاب وزیر حربیه وقت، محمدنادرخان در سال ۱۹۲۳ به قطن و بدخشان سفر کرد و بزبان فارسی زیر عنوان «رهنمای قطن و بدخشان»، فشرده سفرنامه ۱۳۰۱ سپهسالار محمدنادرخان وزیر حربیه) نشر شده است.^{۱۳۰}

اوزبیکها و دیگر مردمان تورک تبار کشور ما از سرزمین بدخشان تا انتهای بادغیس، هرات و نیز هلمند، قندهار، غزنی، کابل و پروان از زمان های خیلی پیشین بدینسو زندگی داشته اند، از این رو بعضی از این مناطق به ویژه بخشهای شمال، شمالشرق و شمالغرب کشورمان در بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیایی سده های پیشین به نامهای ترکستان، ترکستان جنوبی، ترکستان صغیر و ترکستان افغانی یاد شده است.^{۱۳۱}

^{۱۲۷} Marvin, Grodekoffs rid to Heart.p.38 et seq.

^{۱۲۸} شرحی پیرامون تورک تباران. ص ۱۴.

^{۱۲۹} همان اثر. ص ۴.

^{۱۳۰} همان اثر. ص ۱۵.

^{۱۳۱} تاریخ میمنه. محمد کاظم امینی. نشر جریده میمنه. ۱۳۸۹. بلخ- مزار شریف. ص ۸۷.

باید گفت که این نام بگونه مستقل و نیز همراه با نام رسمی کنونی افغانستان تا اواخر سلطنت امیر امان الله خان موجود بود. چنانچه در نظامنامه سال ۱۱۸۲ هجری زمان امان الله خان مناطق نامبرده «ترکستان» نامیده شده است. میرزا نیازی بلخی شاعر سده سیزدهم هجری قمری در چند جای از سروده هایش واژه «اوزبیکستان» را بکار برده است:

هر فقیری که آمد از کابل

سیر در ملک اوزبیکستان شد^{۱۳۲}

جالب است که این واژه در زمانی به ترکستان جنوبی اطلاق شده است که هنوز ترکستان روسی از سوی روس ها به جمهوری های جداگانه پارچه نشده و کشور اوزبیکستان رسماً وجود نداشت. نیازی بلخی در بیته دیگری واژه های «ترکستان» و «اوزبیکستان» را بگونه مترادف در مورد ولایات شمال افغانستان بکار برده است:

یارب این شور از کجا در ملک ترکستان فتاد

دابه الرضی مگر در اوزبیکستان آمد ه^{۱۳۳}

درنخستین نصاب تعلیمی مکاتب افغانستان^{۱۳۴}، که مضمونی بنام «جغرافیة افغانستان» شامل ساخته و تدریس گردید (در زمان تصدی وزارت معارف به سردار حیات الله خان) در مورد ترکستان آمده است:

^{۱۳۲} دیوان میرزا نیازی بلخی بن برات وفات ۱۲۸۲ هجری ۱۹۷۸ میلادی. نسخه خطی مربوط محترم سید محی الدین گوهری.

^{۱۳۳} همانجا. بروایت تاریخ میمنه. ص ۹۱.

^{۱۳۴} بقرار نصاب مجوزة ابتداییه پنجم. حسب الارشاد والتصویب حضرت وزیر اشرف معارف سردار حیات الله خان. بقرار نصاب مجوزة ابتداییه پنجم..

ترکستان ولایت بسیار مهم افغانستان است و از سرحد بدخشان به مشرق تابالای دریای مغرب بمغرب این ولایت نصف مجرای دریای آمو را احاطه میکنند. دریای آمو سرحدشمالیش راتشکیل مینماید از موصل دریای کوچک تاخواجه صالح بجنوب، کوههای بلند هندوکش از مشرق تا بمغرب این ولایت را از دیگر حصه افغانستان منفصل میسازد.^{۱۳۵} در اثر مذکور با عنوان (ولایت ترکستان) قریه های:

۱. عزیزآباد. ۲. تخته پل. ۳. لنگرخانه. ۴. دهدادی. ۵. شیرآباد. ۶. بوات قلعه قل محمد. ۷. مارمل. ۹. شادیان.^{۱۳۶}

علاقه ها: ۱۳۷

{ ۱. چهارکنت. ۲. نهر اصفهان و سیاه گرد. ۳. نهر بلخ. } درجه دوم.
۴. نهرشاهی { درجه دوم }

حکومتی ها

۱. شخسرک (درجه دوم) علاقہ های آن (درجه اول)
۱. نهر چمتال. ۲. چهاربولاق. ۲. درزاب و گرزویان (درجه دوم).
۳. دره صوف (درجه دوم). ۴. عوض ایل بیگی سرپلی (درجه دوم).
۵. عوض ایل بیگی عرب سیاه خانه (درجه دوم).

^{۱۳۵} همان اثر. ص ۱۰۰.

^{۱۳۶} شماره نواحی ظاهرا اشتباه شده و مولفین شماره (۸) را در کتاب فراموش کردند، ذکر کنند.

^{۱۳۷} همان اثر. ص ۱۰۸

۶. نهر دولت آباد (درجہ دوم) علاقہ های آن (درجہ اول). ۱. نهر شور تپه. ۲. نهر ارغنداب و عبدالله.

۷. سنگ چارک (درجہ اول) علاقہ های آن. ۱. بوین قره-ایل بیگی-قوچی (درجہ اول. ۲. کشنده و بلخ آب (درجہ دوم).

۸. نهر آقچه (درجہ اول) علاقہ آن - فیض آباد (درجہ اول).^{۱۳۸}

۹. اندخوی (درجہ اول) علاقہ آن دولت آباد (درجہ دوم).

۱۰. سرپل (درجہ اول) علاقہ های آن: ۱. شبرغان (درجہ اول). ۲. هزاره و ناقلین و مالدار افغانیه (درجہ دوم).

۳. قورچی و کوهستانات (درجہ دوم).

۱۱. تاشقرغان (درجہ اول) علاقہ های آن (درجہ اول): ۱. آیبک. ۲. دو آب

وروهی.^{۱۳۹}

فیض محمد کاتب هزاره در مجلد دوم «سراج التواریخ» در مبحث (ذکر آهنگ سردار محمد اسحق خان در تسخیر میمنه و مذاکرات آن بادلاورخان) می نویسد: «...در خلال احوال مذکوره سردار محمد اسحق خان عزم تسخیر میمنه را پیشنهاد خاطر ساخته در مجالس و محافل ذکری از آن بلده و به تصرف آوردنش کرده تدابیر فتح آنرا اظهار همی کرد و دلاورخان والی میمنه که تاکنون راه اطاعت پیش نگرفته بود از عزم و اراده سردار محمد اسحق خان آگاه گشته به قصد اینکه از مکنون خاطر او بخوبی علم حاصل میکند، چیزی از اشیاء نفیسه آن ولایت، مصحوب ایشان خواهه و اولیاً خان نامان برسم هدیه نزد سردار محمد اسحق خان فرستاده، از در

^{۱۳۸} همان اثر ص ۱۰۹.

^{۱۳۹} همان اثر ص ۱۱۰.

کید پیام داد که هدیه او را از سال حضور انور نموده، معروض دارد...^{۱۴۰} که هرامری را اعلیحضرت والا در باب میمنه قرار دهد، معمول داشته آید و او هدیه دلاورخان والی میمنه ربا شش جلد پوستین که دو جلد آلتایی و دو جلد قره کلی و دو جلد قرساق بودند باشش قداق چای از خود به صحابت میرعلی خان کرنیل و عریضه از خویش به حضور اقدس فرستاده و از گفتار دلاورخان آگهی داده حکم والا شرف صدور یافت که از این هدیه و فرستاده او مفهوم میشود که افواج پادشاهی را به چنین وسایل از رهسپار شدن جانب میمنه، باز داشته، کار خویش را راست کرده فتنه برانگیزد. اگر نه چنین است فرستادگان او را روانه حضور دارد تا از گفتار ایشان صدق و کذب والی را دانسته بر وفق خاطر خواه در امور میمنه پرداخت شود و او فرستادگان والی را به دارالسلطنه روانه کرده از گونه احوال و مقال ایشان آثار خدع و فریب ظاهر گشته، فرستادگان او را رخصت مراجعت داده، از قفای ایشان کلمات و عبارات ذیل را که رقم میشود، خود با اعلیحضرت والا به قلم خویش مسوده فرموده برای سردار محمد اسحق خان ارسال داشت که تمامت رعایای ترکستان از طرف خود نقل این مسوده را برای دلاورخان و هم برای عموم مردم میمنه نگاردهند. تا شاید به تدبیر کاری بروید و بخونریزی و جنگ نگراید و آن اینست :

پادشاه ما پدر بر پدر حکمران و فرمانروا بوده و از روزگار سابق به ابادی مملکت و غمخواری ملت کوشیده و میکوشد، چنانچه در این زمان محاسن امور ازو به ظهور رسیده و میرسد که یکی از جمله پرداختن مملکت از

^{۱۴۰} سراج التواریخ، مجلد سوم (در ذکر سلطنت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان)، فیض محمد کاتب هزاره، مطبعه حروفی دارالسلطنه کابل، سنه ۱۳۳۳. ص ۳۹۴.

بیگانه است و دیگر محکم داشتن سرحد است که همه را به لشکر استحکام داده، سد سدید براه دول خارجه قرار نهاده است تا از متجاوزات و متصرفات ملت بیگانه مملکت اسلام آسیبی ندیده و ناموس دولت و ملت محفوظ و مامون از حادثات و صادرات باشند و بدعات سابقه را که نسبت برعایا فوق الطاقه بود برانداخته، محو فرمود و در اطراف ولایت کسانی را که رو بخداوند و پشت به ستم دارند و رعایا را برادر و پیوند خود میدانند، مامور حکومت نموده تا بعدالت رفتار نموده، عیال و اطفال ما به استراحت زیست و زندگانی کنند باینهمه خودش خود را حامل بارگران سلطنت ساخته، تن آسانی و استراحت را فروهشته، همت بر ترویج دین گماشته شب و روز را بدون زحمت کار و پرورش و نوازش صغار و کبار بسر نمی برد.^{۱۴۱}

پس دامن احسان چنین پادشاه را چگونه از چنگ امید رهایی دهیم و با خصمش مردانه مصاف ندهیم و چنانچه هر که با او طریق خلاف پوید، اول به نصایح بردارانه اندرزش نموده، بشاهراه هدایت دعوت کنیم، اگر طریق اطاعت پیش نگرفته رهسپار وادی جهالت گردد، هر آینه بدم شمشیر و طعن سنان با مخالف او سخن رانیم و اینک شما مردم میمنه را می گوئیم که قبول امر و نهی پادشاه اسلام را نموده از راه راست اطاعت، منحرف نشوید و به کشتن مسلمانان و تاراج مال و اسیری عیال ایشان رضا نداده، در انقیاد و پذیرفتن امر پادشاهی، باما همدست و همدستان شوید تا به اتفاق هم مملکت خود را محافظت کرده و دست تصرف غیر را از جان و مال و ناموس خویش، بازداریم، نه اینکه باهم در آویزیم و خونها بریزیم، بهر حال

^{۱۴۱} همان اثر، ص ۳۹۵.

قراریکه پادشاه خیرخواه رعیت و سپاه در امر میمنه گذارده، شما ومیر شما از آن درنگدشته، بپذیرید که در این صورت ما همه عهد میکنیم و برعهده میگیریم که پرده عزت شما دریده نشود والا بخداوند سوگند است که تا آنوقت دست از تاراج مال وتیغ از خون شما باز نداریم که یکتن زنده باشیم که حاجت به لشکر پادشاهی و زحمت سپاهی نشود فقط و این مسوده را به سردارمحمداسحق خان فرستاده نگار داد که قطعات عدیده نوشته ، پس از مهر نهادن مردم ترکستان اگر اعلامیه فرستاده نتواند ، پنهان درمساجد ومعابر و شوارع بیندازد زیرا چون مردم میمنه ونواحی آن خطوط مردم رعایای ترکستان را مطالعه کنند، هر آینه اگر شعور داشته باشند، خیر و شر و نفع و ضرر خود را ملاحظه خواهند نمود و کار از زبان انجام شده و به تیغ وسنان نخواهد کشیدن و هم بدین مضمون و دیگر عبارت منشوری از پیشگاه حضور بنام دلاورخان و مردم میمنه صادر فرموده، سردارمحمداسحق خان را ارشاد نمود که از جانب خود، ایشان را پیام دهد که اینک هدایت نامه پادشاهیست که پرتو وصول افکنده، شمارا از صلح و جنگ و نتایج اطاعت وغوایت آگاهی میدهد که هر یک از ده امر را اختیار کنند. ثمره ونتیجه اش را امیدوار باشند فقط. و سردارمحمد اسحق خان پس از فرستادن منشور مذکور و نامه های متعدده بر طبق امر حضور، با چهار هزار تن از سواره و پیاده نظام و توپخانه و احشام ملکی از مزار شریف خیمه بیرون زده ، بعزم تسخیر میمنه ، تا معلوم شدن احوال میمنه گیان که چه جواب میگویند. در سرپل درنگ کرد و سردار عبدالله خان توخی، حکمران بدخشان و قطعن را نیز از حضور اقدس شهر یاری حکم شد که پنج هزار سوار از مردک ملکی هردو ولایت به معاونت سردارمحمداسحاق خان گمارد و او هنوز به فراهم

نمودن سواران ایلجاری نپرداخته بود که محمد عمرخان رستاقی، روی ازدولت برتافته فراراً داخل علاقۀ بدخشان شده با سلطان ابراهیم خان درفتنه همدست گشت واز شورش این دوتن، سردار عبدالله خان ازفرستادن سواره، بیاری سردار محمد اسحق خان، بازمانده گرفتار تنبیه و تهدید و پیکار بدخشانیان شد.^{۱۴۲}

به همین گونه در مجلد سوم سراج التواریخ درمباحث (ذکر جشن و سور و سرور ختنه کردن شهزادگان رفیع مکان وغیره واقعات آنزمان)^{۱۴۳} و (ذکر فتح نمودن سردار عبدالقدوس خان هرات را)^{۱۴۴} و بسا موارد دیگر ولایات شمال افغانستان بنام (تورکستان) یاد گردیده است. در تذکره های تابعیت مربوط دوره های امیر امان الله (۱۲۹۹-۱۳۰۸) و نادرشاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲) هویت اهالی بومی تُرکی زبان ولایات شمالی کشور « تُرک » و مناطق آنها به نام « تُرکستان » صغیر و تُرکستان افغانیه قید گردیده است.

زبان و ادبیات تُرکی در افغانستان

زبان و ادبیات تُرکی - اوزبیک که یکی از شاخه های مهم زبان تُرکی میباشد. زبان قدیمی اهالی تُرکی زبان افغانستان میباشد که در تاریخ ها تا زمان امیر امان الله (۱۲۹۹-۱۳۰۸) در اسناد و مکاتیب دولتی بنام ترکستان صغیر یا ترکستان افغانی از آن نام گرفته شده است. که در مبحث قبلی در مورد زبان تُرکی، تاریخ آن، مضاعف با زبان اوزبیک، تاریخ تداول این نام

^{۱۴۲} سراج التواریخ، ص ۳۹۵

^{۱۴۳} ص ۲۹۲.

^{۱۴۴} همان اثر، صص ۳۸۳-۳۸۴.

واژه معلومات داده شد. زبان ترکی از زمان فرمانروایی سلاله های ترکی چون غزنوی، سلجوقی، تیموری، بابرین، شیبانیان، اشترخانیان و سلسله های منغیت و امرای قته غن در جغرافیایی که قسمتی از آن اکنون بنام ولایات شمال یا صفحات شمال کشور یاد میشود، در کنار زبان فارسی و بیشتر از آن زبان اهالی این مناطق بوده است.

این زبان پس از انقراض سلاله های ترکی- اوزبیک در شبه قاره هند، آسیای میانه و افغانستان کنونی طی قرون ۱۸-۱۹ پس از زوال سیاسی، مرحله افول فرهنگی خود را تجربه کرد. زبان های ترکی که بزرگترین نماینده های آن مردمان اوزبیک و ترکمن بودند، پس از مرزبندی های سیاسی جدید در قرن نوزدهم با تفاهم قدرت های انگلیس و روس در دو ساحل دریای آمو صورت گرفت اتحاد زبانی و سیاسی خویش را ازدست داده و هرکدام در قلمرو جغرافیاهای جدید محصور ماندند.

از زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن در نیمه دوم قرن نوزدهم، دوره فترت و انحطاط فرهنگی این زبان شروع شده و در دوره های بعدی امیر امان الله، نادرشاه و ظاهرشاهی، خواندن و نوشتن به این زبان رسماً ممنوع قرار داده میشود و بر اثر برنامه های گسترده دولتی از ترک ستیزی، نسخه های نادر قلمی این زبان به آتش کشیده شده و از صحنه مکاتب، دانشگاه ها و مطبوعات رسمی رانده می شود.

پس از انقراض رسمی آخرین سلسله امرای مستقل و نیمه مستقل ترک - اوزبیک در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی برنامه های بزرگ و سازمان یافته دولتی برای زدودن هویت اتنیکی و جغرافیای تاریخی و بافت قومی

آن بر روی دست گرفته میشود. چنانکه در دورهٔ عبدالرحمن خان نخستین موج ناقلین پشتون به منظور برهم زدن چهرهٔ فزیک و تشکیل جمعیتی این مناطق با برنامهٔ رسمی حمایت دولت به این مناطق آورده و اسکان داده میشوند و بهترین زمین ها و ملکیت ها از وجه اهالی بومی این منطقه در ازای قتل عام ، تبعید گروهی و قومی صاحبان اصلی آن ، سخاوتمندانه در اختیار نو واردین و مهمان های ناخوانده قرار میگیرد. از این دوره تا انقراض جمهوریت استبدادی سردار محمد داوود و پیروزی کودتای نظامی ماه ثور ۱۳۵۷/۱۹۷۸م مردم این مناطق با محدودیت رسمی آموزش به زبان و ادبیات ترکی- آذبکی قرار گرفته و این زبان به سختی از محدودهٔ رسمیات و تشکیلات دولتی حذف گردیده و خواندن و نوشتن به آن ممنوع قرارداده شد. تحمیل مالیات های کمر شکن، جبری ساختن خدمت زیر بیرق برای اهالی بومی ، محروم کردن از حق طبیعی خواندن و نوشتن بزبان مادری ، ممنوع شدن این زبان در مطبوعات ، رانده شدن اهالی ترکی زبان از مقامات و مناصب بلند دولتی چون وزارت، معینیت ، ولایت به طور عمدی و غیره از شمار سیاست های عادی حاکمیت های برسر قدرت بود.

در این دوره ها بخاطر یکدست و قبیلہ ای ساختن اردو/ ارتش و وزارت داخله ، زمانیکه هیات خاص از دو نهاد لشکری و کشوری به ولایات ترک نشین به منظور انتخاب متعلم و محصل در مکاتب ، اکادمی نظامی و دانشگاه نظامی میرفتند ، به دقت تذکره های آنان بررسی میگردید ، افرادی را که درستون ولد و ولدیت آنان ، پسوند اسمی پدر و پدرکلان شان (قُل) ، (بیک) یا (بیردی) داشت ، بنام آذبک و ترکمن و افرادی را که در پسوند اسمی

پدر و پدرکلان شان (علی) آمده بود، بنام هزاره ، ازسمولیت درصفوف بورسیه نظامی محروم میگرددید.

در ولایات شمالی افغانستان تا آخرین روزهای حاکمیت سردار داوود، تمام مامورین دولتی ادارات مختلف دولتی از نظامی تا ملکی و قضایی و حقوقی از ولایات جنوبی و مشرقی مقرر گردیده و این افراد در هرگونه اجراءات خود در حق مردم محیط ، رشوه ستانی، زورگیری و انواع آزار و اذیت مردم بومی دست باز داشته و از طرف دولت مرکزی حمایت می شدند. در این وقت روشنفکران اهالی بومی جز موارد استثنایی آنهاهم جز کاتب و معلم مقرر نمی گردیدند.

تادوره محمد ظاهرشاه وسردار داوود نظامیانی که اصالتاً اوزبیک و ترکمن و هزاره بودند از رتبه دگروالی ،جبراً به تقاعد وبازنشسته گی سوق داده می شدند ،زیرا آنها حق نداشتند تا به رتبه جنرالی برسند. به همین دلیل است که از زمان حاکمیت امیرامان الله تا اواخرحاکمیت سردار داوود یک جنرال اُزبک، تُرکمن یا هزاره درصفوف وزارت های دفاع و داخله دیده نمیشود استثنأ اگر کسی پیدا شود ، باکتمان هویت اصلی اتنیکی خویش به این مقام رسیده است.

در این دوره ها در مکاتب ولایات شمال، معلمین پشتو از ولایت جنوبی ومشرقی با حمایت وسیع و همه جانبه دولت به این مناطق وارد می شدند که ازاختیارات وصلاحیت های فراوانی برخوردار بودند. این معلمین پشتو درساعات درسی در مکاتب مختلف ولایات شمال چون بلخ ، فاریاب، جوزجان، سرپل، تخار و بدخشان از شروع تاختم ساعات درسی درصنوف

مختلف کنترول و بازرسی نموده ، متعلمینی را که در داخل صنوف درسی بزبان مادری خود بایکدیگر صحبت میکردند ، شناسایی نموده ، به عنوان جریمه و مجازات ، پولی ناچیزی را که پدران شان به عنوان خرج مکتب به آنها داده بودند ، می گرفتند، تا دیگر کسی جرأت حرف زدن به زبان مادری خود را در محیط تعلیمی و رسمیات نداشته باشند و به این شکل زبان تُرکی - اوزبیکی را از ساحه تعلیم و تربیه و آموزش بیرون راندند.^{۱۴۵}

در این دوره های استبدادی و ظالمانه پوشیدن لباس محلی به خصوص چین اوزبیکی برای مردان و همه اهالی تُرکی زبان رسماً ممنوع قرار داده شده و حتا اهالی تُرکی زبان حق نداشتند بالای فرزندان شان نامهای تاریخی و ملی متناسب به تاریخ و فرهنگ خویش را بگذارند. من خود شخصاً ده ها نفر افراد را که برخی وفات نموده و برخی دیگر زنده اند سراغ دارم ، وقتی در ادارات دولتی در حضور آمر یامدیر اداره بزبان مادری خویش صحبت کرده ، به بهانه اینکه باید به زبان انسان ها گپ بزنید ، مورد تحقیر و توهین و آزار و اذیت قرار گرفته است. چنانچه در سال ۱۳۲۵ یکی از نویسندگان وشخصیت های ملی فاریاب که در سمت کفیل معارف کار میکرد، به دلیل نصب شعار تُرکی بمناسبت سالگرد جشن استقلال در کمپ معارف با متن (یاشه سون افغان) بصورت جزایی چندسال به هرات تبدیل میگردد .^{۱۴۶}

^{۱۴۵} این موارد بر اساس تحقیق میدانی و استماع از ثقات و محاسن سفیدان محیط است.

^{۱۴۶} امینی .محمد کاظم(۱۳۹۹) فاریابده سیاسی اینتیلیش لرتاریخی. نشرات جریده مستقل

میمنه.مطبع « دوستان.بلخ.صص ۴۵-۴۶.

در این دوره واژگان ترکی- مغولی رایج در زبان اوزبیک، به واسطه معلمین پشتو که از مناطق جنوبی و مشرقی به نام معلم پشتو ولی باماموریت مخفی فرستاده میشدند، جمع آوری و به عنوان « واژه سچه پشتو » ثبت و تسجیل می گردید. مطابق اعلان دولت هرکس در این وقت کلمه ای را بنام « واژه جدید پشتو » ارایه میکرد، مبلغ پنجاه افغانی توسط انجمن پشتو تولنه انعام دریافت میکرد. و تدریس زبان پشتو در این دوره برای اهالی بومی جبری قرار داده شده بود و کسی که زبان پشتو را نمی دانست و یا هم در کورس زبان نمی آمد، با مجازات اخراج از وظیفه و آزار و اذیت های دیگر مواجه میشد. چنانچه یکی از معلمین در این دوره بنام نجم الدین عیان، با نوشتن مقاله ای بنام « کامیابی کورس پشتو به پنجاه افغانی رسیده است »^{۱۴۷} مورد تعقیب و پیگرد قرار گرفته و به سختی مجازات گردید.

در دوره مذکور ده ها واژه اصیل ترکی- اوزبیک به عنوان لغات سچه در قاموس ها ثبت گردید. به همینگونه کلمات و اسمایی چون اوچکی (ایچکی) که در زبان ترکی- اوزبیک به معنای « بزماده » بکار میرود به معنای « بزکوهی » و لغاتی چون « سیزی » و « پسوند سی » اوزبیک، که از آن « هغوسی-هغه سی- دغه سی- جارسی » ترکیب می شدند به عنوان واژگان ربان پشتو ثبت و معمول گردید.

^{۱۴۷} این مقاله در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۷ در جریده ستوری (فاریاب) نشر گردید.

هم چنان از کلمه «قیر» به معنی کوه در اوزبیکی «غر» که عین معنا را میرساند ساخته شد.^{۱۴۸} کلماتی چون اولوس، جرگه، پلمه، یرغمل، اله-گوله، خلپر و ده ها واژگان دیگر با جعل و تحریف به عنوان واژگان اصیل پشتو در قاموس های آن زبان ثبت شد.^{۱۴۹} شادروان عبدالروف نغیر فاریابی یکی از مورخین و نویسندگان رساله ای تحقیقی دارد بنام « پشتو تیلیده گی اوزبیکی اصطلاحلر» در این مورد که در سال ۱۳۴۸ تالیف نمود و همو در سال مذکور، متنی از این مقاله را به رسم احتجاج به انجمن پشتوتولنه فرستاده است.^{۱۵۰}

به همینگونه نویسنده و محقق دیگر اوزبیک بنام « ادهم شمس اوغلی» که اصالتاً از ولایت قندوز بود و در سال ۱۳۷۱ در کابل به وسیله تفنگداران حزب اسلامی کشته شد، مقاله ای بنام « اصطلاحات دخیل تُرکی - مغولی در ادبیات پشتو» نوشت که این مقاله در سال ۱۳۶۲ طی دو شماره از طریق مجله عرفان نشریه وزارت تعلیم و تربیه وقت نشر گردید.

نشرات رادیویی

پس از سالها تلاش و مبارزه نمایندهگان اوزبیکها و ترکمنها چون شادروان ها محمد طاهر بدخشی، استاد ابوالخیر خیری، نظر محمد نوا، نورالله تالقانی، محمد امین اوچقون میمنگی، دکتر محمد صادق برناآصفی،

^{۱۴۸} یادنامه نغیر فاریابی. ص ۲۰.

^{۱۴۹} همانجا.

^{۱۵۰} یادنامه نغیر فاریابی. ص ۱۹.

محمد کریم نزیهی جلوه، سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی و دیگر عناصر ملی در دوره استبدادی ظاهر خانی و داوود خانی به منظور به دست آوردن حقوق مدنی و فرهنگی خود مبارزه کردند. در نتیجه این تلاش های بی امان در سال ۱۳۴۵ برای نخستین بار، زبان اوزبیک و بعد به زبان ترکمنی اجازه نشرات یک ساعته را از طریق امواج رادیو افغانستان یافت. از جریان این نشرات هنوز چند سال نگذشته با تقرر سردار محمد داوود به صدارت، فرمان لغو این نشرات صادر گردید.^{۱۵۱} نشرات رادیویی به زبان های ترکی در سالهای حاکمیت استبدادی سردار محمد داوود (۱۳۵۲-۱۳۵۷) به نسبت اعمال تبعیض نسبت به جامعه ترکی زبانان اجازه نشر نیافت. با سقوط حاکمیت استبدادی سردار داوود و استقرار حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در هفتم ماه ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ خورشیدی بر مبنای سیاست برابری حقوق ملیت های ساکن در افغانستان، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان در کنار حق خواندن و نوشتن بزبان مادری خویش، زبان اوزبیک و ترکمنی دارای نشریه های اختصاصی دولتی شدند.

تاسیس جراید بزبان های ترکی

نخستین نشریه به زبان اوزبیک بنام «یولدوز» در ۲۴ سرطان سال ۱۳۵۷ در عین زمان نخستین جریده دولتی به نام «گوراش» بزبان ترکمنی نیز به فعالیت آغاز کرد که استقبال قشر با سواد جامعه ترکی زبانان را در پی

^{۱۵۱} امینی. محمد کاظم (۱۳۹۹) فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. مېمنه مستقل جریده سی نشریاتی. دوستان باسمه خانه سی. بلخ. ۶۷ ب.

داشت. مدیر موسس این جریده شادروان محمد امین اوچقون (۱۳۰۸-۱۳۹۲) ۱۵۲ بود.

وی پس از اعمال تضيیقات و تهدیدها توسط اعضای بلند پایه حزب حاکم به خاطر نشرات آزاد و گاهی نشر مضامین و مطالب خلاف حاکمیت و پالیسی در سال ۱۳۶۱ مجبور به ترک وطن و مهاجرت گردید. پس از آن خانم آیخان بیانی به حیث مدیر مسوول شروع به کار کرد. تشکیلات جریده یولدوز و گوراش که با استقبال گرم و روز افزون مردم مواجه شده بود، به دلایل نامعلوم، به بهانه مشکل انتقالات و توزیع در ولایات شمال که مرکز اصلی ترکی زبانان بودند، در سال ششم نشراتی در زمستان سال ۱۳۶۲ از بلاک ۱۰۶ مکروریان به مزار شریف مرکز ولایت بلخ انتقال داده شده و در قسمت باغ حضور، عقب مقام ولایت بلخ اسکان داده شد. در این وقت مدیر مسوول این جریده آقای عبدالله رویین بود و این وظیفه را تا اوایل استقرار حاکمیت نظامی جنرال دوستم در سال ۱۳۷۱ ادامه داد.

با استقرار حاکمیت مجاهدین در کابل و اوج گیری جنگهای تنظیمی گسترده بین احزاب سیاسی و تنظیم های جهادی، افغانستان؛ مردم شاهد تاسیس حاکمیت های مستقل و نیمه مستقل غیر متمرکز در مناطق مختلف کشور گردیدند. از جمله حاکمیت حاجی قدیر در ننگرهار و ولایات مشرقی، حاکمیت امیر اسماعیل خان در هرات و شمالغرب، حاکمیت جنرال دوستم و نظامیان ارشد کشور بنام (شورای عالی نظامی صفحات

شمال) در ولایات شمالی بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب و سرپل در شمال کشور.

با ایجاد حاکمیت نظامی جنرال دوستم در شمال و قطع روابط با دولت مرکزی، ارتباط جریده یولدوز با واحد مرکزی آن و عدم پرداخت معاشات و امتیازات کارمندان و عدم پرداخت مصارف چاپ و امور مطبوعه، فعالیت جریده یولدوز رفته - رفته متوقف گردید. ۱۵۳

با وجود مراجعه فراوان مدیرمسوول و اجتماع کارمندان جریده و تدارک چندین گرد همایی و مراجعه به بزرگان نظامی ودولتی و مقامات و تدارک ملاقات حضوری با شخص جنرال دوستم و هیات رهبری حزب جنبش ملی- اسلامی مبنی بر حمایت مالی از این جریده ، کار مثمر ثمری انجام داده نشد ودر نتیجه فعالیت نشراتی این جریده به نسبت نبود امکانات مالی، و عدم پرداخت حقوق کارمندان متوقف گردید. این جریده چند سال نسبت تقلیل کارمندان و نبود و عدم حمایت مالی رهبری نظامی شمال به قطع کتابچه یی (رقعی) با کمک مالی برخی افراد خیر ملی به شیوه تخنیک چاپ گسستتر با تیراژ ۱۵۰-۲۰۰ نسخه به مدیریت آقای نورالله آلتای چند سال فعالیت نمود. در این دوره بر علاوه جریده یولدوز نشراتی در ولایات شمالی به سعی و تلاش ژورنالیستان، فرهنگیان و دانشمندان ترکی زبان در ولایات شمال نظیر(فصلنامه قویاش) نشریه اختصاصی شورای ولایتی فاریاب انجمن فرهنگی نوایی (فصلنامه یاغدو) نشریه انجمن

^{۱۵۳} این موارد براساس خاطرات و چشمدیدهای شخصی من در این دوره براساس معلومات از افراد مسوول درجه اول میباشد.

مرکزی امیرعلیشیرنوایی و نشریه (توغری یول) به شیوه تخنیک چاپ گسترتر چاپ می شدند. متاسفانه این همه نشریات همه بخاطر نداشتن امکانات موسسان و مسوولان و عدم حمایت مالی مقامات رهبری جنبش ملی - اسلامی جنرال دوستم و پهلوانان اطرافش در ولایات شمال که همه امکانات دولتی و امتیازات مالی را در اختیار داشتند و به شدت تمام مصروف عیاش و نوش و وزور گیری از مردم بودند، متوقف گردیدند. بخاطر اینکه از مبحث اصلی دور نرویم، پرونده این مبحث که خود حدیث مفصلی دارد؛ می بندم.

رسمیت زبان اوزبیکي در افغانستان

در این دوره (۱۳۵۷-۱۳۷۰) برای نخستین بار در نصاب تعلیمی افغانستان، زبان ترکی - اوزبیکي به عنوان زبان رسمی گنجانیده شد. و دیپارتمنت زبان و ادبیات اوزبیکي در بخش ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه تاسیس به منظور تالیف کتب به این زبان تاسیس گردید. در این دوره از صنوف اول تا صنف نهم کتابهایی به زبان اوزبیکي تالیف گردیده ابتدا در همه مکاتب ولایات شمال ، سپس در دوران ریاست جمهوری دکتر نجیب الله (۱۳۶۵-۱۳۷۰) این کتب در مکاتب مخصوص اوزبیک زبان که در هر ولایت تعیین گردیده بود، تدریس میگردید.

در همین دوره پروسه چاپ کتب اوزبیکي که وعده داده شده بود تا صنف دوازدهم تداوم یابد تا صنف نهم چاپ شده ولی به طور ناگهانی جریان چاپ آن قطع گردید و حاکمیت در برابر اعتراضات مردم مبنی بر ادامه چاپ و

تدریس ان هیچ دلایل مقنعی ارائه نکرد. اهالی اوزبیک پس از مشاهده این حالت بلا تکلیفی، فرزندان خود را که در این مدت بزبان اوزبیک تعلیم دیده و خواندن و نوشتن فرا گرفته بودند، با دلزدگی به مکاتب عمومی که بزبان فارسی و پشتو تدریس می گردید، گذاشتند.

در سالهای اقتدار حزب جنبش ملی - اسلامی افغانستان در ولایت شمال که میراث خور دولت گذشته بوده و برخلاف ولایات دیگر افغانستان که سرمایه های ملی، تاسیسات زیر بنایی و ادارات دولتی در انجا چور و چپاول شده بود، با وجود حفظ و حراست از تمام تاسیسات اقتصادی و ادارات دولتی و سرمایه های ملی، هیچگونه توجه به زبان اوزبیک و حمایت از کدرهای ملی نگردید. زیرا آنها با افراط تمام به انبار سرمایه های قارونی و ظلم و ستم بالای مردم خود و عیاشی و زنبارگی و میگساری مشغول شده، جرمنافع شخصی و خوشگذرانی به هیچ چیزی اهمیت نداده و دوره حاکمیت آنان به علت نداشتن مدیریت، به شکل مضحکه یی با زد و بند و معامله و ایتلاف با نیرو های دوست و دشمن که هیچ تعریف مشخصی نداشت و منازعات شخصی و خانوادگی و گروهی سپری گردید.

بعد از استقرار حاکمیت طالبان در بهار سال ۱۳۷۷ در ولایات شمال کشور تا سال ۱۳۸۱ که سقوط حاکمیت آنان توسط ایتلاف جهانی ناتو به رهبری امریکااست. زبان اوزبیک و وضعیتی برای گفتن نداشت، زیرا این دوره نه تنها برای زبان و فرهنگ اوزبیک بلکه برای عموم اهالی غیر پشتون

افغانستان دوره ای فاجعه بار بود. زیرا « تحریک اسلامی طلبای کرام»^{۱۵۴} با شعار علنی « اوزبیک ها به اوزبیکستان بروند، تاجیک ها به تاجیکستان بروند و هزاره ها (شیعیان) به قبرستان بروند»^{۱۵۵} در افغانستان با عبا و قبای ناسیونالیزم افغانی وارد عمل شده بود.

بعد از سقوط حاکمیت طالبانی و استقرار نیروهای ائتلاف جهانی به رهبری امریکا در افغانستان و تصویب قانون اساسی کشور و تدویر لویه جرگه سنتی پشتون ها، بر اثر صف بندی نمایندگان منتخب ولایات شمال و اعتراضات گسترده عناصر ملی و روشنفکر اوزبیک، آموزش زبان و ادبیات اوزبیکی به طور رسمی در مکاتب طی ماده های (۳۶ و ۴۱) قانون اساسی کشور طرح و تصویب گردید. و دولت متعهد گردید تا در کنار زبان های رسمی و ملی کشور (فارسی- پشتو) زبان های سومی در مناطقی که اکثریت اهالی به آن تکلم می نمایند به عنوان زبان رسمی سومی شناخته شده و زمینه تحصیل از دوره ابتدایی تا سطح تحصیلات عالی را به فرزندان اهالی مذکور فراهم می نماید. سپس طی پروسه تالیف و چاپ کتب درسی از سال ۱۳۸۶ آغاز گردیده و مطابق تصمیم وزارت معارف (آموزش و پرورش) مضمونی بنام (آنه تیلی- زبان مادری) از صنف اول دوره ابتدایی تا صنف دوازدهم چاپ نماید. با آنکه این پروسه به طور کامل تکمیل و تطبیق گردیده در زبان های فارسی و پشتو پروسه چاپ کتب درسی تا

^{۱۵۴} این نام رسمی امارت اسلامی کنونی در زمان اقتدار در افغانستان در دوره اول حاکمیت بود.

^{۱۵۵} این شعار عمومی ودایمی لشکریان طالب در ولایات شمال به رهبری عبدالمنان نیازی

نماینده خاص امیر المومنین در ولایات شمال بود.

سال ۱۳۹۷ اختتام یافت. ولی کتب اوزبیکي تا صنف ششم ابتدایی چاپ گردیده و بعد از آن به شکل غیر مترقیه این پروسه آن ، توقف داده شد، در حالیکه تالیف کتب از صنف هفتم تا دوازدهم تکمیل گردیده و فقط پروسه چاپ و توزیع آن عملی نگردیده بود و با وجود اعتراضات گسترده مردم در ولایات شمال مبنی بر تطبیق این برنامه، این پروسه اجرانشد.

در طول صد سال گذشته تمام حاکمیت های قومی براساس احصاییه و تخمین ها برمبنای سلیقه ملی و تبعیض ارقام و احصاییه پشتون هارا بیشتر و جوامع دیگر را کمتر نشان داده و برمبنای همین سیاست تزویر و نیرنگ خود را « اکثریت» و جوامع دیگر را « اقلیت » عنوان کرده و میکردند. در حالیکه معیار این اکثریت تعداد جمعیت و سرشماری ها و نقش اهالی در گرداندن چرخه اقتصادی و سهم در تولید و پیشرفت و ارتقای کشور و سایر شاخصه های تولیدی و اقتصادی میباشد.

در کشورهای مختلف جهان، حتا همسایه هر چندسال بعد به منظور ظرفیت سنجی از نیازمندیهای اجتماعی و اقتصادی مردم و تطبیق برنامه های دولتی انجام میگردد. پروژه های سرشماری تطبیق و جمعیت کشور محاسبه میشوند.

در تعیین جایگاه زبان ترکی - اوزبیکي در افغانستان، این زبان را که از ولایت بدخشان تا تخار، بغلان، سمنگان، قندوز، بلخ ، فاریاب، سرپل و جوزجان که از جمله ولایت تورک نشین بوده از ۴۰ تا ۸۰٪ اهالی آن بزبانهای ترکی حرف می زنند ، حاکمیت، متکلمین این زبان را درقطار گویندگان زبان « پشه یی» که در مربوطات ولایت لغمان در چند روستای

محدود به آن حرف میزنند. یا با زبان « شغنانی» که گویندگان آن منحصر به یک شهرستان در ولایت بدخشان است و یا زبان « نورستانی» که گویندگان آن فقط در محدوده یک جغرافیای کوچک زندگی دارند، محاسبه نموده، بر مبنای این قضاوت ظالمانه برای آنها در حق و حقوق میدهد.

این پروسه در حالی به شکل عوام فریبانه مدیریت شده که کتب اوزبیکي اولاً: با اغلاط فراوان طباعتی و معنایی چاپ شده و ثانیاً: این کتب پایین تر از تیراژ مورد نیاز مکاتب در ولایات شمال چاپ گردید. ثالثاً: این کتاب ها به طور یکسان در ولایات شمال بنابر برخی سنگ اندازی ها و موانع تدریس نگردید. بطور مثال به دلیل مخالفت سیاسی جنرال دوستم با استاد عطامحمد نور والی بلخ در دوران ولایت عطامحمدنور از سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰ خورشیدی، از توزیع و تدریس کتب زبان اوزبیکي در مکاتب ولایت بلخ به طور عمدی ، ممانعت گردید و تا آخرین روز های حاکمیت جمهورییت این پروسه عملی نگردید.

رابعاً: به طور عمدی در مناطق ترکمن نشین شمال، کتب اوزبیکي و در مناطق اوزبیک نشین ، کتب ترکمنی ارسال گردیده و به نحوی این پروسه به نوعی مختل گردید.

خامساً: ده ها هزار جلد کتب اوزبیکي در تحویلخانه های وزارت معارف به طور عمدی نگهداری شده و در حالی مندرس شد که از ارسال آن به مکاتب ولایات شمال که نیازمندی مبرم به آن احساس میشود، خود داری به عمل آمد.

از تسلیمی قدرت از جمهوریت به امارت (۱۵ اسد سال ۱۴۰۰) طی معامله دوحه با مدیریت امریکا، وضعیت زبان اوزبیکی کماکان به حالت قبلی بلکه وضعیتی بدتر از آن را دارد.

بخش دوم

علل و عوامل اساسی محرومیت اجتماعی و سیاسی سیستماتیک ترکی زبانان

قومگرایی چیست؟

قومگرایی: قومگرایی نوعی گرایش به قوم را نشان می‌دهد. قوم خود را مرکز جهان دانستن یا هنجارهای فرهنگ جامعه خود را مطلق و بیچون وچرا انگاشتن و به جوامع دیگری که هنجارهایی متفاوت دارند، با تحقیر نگریستن. قوم مداری یا خود مرکزی قومی باعث ایجاد عقاید قالبی، عدم تفاهم و کشمکش بین جوامع میشود. قوم مداری دیدگاهی است که براساس آن، گروه خودی، محور و مرکز همه چیز است و همه چیز با توجه بدان مورد ارزیابی و سنجش قرار میگیرد.^{۱۵۶}

سلطه قومی: سلطه قومی انعکاسی از قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک گروه خاص است که موجب تسهیل وابستگی سیاسی - اقتصادی اقلیتها و ایجاد نارضایتی میشود همچنان که این سلطه، منبع محرومیت

^{۱۵۶} آقابخشی، علی؛ مینو افشاری راد. (۱۳۸۳) فرهنگ علوم سیاسی. تهران: چاپار.ص ۲۳۴..

ها و زائل شدن حقوق دیگر گروههاست. در مقابل چنین سلطه‌های، تقویت هویت های قومی دیگر، میتواند پایه بسیج و سازماندهی برای اقدامات خشونت آمیز، محسوب شود.^{۱۵۷} پاکسازی قومی پیش از هر چیز ناشی از تمایل به توسعه سرزمینی و استعمار کامل است که به نام قدرت بیشتر، عظمت بیشتر، قدمت و ریشه دارتر بودن، یا به زبان امروزی، توسعه یافته تر بودن و به زبان اقوامی که مزاحم، عقب مانده و از لحاظ تاریخی محکوم شمرده میشوند، انجام میگردد. در نهایت، پاکسازی قومی پنداره دولت ملی را در خود حمل میکند؛ با این تفاوت که برای تحقق این پنداره از روش هایی استفاده میکند که به دوران باستانی تعلق دارند.^{۱۵۸}

از نظر سیاسی ترکی زبانان اوزبیک و ترکمن، نیز چون دیگر اقوام از حکومت محروم بوده و همواره تحت فشار قرار داشته‌اند، به همین علت در فقر و محرومیت می‌زیسته‌اند و از نظر مذهب اکثریت این قوم سنی مذهبند.^{۱۵۹} زده‌های نخست ۱۸۰۰ تا امروز، نویسندگان غربی در مورد افغانستان براساس چشم‌دیدها و یا تحقیقات کتابخانه‌ای نوشته‌هایی انجام داده اند. همین نوشته‌ها تصویر حکومت افغانستان و مردم آن را در ذهن اروپایی‌ها، امریکایی‌ها و به صورت کل غربی‌ها شکل داده است. اما این تصویر به شیوه‌های متفاوت تحریف شده است. یک نمونه روشن این گونه تحریف‌ها، تحلیل و معرفی ازبک‌های افغانستان می‌باشد. نویسنده مهمان

^{۱۵۷} مقصودی، مجتبی. (۱۳۸۰) تحولات قومی در ایران «علل و زمینه ها». تهران: مؤسسه

مطالعات ملی، ص ۵۵.

^{۱۵۸} رتون، رولان. (۱۳۹۶) قوم شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی. چ ۶. تهران: نشر

نی، صص ۲۰۰-۲۰۱.

^{۱۵۹} <https://www.afghanpaper.com/info/joghrafia/aghvam.htm>

شبکه تحلیل‌گران افغانستان، کریستین بیلر نوشته‌های غربی‌ها در مورد ازبک‌ها را از تاریخ نویسان نژادپرست قرن نوزدهم تا خبرنگاران قرن بیستم که ماهرانه علیه ازبک‌ها نگاشته‌اند، بررسی کرده است. بیلر تصویر ارائه شده از ازبک‌ها را از آغاز تشکیل دولت افغانستان تا آخرین انتخابات که در نتیجه آن ازبک‌ها بالاترین مقام دولتی در تاریخ معاصر افغانستان را بدست آوردند و جنرال عبدالرشید دوستم، معاون اول رییس‌جمهور شد، بررسی کرده است.

در اکثر موارد، اقوام متفاوت افغانستان به شیوه بی‌توصیف شده‌اند که بتواند برای اهداف مشخص سیاسی امپراتوری (مانند حامیان امپراتوری بریتانیا) ایدئولوژی (مانند حامیان یا مخالفان کمونیسم) یا حامیان و مخالفان حکومت امریکابه کار گرفته شود. در دیگر موارد، و به خصوص در این اواخر، به دلایل پیچیده و متفاوت تحلیل‌های ناقص یا تحریف شده ارایه شده‌اند. هرچند دلایل فرآوده‌های قلمی و گزارش‌های تحقیرآمیز و جانبدارانه و بی‌اعتنا به ازبک‌ها در خلال زمان تغییر کرده است، اما در این گونه نگارش‌های امپراتوری بریتانیا و نوشته‌های اخیر، نوعی دلایل مشخص و ثابتی دیده می‌شود. تاریخ‌نویس بی‌دی هاپکینز در این مورد در سال ۱۳۸۷ نوشت که نه فقط مداخله بریتانیا در افغانستان بلکه نوشته‌های بریتانیایی‌های دوران امپراتوری نیز شدیداً بر مبنای قومی استوار بود: هر دو به پشتون‌ها در ازای نادیده گرفتن دیگر گروه‌های قومی، برتری و اولولیت داده‌اند. ۱۶۰

۱۶۰ <https://www.afghanistan-analysts.org/dari/pashto/reports/context-culture>

این اولویت‌دهی در اثر مداخلات بیرونی در افغانستان به گونه متفاوت و مداوم جریان داشته و اکنون امریکایی‌ها در سمت دهی آن سهیم هستند. هاپکنز از زمان نگارش های تاریخدان اسکاتلندی و سفیر هند بریتانیایی، مونت ستورات الفینستن در اوایل قرن نوزده به این سو متوجه این نکته شده است که غربی‌ها-به خصوص بریتانیایی‌ها- بر پشتون‌ها تمرکز کرده اند.

در سال ۱۸۰۹م الفینستن سیاستمدار و مورخ معروف انگلیسی، غرض یک ماموریت سیاسی از جانب کمپنی هندشرق به پشاور آمد و باشجاع الملک پادشاه ابدالی کابل یک معاهده سه جانبه به امضا رسانید. معاهده ای که بر اثر معزول شدن وی از سلطنت توسط برادرش شاه محمود والی هرات، لا اجرا ماند. ۱۶۱

الفینستن در برگشت به هند کتاب معروف خود (گزارش سلطنت کابل) را نوشت. این کتاب به نام‌های مختلف نیز یاد شده مانند (تاریخ افغانان) و غیره. او در این کتاب نام قلمرو متصرفه درانی‌ها را که شامل پشاور، کابل، قندهار و هرات می‌باشد، افغانستان نامید. این نام قبل از این نه نام یک سلطنت، بلکه نام یک سرزمین بود که در خارج از این قلمرو قرار داشت. این معاهده لا اجرا بقول پروفیسور سیدسعدالدین هاشمی: «غیر ضروری و تحریک کننده» و این نامگذاری پادروا، اساس و مبنای تشکیل کشور شد، که دوست محمدخان نخستین گام‌های عملی را برای تاسیس آن برداشت. دوست محمدخان در بازگشت از هندوستان، با حمایت بیدریغ انگلیس، قندهار،

۱۶۱ مهدی. دکتر (۱۴۰۲) ضرورت باز نویسی تاریخ افغانستان. ص ۱

کنر، بامیان و سرانجام هرات را که هر کدام واحدهای مستقل سیاسی بودند، متصرف گشت، و در ازای دستبرداری از ادعای پشاور، اجازه یافت بلخ را نیز متصرف گردد. میمنه و بدخشان در عهد شیرعلیخان، هزاره جات و نورستان، بعداً بدست عبدالرحمن به این حلقه متصل گشتند.

افغانستان سرزمین انواع محرومیت ها

افغانستان کشوری است که در آن انواع محرومیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیداد می کند. از بدو پیدایش کشوری با این اسم و رسم، با قتل نادرشاه افشار به دست چند تن از سرداران سپاهش در قوچان بتاريخ ۲۸ خرداد ۱۱۲۶ خورشیدی (۱۷۴۷ میلادی)^{۱۶۲} تجزیه امپراتوری وی توسط احمدخان ابدالی و اعلان استقلال سیاسی وی در مرکز قندهار، حاکمیت سیاسی در افغانستان به شکل سنتی به اقوام افغانه ابدالی (درانی) بارکزیایی و سدوزایی تعلق گرفت که با گذشت سه قرن تمام از آن زمان غصب قدرت سیاسی توسط یک قوم حاکم در تباری و حمایت مستقیم قدرتهای استعماری چون روس و انگلیس و امریکا تا زمان ما ادامه داشته و بر اثر بیعدالتی های ملی و قومی این کشور از بیشتر از نیم قرن تاحال اسیر جنگ تعریف نشده و پایان ناپذیر میباشد که عواقب و تبعات آن نه تنها دامن مردم این کشور را گرفته، بلکه کشورهای همسایه جمهوری اسلامی ایران و پاکستان و سایر کشورهای دیگر را نیز متاثر ساخته است. متأسفانه در طول دو- سه قرن گذشته هیچ اقدامی برای محرومیت زدایی

^{۱۶۲} Donya-e-eqtasad.com

در کشور نگریده است. این مساله بجای خود، دولت های حاکم در افغانستان بخصوص در صد و پنجاه سال اخیر از زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن سومین پسر محمد افضل خان و نوه دوست محمدخان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) از دودمان بارکزی^{۱۶۳} تا اکنون که دوره دوم حاکمیت طالبانی در کشور با عبا و قبای اسلامی، بر قرار است، اندک ترین توجهی برای ایجاد میکانیزم (محرومیت زدایی) نکرده اند.

خلاصه موضوعی: تعریف محرومیت

محرومیت به معنای فقدان یا عدم وجود چیزی ضروری یا لازم است. در روانشناسی، محرومیت به ویژه در زمینه رشد و تکامل، زمانی اتفاق می افتد که فرد از نیازهای اساسی خود، مانند نیازهای عاطفی یا نیازهای جسمانی، محروم می شود. در زمینه اجتماعی، محرومیت به معنای عدم دسترسی به منابع، فرصت هاییکه دسترسی داشتن لازمه و ضروری زندگی و حیات انسانی است. علاوه بر مسائلی چون قومیت یا جغرافیا که گاهی موجب محدودیت و محرومیت سیاسی می شوند. توجه به موضوع های ایدئولوژیک و فکری نیز بسیار حائز اهمیت است.^{۱۶۴}

فقدان نظریه های بومی برای محرومیت زدایی، به حاشیه رانده شدن مناطق محروم در زنجیره اقتصاد ملی و تقویت فرهنگ محرومیت به سبب افراط در فعالیت های صرفاً حمایتی، مسئله ای مانند غفلت از سنجش نتایج و اثربخشی بلندمدت فعالیت های محرومیت زدایی باعث افزایش انواع

^{۱۶۳} <https://fa.wikipedia.org/wiki>

^{۱۶۴} همانجا.

محرومیت میشود.^{۱۶۵} دانشمندان علوم اجتماعی، به ویژه دانشمندان علوم سیاسی و جامعه شناسان، محرومیت نسبی، به ویژه محرومیت نسبی زمانی، را به عنوان یک علت بالقوه جنبش های اجتماعی و انحراف ذکر کرده اند که در شرایط شدید منجر به خشونت سیاسی مانند: شورش و جنگ های داخلی و سایر موارد انحراف اجتماعی مانند جرم می شود.^{۱۶۶} محرومیت در سطوح فردی و جمعی انواع مختلف دارد مانند: محرومیت عاطفی که جنبه روانشناختی فردی دارد.^{۱۶۷} همچنان محرومیت ملی که ریشه در قوانین نافذ کشور های مختلف دارد.^{۱۶۸} همچنان محرومیت جنسی که یک بحث پیچیده روانشناسی اجتماعی در کشورهای جهان سومی است.^{۱۶۹} به همینگونه محرومیت در سطوح بلند اجتماعی انواع واقسام مختلف دارد که به مهمترین موارد جمعی و گروهی آن اشاره ضمنی می نمایم:

۱. محرومیت اجتماعی

محرومیت اجتماعی یا حاشیه نشینی اجتماعی محرومیت و طرد شدن به حاشیه اجتماع است. واژه ای است که به گستردگی در اروپا و برای نخستین بار در فرانسه به کار رفت این واژه در حوزه های مختلفی مانند آموزش ، جامعه شناسی، روان شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد کاربرد

^{۱۶۵} محرومیت چیست؟ و کدام مناطق محرومند؟ | توسعه محلی و محرومیت زدایی
^{۱۶۶} رابرت کی. مرتون، «ساختار اجتماعی و انومی». مجله جامعه شناسی آمریکا، جلد ۳،
 صفحات ۶۷۲-۶۸۲، ۱۹۳۸

^{۱۶۷} <https://www.schemalogy.com/>

^{۱۶۸} <https://www.google.com/search?>

^{۱۶۹} <https://public-psychology.ir/1392/06>

دارد.^{۱۷۰} محرومیت اجتماعی فرآیندی است که در آن افراد از دسترسی به حقوق مختلف، فرصتها و منابعی که بطور معمول در دسترس اعضای دیگر گروه است، منع شده باشند و برای دست یابی به یکپارچگی اجتماعی و برقراری حقوق بشر درخصوص آن گروه خاص اهمیت سیاسی دارند.^{۱۷۱} مانند دسترسی به مسکن، اشتغال، مراقبت های بهداشتی، مشارکت مدنی، مشارکت دموکراتیک و سایر بخشهای زندگی اجتماعی.

۲. محرومیت سیاسی

محرومیت سیاسی فرآیندی است که در آن حکومت های استبدادی چون نظام های سلطنتی و موروثی، دیکتاتوری، حکومت تمامیت طلب از دسترسی اهالی کشور بطور علی السویه و متوازن به دلایل محدودیت های عقیدتی و ایدئولوژیک، ملی و نژادی، فرهنگی و زبانی و جغرافیایی، از دادن حقوق سیاسی به آنها اجتناب نموده و مانع دسترسی آنان به حقوق سیاسی چون آزادی های سیاسی چون تشکیل احزاب، فعالیت های سیاسی، حق مشارکت سیاسی در تشکیل دولت و سهم گرفتن در مقامات بلند پایه دولتی و رسمی آنها گردیده و آنها را به منظور زمینگیر کردن و متلاشی شدن، به انزوا می کشد. محرومیت سیاسی یکی از سیاست های بارز حاکمیت های متعصب و تمامیت طلب توتالیتر^{۱۷۲} است که به منظور

^{۱۷۰} همان اثر.

^{۱۷۱} Institute on Public Safety and Social Justice. Adler University.

^{۱۷۲} Totalitarianism. حاکمیت تمامیت خواهی که با استفاده از قدرت سیاسی و ایجاد وحشت در جامعه بایجاد وحشت در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و آموزشی به شکل انحصاری مداخله میکنند.

نابودی سیاسی و فزیک‌ی روشنفکران و جوامع اقلیت‌های مذهبی، نژادی، زبانی و ملی در یک کشور، اعمال می‌شود.

۳. محرومیت اقتصادی

تاثیر متقابل اقتصاد و سیاست غیرقابل انکار است و اتخاذ برخی برنامه‌های اقتصادی در حوزه سیاسی تاثیرگذار می‌باشد. همچنین اجرای سیاست‌ها بر امور اقتصادی تاثیر گذار می‌باشد. اما آنچه که مهم است پرهیز از سیاست زدگی در اقتصاد و نگاهی سیاسی به مسایل اقتصادی است. لزوم تفکیک و جدا سازی اقتصاد از سیاست به این معنا امری پذیرفته شده و منطقی است، زیرا برنامه‌های اقتصادی باید بر اساس اصول و معیارهای مشخص خود تدوین و اجرا شود و مسایل سیاسی و دیدگاه‌های حزبی و جناحی نباید در مسایل اقتصادی دخالت داده شود. برخورد با اقتصاد باید برخورد علمی با توجه به نیازهای مردم باشد.^{۱۷۳} بررسی شواهد علمی اخیر نشان می‌دهد که عوامل اجتماعی تعیین کننده سلامت به میزان قابل توجهی در وضعیت سلامت و کیفیت زندگی مردم نقش دارند و در این میان عامل اقتصادی به عنوان یکی از مهم‌ترین علل معرفی می‌شود.^{۱۷۴} چون زیربنای هر جامعه و دولت را اقتصاد تشکیل می‌دهد.

^{۱۷۳} <https://www.porseman.com/article>

^{۱۷۴} <https://payeshjournal.ir/article-1-444-fa.html>

محرومیت زدایی سیاسی

به مجموعه اقداماتی گفته می‌شود که برای کاهش یا حذف تبعیض‌ها، نابرابری‌ها، و محدودیت‌های سیاسی انجام می‌شود. این مفهوم معمولاً به تلاش‌هایی اشاره دارد که هدف آن‌ها فراهم کردن دسترسی عادلانه به حقوق سیاسی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های حکومتی، و فرصت‌های برابر در ساختار قدرت برای تمامی افراد و گروه‌ها است، به ویژه آن‌هایی که به دلیل عوامل مختلفی مانند جنسیت، قومیت، مذهب، طبقه اجتماعی، یا گرایش‌های سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند.

این اقدامات می‌تواند شامل اصلاحات در قوانین انتخاباتی، شفاف‌سازی فرایندهای حکومتی، تقویت حقوق شهروندی، و ترویج مشارکت سیاسی اقلیت‌ها و گروه‌های محروم باشد. هدف نهایی محرومیت‌زدایی سیاسی، تحقق عدالت اجتماعی و تقویت انسجام ملی است. محرومیت زدایی سیاسی از نگاه پژوهشگران به فرایندی اشاره دارد که در آن گروه‌های سیاسی یا اجتماعی که قبلاً از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم شده‌اند، به تدریج امکان دسترسی به این حقوق را پیدا می‌کنند. این فرایند معمولاً در جوامعی رخ می‌دهد که در آن‌ها گروه‌هایی نظیر اقلیت‌ها، زنان، یا مخالفان سیاسی در طول تاریخ از مشارکت در قدرت یا تصمیم‌گیری‌های سیاسی منع شده‌اند.

محرومیت زدایی سیاسی معمولاً در قالب تغییرات قانونی، ساختاری یا فرهنگی صورت می‌گیرد تا به این گروه‌ها فرصت مشارکت فعالانه در امور سیاسی داده شود. این تغییرات ممکن است شامل اصلاحات در قوانین

انتخابات، تخصیص کرسی‌های بیشتر برای اقلیت‌ها، یا بهبود دسترسی به رسانه‌ها و آزادی بیان باشد.

این فرایند می‌تواند با هدف تقویت دموکراسی و برابری اجتماعی انجام گیرد و در اکثر موارد با چالش‌ها و موانعی چون مقاومت نخبگان سیاسی یا فرهنگی روبرو می‌شود.^{۱۷۷}

علل و عوامل اساسی محرومیت اوزبیک های افغانستان

محرومیت سیاسی و اقتصادی ترکی زبانان یا اوزبیکان افغانستان ریشه در سیاست‌گذاری‌های کلان جهان و منطقه دارد. این علل و عوامل از آغاز قرن نوزدهم میلادی و قبل از آن با رقابت بزرگ این قدرت‌های بزرگ استعماری چون انگلیس و روس که سیاست‌های آنان بر تمامی کشور های آسیایی و افریقایی فرمانروایی میکرد بر علاوه سایر کشورهای استعمارگر اروپایی، در محرومیت ترکها یا اوزبیک های افغانستان، نقش اساسی داشتند.

نوشته های مغرضانه اروپاییان بر ضد ترکی زبانان

وود کتاب خود را در سال ۱۸۴۱ نوشت، در حالی که کتاب یاتی در سال ۱۸۸۸ نوشته شده است. دلایل این گونه پیشداوری‌ها، در این نوشته‌ها و سایر آثار این دوره، نامشخص و متنازع فیه است. انگیزه نوشته های تبعیض

^{۱۷۷} <https://armandaily.ir/>

آمیز و ضد ترک‌ها و اوزبیک در کتاب‌های اکادمیک و یا عامه تاریخ شامل موارد ذیل میشود، با آن که تنها بدان منحصر نمی ماند:

الف: حمایت بریتانیا از پادشاهی پشتون‌ها در برابر گروه‌های قومی در شمال به این دلیل که آن‌ها بسیار نزدیک به آسیای میانه تحت کنترل روسیه پنداشته می شدند.^{۱۷۸}

ب: تجاوز مغول‌ها و ترک‌ها در حافظه تاریخی اروپا تصویر پخته شده ضد ترک-مغول ایجاد کرد که این تصویر بعداً در قرن هیجدهم و نهم به اوزبیک‌های ترک انطباق داده شده است.^{۱۷۹}

ج: آنانی که از افغانستان دیدن می کردند، از طریق هند بریتانیایی (و یا گاهی از امپراطوری فارس) نخست به کابل می آمدند و یا هم از طریق هرات وارد افغانستان شده معمولاً نخستین کسانی که با آنها برمی خوردند پشتون‌ها و تاجیک‌ها بودند که آنها بعداً ویژگی‌های دیگر اقوام را - اغلب به صورت منفی - برای بازدیدن کنندگان تشریح می کردند (قرن هیجدهم و اواسط قرن بیستم).

د: عمومیت نظریه‌های مبتنی بر برتری نژاد آریایی که ریشه در افکار نازی‌های هیتلری (در قرن نوزدهم و اواسط قرن بیستم) داشت که در این برتری نژادی، نژاد «آریایی» هندو-اروپایی، پشتون‌ها به عنوان شاخه‌ای از نژاد برتر، بر نژاد ترکی مغول و اوزبیک ترجیح داده می شد.^{۱۸۰}

^{۱۷۸} BD Hopkins, *The Making of Modern Afghanistan* (New York, Palgrave Macmillan 2008) 32; JL Lee, *The Ancient Supremacy: Bukhara, Afghanistan and the Battle for Balkh, 1731-1901* (Leiden/New York, EJ Brill 1996) 482-3.

^{۱۷۹} Mustafa Soykut, *Historical Image of the Turk in Europe, 15th Century to the Present* (Istanbul, The Isis Press, 2003).

^{۱۸۰} *Des races humaines* (Paris, FirminDidot 1853); Joseph Pomeroy Widney, *Race Life of the Aryan Peoples, Volumes 1 and 2* (New York, Funk & Wagnalls 1907); Georges

ر:تعمیم نظریه‌های نژادگرایانه «اصالت اسرائیلی» در اروپا که در آن قبیله پشتون به عنوان «قبیله گم شده اسرائیل» توصیف مطلوب می یافت.^{۱۸۱} و: برخورد پر از وحشت حاکمان امارت بخارا نه تنها با شهروندان خود، بلکه بخصوص با نمایندگان بریتانیا وهمچنان با سیاحان و جاسوسان بریتانیا(ستورد) و(کونللی) که آن هارا به مدت زیادی شکنجه کرده و بعد سرشان را می بریدند.^{۱۸۲}

توصیف‌های برهنه و نژادپرستانه که ازبک‌ها را در میان جمعیت متکثر افغانستان نشانه گرفته به نوشته‌های نظامیان انگلیسی و به صورت کل به انگلیسی‌ها محدود نمی ماند. نمونه بارز آن، نوشته‌های نخستین امریکایی است که از افغانستان دیدن نمود. جوسیپا هارلن عضو گروه کوپکر (Quaker) بود که با وجود عدم تحصیلات طبی، در اردوی انگلستان به عنوان طبیب در کمپنی هند شرقی انگلیسی کار می کرد. و سپس تحت فرماندهی دوست محمدخان کار کرد و حمله افغان‌ها در سال ۱۸۳۸ را بر خان قدرتمند ازبک مراد بیگ- رهبری نمود. هارلن در خاطرات خود ازبک‌ها را ظالم، برده داران ترسو و «اراذل تنبل» می‌نامد.^{۱۸۳}

اکثر نویسندگان انگلیسی در قرن ۱۹ در محکومیت برده داری، با نادیده گرفتن و یا بی اهمیت جلوه دادن برده سازی هزاره‌ها و کافر‌ها

Vacher de Lapouge, L'Aryen: Son Rôle Social (Paris, Albert Fontemoing 1899). For a modern academic article on 'Aryans,' see: R Schmitt, 'Aryans', Encyclopaedia Iranica

^{۱۸۱} George Moore, The lost tribes and the Saxons of the East and the West (London, Longman, Green, Longman, and Roberts, 1861); JP Ferrier, History of the Afghans (London, J Murray, 1858

^{۱۸۲} Rev Joseph Wolff, Narrative of a mission to Bokhara, in the years 1843-1845, to ascertain the fate of Colonel Stoddart and Captain Conolly (London, JW Parker 1845

^{۱۸۳} Josiah Harlan, Central Asia: Personal Narrative of General Josiah Harlan, 1823-1841, edited by Frank E Ross (London, Luzac & Co 1939) 61-2, 83.

(نورستانی‌ها)، ازبک‌ها و دیگران توسط پشتونها، فقط بر برده داری ازبک‌ها تمرکز کرده اند. هارلن که خود مخالف برده داری است، در واقع مشارکت پشتون‌ها در برده داری را ذکر می کند اما در مورد ازبکها بیشتر از دیگران نگاشته است. این بخش کوچک از توصیفات اوست:

اوزبیک‌ها در مهمان نوازی که در میان هواداران اسلام رایج است، بسیار بد هستند. اوزبیکها ترجیح می‌دهند مسافری را (به عنوان برده) بفروشند تا این که بخواهند از وی میزبانی کنند.

اوزبیکها دزدان بیرحمی هستند که نه بر مردان و نه بر زنان رحم میکنند و نه هم بر کودکان. اوزبیکها چنان به ظلم خود معروف شده اند که همسایگان جنوبی آنها میگویند: (رحم اوزبیک، قهر اوغان است).^{۱۸۴} اوزبیک‌ها غیراجتماعی و نژاد قسی القلب هستند. نکته قابل توجه این است که تاریخ نویسان و سیاحان آلمانی، سکندنویبی و روسی و مجاری که از شمال یا غرب وارد افغانستان و یا آسیای میانه شده اند، تا این حد پیشداوری منفی ضد ازبک‌ها ندارند.^{۱۸۵} مانند آرمینوس وامبیری و سایرین.

برخی از آن‌ها حتا توجه خاص به مردم ترک (مانند ترکمن‌ها، ازبک‌ها، قیرغیزها، و غیره) داشته اند. مثال بعدی از یک دانشمند سوئدی گنر جرمنینگ که برای تحقیق در مورد مردم ترک به افغانستان آمده بود، قابل توجه است.

^{۱۸۴} <https://www.afghanistan-analysts.org/dari-pashto/reports/context-culture>

^{۱۸۵} George Kish, *To the Heart of Asia: The Life of Sven Hedin* (Ann Arbor, University of Michigan Press 1985).

با این حال، تعداد نوشته‌های علمی و عامیانه انگلیسی‌ها و تاثیراتی که برجا مانده، بر نوشته‌های سایر اروپاییان چربی میکند. اوزبیک‌های افغانستان در تاریخ نگاری‌ها، سفرنامه‌ها و حکایت‌های مشهور در مورد افغانستان که معمولاً بیشتر از نوشته‌های اکادمیک تاثیر پذیرفته اند، کمتر تبارز می‌یابند. وزمانی که در نوشته‌های بریتانیایی یاد میشوند، توأم با بی‌اعتنایی است. به طور مثال افسر نظامی سکاتلندی «جان وود» در سفرنامه سال ۱۸۴۱ می‌نویسد:

دانایی اوزبیک‌ها با اندازه ریش آنها تخمین زده میشود. اما اندکی از هوش و ذکاوت سلیمان به اوزبیک‌ها به ارث رسیده است. ظاهر شهر قندوز با عادات یک نفر اوزبیک همخوانی دارد؛ واز فرومایگی، فقر و پستی آنها شاید بتوان به ارزش اخلاقی باشندگان آن پی برد.^{۱۸۶}

نوشته‌های جراح ارشد بریتانیایی «هانری والتر بیلینو» در اواخر قرن نوزدهم به اندازه نوشته‌های اوایل این قرن، غیر پشتون‌های افغانستان را نادیده گرفته است. نوشته‌های اتنوگرافیک بیلینو از افغانستان به طور مثال کتاب «نژاد‌های افغانستان، تاریخچه مختصر از ملت‌های اصلی که در آن

^{۱۸۶} Lt John Wood, A Personal Narrative of a Journey to the Source of the River Oxus: By the Route of the Indus, Kabul, and Badakhshan, Performed under the Sanction of the Supreme Government of India, in the Years 1836, 1837, and 1838 (London, John Murray 1841) 214-5.

کشور زندگی می کنند»، کاملاً اوزبیک هارا و سایر مردم ترک تبار را نادیده میگیرد. وی در این کتاب می نویسد:

« اوزبیک ها به صورت کل تاثیر بسیار اندکی، اگر نگویم هیچ، بر امور کشور دارند و لازم نیست که اکنون توجه خود را صرف آنها کنیم.»^{۱۸۷} در اثر دیگر به سختی می پذیرد که اوزبیک ها در افغانستان وجود دارند و در یادداشتی می گوید، انها (اوزبیک تبارها) بعداً تحلیل خواهد شد، اما اثری که در آن اوزبیکها بررسی شوند، هیچگاه در دسترس قرار نگرفت.^{۱۸۸}

سایر نوشته های در مورد ترک های افغانستان

توصیف های برهنه و نژاد پرستانه که ترک های اوزبیک را در میان جمعیت افغانستان نشانه گرفته به نوشته های نظامیان انگلیسی و به صورت کل به انگلیسی ها محدود نمی ماند. نمونه بارز آن، نوشته های نخستین امریکایی است که از افغانستان دیدن نمود. «جوسیا هارلن» عضو گروه Quakar بود که با وجود عدم تحصیلات طبی، در اردوی

^{۱۸۷} Henry Walter Bellew, The Races of Afghanistan, brief being a account of the principal nations inhabiting that country (London: Thacker, Spink & Co, 1880) 14. See his other works: Introductory remarks to an inquiry into the ethnography of Afghanistan (London, Butler & Tanner 1891); An enquiry into the ethnography of Afghanistan (Woking, UK, Oriental University Institute

^{۱۸۸} Gunnar Jarring, On the distribution of Turk tribes in Afghanistan (Lund/Leipzig: CWK Gleerup/Otto Harrasowitz, 1939) 10.

انگلستان به عنوان طیب در کمپنی هند شرقی انگلیسی کار میکرد. او، سپس تحت فرماندهی دوست محمد خان کار کرد و حملهٔ افغانها در سال ۱۸۳۸ رابر خان قدرتمند اوزبیک (مراد بیک) رهبری نمود. هارلن در خاطرات خود اوزبیک هارا ظالم، برده داران ترسو و «اراذل تنبل» می نامد.^{۱۸۹}

اکثر نویسندگان انگلیسی در قرن نوزده در محکومیت برده داری، یا نادیده گرفتن و یابی اهمیت جلوه دادن برده سازی هزاره و کافرها (نورستانی ها)، اوزبیک و دیگران، توسط پشتون ها، فقط بر برده داری اوزبیک ها تمرکز کرده اند. هارلن که خود مخالف برده داری است. در واقع مشارکت پشتون ها در برده داری ذکر میکند، اما در مورد اوزبیک بیشتر از دیگران نگاشته است. نمونه های زیر از توصیفات اوست:

-اوزبیک ها در میهمان نوازی که در میان هواداران اسلام رایج است، بسیار بد هستند.

-اوزبیک ها ترجیح می دهند مسافری را به عنوان برده بفروشند تا اینکه بخواهند از وی میزبانی کنند.

^{۱۸۹} Josiah Harlan, Central Asia: Personal Narrative of General Josiah Harlan, 1823-1841, edited by Frank E Ross (London, Luzac & Co 1939) 69-70, 78.

- اوزبیک‌ها دزدان بیرحمی هستند که نه بر مردان و نه بر زنان و نه هم بر کودکان رحم میکنند. اوزبیک‌ها چنان بر ظلم خود معروف شده اند که همسایگان آنها می‌گویند: رحم اوزبیک، قهر اوغان است.»

- اوزبیک‌ها غیر اجتماعی و نژاد قسی القلب هستند.

نوشته‌ها، گزارشها و سفرنامه‌های اروپاییان پس از سقوط امپراتوری بریتانیا

زمان این نوع نوشته‌ها و تحقیقات سیاست زده‌ی شبه علمی بالاخره به پایان رسید و حکومت مرکزی افغانستان تسلط خود را بر مناطق ازبک‌نشین تحکیم کرد و تهدید احتمالی روسیه برای هند بریتانیایی کم رنگ شد، به این ترتیب این گونه نوشته‌ها جای خود را به تحلیل‌های منطقی‌تر داد.

نیاز بدنام‌سازی دشمنان یک متحد با ارزش در داخل کشور به طور مثال ازبک‌ها بالاخره از میان برداشته شد. نمونه خوب این گونه نوشته‌ها کتاب جنرال پیرسی سیکس، «تاریخ افغانستان منتشر شده در سال ۱۹۴۰ است که نمونه خوبی از برخورد بیطرفانه با ازبک‌ها و در عین حال پذیرش نقشی است که آن‌ها در تاریخ افغانستان و امپراطوری‌های پیشین ایفا کرده‌اند. در عین حال، در نوشته‌های عامیانه این دوران به ازبک‌ها (مثبت یا منفی) بسیار کم پرداخته شده است. با این حال هنوز نام ازبک توام با بی‌اعتنایی برده می‌شود. به طور مثال ارنست فوکس در سفرنامه‌ی

سال ۱۹۴۳ می نویسد: «هزاره ها، ازبک ها، کافر ها و دیگر اقوام این کشور از نژادهای رعایا می باشند.

این ارزیابی همانند ارزیابی هپکنیز است که گفته بود: «سیاحان، کارمندان اداری و مردم شناسان بعدی با درک این که دیگر اقوام تحت سلطه مقامات سیاسی پشتون ها هستند، تمام تمرکز رابالای پشتون ها کردند.

کمی بعد از آن، بشرشناسان و دیگران بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ آثار علمی شان در مورد افغانستان را براساس تحقیق عملی نوشتند. آن ها نوشته های نژادپرستانه در مورد ازبکها را رها کردند. اما دانشمندان کمتر علاقه مند مطالعه این مردم بودند و مطالعات در مورد آنها محدود باقی ماند. این عدم تمایل به مطالعه ازبکها مساله ی پیچیده یی است که کماکان به دلیل ترجیح پشتون ها بر ازبکها نبود. این گرایش بیشتر به این دلیل بود که بشرشناسان معمولا بیشتر به مردمان ساکن در کوهها، جنگل ها، جزایر و یا هم کوچی ها علاقه مند هستند تا مردمانی که به آسانی قابل دسترس. باشند .

هرچند مطالعات علمی در مورد ازبکهای افغانستان (در مقایسه با پشتون ها، هزاره ها و نورستانی ها) اندک بوده است، با آنها هم یک تعداد نوشته های با ارزش اتنوگرافیک و تاریخی در مورد آنها صورت گرفته است .

در مواردی هم معلومات مربوط به ازبکها به صورت پراکنده زیر نام سایر اقوام (غیر از ازبکها) آمده است و گاهی هم در میان تحقیقات اکادمیک که دسترسی به آن دشوار است، رد پایش ناپدید میگردد.

از این مطالعات می‌توان تاریخ دقیق و عادلانه‌تر از ازبک‌ها را ترسیم کرد و تحلیلی از نقش جامعه ازبک در سال‌های جنگ داخلی از ۱۹۷۹ تا اکنون را بعمل آورد. باید گفت که درباره شکل‌گیری ذهنیت اروپاییان به خصوص انگلیسها از اواخر قرون ۱۸ تا اوایل قرن ۲۰ مساله رقابت ترک‌های عثمانی با انگلیسها در اروپا و مساله اتحاد دو قدرت بزرگ استعماری روس و انگلیس در آسیای میانه و شبه قاره هند و زمینگیر کردن امپراتوری عثمانی در کشورهای اسلامی و امپراتوری کورگانیان هند در قرون ۱۸ و ۱۹ بی‌تاثیر نیست. همچنان غلبه اتحاد شوروی برهبری لینن در شکست مجاهدین مسلمان آسیای میانه که از سال ۱۹۱۷ در بخارای شرقی^{۱۹۰} تا سالهای ۱۹۲۲-۱۹۱۱ و شهادت انور بیک پاشا و آخرین فرمانده مجاهدین مسلمان ترکستان بر علیه استبداد بلشویک‌های روس به رهبری ابراهیم بیک لقی، وضعیت اوزبیک‌های افغانستان با انسداد مرزهای شمالی توسط روسها و قطع کامل مناسبات تاریخی، فرهنگی، خونی با اوزبیک‌ها و ترکمن‌های تورکستان به سختی آسیب دیده و با تغییر الفبای رسمی از عربی به رسم الخط کریل در جمهوریت مختار ترکستان در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۳۰ مناسبات فرهنگی و تاریخی ترکهای دو طرف سواحل شمالی و جنوبی دریای آمو به کلی قطع گردید که تبعات بدی برجای گذاشته و باعث گسست فرهنگی بین ترکی‌زبانان افغانستان و آسیای میانه گردید.

^{۱۹۰} مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی. محمد علم فیض زاد. پشاور - پاکستان. ۱۳۷۲. ص ۷

^{۱۹۱} همان اثر. ص ۳۵.

برگشت به عقب و چاق کردن عقده های تاریخی

اگر جامعه شیعیان یا هزاره های افغانستان از سال ۱۸۸۰ میلادی از زمان امیر عبدالرحمن تا اکنون به نسبت داشتن مذهب جداگانه غیر از مذهب حاکمان پشتون مورد اذیت و آزار قرار گرفته، با نسل کشی سیستماتیک روبروواند، پس باید اوزبیک ها تورکمنهای سنی که جزو احنافند و در مقایسه با جمعیت شیعیان که مذهب همسان با حاکمان پشتون دارند باید مورد آزار وادیت و نسل کشی های سیستماتیک قرار نمی گرفتند. در حالیکه موضوع برعکس آن است. همانگونه که هزاره های افغانستان، به سبب داشتن مذهب جداگانه، عمری محکومیت مذهبی کشیدند، اوزبیک های این کشور نیز به علت داشتن نسل و نسب و زبان مشترک با امپراتوران بزرگ، پیوسته مورد آزار وادیت قرار گرفته و میگیرند. کما اینکه از لحاظ فرهنگی عقب مانده بود و تاحال نتوانسته اند این مظالم و محرومیت هارا مانند جامعه هزاره، مستند سازی کنند. این آزار و اذیت ها چیزی است که به علت عدم تداول زبان تورکی و ممنوعیت آموزش به این زبان برای اهالی بومی طی یک و نیم قرن گذشته و فقر فرهنگی مزمن بین جامعه ترکی زبانان و نبود دانشمندان و افراد متخصص، و جمعیت سیاسی و مدنی آبدیده و با ظرفیت در کشورهای اروپایی و برخی علل و عوامل دیگر به شکل آثار تاریخی نوشته نشده است.

مخاصمت حاکمیت های پشتون ها با جامعه ترکی زبانان درکنارسیاست های استعماری، به متن واقعات تاریخی برمیگردد. آنان با کینه توی ذاتی

و فطری که دارند. اوزبیک ها و تورکمن های افغانستان را بعنوان اولاده و بازماندگان امپراتورانی چون امیر تیمور کورگان و ظهیرالدین محمد بابر دانسته و به همین سبب با آنان خصومت میورزند. این موارد را میتوان به وضوح در وقایع مندرج اثر فاتح بزرگ امیر تیمور کورگان (۱۳۳۶-۱۴۰۵م) «توزوکات تیموری» و «بابرنامه» ظهیرالدین محمد بابر، مؤسس سلسله کورگانیان هند (۱۴۸۳-۱۵۳۰م) دید. به اعتبار این واقعات، زمانیکه امیر تیمور کورگانی به قصد لشکرکشی از آسیای میانه به سمت غرب، شروع به تهاجم می نماید، در مسیر خود قبایلی را که بر لشکر وی شبخون میزنند، قتل عام میکند. ظهیرالدین محمد بابر، پس از شکست های متوالی از دست محمدخان شیبانی اوزبیک (۱۴۵۱-۱۵۱۰م) از ماورا النهر به کابل آمده، اول کابل، بعد لمغانات و ننگرهار و سپس قندهار را متصرف میشود و بعد از تهیه ساز و برگ در سال ۱۵۲۵م در جنگ پانی پت، سلطان ابراهیم لودی که به شکست مواجه ساخته با انقراض حاکمیت افغانهای لودی در هندوستان، سلسله کورگانیان و بابریان هند را اساس میگذارد.

پشتون ها مبتنی بر این واقعات تاریخی با شاهان و بازماندگان آنها که گویا، سلطنت اجداد شانرا در شبه قاره منقرض گردانیده و سبب سقوط سلسله افغان (لودی ها) در آنجا شدند، مخاصمت می ورزند. چنانچه سال ها پس از این واقعات تاریخی در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی آثار و آبدات تاریخی برجا مانده از عمرانات ظهیرالدین محمد بابر در کابل، استالف، پغمان و لمغان در دوران جنگهای انگلیس و افغان یکسره نابود و منهدم گردید. در دوران حاکمیت امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹م) تا زمان حاکمیت محمد

ظاهرشاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳) از یازده باغ تاریخی بابر در کابل (نگ: به ظهیرالدین محمد بابرشاه.تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی) مانند: باغ آهو، باغ ماهتاب، باغ وفا، باغ صفا، باغ شهر آرا (نگ: به بابرنامه) همه ویران و نابود گردیدند. تنها یک باغ آن که مقبرهٔ بابر در آن قرار داشته بنابر تصادف، در امان ماند که تاسالهای ۱۳۵۲ و قبل از آن، به جای تشناب عمومی لیسه خوشحال خان ختک از آن استفاده میگردید. عمرانات بابر در قندهار چون قصر چهل زینه و سرپوزه و ده ها آبادات تاریخی یا در طول یکقرن اخیر یا نبود و منهدم گردیده و یاهم، چنان تغییر و جعل شده اند که اصالت تاریخی خویش را از دست داده است.

نقش پیر روشان و جنبش روشنیان

اگرچه بین مردم و جامعهٔ پشتون و اوزبیک هیچ مخاصمتی و منازعه ای وجود ندارد و زمانیکه من ترکی زبان می‌آیم و از محکومیت و بردگی هم زبانان خود طی دو قرن گذشته حرف میزنم، به این معنا نیست که من با جامعه و مردم افغان مخاصمت و دشمنی داشته باشم و عناد بورزم، بلکه میخواهم مظلومی را که سیاستمداران و دیکتاتوران پشتون و حامیان داخلی و خارجی آنها در حق اقوام بومی دیگر انجام دادند، برملا کنم و به گونهٔ علمی و مستدل این مظلوم را بنویسم. سیاستمدارانی که حتا بر همزبانان خویش نیز ظلم نموده و می نمایند.

در رواج نفرت پراگنی و ایجاد مخاصمت بین اوزبیک ها و افغان ها که به وسیلهٔ مغز های متفکر افکار تمامیت طلبی و سیاستمداران حاکم تعمیل

شده و میشود مسایل سیاسی و اندیشه های برتری طلبی و نژاد برتر حرف اول را میزند ولی در این میان حقایق و ریشه های تاریخی نیز بی تاثیر نیستند. در این میان موجودیت و رواج فلسفه ای بنام « فلسفه روشنائیه » نیز در کنار سایر موارد جایگاه ویژه دارد. « پیر روشن - روشن » که نام اصلی آن « بایزید انصاری » است (۱۵۲۵-۱۵۸۱-۱۵۸۵ در سن ۵۵-۶۰ سالگی) یک جنگجو، شاعر و صوفی از قوم اورمُر افغان است که در منطقه پشتون نشین پاکستان امروزی مربوط می باشد. پیر روشن در سده شانزدهم میلادی جنبشی را بنام (روشنائیه) ایجا کرد که در مناطق پشتون نشین پیروان زیادی داشت. زبان پیر روشن ، زبان « اورمیری » بود اما وی بیشتر به زبان فارسی، پشتو و عربی می نوشت. اندیشه های بیشتر در کتاب « خیر البیان که به « پشتو نوشته شده، انعکاس یافته است. ۱۹۲

پیر روشن جنگ جویان پشتون را گرد آورده و با سپاه اکبر کبیر شاه کورگانی هند مبارزه کرد. کورگانیان سرانجام پیر روشن را به قتل رساندند. در همین حال یک گروه مسلح از ایل یوسف زایی نیز که با کورگانیان همسو بودند چهار پسر از پنج پسر پیر روشن را کشت. تنها پسر باقی مانده یعنی پیر جلال به نبرد با کورگانیان پرداخت و در بیشتر از نبردهای خود هم موفق بود. شهر جلال آباد افغانستان نام خود را از پیر جلال گرفته است. ۱۹۳

^{۱۹۲}Fa.m.wikipedia.org/wiki.

^{۱۹۳} این وجه تسمیه که منبع علمی ندارد، درست نیست نام جلال آباد براساس اینکه این شهر توسط (جلال الدین اکبر) نواده ظهیرالدین محمد بابر اعمار شده، نام خود را از وی گرفته. نگاه کنید به متون تاریخی دوران کورگانیان هند .

یکی از مسائلی که روحانیان را علیه وی تحریک کرد، اعتقاد به وحدت وجود و وحدت شهود بود. سید علی ترمذی مشهور به (پیر بابا) و شاگردش آخوند درویزه از جمله پیشروان مخالفان وی بودند. آخوند درویزه وی را « پیر تاریک» و مریدانش را « تاریکیان» میدانست و اتهام هایی بر او وارد میکرد. مخالفت وی با روشن زمانی شدت گرفت که کتاب « مخزن الاسلام» را بر ضد وی نوشت. وی سبب نوشتن کتاب خود را ضد روشن چنین بیان کرده است:

« اما سبب تالیف این کتاب نیز معلوم باد که فی زماننا در افغانستان یوسفزی زندیقی پیدا شده بود که خود را گاهی خدا می گفت و گاهی پیامبر و منکر بحث بود. چون در آن ایام شهرتی تام یافت، نام او بایزید بود، لقب خود را پیر روشن گرد و فقیر لقب او را پیر تاریک کرد و ان ملعون بر زبان افغانی شعر می گفت و سب الشرایع و علم و علما می کرد و شعر های لا یعنی با افغانان می نمود. پس فقیر برخلاف او، شعرهای افغانی آغاز کرد که در آن سب کفر و زندیقان و اهل اعتزال و روافض می بود و سخن عربی را از ممر افغانی به زبان افغانی شعر گفته و با افغانان می نموده حتی که در شاعری قدم از او پیشتر نهاده و اکثر خلق را از متابعت او دور بوده یقین باشد که اگر فقیر در آن میان نبود، از افغانان یوسفزی کسی مسلمان نمی ماند. ۱۹۴»

نفی خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم

«اولیوررا» محقق فرانسوی در کتاب «افغانستان و نو گرایبی سیاسی» می گوید که بایزید روشن معتقد به حلول روح پیامبر در دیگری بوده است و منکر آن است که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است.^{۱۹۵}

سید علی ترمذی (پیر بابا) طریقه روشانیه را منبعث از اسماعیلیه و باطنیه و می پنداشت و می گفت بایزید در کالنجر با ملا سلیمان ملحد ملاقات کرد و ملای موصوف وی را گمراه ساخت. وی با جوگی ها نیز نشست و برخاست داشت و طریقه تناسخ را از آنها گرفته است. وی خود را مظهر خدا می دانست و به پیروانش همیشه توصیه می کرد که هنگامی که اجسام موجود فنا شدند، روح و روان حیوانات در حیوانات دیگر داخل می شود. آخوند درویزه می گوید که بایزید انصاری دو مهر دارد که در نوشته روی یک مهر خود را خدا و در دیگری خود را پیغمبر معرفی کرده است.^{۱۹۶} **علی** سیدین در کتاب پشمینه پوشان، نظر مخالفان وی را تایید کرده است و می گوید: «در ابتدای عمر خود به تجارت پرداخت؛ ولی تحت تأثیر تعالیم اسماعیلیه قرار گرفت و به رموز حروف و تأویل قائل گشت و معتقد به پیر کامل شد. آنگاه به تأثیر رؤیاهای خویش مدعی زیارت خضر گردید و خود را پیر کامل نامید و ادعا کرد که به «اسم اعظم» راه یافته است. چندی بعد

^{۱۹۵}همانجا.

^{۱۹۶}مجاهد. سید امین (۱۳۸۸) بایزید روشن او دهغی نری لید. (مجموعه مقالات سیمینار سیدمدین سالروز تولد بایزید روشن) به کوشش سید محی الدین هاشمی. کابل اکادمی علوم.

دعوی مهدویت کرد و آن را « هادویت» تعبیر کرد. در ارشادات خویش پیروانش را دعوت به اطاعت بیچون وچرا از پیر کامل کرد. جمعی از مردم افغانستان و پشتون ها و اهالی سند و بلوچستان به وی گرویدند. ایمه شرع با او به مخالفت پرداختند و او را زندیق و به جای پیر روشن، پیر تاریک لقب دادند. سرانجام زمینه محاکمه اش را فراهم آوردند؛ ولی چون محکومیتش ثابت نشد به پیشاور آمده ، حتی اکبر شاه و حکام را به مذهب خود دعوت کرد.^{۱۹۷} چون تمرکز روی مباحث فرعی سبب اطالۀ کلام میشود، در این مورد به تذکر معلومات ارایه شده اکتفا می کنم. بهرحال راه و رسم و طریقه روشانیت در جامعه اجتماعی و روحانی پشتون های دو سوی خط مرزی دیورند(لر و بر پختونخواه) جایگاه و اهمیت خود را تا هنوز حفظ کرده است. به همین منظور در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان(۱۳۵۷-۱۳۷۰) به عنوان بزرگداشت از مقام و جایگاه وی ، بزرگترین دانشگاه ننگرهار را که بعداز دانشگاه کابل دومین دانشگاه بزرگ در سطح کشور، محسوب میشد به نام (پوهنتون بایزید روشن) نامگذاری کردند.

^{۱۹۷}سیدین. علی(۱۳۸۷) پشمینه پوشان. فرهنگ سلسله های صوفیه. تهران: نشر نی. ص ۱۷۱.

نقش آثار خوشحال خان ختک شاعر ملی پشتو

خوشحال خان ختک را بایستی پدر شعر و ادبیات زبان پشتو دانست، مرد شمشیر و قلم، مردی که در خانواده دلیر و جنگجو به دنیا آمد و با آنکه بیشتر دوران حیات او در جنگ و ستیز سپری شده بود، در ادبیات، لغت، فنون ادبی، علوم دینی و اخلاقی نیز استادی متبحر و شاعری توانا و نویسنده ای زبردست بود. خوشحال خان بیک فرزند شهباز خان ختک در سال ۱۰۲۲ هجری به دنیا آمد. خوشحال خان یک جنگجو و رئیس ایل ختک نیز بود. روستای خوشحال بیگ «اکوره ختک» نام دارد و ختک‌ها در این روستا ساکنند. خوشحال خان چندین سال در هند در قلعهٔ «رنتنهور» زندانی بود و افراد ایل ختک موفق شدند او را از این زندان فراری بدهند و تا زمانی که به روستای خود نرسیدند اورنگ‌زیب از این گریز آگاه نشده بود. خوشحال خان پس از آن با تیموریان نبرد کرد، و با شاه اورنگ‌زیب تا زمان مرگ دشمن بود و درین گیرودار در سال ۱۱۰۰ هجری در سن ۷۸ سالگی درگذشت.^{۱۹۸}

ادبیات قدیم پشتو مرهون افکار و اندیشه های بلند اوست و طبع و قریحه‌ی خدادادی وی، ادبیات پشتو را رونق و رواج بخشیده و به کمال رسانیده است. وی افکار دقیق و تمثیلات و تشبیهات عالی و استعارات و کنایات بدیع توأم با افکار بلند و فلسفه عمیق حاکی از عالی ترین عواطف بشری، همراه با زیباترین صنایع شعری سبک نو در ادبیات پشتو بنیان

^{۱۹۸} <https://farhangemela1.icro.ir/news/22196/>

نهاد، که پس از وی سرمشق دیگر شعرا و نویسندگان این زبان بوده است. ایشان در حقیقت جاده زبان پشتو را هموار ساخته، چنانکه دیگران توانسته اند پس از وی در این راه هموار به راحتی پیش بروند و اسب فصاحت را در میدان بلاغت بتازانند. اوست که برای اولین بار قوانین عروض و قافیه و فنون شعری را همراه با فصاحت و بلاغت در ادبیات پشتو بکار برده و با قدرت طبع و مهارت سخن گفته است.^{۱۹۹}

الفنستون، محقق و سیاستمدار انگلیس که در سال ۱۸۰۸ میلادی چند ماه در پشاور توقف داشت و سپس در ۱۸۱۵ کتابی زیر نام « بیان سلطنت کابل » نوشت، با ترجمه چند پارچه شعر حماسی خوشحال ختک، نیات و آرزوهای قلبی او را به بهترین شکل معرفی کرده است. الفنستون میگوید که: خوشحال خان مقامی والاتر از رحمان بابا دارد و آثارش به پیمانۀ معتنابهی معرف ملت اوست. اشعارش بسیار ساده و روان و سهل الوصول است، اما بیشتر از روح تسلیم ناپذیر او الهام گرفته و در آنها احساسات عالی آزادی بازتاب یافته است. سپس وی یکی از اشعار او را نقل میکند.^{۲۰۰} خوشحالخان ختک باری به چنگ اورنگ زیب می افتد، او را به هند می برند و سه سال در دژ کوهستانی گوالیار - Gwalior زندان بزرگ دولتی آن روزگار - در حجره ای تاریک زندانی میشود. در زندان شکوائیه ای می سراید که در آن پس از شرح بدبختی های خود و کشورش با روحیه نیرومند میگوید: « سپاس پروردگار را، که با همه بدبختیها، نخست افغانم و بعد خوشحال ختک ».

^{۱۹۹} همانجا.

^{۲۰۰} http://www.afghan-dic.com:8080/Afg_especial/sistani_khushal_khan_khatak.pdf

سرانجام از بندرها میشود و به میهنش باز میگردد. اشعار بسیاری می سراید و به تالیف کتابی در تاریخ افغانان از اسارت ببری ها تا روزگار خویش، می پردازد. خوشحالخان چه در دوران حبس خود و چه در ایام جنگهای متواتر، بخاطر وحدت ملی پشتون ها و بیداری حس آزادی خواهی و مبارزه طلبی آنها در برابر ظلم و زورگوئی های دولت مغولی هند، اشعار و آثار گرانبهای ادبی ابداع کرد و در دستی شمشیر و با دست دیگر قلم گفت و برای بیداری و اتحاد قوم خود

تلاش فراوان ورزید. خوشحالخان در باره بیداری و وحدت قوم خود اشعار وطنی زیادی سروده است واز بی اتفاقی قوم خود شکایت وگله دارد:

هر یو کار د پشتون تر مغل شه ده

اتفاق ور سره نشته دیر ارمان دی

که توفیق د اتفاق پشتانه مومی

زور خوشحال به دوباره شی پدا خوان

(ترجمه: هر کار پشتون از مغل بهتر است ولی افسوس که اتفاق ندارند، اگر افغان ها با هم اتحاد کنند، خوشحال خان دوباره جوان خواهد شد.)

خوشحالخان طرفدار سرسخت یک حکومت ملی و وسیع پشتونها از قندهار تا اتک و اباسین بوده است. پس از تیره شدن روابط خوشحال خان با اورنگزیب، وی به فکر آزادی و استقلال پشتونها از زیرسلطه مغول ها شد و تصمیم گرفت برای برآوردن این مامول با رهبران افریدی، مثل ایملخان مومند و دریاخان به مذاکره نشست و پس از موافقت سران افریدی و مومند، درفش شورش و طغیان برضدیت حکومت مغولی را برا فراشت. سایر قبایل

افغانی با این جنبش پیوستند و مدت پنجسال (از ۱۶۶۷-۱۶۷۲م) وینابر محاسبات دیگری از (۱۶۶۹ تا ۱۶۷۴م) با نیروهای مغول سرگرم برای سرکوبی شورش خوشحالخان در پیکار شدند و جنگ های شدیدی نمودند. اورنگزیب پادشاه مغولی هند شخصاً در جنگ شرکت جست و مدت سه سال درحسن ابدال برای سرکوبی قبایل پشتون باقی ماند، تا آنکه اورنگزیب بعد از حضور در پنج نبرد با خوشحالخان وایمل خان درمجال «تهتر» و «دوآبه» و «نوشهر» و «گنداب» و «خاپس» و کشتار تقریباً یکصد هزار نفر از طرفین مگر نتوانست شورش را خاموش کند، بنابراین امپراتور از این جنگ دوامدار خسته شده به دهلی بازگشت وایمل خان در لغمان با آغرخان، سرلشکر اورنگزیب جنگی سخت نمود که نزدیک بود در آن جنگ بدست شورشیان پشتون کشته شود.

در این وقت شهزاده معظم بهادرشاه درکابل و پشاور حکومت میکرد. او درسال ۱۶۷۲م سردارپرذل خان را در رأس سپاهی از خوست به کابل می آمد نامردانه فروگرفت و نابود نمود. البته نیروهای منظم دولت هند برتری نظامی خود را بر نیروهای غیر منظم و تعلیم ندیده قبایل نشان دادند و مبارزین پشتون تلفات سنگینی را متحمل شدند. به هر حال خوشحالخان، آن مبارزسترج و نامدار و شاعر زبردست زبان پشتو به عمر ۷۸ سالگی بتاريخ ۱۱۰۰/۴/۲۸ هـ (= ۱۶۹۱) در وطن خود کوهستان ختک، چشم از جهان فرو بست و آخرین وصیتش این بود که: «مرا در جای دفن کنید که گرد سم اسپان مغول بر خاکم نیفتد»^{۲۰۱}.

^{۲۰۱} http://www.afghan-dic.com:8080/Afg_especial/sistani_khushal_khan_khatak.pdf

تأثیر و نقش عوامل خودی در این میان

جامعه ترکی زبانان افغانستان به علل و عوامل مختلفی از جمله دور ماندن از حاکمیت سیاسی، تبعیض و تعصب سیستماتیک اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت های تمامیت طلب در طول یک و نیم قرن اخیر به سختی آسیب دیده و این صدمه روانی نسل در نسل در بر روحیه محکومیت پذیری، جهالت گرایی و ظلم پرستی آنان تاثیر گذاشته و با گذشت زمان این اهالی با این مظلومیت و محکومیت انس گرفته اند.

حقیقت تلخ اینست که نسبت اعمال سیاست های تبعیض آمیز تمامیت طلبی از یک‌ها در افغانستان پایین ترین سطح سواد را در بین جوامع دیگر چون هزاره ها، فارسی زبانان و پشتون ها دارا هستند.

بدترین سنتی که در بین این اهالی از گذشته تا حال حاکم بود و هست، قدرت روز افزون و تصمیم گیرنده خوانین، علمای دین، و متنفذین محل است که زمینه های بدبختی آن هارا فراهم نموده و می نماید. این خوانین، متنفذین، علمای دین، اربابان که در هر دوره و شرایطی بنابر مقتضیات زمان خود را عیار میکنند. در مقابل هر تصمیم حیاتی و مهم، منافع مردمی و محیط را در برابر منافع شخصی خویش به حراج گذاشته و معامله میکنند. اکثریت مطلق این اهالی هیچگاهی از انسان های دانشمند، صادق و خدمتگذار حمایت نکرده، بلکه همیشه در صدد کنار زدن افراد آگاه، جسور، صادق و با ایمان از متن جامعه هستند.

بزرگترین صدمه روانی و مخربی که حاکمیت های تمامیت طلب و مظالم سیستماتیک آن بر روی ترکی زبانان افغانستان گذاشته است، شیوع تفرقه

و افتراق و عدم تحمل همدیگر است. احتمالاً از لحاظ آسیب شناسی این مساله برمبگردد به محکومیت پیوسته و اثرات سؤی که مظالم حاکمیت های استبدادی بر اخلاق آحاد آنان گذاشته است. صفت برجسته و متمایز عوام و خواص جامعه اوزبیک ها این است که آن ها عضویت هر گروه سیاسی را پذیرفته و با جان و دل در صفوف آن مبارزه و قربانی میدهند، ولی هیچگاهی به فکراینکه خود احزاب و گروهی را با اجماع نخبگان بسازند ، در نظر نمی گیرند و آنهاپی را که ندرتاً به این امر مبادرت می نمایند؛ تنها میگذارند. به همین جهت قبل از همه باید این توده محکوم که به محکومیت و ستم کشی عادت کرده باید، این خصیصه را از خویش دورکنند ، الا تا ابد اسیر و برده خواهد ماند. این وضعیت اخلاقی آنان بهانه خوبی به دست دیگران داده است که از صفوف آنان به راحتی سرباز گیری کنند.

طی بیست سال اخیر که فرصت های طلایی برای تبارز شخصیت های ملی و مردمی و با احساس و با تعهد وجود داشت ، اوزبیک ها بزرگترین فرصت هارا از دست دادند. بگذریم ازاینکه در این امر رهبران سیاسی و تیکه داران قومی آنها نقش مهم و اساسی داشتند ولی بزرگترین نقش را کتله های وسیع مردم داشتند که آنها را باید به راه آرمانهای ملی و تاریخی و بهتر شدن زندگی مردم در مناطق شمال و تاسیس زیربنای اقتصادی و تولیدی و اجرای پروژه های بزرگ اقتصادی و زیربنایی از جمله احداث پروژه های آب رسانی برای زمین های زراعتی و احداث بندهای آبرگردان و سایر بخش های حیات اقتصادی در ولایاتی چون فاریاب و سرپل و جوزجان و استخراج و سرمایه گذاری هابالای معادن نفت و گاز و سایر منابع

زیرزمینی در ولایات شمال کشور، به خصوص در جوزجان و سرپل که بعد از خروج نیروهای نظامی روسها از افغانستان در سال ۱۳۶۷ این شهر اهمیت اقتصادی خود را در افغانستان از دست داده و پروژه‌ها و تاسیسات بزرگ تفحصات نفت و گاز آن به شکل نیمه تمام رها گردید؛ تمرکز می کردند. همچنان در ولایت های سمنگان و تخار که اهالی بومی آن بدترین وضعیت اقتصادی را داشته و در طول یکقرن گذشته مانند سایر مناطق شمال اندکترین توجهی در قسمت اشتغال زایی و تأسیس زیربنای اقتصادی، نگردیده است.

به گونهٔ مثال در بیست ساله گذشته (۱۳۸۱-۱۴۰۰) احداث چهار بند آبگردان در سطح ولایت فاریاب که یک ولایت کلاً دارای اقتصاد زراعتی است به منظور آبیاری هزاران هکتار زمین که هر ساله نسبت نبود و یا کمی بارش و باران در مواقع بارندگی، کشاورزی نمی شوند؛ از سوی دولت، بنابر پیشنهادات نمایندگان مردم و اقشار مختلف فاریاب با مقامات رهبری کشور، برنامه ریزی گردید.

علل و عوامل بیرونی که و کارشکنی هایی که مانع از احداث این پروژه حیاتی در اقتصاد مردم گردیدند، یک طرف ولی از مقامات محلی رده اول ولایت تا سطح پارلمان و رهبران به اصطلاح سیاسی که خود را حامی و اختیاردار کل اهالی ترکی زبان میدانستند، در مواقعی که می توانستند از تکمیل و تطبیق این پروژه حمایت نمایند نکرده، بلکه همهٔ آنها پس از تصویب بودجه و آغاز کار عملی آن توسط شرکت های اینجوبی مانند، پروژهٔ بند آبگردان بند المار از مراجع مختلف در صد اخادی از اینجو ها برآمده،

حتا با تجهیز و حمایت از نیروهای اربکی محلی فشار وارد کردند تا مبالغی که آنها می خواهند مسوولین شرکت ساختمانی بپردازد.^{۲۰۲} که در نتیجه کار این پروژه حیاتی با اخلاص و بالاخره بر اثر مزاحمت های داخلی توقف داده شد. به همینگونه کار احداث پروژه بند آبگردان « دره آغزی» در قسمت جنوبشرقی شهر میمنه که عملا توسط مقامات دولتی از جنس اهالی بومی مزاحمت ایجاد میشد و ده ها مورد دیگر از بیم یکطرفه شدن بحث ناگزیرم به همین اشارات کوتاه اکتفا نمایم.

یکی دیگر از حقایق تلخ جامعه تُرکی زبانان افغانستان عدم توانایی و نداشتن ظرفیت برقراری ارتباط با مجامع جهانی و بین المللی است. این مساله توانایی آنها را برای برقراری رابطه با محافل اکادمیک، رسانه های اجتماعی و غیره محدود می سازد. این عامل، در کنار عوامل تاریخی و اجتماعی دیگر باعث به حاشیه راندن آنها از برخی مشاغل شده و احتمال آنرا که آنها بتوانند در موسسات بین المللی، سازمان های اجتماعی، نمایندگی های کشورهای خارجی و رسانه های داخلی و خارجی کار کنند، در مقایسه با فارسی زبانان، هزاره ها و پشتون ها به شدت محدود می کند.

^{۲۰۲} من در این باره معلومات مستندی داشسته و از منابع محلی در المار و میمنه جمع اوری نموده بودم. چون طرح این گونه موضوعات جز درد سر و خطرات جانی برای خود و خانواده ام، حاصلی نداشت، ناگزیر از طرح آن در مطبوعات میشدم. الا اینکه در صفحات فیسبوک شخصی خود چند بار این مورد را طرح کردم. در این مورد طنزی بزبان اوزبیک با عنوان «توغان پسته سی قنده ی سقوط قیلدی» نوشتم که در یکی از دفاتر طنزیم چاپ شده است.

با آنکه در چهار دهه گذشته در بحبوحه تحولات سیاسی، هزاران تحصیل کرده و افراد به ظاهر با عبا و قبای روشنفکر به کشورهای اروپایی و امریکایی رفته و اقامت گزیده و شهروند آنجا شدند ولی اکثریت مطلق آنان پس از رسیدن به سواحل امن و بهشت موعود، آنانی که قبلاً اندک حس ملی و یا مردمی داشتند و یا تظاهر به این امر میکردند، از این احساس بیگانه شده، به جای ایجاد نهادها و تشکیلات و گروه های مدنی که میتوانستند کارهای بزرگی را در راستای محرومیت زدایی تاریخی ملی و زبانی محیط و همزبانان شان نمایند، آن احساس عاریتی را دیگر کنار نهدند. در حالیکه در کنار و مجاورت آنها ده ها نهاد این چنینی از هموطنان هزاره و فارسی زبان و افغان ها فعالیت نموده و می توانست الگوی خوبی برای آنها باشند.

متأسفانه آنچه که برخی از این افراد و گروه ها و اجتماعات در بعضی از کشورهای اروپایی انجام میدهند فقط و فقط تجلیل از روز ملی زبان اوزبیک از این سال به آن سال و بزرگداشت از هفته مخصوص تولد امیرعلیشیر نوایی و ظهیرالدین محمد بابر آنها به شکل متعارف منحصر میشود به چند صحبت توصیفی و خواندن چند قطعه شعر و اجرای ترانه و نمایش لباس به شکل نمادین و مضحک خلاصه می شود.

سالمهای درازی است که در برخی از کشورهای اروپایی و اسکندیناوی جمعیت بزرگ و کوچکی از ترکی زبانان افغانستان، پر رنگتر و باکمیت تر از گذشته حضور داشته و سازمانها و برخی نهاد های اجتماعی را با برچسپ های ملی و فرهنگی تشکیل داده اند. ولی در طول تاریخ فعالیت

آنان به نسبت عدم مدیریت درست و وفرکسیون بازی، این نهاد های به اصطلاح فرهنگی و مدنی جز دامن زدن به اختلافات شخصی و فساد های مالی ارمغانی برای مردم و محیط خویش که به سختی نیازمند کارهای مدنی و فرهنگی اند، انجام نداده و این سازمان و نهاد هارا در گرو سلیقه های سیاسی و گروهی خود قرار داده مانند دکانی برای تجارت از ان منفعت بر می دارند. در حالیکه این مجامع میتوانند در بهبود وضعیت فرهنگی جامعه و محیط ، حمایت از جوانان با استعداد و نخبه از مجرا های مختلف ، حمایت از دانشمندان در قسمت چاپ آثار، تاسیس نهاد های مشابه در داخل، ترجمه آثار، تبادل تجارب فرهنگی و جلب حمایت نهاد های ملی و بین المللی کشور های متبوع شان در ایجاد شبکه های مختلف ، کارهای بزرگی انجام دهند.

اگر تا قبل از سال ۱۳۵۷ این مساله که اوزبیک ها به نسبت داشتن زبان و فرهنگ و گذشته تاریخی به شدت مورد آزار و اذیت و تضيیقات اجتماعی و سیاسی بودند. از اثر وقوع کودتای ثور که به وضوح برخی شرایط مساعد را برای آنان و سایر اقوام محکوم مساعد گردانید ؛ بعداز آن قابل توجه نیست زیرا در جریان سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰ هزاران جوان اوزبیک در بورسیه های تحصیلی اتحاد شوروی و سایر ممالک سوسیالیستی در اروپا اعزام گردیده و بعد از تحولات سیاسی اکثریت آنان در همان کشور ها اقامت گزین شدند. افزون بر آن در جریان سالهای حاکمیت جنرال دوستم در شمال کشور از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۷ فرصت های طلایی برای اوزبیک ها و ترکمن ها وجود داشت که در بخش های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی

ظرفیت سازی نمایندند. گذشته از همه بیست سال دورهٔ جمهوریت فرصت های بزرگ و طلایی در اختیار اوزبیک ها قرار گرفت و نمایندهٔ آنها توانست در پست معاونیت اول ریاست جمهوری پنجسال تمام تکیه بزند.

بزرگترین مشکل اوزبیک نداشتن اتحاد سیاسی و وحدت نظر در امور کلان و تصمیم گیری های بزرگ و مهم کشوری و ملی است. مساله ای که هنوز هم به رقبا و دشمنان تاریخی آنها فرصت میدهد که از صفوف آنان به راحتی سرباز گیری کند. چنانچه دیده شد در طول پنجاه سال گذشته بزرگترین قربانی هارا در دو جبههٔ مخالف جنگ، ترکی زبان افغانستان داده و میدهند. از ابتدای آغاز جنگ تنظیم های جهادی تا صفوف قوای سه گانهٔ اردو، امنیت ملی و داخله، مشحون از جوانان اوزبیک و ترکمن بود. آنها بر علاوهٔ اینکه مسوولیت دفاع ولایات شمال را به عهده داشتند، بنابر برنامهٔ تصویب شدهٔ دولت حاکم، هر هفته هزاران نفر به عنوان نفرکشی توسط طیارات نظامی از ولایات شمال به جبر و اکراه به جبهات داغ جنگ در ولایات خوست و پکتیا و پکتیکا و قندهار و جلال آباد فرستاده شده و کمتر کسی از آنان زنده بر می گشتند.

این در حالی بود که جوانان پشتون دو طرف خط دیورند از خدمت زیر بیرق معاف بودند. در جنگ های خونین و وحشتناک تنظیم های جهادی و سیاسی در دههٔ هفتاد در کابل و سایر نقاط افغانستان، همین جوانان اوزبیک و ترکمن بودند که در صفوف تنظیم های جهادی و احزاب سیاسی متخاصم و دولت می جنگیدند.

در بیست سال دورهٔ جمهوریت، نیرو های مخالف دولت در جنگ های خونین بهره برداری و سر باز گیری خوبی از ترکی زبانان کردند. سر باز گیری طالبان از جامعهٔ اوزبیک ها در هنگام حضور قوای ناتو به رهبری امریکا و نقش این نیرو های نیابتی جنگ طالبان در مرکز و ولایت شمال خود نیاز به توضیح ندارد. زیرا اگر این نیرو ها و پوتنسیل بالفعل و بالقوه به نحو درست در راستای منافع اقتصادی و سیاسی مدیریت شوند، یقیناً می توانند به نفع مردم و محرومیت زدایی و فقر زدایی و بیکاری استفاده کرد.

در مرکز کشور کابل و کشور های مختلف اروپایی، اروپای غربی، امریکا، کانادا و استرالیا گروه های لابی گری و گروه های فشار غیر رسمی و فعال فارسی زبانان، هزاره ها و پشتون وجود دارند که با استفاده از موقعیت خود در مواقع و موارد و مناسبت های مختلف در رسانه ها، محافل اکادمیک، گروه های دادخواهی و حکومت کشورهای مقیم حاضر شده و برمقامات، خبرنگاران و تحلیل گران خارجی تاثیر می گذارند. در حالی که اوزبیک ها با وجود نیازمندی بزرگ به این گونه محافل فاقد چنین گروه های لابی میباشند.

شاید یکی از عوامل موارد ذکر شده در داخل کشور، این باشد که بطور عموم مناطق ترکی نشین از یکقرن بدینسو از بدخشان و تخار تا جوزجان و فاریاب با مرز های بسته کشورهای آسیای میانه چون تاجیکستان و اوزبیکستان و تورکمنستان روبرو اند که جز کالاهای تجارتي از ان تردد نمی کند و به پیمانۀ مرز های واقع در امتداد کشور ایران و پاکستان مسیر پُر تردد و با اهمیت تلقی نمی شوند. به همین گونه ولایات شمالی مانند

ولایات فارسی زبان نشین، پشتون نشین و هزاره نشین در مسافت نزدیک با مرکز کابل قرار ندارند. دور افتادن ولایات شمالی از مرکز کشور میتواند عامل دیگر عقب ماندگی آنها باشد.

آنچه که جان و روان جامعه ترکی زبانان را بیشتر از سایر جوامع میآزارد فقر و بیکاری است. فقر و بیکاری که عامل اصلی آن تبعیض و استبداد سیستماتیک حاکمیت های تمامیت طلب می باشد. در کنار این مساله جهالت و بیسوادی و دور ماندن از علم و دانش یکی دیگر از شاخصه های سنتی جامعه ترکی زبان می باشد. اگر عامل اولی از طرف حاکمیت ها تحمیل شده باشد، مسوول عامل دومی اساساً خود مردم می باشند. متأسفانه این وضعیت در وضعیت جنگی حاکم و رشد تفکرات و اندیشه های افراطی در بین آحاد مردم روستا نشین در حالت پیمودن قوس صعودی می باشد که آتیۀ این اهالی را در آینده های نزدیک و دور زیر سوال می برد.

یکی از دلایل عمده سربازگیری دیگران از صفوف آنان مساله فقر و بیکاری است. هیچ حاکمیت مسوول و دلسوزی رویکار نیامده است که این درد لاعلاج مردم را معالجه کند. و همین مساله سبب شده که این مناطق مرکز اصلی سربازگیری تنظیم های جهادی و سیاسی در طول چهاردهه جنگ باشد. با آنکه اوزبیک ها در این چهاردهه در جبهات نظامی خوش درخشیده اند ولی همیشه ستاره منافع ملی و مردم شان چون دولت مستعجل به زودی افول کرده است.

بخش سوم

نسل زادایی و نسل کشی ترک های افغانستان

مصدق جرم نسل زادایی بر اساس بند ۲ ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی و بند ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل زادایی، وارد کردن صدمات شدید جسمی و روانی به اعضای گروه است. صدمه در اسناد بین المللی مربوط به این جرم، تعریف نشده و میزان آن به گونه ای دقیق مشخص نشده است. اقدام صدمه از ضرب و جرح ساده شروع و تا نقص عضو توسعه می یابد. «صدمه باید شدید باشد». با این قید خفیف، سبک و جزئی مانند انواع جراحت و ضرب را مشروط به اینکه شدید باشد، شامل میشود. در بند ۱ قسمت ب ماده ۶ عناصر جنایات، تنها برخی مصادیق آن مانند شکنجه، تجاوز، خشونت جنسی، رفتارهای غیر انسانی یا اهانت آمیز به صورت تمثیلی بیان شده است.^{۲۰۳}

^{۲۰۳} کریمی. عبدالوهاب (۱۴۰۱) نسل زادایی هزاره های ارزگان از منظر حقوق بین المللی کیفری. انتشارات صبح امید دانش. قم. ص ۵۶.

برای تشخیص شدید بودن صدمه باید به دیدگاه حقوق دانان، عرف و رویه قضایی مراجعه کرد. براساس نظر حقوق دانان صدمه شدید به رفتار فیزیکی عمدانه علیه اعضای بدن و اندام ها، و احساسات یا قوای روانی گروه که بر توانایی استمرار زندگی آنها اثر نامطلوب بگذارد، گفته میشود؛ مانند ضرب و جرح شدید، کتک کاری شدید، شکنجه بدنی، رفتار تحقیر آمیز، خشونت جنسی، تجاوز به عنف، تهدید به قتل و... شرط صدمه شدید آن است که آسیب به قوای جسمی یا روانی بیش از صدمات جزئی باشد و توانایی های قربانی جرم را در مدت طولانی سلب نماید. ۲۰۴

برای تحقق صدمه شدید ضروری نیست که موجب نقص دائمی عضو یا غیر قابل جبران یا تغییر شکل اندام شود. شکستگی استخوان، فلج شدن عضو، و قطع یا بخشی از اندام بدنی که کیفیت زندگی مصدوم را تحت تاثیر قرار دهد، صدمه شدید محسوب میشود.

عرف نقص عضو، اختلال در کارکرد آن، قطع عضو، و جراحی های سنگین که زندگی مجنی علیه را از روند طبیعی خارج و رنج و محنت را جایگزین آسایش و آرامش کند که از نوع شدید به حساب میآورد.

انواع صدمه شدید

با دقت در ماده ۶ اساسنامه و ماده ۲ کنوانسیون، استنباط میشود که صدمه به انواع شدید، به انواع زیر تقسیم میشود:

۲۰۴ خالقی، ابوالفتح (۱۳۹۴) حقوق بین الملل کیفری اختصاصی. تهران انتشارات مجد. چاپ

۱. صدمهٔ شدید جسمانی

این نوع صدمه باید همراه با آثار فیزیکی و ظاهری و درونی باشد؛ مانند ضرب، جرح و شکستگی استخوان، پارگی عضو و عضله، سوختگی پوست و قطع عضو که میتواند در عملکرد بدن اختلال ایجاد کند. صدمات شدید جسمانی با توجه به حساسیت بیشتر اندام‌های داخلی، شامل صدمهٔ شدید به اندام‌های درونی بدن نیز میشود.

۲. صدمهٔ شدید روانی

این نوع صدمه به شخصیت، احساسات، قوای ذهنی، حیثیت و بعد معنوی اشخاص آسیب میرساند. صدمهٔ روانی موجب هتک حیثیت و حرمت اشخاص میشود؛ مانند تهدید به قتل، تجاوز به عنف، تحقیر و توهین به شخصیت با مجبور کردن قربانی به دراز کشیدن در جلوی وسایل نقلیه و تهدید به راندن بر روی او. بکارگیری مواد مخدر یا روان گردان به طوری که قوا و استعداد‌های روانی اعضای گروه را تحلیل برد و به سقوط یا تنزل اخلاقی آن بیانجامد نیز در دایرهٔ صدمهٔ روانی قرار میگیرد. دلیل اینکه صدمهٔ شدید روانی نیز در کنار صدمهٔ شدید جسمی، به عنوان جرم نسل زدایی شناخته شده آن است که وجود انسان از دو « جنبهٔ مادیت » و « جنبهٔ معنویت » تشکیل شده است.^{۲۰۵}

^{۲۰۵} خمینی (امام) روح الله (۱۳۷۹) صحیفه امام (۲۲ جلدی). تهران انتشارات مرکز نشر آثار امام

خمینی. چاپ پنجم، ص

در نتیجه صدمه میتواند به هریک از این دو بعد وارد شود. اگر کار کردهای روانی انسان دچار اختلال شود، دیگر او انسان سالم تلقی نمیشود.^{۲۰۶}

۳. صدمه شدید جسمانی و روانی

هتک ناموس به عنف و خشونت جنسی یکی از شدیدترین مصداق های وارد کردن صدمه به قربانی جرم شناخته میشود؛ بر اثر این اعمال قربانی جرم متحمل هر دو نوع صدمه جسمی و روحی میشود. غالب خشونت های جنسی مکرراً از نوع شدیدترین و بدترین صدمه به شمار میرود و هر دو نوع صدمه در برابر قربانی، جرم تحمیل میکند؛ مانند تجاوز به عنف و خشونت جنسی علیه زنان تونسی در رواندا که مورد بدترین تحقیر علنی و تجاوز به عنف مکرر جنسی در ملاء عام از سوی افراد متعدد واقع شده بودند.^{۲۰۷}

۴. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با وضع جرمه های

سنگین

حکام به بهانه های واهی، هزاره و سایر مردم بومی را محکوم به جرمه های مالی سنگین میکردند تا از طریق این فشارها آنها را دچار نابودی تدریجی کنند. ناتوانی در پرداخت جرمه ها و مالیات های کمرشکن،

^{۲۰۶} جوانمردی صاحب. مرتضی (۱۳۸۴) نسل زدایی: ساختار عناصر جرم. مجله دانشکده حقوق و

علوم سیاسی، شماره ۶۸، ص ۶.

^{۲۰۷} خالقی، ص ۵۳.

بسیاری از هزاره ها را مجبور میکرد تا دختران و فرزندان خود را بفروشند.^{۲۰۸}

فیض محمد کاتب می نویسد: «با آنکه مردم هیچ نداشتند، به خروارها روغن و صدها گوسفند و جو و گاه و غیره اشیا بنام سیورسات سپاه بالایشان حواله نموده، محصل گماشت که شاید هزارگان از بی بضاعتی زنان و دختران خود را عوض حواله به سپاه بدهند، چنانچه هزارگان چاره ای جز دادن زن و دختر ندیده، بازار خرید و فروش آدمیان گرم شد.^{۲۰۹} حاکمان و قاضیان و سربازان حکومتی آزاد بودند تا به میل خود به هر بهانه ای، هر نوع جرمه ای را بر مردم تحمیل کنند، یا افراد را به بهانه خلع سلاح، دستگیر و شکنجه کنند. از باب نمونه محمد رحیم خان حاکم و ملا غلام محمد قاضی گراب، چشم آز به مال و متاع ضعفا باز کرده نوکران خود را به نام تفحص و تجسس اسلحه و آلات حربی گماشته، از هر سلاحی که به دولت تفویض میشد، از صاحب سلاح یک روپیه حق السعی و از هر خانه پنج روپیه حق القدم و از هر کشته و فوت یک و نیم روپیه حق القلم می گرفتند.^{۲۱۰}

چون ماموران دولتی و عسکری اصلا تحت بازپرسی و مراقبت قرار نمی گرفتند، از قدرت خود سوء استفاده میکردند. آن ها ستمگری ها و جنایات بیحد و حصری را انجام میدادند و اگر هم به کابل اطلاع داده میشد،

^{۲۰۸} موسوی. عسکر (۱۳۷۹) هزاره های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست) مترجم

اسدالله شفاپی. تهران. انتشارات موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ. ص ۱۷۲.

^{۲۰۹} کاتب. فیض محمد (۱۳۹۳) سراج التواریخ. ج ۳. بخش ۲. موسسه انتشارات عرفان. تهران. ص ۲۶.

^{۲۱۰} همان جلد و همان بخش. ص ۵۵.

بازخواستی وجود نداشت و بدون جزا باقی می ماند و در شدید ترین حالات فقط چند توصیه نسبتا شدید از سوی مرکز عنوانی فرماندهان عسکری ارسال میشد و برای آنان کدام مجازات دیگری تعیین نمیکردند.^{۲۱۱} در بعضی از موارد نادر استعفا یا فراخواندن مامور به کابل بود.^{۲۱۲} که از مجازات های خاص دوره عبدالرحمن به شمار میرفت، در موارد دیگر که از خود سری و سوء استفاده از قدرت حکام به عبدالرحمن شکایت میشد، او بجای انجام مسئولیت و جلوگیری سپاهیان و فرماندهان از این تجاوزها و محاکمه آنان، مجازات آنها را به خدا واگذار میکرد؛ « حکام و عمال و مامورین دولت که همه بد شوند و من کیفر دادن کار و کردار ایشان را به خدای قهار کرده ام که مکافات و مجازات دهد یا هدایت و ارشاد فرماید.»^{۲۱۳}

حتا شکایت هایی که از ماموران دولتی به کابل فرستاده میشد، سبب میگردید تا خود نویسندگان شکایت و یا مدعی مورد شکنجه و عذاب مدعی علیه واقع میشده و سرانجام محبوس و زندانی شود.^{۲۱۴}

۵. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با رشوه خواری

رشوه خواری از هزاره ها (اوزبیک ها و ترکمن ها)^{۲۱۵} از سوی مقامات حکومتی، به یک امر عادی تبدیل شده بود تا جایی که حکومت را به چاره

^{۲۱۱} خانوف، تیمور (۱۳۷۲) تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، انتشارات اسماعیلیان، قم، ص ۲۴۹.

^{۲۱۲} کاتب، همان مجلد و همان بخش، ص ۸۲۶.

^{۲۱۳} کاتب، سراج التواریخ، ج ۴، بخش ۱، ص ۳۵۱.

^{۲۱۴} خانوف، ص ۲۵۷.

^{۲۱۵} تاکید اضافه از نویسند و مولف اثر است.

جویی واداشت. در بعضی موارد متهمان مجبور می شدند، بخشی از دریافتی های خود را به خزانه حکومتی تحویل دهند. آن میر عطاخان بود که مبلغ ۱۶۳۲۶۰ روپیه رشوه گرفته و معادل آن حیوانات، سلاح، روغن، برک، گلیم و قالین از مردم پیشکش گرفته بود. وی اجازه یافت که ۱۱۲۸۰ روپیه، ۱۸ برده و کنیز، سه خروار روغن به وزن کابل، هفتاد و شش تخته گلیم، بیست توپ برک و یک تخته قالین را تصاحب کند و بقیه را به دولت تحویل دهد. ۲۱۶

عمال دولت برای پر کردن جیب خود به شیوه های عجیب و غریبی متوسل میشدند، از جمله وقتی شخصی را جریمه میکردند، شخص مذکور باید هدایا و پیشکش های زیاد و گرانبهایی را برای مامورین مذکور میداد تا آنان مقدار جریمه را افزایش ندهند. ستمگری های بیحد و حساب عمال دولت به حدی بود که حتا محاسبه آن بر روی کاغذ امکان پذیر نیست. ۲۱۷

این وضعیت دشوار نه تنها بالای هزاره های بامیان و غزنی و دایکندی و جاغوری و بهسود و هزاره جات که مذهب و آیینی جداگانه از مذهب حاکمان پشتون داشتند، جریان داشت، بلکه تُرکی زبانان اوزبیک و تُرکمن نیز که مذهبی همانند حاکمان پشتون ها داشته ولی به علت داشتن زبان و فرهنگ جداگانه و انتساب به امپراتوران و جهان گشایان بزرگ، به سختی گرفتار چنین مظلومی بودند. این مظالم از دوره امیر عبدالرحمن تا دوران ظاهرشاهی و جمهوری استبدادی داوودشاهی نیز ادامه داشت. در سال

۲۱۶ کتاب. جلد ۳. بخش ۲. ص ۲۲.

۲۱۷ تیمور خانوف. ص ۲۲۱.

های ۱۳۱۸-۱۳۲۳ در حکومت اعلائی میمنه تنی چند از بزرگان و متمولین شهر را ادارهٔ استخبارات حکومت اعلا شامل: حاجی غلام حیدر، حاجی اکبر بای، صمد بای کوهی، حاجی پیغمبرقل، عبدالاحد اونچی و ... را از میهمان خانه های حاجی غلام حیدر به جرم جاسوسی برای دولت اتحاد شوروی با یک دستگاه رادیوی چوبی، دستگیر نموده و در نظارت خانهٔ آمریت ژاندارم پولیس به زنجیر و زولانه بسته، تحت نظارت میگیرند. دستگاه رادیو را که وسیلهٔ فرستندهٔ جاسوسی عنوان میکنند، جنساً با چند نفر مامور پولیس به منظور استنتاج فنی و تخنیکی موضوع به هیات مخصوص ریاست تخنیک وزارت مخبرات می فرستند، هیات فنی تخنیک بعد از مطالعه روی قضیه به جواب مکتوب صدارت عظمی مینویسد که این یک دستگاه عادی گیرندهٔ رادیو است که از مدتها قبل از کار افتاده است. بعد از مواصلت این مکتوب به حکومت اعلا خوانین محلی اوزبیک با پرداخت جریمه و رشوه های سنگین از نظارت خانه خلاص میشوند. پدرم روایت میکرد با وجود مواصلت مکتوب رد اتهام این افراد از مرکز که دو کاکای من نیز شامل این افراد بودند، مقامات اداره پولیس چندین روز دیگر آنها را در نظارت نگهداشت تا از انواع غذا های لذیذی که مردمان متشخص شهر میمنه به نوبت هر ظهر و شب برای این خوانین میفرستادند، استفاده کنند.^{۲۱۸}

این روایت مورد بسیار کوچکی از این نوع مظالم است که به عنوان مشت نمونه خروار ذکر شد. چون نوشتن تاریخ محرومیت صد و پنجاه سالهٔ

^{۲۱۸} این روایت را من از زبان پدر مرحومم در سالهای قبل از شهادتش در سال ۱۳۶۳ شنیده بودم.

جمعیت بزرگی از مردم کشور کاری نیست که باتذکر چند واقعه پایان پذیرد، بلکه حرکتی است به منظور دادن انگیزه به مردمی که همیشه زیر بار ظلم رفته و باظلم پذیری عادت کرده اند.

موضوع جرم و نسل زدایی

موضوع جنایت و نسل زدایی گروه های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی است که رفتار های مجرمانه نسل زدایی بر آنها واقع میشود و اسناد بین المللی از موجودیت و هویت های آن ها حمایت کیفری میکنند. در حقیقت به قربانیان نسل زدایی، «موضوع جرم» گفته میشود. دلیل این امر که اسناد بین المللی مربوط به جنایت نسل زدایی از موجودیت و هویت این گروه ها و اقلیت های چهارگانه در کشورهای جهان حمایت جزایی کرده اند آن است که در طول تاریخ بیشتر اقلیت ها که توانایی لازم برای دفاع از خود نداشتند، در معرض انواع مصادیق نسل زدایی قرار گرفته و حق حیات و موجودیت آنها سلب شده است. گروه هایی که قدرت لازم برای دفاع از خود را دارند، کسی جرأت نمیکند به قصد نابودی آنها اقدام کند. از این رو عموم متخصصان حقوق اقلیت ها از کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی به عنوان اولین کنوانسیون الزام آور در باره حقوق اقلیت نام برده اند. کمیته حقوق بشر نیز ممنوعیت ارتکاب نسل زدایی و

مجازات آن را در حقوق بین الملل از جمله اقداماتی میداند که در راستای حمایت از اقلیت ها تدوین شده است.^{۲۱۹}

درست است که در نهایت و عملاً افراد قربانی یکی از رفتار های پنجگانه جنایت نسل زدایی واقع می شوند، افراد باید به دلیل تعلق به یکی از گروه های چهارگانه مورد هدف قرار گیرند، نه به دلیل هویت و ویژگی های فردی خود. جانی اساساً خصومتی با فرد ندارد. دشمنی او با گروه است؛ به عنوان مثال مُجنی علیه به دلیل داشتن مذهب، نژاد، ملیت و قوم خاص کشته میشود و مجرم هم با این اقدام خود قصد نابودی کلی یا جزیی این گروه چهارگانه را دارد.^{۲۲۰}

نمونه های فراوان از صدمهٔ شدید جسمی و روحی اوزبیک ها تُرکمن ها

به دلیل نبود مراجع کمک رسانی صحی در بخش های جسمی و روانی و معالجهٔ به موقع افرادی که تحت اینگونه صدمه ها واقع شدند از زمان حاکمیت امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) تا زمان حاکمیت محمد ظاهر شاه (۱۹۳۳-۱۹۵۳م) صدها و هزاران مورد از این نوع جرایم در حق اهالی بومی اوزبیک و تُرکمن، قربانیان جان خود را از دست داده اند. مضاعف بر این با گذشت تقریباً یک و نیم قرن از حاکمیت تمامیت طلبان قومی،

^{۲۱۹} عزیز، ستار (۱۳۸۶) حمایت از حق موجودیت اقلیت ها در پرتو مجازات مرتکبین و ژنو ساید در رویهٔ قضایی بین المللی، فصلنامهٔ حقوق، دورهٔ ۳۷، شماره ۴، ص ۱۲۹ (مقاله).

^{۲۲۰} کریمی، عبدالوهاب (۱۴۰۱) نسل زدایی هزاره های ارزگان از منظر حقوق بین الملل

کیفری، انتشارات صبح امید دانش، قم، ص ۱۱۹

اینگونه جنایات بشری و حقوقی نه تنها در بین ترکی زبانان افغانستان ثبت و مستند سازی نشده اند، بلکه آثار مدوئی که این نوع جرایم را در خود با بگونهٔ مجمل یا مفصل به شکل گزارشی یا تاریخی تدوین کرده باشد، به وجود نیامده است.

به علت عقب ماندگی فکری و فرهنگی مردم ترکی زبان، صد ها و هزاران نمونه از این جنایات بشری و نسل کشی ها به علت محکومیت اجتماعی و فرهنگی آنان فقط در حافظه و اذهان مجنی علیه و گاهی شاهدین عینی واقعه باقیمانده که بعد از گذشت مدتی، در زیر انبوه خاکستر ها مدفون گردیده است. تنها موارد اندکی از این جنایات بشری و نسل کشی های متداوم از لابلای کتب ها و روایات تاریخی به مارسیده است.

روایتی از یک اثر و نویسنده

اثر (سفر در سنگلاخ) به قلم احمدقلی خان راجی فرزند امیر دلاورخان (۱۸۷۹-۱۸۸۴)^{۲۲۱} نوشته شده و در پایان این اثر، مولف آنرا «سوانح عمری» نامیده است. بعدها فرزند وی شاد روان ابوالخیر خیری (تولد ۱۲۸۶ و وفات ۱۳۵۷)^{۲۲۲} پس از استنساخ این اثر به قلم خودش، آنرا «سوانح والدمرحوم» نامیده است اثر محصول یک سفر باماموریت تاسیس اولین مکتب عصری از دارالسلطنهٔ کابل به مقصد حکومت اعلی میمنه است.

^{۲۲۱} امینی. محمد کاظم (۱۳۸۸) تاریخ میمنه. نشرات جریدهٔ مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ. ص ۴۷.

^{۲۲۲} امینی. محمد کاظم (۱۴۰۲) شخصیت های معاصر ترکی زبانان افغانستان. انتشارات اولین ها. تهران. صص ۷۱-۷۳.

این سفرکه از راه‌های پرخم و پیچ کوهستانات صعب العبور و سنگلاخ هاصورت می‌گیرد. سفری دشوار و طاقت فرسااست. سفری دشوار، اما روشنگرانه که به وسیلهٔ این سفرصعب، محیط جهالت زده‌ای بانورعلم و دانش روشن گردیده و انوار معرفت و دانایی درافق‌های ظلمانی آن می‌تابد.^{۲۲۳} اثر مذکور از شمار اثار انگشت شماريست که از آسیب کتاب سوزی در شمال، در امان مانده است. در این اثر مولف تصاویر روشنی از ستم و مظالم دستگاه حاکمیت ظالم بالای مردم میدهد:

«...اگر چه به خود من هم معلوم بود که مردی و مردمی و غیرت در مردم باقی نمانده، عوض آن ترسنده گی و بی اتفاقی و پس گوئی، نفاق و شیطنت و ظلم پسندی در ضمیرشان به درجه بی خمیر شده که چون شغالان گرسنه در مردار خواری به گوشت و پوست مرده خودها مشغول، نه از ننگ و نام خبری و نه از محبت ملت و وطن به اوشان اثری دیده می‌شود، در پیش دست زور مال و منال چه که از زن و فرزند هم دریغ ندارند (رجوع شود به وقایع و گزارشاتی که پلتن^{۲۲۴} چهار یاری فوق الذکر در حق اوشان کرد. ناموس قلم از تحریر آن فجایع می شرمد که چگونه در قید تحریر آید جز این که طبقه به طبقه ذریعۀ افسانه های زبانی به صورت حکایات منتقل گردد. بدیهی است که زادن از چنان قانون های مملکت داری و ادارهٔ خلق الله همچنین فساد اخلاق و سفالت‌ها در محیط بی تهذیب این مظلومان یک امر حتمی و لابدی است هر کس مایل باشد از

^{۲۲۳} سفر در سنگلاخ، ص ۱۱.

^{۲۲۴} پلتن/پلنتنگ: از مصطلحات رایج نظامی آن وقت به معنای گروه/دسته/وبخشی از نظامیان.

جوانان و پیران اهالی این سرزمین هزاران داستان دلچسب شرف گداز را شنیده می‌تواند.^{۲۲۵}

یک صنار باقی و پنجصد روپیه مصرف تحصیلدار، شیرین گردانیدن حوض ده در ده توسط قندهای کلان روسی بحکم یکنفر سپاهی چوآر^{۲۲۶} بالای حاکم، فرش گستردن و لحاف و نهالین انداختن در زیر پای اسپ های محصلان نظامی به قوت شلاق و قمچین هزاران گونه اذیت برای پیدا کردن یک چلم چرس و یک ماش تریاک در چنان قریه جاتی که جز زبان تُرکی چیزی نمیدانند و نام چرس و تریاک را نشنیده از کوچه‌ها به صورت دست انداز مرکب های باری و سواری دهاتیان غریب کار را تصرف کرده بارش را سه روز الی ده روز در رهگذر عام انداخته الاغش را به خدمات شخصی خودها هر یک از نظامیان برده بعد از فراغ آسیا کشی و حمل و نقل خود از دروازه خود بیرون رانده خواه گم شد و خواه به صاحبش رسید. بعضی شدادهای فاسق و فاجر علاوه بر انواع دست اندازی های نوامیس اهالی بعضی مرکب های ماده را در سر راه وطنی^{۲۲۷} کرده بالای صاحب مرکب آلت روسیاهی خود را به نام «آلت سرکاری» پاک کردن، هزاران قضایای ننگین و فجیع از ضرب المثل های مشهوریست که خورد و کلان اُزبک و افغان میدانند.^{۲۲۸}

^{۲۲۵} سفر در سنگلاخ. ص ۱۰۲.

^{۲۲۶} از مصطلحات عامیانه مردمی. به معنی قلاش/ مکار/ حيله گر و این الوقت.

^{۲۲۷} آرامش باکسی. آرמידن. جماع کردن. (فرهنگ دهخدا).

^{۲۲۸} سفر در سنگلاخ. ص ۱۰۲.

و من در اینجا از آن درج نمودم که قاریان محترم بعضی نسبت هایی را که والد مرحوم فقیر به قوم معصوم محکوم مظلوم بی زبان خود نسبت داده اند مبالغه نپنداشته علاوتاً چنین هم تصور نفرمایند که پس مردم میمنه قوم سفیل بی مروت بوده اند معاذ الله نه اوشان مبالغه کرده و نه این بیچاره گان مسئولیتی دارند. خالق عظیم الشان و تاریخ اسلاف شان شاهد است که مردم میمنه یک توده اشراف و نجیبی بوده اند که دست مقتدر روزگار اوشان را بازیچهٔ یک جماعهٔ اراذل و کفار نموده که کیفر کردار خود را هر یک الی درک الاسفل نار، دیده و چشیدنی هستند.^{۲۲۹}

و این سفالت زادهٔ آن اداره و آن عدالت هاست. البته صاحبان عقل سلیم میدانند که فاعلان آنچنان اعمال شنیع ننگ کفر و عار اسلام بود. این بیان من نه از نقطه نظر خصومت و عناد بود بلکه محض از روی دیانت و اسلامیت است و هر کس که از این نسبت ها ملول گردیده بران در مقام مدافعه براید خود را وارث آن فرعونان قرار داده از آن لعنت ابدی که هر شنونده در حق آن ظالمان خواهد کرد برای خود حصهٔ خواهد گرفت و روی سخن من که خاص به مرتکبین همان اعمال فجیع است نه اولاد و اخلاف اوشان که خلف صالح باشند به خود خواهد کشید و هدف لعن من و لعنت الهی شخصاً همان ظالمان است با مدافعین شان. لعنت الله علی الظالمین و لعنت الله علی الکافرین. بیاوید به سیرت گذشته گان رجوع کرده حکمیت کنیم که آنچه را من در اینجا بد گفتم دیگران در آن باره چه گفته اند؟^{۲۳۰}

^{۲۲۹} همان اثر. ص ۱۰۳.^{۲۳۰} همانجا.

افغانستان کشور بحران هویت‌های ملی و مذهبی است. بر اثر اعمال سیاست‌های تمامیت طلبی قبیله‌ای اهالی این کشور که دست سیاست‌های مخرب استعماری میان آن‌ها مرزهای افتراق آمیز «اکثریت» و «اقلیت» کشیده، آسیب‌های فراوانی دیده اند. در این کشور تعلق داشتن جز به قبیله حاکم و سخن گفتن جز به زبان قوم حاکم جرم و گناه نابخشودنی بوده و هست. بر اثر همین سیاست ضد انسانی آثار تاریخی و فرهنگی تمام ملیت‌های محکوم در این کشور معروض فنا گردیده و آرشیف نگردیده است.^{۲۳۱}

محکومیت ترکی زبانان ریشه در تاریخ دارد. گر قرار باشد در صدد ریشه‌یابی این محرومیت براییم، بدون شک باید به حافظه تاریخی و منابعی که جسته و گریخته در این مورد معلوماتی هر چند اندک قید کرده اند، باید مراجعه نماییم. متأسفانه مشکل پژوهش و تحقیق در این ساحه و نبود منابع و مآخذ معلومات دهنده در این مورد، از اینجا ناشی میشود بدلیل مختلف از بدو تا سپس مطبوعات رسمی در کشور، این مطبوعات در قبضه حاکمیت‌های سیاسی چون ابزار استبداد و سرکوب عمل نموده و همیشه حقایق تاریخی از طریق آن و اروانه انعکاس یافته است و از شمار علل و عوامل دیگر اینکه جامعه ترکی زبانان به دلیل عقب ماندگی فکری و دور نگه‌داشته شدن از مراکز قدرت و سیاست به طور سیستماتیک و عدم حمایت از معدود افراد نخبه‌ای که به طور استثنایی در دوره‌ای ظهور کرده اند، و عدم تربیت افراد تخصصی، حقایق تاریخی و روایت سرگذشت

^{۲۳۱} راجی. احمد قلی خان (۱۴۰۳) سفر در سنگلاخ. باکوشش، توضیحات، پیرایش و مقدمه محمد کاظم امینی. انتشارات علم و فرهنگ طاهها. تهران. ص ۱۳.

های شان از مظالم و استبداد حاکمیت‌های تمامیت‌طلب به صورت آثار و پژوهش‌های تحقیقی، تحلیلی، تاریخی و یاهم گزارشی به گونه‌ی مدون نوشته نشده است.

به طور خواسته یا ناخواسته کمتر افرادی بوده‌اند، که درد‌های این مردم را بنویسند، آنهایی هم که اندکی نوشته‌اند، مقهور نظام‌های استبدادی در تباری با مردم جاهل و ستم‌پرور، مواجه شده و از بین رفته‌اند. در نیم قرن گذشته، به ویژه در دو دهه‌ی اخیر که فرصت‌های طلایی برای نگارش و تمرکز در این موارد به وجود آمد، بازهم بنابر سطح پایین آگاهی و فقر فرهنگی و ستم‌پروری آحاد مردم تُرکی زبان و رشد بی سابقه‌ی قوماندان‌سالاری در تباری با حاکمیت‌ها، رواج فرهنگ معامله‌گری، و ایجاد موانع در راه بسیج و انجام روشنفکران متعهد و رسالت‌مند و شکل‌گیری هسته‌های عناصر ملی و آگاه و نابود فزیک‌ی و ارعاب و تهدید و به انزوا کشیده شدن عناصر آگاه و رشد بی سابقه‌ی قدرت‌های موازی در ولایات شمال، این مورد نیز مانند سایر موارد به فراموشی سپرده شد. تا حال هرچه در باره‌ی تاریخ و جغرافیای تاریخی تُرکی زبانان افغانستان نوشته شده، توسط دشمنان آنها و افراد و گروه‌هایی نوشته شده است که ذهنیت روشنی در باره‌ی آنها نداشته و بنابر ملحوظات و جانبداری، به گونه‌ی وارونه حقایق را انعکاس داده‌اند. و کمتر مورخ و گزارشگرانی حقایق مساله را نوشته و گزارش داده‌اند. این اثر تلاشی است برای رهگشایی و ره‌یابی به سوی مستندسازی جنایات و مظالمی که طی یک و نیم قرن اخیر بالای بخش بزرگی از مردم کشوری

بنام افغانستان اعمال شده و هنوز پایانی برای این جنایات و مظالم بی پایان
حتا در عصر تکنالوژی و مدنیت، متصور نیست.

با وجود آنکه جستجو در لابلای متون گذشته در منابع خارجی و داخلی
و ترتیب و تبویب آنها به شکل یک اثر مدون، آنهم برای اولین بار کار
دشواری است ولی ناگزیر از اجرای آن می باشم و امید بر آن است که این
جستارها زمینه های تمرکز بیشتر را روی اینگونه موضوعات به وجود
بیاورد. در این مبحث به ذکر روایت های پراکنده و مستند در رابطه پرداخته
میشود. شاد روان صدیق فرهنگ در باره چنین می نگارد:

«...در دوره پادشاهی محمد نادرشاه محمدگل خان مومند، وزیر داخله،
تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر
دولتی، بلکه از موسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست
اورا به عنوان رئیس تنظیمه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در مناطق پشتو
زبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در
سال ۱۹۳۲ میلادی (۱۳۱۲ خورشیدی) تغییر فکر داده، او را به همان عنوان
به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمدگل خان، نظریه برتری خواهی
قومی و لسانیش را در اجرا گذاشت. ۲۳۲

در این ضمن، وی اهالی فارسی زبان و ترکی زبان را وادار می ساخت تا
عرایض شان را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او
میرسید، ترتیب اثر نمیداد. خانواده های پشتون را حتی از خارج سرحدات

^{۲۳۲} فرهنگ. محمد صدیق (۱۳۸۳) افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۶۳۵.

افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان میداد و در ماموریت هم به پشتوزبانان ترجیح میداد. با تکیه بر همین پالیسی نژادپرستانه محمدگل مهمند، سیاست پشتونیزه کردن کشور را با تمام نیرو و انرژی که در توان داشت عملی نموده زبان، موارث تاریخی، آثار باستانی، فرهنگ، آثار ادبی، هنر و موسیقی، اعتقادات مذهبی و همه داشته های مادی و معنوی ملیت های غیرپشتون را نابود نمود. با هدف نیل به این آرزوی شوم، در هر یکی از ولایات ننگرهار، قندهار، غزنی، فراه، بامیان، ارزگان، زابل، هلمند، پروان، کاپیسا، بلخ، قندوز، بغلان، فاریاب، هرات، جوزجان، سرپل، بدخشان، تخار، سمنگان، غور، بادغیس و غیره بهترین و با ارزش ترین آثار تاریخی همانند قلعه ها، مساجد، کاروان سراها، برج و بارو ها و مناره ها، اماکن مقدس، مقبره ها، سنگ نوشته ها و غیره آثار ارزشمند و داشته های باستانی را صرفاً بجرم تعلق داشتن آنها به دوران زمامداری سلاله های غیرپشتون ویران نموده و نسل های بعدی جامعه را از دانستن اساسی ترین بخش های تاریخ حقیقی و افتخارات واقعی مردم این سرزمین در طول تاریخ محروم ساخت. دشمنی محمدگل خان با فرهنگ، داشته های معنوی و افتخارات تاریخی مردم تا حدی بود، که در مجموع ولایات ترک نشین کشور هرآن کتابی را که به زبان ترکی پیدا نمود، به آتش کشید، و هرآن سنگ نوشته را که روی قبرها دید و تعلق به ترکان داشت از بین برد، که معروف ترین نمونه های آن، داستان وحشتناک کتاب سوزی در شهر میمنه و ویران سازی مقبره های بازمانده از دوره های غزنوی ها، سلاجقه، خوارزمشاهی ها،

تیموری ها، بابری ها، شیبانی ها، فریغونیان و هشرخانیان در شهرهای مزارشریف، قندوز، جوزجان، بغلان، میمنه و دیگر مناطق کشور است که لوحه سنگ های با ارزش و تاریخی این قبور را یا به دریای آمو مغروق ساخت و یا هم در تهداب بناها مورد استفاده قرار داد.^{۲۳۳}

آقای فرهنگ به ادامه تشریح جنایات محمدگل مہمند توضیح می‌دهد، که حتی محمد هاشم خان در مرحله اول با این اقدامات نظر مساعد نداشت، اما پس از آنکه در سال ۱۳۳۲ میلادی، هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت و به تبلیغ نظریه برتری نژادی پرداخت، یک عده از شخصیت های دولتی افغانستان، از جمله محمد داوود خان و محمد نعیم خان برادر زادگان محمد هاشم خان و عبدالمجید خان رئیس بانک ملی، به نظر مذکور گرویده، تبلیغات همانندی را روی دست گرفتند.

آنها نظر، محمدگل خان مومند را در باره تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبان ها از خود نموده، پس از آنکه آن را با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در محل تطبیق گذاشتند. این وقتی بود که در سطح بین المللی آلمان نازی به اوج قدرت رسیده و دورنمای پیروزی نهایی و حتمی آن، عناصر زورگو و فاشیست مزاج را در همه جا به سوی خود جلب میکرد. وی همچنان ادامه می‌دهد:

«...همزمان با برنامه تعمیم جبری زبان پشتو، اجراءاتی هم در زیر نظر وزیر معارف در جهت تبلیغ آیدیالوژی ناسیونالیستی نژادی همانند

^{۲۳۳} همانجا.

آیدیالوژی حزب نازی در آلمان روی دست گرفته شد و سعی به عمل آمد که تاریخ افغانستان هم براساس نظریه مذکور تدوین و تدریس شود. اصطلاحات نژاد پاک آریین و قوم شریف آریایی و امثال آن مُد روز گردید و نویسندگان تشویق شدند تا آثاری مبنی بر برتری نژاد مذکور و ارتباط بعضی از اقوام افغانستان به آن نگارش دهند. ۲۳۴

در نتیجه شاگردان از تاریخ واقعی کشورشان بی خبر ماندند و بجای آن مغزهای شان با یک رشته مطالب نادرست انباشته شد، که چون با بی میلی می آموختند در کمترین زمان به فراموشی می سپردند، اما زیان از همه بزرگتری که از تطبیق این برنامه به کشور عاید گردید، پیدایش بدبینی و بی اعتمادی در بین اقوام مختلف بود که نتیجه حتمی تبعیض و تفریق است.

بررسی وقایع آن دوره وحشت و ترور، زوال و افتراق به وضاحت نشان میدهد، که محمدگل مهمند و همدستانش تنها عرصه های زبان و فرهنگ مردم را آماج حملات غیرانسانی خود قرار نداده، بلکه با تمام امکاناتی داشتند تلاش نمودند که ساکنین مناطق غیرپشتون نشین کشور را از کلیه امتیازات مادی و معنوی زندگی محروم ساخته و امکانات دسترسی به آخرین لقمه نان را هم از ایشان سلب نمایند. مولف اثر، در این مورد، توضیحات بیشتری بدست داده و میافزاید:

«...برنامه تعمیم پشتو با امتیازاتی که برای پشتو زبانان در معارف و ماموریت و اقتصاد در دنبال داشت، مثل دادن زمین در مناطق غیرپشتو

۲۳۴ همان اثر. ص ۶۳۷.

زبان به ناقلین پشتون و توزیع موترهای بارکش به ایشان به شرایط استثنایی و تمرکز پروژه های بزرگ آبیاری در مناطق سکونت شان، کشیدگی را بین ایشان و سایر اقوام که از این امتیازات محروم نگاه داشته شدند، گسترش داد و مانع بزرگی را در برابر درهم آمیزی فرهنگی و اقتصادی و در نهایت در برابر تشکیل یک ملت واحد از اقوام مختلف ایجاد کرد...»

میر غلام محمد غبار با وجود حقیقت گریزهایی که در نگاشتن تاریخ راستین کشور، دارد و در نگاشتن آن طفره می‌رود ولی بازهم نکته هایی را ناگزیر از شرایط سخت اجتماعی و سیاسی اوزبیک ها و ترکمن ها به دست می‌دهد. وی در مورد کارکردها و ستمبارگی های محمد گل مومند، عمومی ظاهرشاه و همه کاره مملکت می نویسد:

«...شاه محمود خان یک هزار خانوار ترکی زبان را به شمول زنان و طفلان و پیران محبوس و پای پیاده در زیر جلو یک قطعه سواران محافظ وقوه حشری جدرانی از خان آباد به کابل گسیل نمود و امر نمود که هر روز دو منزل طی نمایند. چون هوا گرم و فاصله منزلگاه تا ده میل بود، محبوسین پیر و علیل در روز اول سفر فقط توانستند که یک منزل به پیمایند. افسر محافظ از منزل نخستین (شوراب) شبانه توسط سواری به شاه محمود خان راپور داد که، محبوسین نمیتوانند پای پیاده روزی از یک منزل بیشتر

بروند. شاه محمود خان امر فرستاد که طی کردن ۲-۳ منزل در روز حتمیست، و اگر محبوسى از پای بماند، باید کشته شود...»^{۲۳۵}

غبار به نقل از جریده ملی اصلاح در شماره (۷۲) منتشره ماه ثور ۱۳۱۰ خورشید نوشت: که در خان آباد یک عده اسراً اعدام و یک عده محبوس و یک عده دیگر در کابل فرستاد شدند.^{۲۳۶} وی باز هم ادامه میدهد: وقتیکه حشری های زدرانی از خان آباد به کابل برگشتند، نادر شاه شخصاً آنها را در قصر سلطنتی دلگشا پذیرفت، و برای آنکه حشری ها در آینده به انجام چنین عملیاتی تشویق شده باشند، به هر یک از مجروحین جنگ، انعام نقدی و امر تداوی بخشید، برای خانواده کشته شدگان حشری، معاش مستمری مقرر نمود، و برای دیگران پول سفر خرج و سوغاتی اعطا کرد. در ادامه مینویسد که:

و اما مقدرات ولایات شمال مملکت در همین جا متوقف نماند، و بزودی محمد گل خان مهمند در اوایل سال ۱۳۱۱ شمسی بحیث رئیس تنظیمی ولایات شمال تعیین و اعزام شد. این شخص که در ولایات ننگرهار و کاپیسا و پروان و قندهار علناً و رسماً تبعیض و ترجیح را، از نظر زبان و نژاد بین مردم افغانستان به منصفه عمل گذاشته بود، اینک در تمام ولایات قطغن و بدخشان و مزار و میمنه در تطبیق این مشی شوم جد و جهد ورزید، و تخم

^{۲۳۵} غبار. میزغلام محمد (۱۳۴۶) افغانستان در مسیر تاریخ. نشر موسسه بیهقی. مطبعه دولتی

کابل. صص ۷۹-۸۰.

^{۲۳۶} همان اثر. صص ۸۰.

کینه و خصومت و تبعیض را در اذهان بکاشت و کشور را معنأً به پرتگاه تجزیه و تقسیم، انفجار و انقلاق کشاند.

در اثر این سیاست تبعیضی قضیهٔ اقلیت و اکثریت و تفرقه‌های زبانی و نژادی و مذهبی در کشور پدیدار و تشدید گردید و زمینهٔ رضایت و استفادهٔ استعماری اجانب را فراهم کرد. محمد گل مهمند با وارد شدن به شمال هندوکش اهداف از پیش تعیین کردهٔ خود را در نقاط مختلف و ولایات مختلف سروی و قدم بقدم در راه عملی ساختن آنها وارد میدان کار زار شد، و خواست که کارهای ناتمام امیر عبدالرحمن جلاد را تکمیل و سرتاسر کشور را از وجود اقوام و ملیت‌های غیر پشتون پاک سازی نماید.^{۲۳۷}

میمنه یکی از اهداف مهم و استراتژیکی او و دولت‌های قبایلی افغانستان، در جهت نابود سازی روحیهٔ خود ارادیت خلق‌های ترک در افغانستان محسوب می‌گردید. زیرا مردم میمنه که، بیشتر از نود در صد ایشان را تُرکان اوزبیک تشکیل میدادند، در راستای تاریخ با داشتن خصوصیات عالی آزادی خواهی و تسلیم‌ناپذیری، و تعالی‌پسندی مادی و معنوی هیچگاهی یوغ اجانب را به سهولت در گردن نپذیرفته، و همواره سنگر نشین دفاع از حقوق و آزادی‌های خود بودند، و هر مهاجمی، اعم از اعراب تا روس‌ها و افغان‌ها زمانی به میمنه دست یافته‌اند؛ نتوانسته‌اند با خیال راحت و آرامش، در این سرزمین فرمانروایی نمایند.^{۲۳۸}

^{۲۳۷} همان اثر، ص ۸۱.

^{۲۳۸} <https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

ایالت ترکستان که در همه آثار تاریخی چون (سراج التواریخ) فیض محمد کاتب، (عین الوقایع) و (بیان الوقایع) محمد یوسف ریاضی هروی و سایر اسناد و فرامین دولتی تا اواسط حاکمیت ظاهرشاه بنام ترکستان صغیر، ترکستان افغانیه و گاهی هم بنام ترکستان جنوبی یاد گردیده ولی بعد ها بر اثر تلاش های حاکمیت تمامیت طلب بخاطر زدودن هویت ملی و تاریخی آن به ولایات شمال یا صفحات شمال و غیره مسماکردید.

پیش از تأسیس دولت ابدالی ها قسما زیر اداره دولت هشتر خانیان بخارا و گاهی هم بگونه حکومت محلی مستقل بوده ، ولی پس از تأسیس حکومت ابدالی ها و محمد زایی ها و ایجاد دولت افغانستان عموماً و گاهی قسماً در چار چوب دولت افغانستان زیر اثر آن قرار گرفت.

در درازنای این مدت بگونه یی که گفته آمد ، در ترکیب اتنیکی مردمان ترکستان، پشتون ها نیز وارد گردیدند، فرایند ورود ، انتقال و اسکان این گروه اتنیکی تازه به ترکستان ، به ویژه از زمان فرمانروایی امیر عبدالرحمن و پس از آن بر اساس پلان های خاص و حمایت دولت حاکم بطور گسترده یی تشدید یافته و پیگیری گردید. همزمان با این فرایند، غصب و تصرف زمینها از دست صاحبان اصلی و بومی آنها با عملکرد مستقیم دولت یا با حمایت ان و توزیع ان به ناقلین تازه وارد ، تغییر نامهای قدیمی تورکی یا دری جغرافیایی ، ممانعت از بسیاری از اجرای آیین ها و رسوم ملی بازتاب دهنده هویت ملی و تاریخی و انهدام و محو آثار تاریخی به ویژه از سوی محمد گل خان مومند فرهنگ ستیز در بلخ باستان وسایر ولایات شمال منجمله میمنه حتی تا دهه های اخیر به شدت عملی گردید.

در این مدت ترکستان نیز بنابر جنگهای مدعیان تاج و تخت ابدالی و محمد زایی ، قیام ها و عصیان های مردم علیه حاکمیت و استبداد آنان ، جنگهای فیودالی و ضد استعماری اسیب های شدید و اسفباری دید. بقول « الکسی . پلیاک » خاور شناس روس در درازای این مدت ولایات شمال از لحاظ رشد و انکشاف اقتصادی خود بنابر عوامل یاد شده نه تنها پیشرفتی نکرد و نمیتوانست بکند ، بلکه جریان آن به کندی و حتی به رکود مواجه گردید.^{۲۳۹}

بعد از سال ۱۸۹۳ که تاریخ رسمی انقراض خاندان حاجی نظر محمد مینگی (اولاد حاجیم) و آخرین حکمران آن میر محمد شریف خان محسوب میشود، میمنه جزو قلمرو رسمی افغانستان و یکی از ولایات آن میگردد که عزل و نصب والی و نایب الحکومه آن از مرکز حکومت در کابل صورت میگردد. از آن به بعد تاریخ میمنه را نه به عنوان یک امارت مستقل ، بلکه جزو واحد اداری و ولایت تابعه افغانستان باید مطالعه کرد.

در این دوره ها والی هایی که از دارالسلطنه کابل در میمنه توظیف میگرددند بر اساس روابط شخصی و قومی و خویشاوندی مقرر گردیده بخاطر جلب رضایت حکومت و ابقای مقام و منصب خود به اعمال انواع مظالم ، رشوت ، اختلاس ، آزار و اذیت مردم و باجگیری می پردازند .

قرار بیان میر غلام محمد غبار محمد سرور خان پسر سلطان محمد خان والی میمنه شخص رشوت خور و دارایی زیاد اندوخته بود ، مرحوم غبار در صفحه (۶۶۰) تاریخ خود آنرا چنین تذکر داده : « ۲۵۸ اسپ سواری ، یک

^{۲۳۹} یارقین. محمد حلیم (۱۳۸۳) برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان. ص ۲۰.

گله گاو ، یک رمه اسپ ، سیزده شتر بار و اخیر سی و هشت بار شتر، متاع انرا عبدالرحمن خان به مزار شریف گرفته بعد از مصادره بفروش رسانیده است. نایب محمد علم نیز بعد از سلطنتش به میمنه ثروتمندان چهار ولایت تحت نفوذ، یعنی شبرغان ، سرپل واندخوی ومیمنه را تحت شکنجه قرار داده و ثروت های زیاد حاصل کرده بود . «^{۲۴۰} نایب محمد علم با اصرار سرنگونی تمام امیران چهار ولایت را از شیر علیخان به عمل آورد، مگر شیر علی موافقت نامه یی را که با آنان در سال ۱۸۶۷ به عمل آورده بود ، حفظ نمود. علم خان از اغتشاش میمنه منحیث یک قرینه در بیرون راندن شان استفاده نموده، و نیز مسوؤل سؤ استفاده چندین میلیون روپیه ثروت شخصی حسین خان بوده است ، روی همین موضوع بود که از عنایت امیر افتاد. ۱۲۴۱

ز آغاز سده نهم میلادی در همسایگی سرزمین ما دو نیروی بزرگ استعماری انگلیس ها در شرق و جنوب و امپراتوری تزاری در شمال مشغول گسترش ساحه نفوذ و تسلط استعماری خود بودند. افغانستان به مثابه مرز حایلی میان این دو نیروی استعماری بزرگ قرار گرفته ، بنابراین برای هردو از اهمیت سوق الجیشی بزرگی برخوردار بود.

استعمار گران انگلیسی پس از آنکه بر نیم قاره هند و ثروت های بزرگ آن دست یافتند ، چشم طمع را به سرزمین های غرب دوختند . آنها سر از

^{۲۴۰} امینی. محمد کاظم (۱۳۸۳) یادنامه نفیر فاریابی. موسسه انتشارات باختر بلخ. ص ۴۶.

^{۲۴۱} جوناناتان ال - لی (۱۳۶۹) تاریخ میمنه. ترجمه عبدالوهاب فناپی. نشرات اکادمی علوم

افغانستان. کابل. ص. ۵۵.

نیمه دوم سده نوزدهم میلادی به تجاوزات و حملات خود علیه افغانستان آغاز کردند ، استعمار گران سه بار (۱۸۳۸ - ۱۶۴۱ ، ۱۸۸۰ و ۱۹۱۹ میلادی) ضمن یورشهای خود تلاش نمودند تا کشور مارا زیر سلطه کامل و دایمی خویش در آورند ولی هربار کوشش ها و تجاوزات آنها با مبارزات و پایمردهای قهرمانانه مردم آزادی دوست کشور با ناکامی مواجه ساخته شده و با قبول ضربات کوبنده و تلفات سنگین مجبور به عقب بر میگشتند. ۲۴۲ قشون استعمار گران همیشه از مرزهای شرقی و جنوبی وارد افغانستان شده تا مرکز کابل میرسید و هر بار نیز با شکست مفتضحانه و تحمل تلفات سنگین از راه آمده ، دوباره بر می گشتند. بنابر مقاومت سر سخخانه مردم ، دشواری عبور قشون آنها از دره ها و کوهپایه های هندوکش و ملاحظات و عوامل سیاسی دیگر پای آنها نتوانست به ترکستان جنوبی (بخشهای شمال افغانستان) برسد.

توجه و نگرانی انگلیسها به ولایات شمال اساساً به منظور حفظ و تسلط استعماری خود در هند به ویژه از سوی امپراتوری تزاری خیلی زیاد بود ، آنها میگفتند: «... ما منتظر حوادث و روش دولت تزاری روس هستیم ، یعنی اگر روس خاموش ماند، انگلیس ها ولایات مذکور را نیز به واسطه تشکیل حکومت مجزا و تحت اطاعت به شکل نواب نشین های هند در آورده و » سرحد علمی و دفاعی « هند دریای آمو را قرار خواهد داد و اگر دولت روس خاموش نماند، بر سر تقسیم ولایات شمالی افغانستان با روس جور آمده ، سازش خواهد کرد.

۲۴۲ برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان. ص ۱۱۱.

«... بهر حال با وجود نرسیدن پای استعمار گران به ترکستان جنوبی، اوزبیکها و دیگر مردمان تورک تبار افغانستان در مبارزات و جهاد مردم افغانستان علیه انگلیس ها سهم در خور و بایسته یی گرفته ، در عمل خشم و احساسات ضد انگلیسی واستعماری خود را ابراز داشته اند.»^{۲۴۳}

نسل زدایی سرخابی ها (سرخابیان)

اصل و نسب

سرخابی ها از شمار اقوام بزرگ ترکی زبان اند که در کشورهای آسیای میانه، آذربایجان شرقی و در ولایات مختلف افغانستان چون فاریاب، سمنگان، سرپل، جوزجان، بادغیس و غیره سکونت دارند. در تشکیلات اداری فاریاب هنوز هم قریه ای بنام « سرخاب » وجود دارد. این قریه با وجود آنکه در دفتر احصاییه بنا بر دلایلی ثبت نشده ولی، از سالیان دراز این قریه در تشکیلات واحد اداری پشتونکوت موجود است. قسمت عمده ایل سرخابی در مرکز شهر میمنه متوطن بوده و از جمله اقوام بزرگ و صاحب رسوخ و متمول بودند و در قسمت شمال غربی شهر میمنه اسکان داشتند. ولی در تهاجمات گسترده لشکریان امیر عبدالرحمن در نیمه دوم قرن ۱۹ به امارت میمنه، به دلیل مقاومت سرسختانه این اهالی به سرکردگی « عبدالباقی خان مینگ باشی »

^{۲۴۳} همان اثر ص ۱۱۲.

که مسوؤل نظامی امارت میمنه بود، این قوم مغضوب امیر عبدالرحمن قرار گرفته، پس از تسخیر میمنه بانکه خانواده باقیخان بازنجیر و زولانه به دارالسلطنه کابل فرستاده شده و خود وی اعدام گردید و خانواده اش سالیان دراز در شرایط سخت نظربندی زندگی نموده و از رفتن به زادگاه شان منع گردیدند. بخش بزرگی از این ایل قتل عام و برخ دیگر با زور تفنگداران افغان از حدود میمنه در دشتهای بادغیس تبعید و متواری گردانیده شدند.^{۲۴۴}

سرخابی های تبعید شده اوزبیک میمنه در بادغیس مطابق احصایه های غیر رسمی در حدود ۵۰۰۰-۶۰۰۰ خانوار تخمین شده اند. که قسمت بزرگ اهالی شهر قلعه نو را تشکیل میدهند و در ادارات دولتی، بازار تجارتی اهمیت و نفوذ فوق العاده دارند و بیشترین مردم اهل دانش و تحصیل از این ایل می باشد. این اهالی با گذشت زمان، به نسبت عدم آموزش زبان ترکی در مکاتب، زبان مادری خویش را از دست داده اند. سرخابی های ترک الاصل قلعه نو اکنون به زبان فارسی تکلم نموده و دارای شاخه های فراوانی اند. از جمله اقوام: پوگانی، گریوانی، ملایانی، تاشکه، مرادبایی و اله...

^{۲۴۴} <https://www.facebook.com/kazim.amini/posts/954963831321860>

سرخابی ها برعلاوه مرکز شهر قلعه نو و اطراف بازار مرکزی شهر، در قرای باغک، قریغیتو، و قودوق زندگی دارند.^{۲۴۵}

پس منظر تاریخی و اتنوگرافی

مردمانی بنام سرخابی در میان اوزبیک ها و هزاره ثبت گردیده است. سرخابی اوزبیک بیشتر در ولایت فاریاب ساکن اند. اما در ولایات بادغیس و جوزجان و سربل نیز از آنها تذکر رفته است. گروهی از این گروه به مردمام هزاره نسبت داده شده است. این نام در میان هزاره ها به شکل (سورگای) و (سرخاوی) هم ثبت شده است. سرخابی های هزاره بیشتر در بادغیس گزارش شده اند.

در سده نوزدهم میلادی انگلیس ها برای مقاصد سیاسی خود معلومات زیادی را از افغانستان جمع اوری نمودند. در منابع انگلیسی سرخابی به صفت انتونیم و توپونیم ثبت شده است. بیشتر این معلومات برای استفاده اراکین کمپنی هند شرقی به مقاصد سیاسی آماده شده بود و به دسترس عامه قرار داده نمیشد. بعد ها بخشی از این مواد پس از چاپ به دسترس همگان قرار گرفت. به اساس همین مواد «لودویک آدمک» پس از ضمیمه نمودن معلومات جدید، مجموعه گزینۀ تاریخی و سیاسی افغانستان را طی شش جلد در شهر

^{۲۴۵} همان منبع.

«گراز» اتریش به چاپ رساند. در این مجموعه اطلاعات مهمی در باره اتنوگرافی اقوام ساکن افغانستان نیز ارایه شده است.^{۲۴۶}

گزیته به نقل از منابع انکلیسی جمعیت میمنه را در سده نهم در آن وقت شامل اوزبیک ها، خواجه ها، تورکمن ها، بلوچ ها، ایماق، فیروز کوهی و عرب ذکر نموده دلچسب اینکه در این جمله از هزاره ها ذکر نمی نماید در حالیکه در جمله جمعیت اوزبیک های میمنه، مردمان قرایی و قپچاق ها و سرخابی هارا ذکر می نماید. طبق گزیته در مجموع نفوس منطقه اوزبیک هارا اکثریت مطلق میدانند. گزیته در جایی دیگر مردمان سرخابی را بخشی از هزاره ها میدانند که در میمنه ساکن اند. در حالیکه در یکی از پاورقی ها در باره اهالی هزاره قلعه مربوط بلچراغ که هزاره ثبت شده اند، می نویسد که در اصل اوزبیک اند که به قلعه نو رفتند و مدتی بعد برگشتند. دیده میشود اطلاعات گردآوری شده در باره سرخابی ها میمنه در بعضی حالات ضد و نقیض بوده و طبق اشاره آدمک، در گزیته اینها در اصل اوزبیک اند.^{۲۴۷}

گزیته از چندین نام جغرافیایی به نام سرخاب و سرخابی ذکر نموده است و دوقریه بنام سرخابی را در نزدیک میمنه ذکر می نماید. یکی قریه ای بنام سرخابی در سه میلی غرب میمنه موقعیت دارد. همچنان

^{۲۴۶} Bayani Social & Culitural Foundation.facebook.com

^{۲۴۷} همان جا. مقاله دکتر سعید عظیمی جلایر.

سرخابی قریه ای دیگر در مربوطات میمنه است که در فاصله ۱۸ میلی شهر واقع شده است. همچنان سرخاب دریای کوچکی در غرب میمنه ذکر شده است.

همچنان سرخاب دریایی است که از یکجا شدن دریای بامیان، سیغان و کهمرد تشکیل میگردد و در نزدیکی قندوز بنام آق سرای و بعداً دریای قندوز یاد میگردد. در ضمن سرخاب نام دره ای است که چندین قریه در آن موقعیت دارد. این دره به سیغان و قندوز همچنان به دواب و دره صوف ارتباط دارند.

تبعید و قتل عام طایفه «سرخابی ها» در دوره امیر

عبدالرحمن

امیر دلاور خان فرزند امیر حکومت خان فرزند امیر مضراب خان و دهمین حکمران از سلسله حاجی نظر محمد خان می باشد. وی در سال ۱۸۷۹م تا وقوع جنگ دوم افغان و انگلیس قدرت مشروطه دولتی را به موافقت دارالسلطنه کابل بدست آورد.^{۲۴۸} بهر حال دلاور خان به هنگام ورود به میمنه قرارگاه های افغانان را نابود کرد و استقلال میمنه را مجدداً به دست آورد. حضور مجدد عبدالرحمن در میمنه به تعقیب گریز شیر علی خان و مرگ وی در مزار شریف در

^{۲۴۸}امینی. محمد کاظم. تاریخ میمنه. ص. ۴۷.

۱۸۷۹م موجب آشوب های بیشتر در تُرکستان شد که میمنه مستقیماً در آن دخیل بود.^{۲۴۹}

در بهار سال ۱۸۸۴م سردار اسحاق خان، والی تُرکستان دوباره به میمنه هجوم کرد. در این سالهای امارت میمنه به صورت پیوسته و بی امان مورد تهاجم قوای افغان ها به حمایت نظامی و مالی انگلیس ها قرار میگرفت.

بعد از جنگ های خونین و قتل عام اهالی اوزبیک میمنه به تسخیر لشکریان امیر عبدالرحمن درآمد. در این هنگام خوانین بزرگ، متنفدین و آق سقالان امارت میمنه به صفت اسیر جنگی یا « کتته خانه » به کابل فرستاده شدند. این نحو برخورد طرف غالب با مردم مناطق مغلوبه جنگی یکی از سیاست های متداول در جنگ های قرن نوزدهم و قبل از آن بود. طرف غالب با ترس و بیم از اینکه مردم مناطق تصرف شده دوباره برعلیه حاکمیت قیام نکنند، با شناسایی خوانین قدرتمند و متنفدین تاثیر گذار، اعضای خانواده و یا فرزندان ارشد خانواده های خوانین و سران محلی را به عنوان گروگان سیاسی یا به اصطلاح آن زمان « کتته خانه » در مرکز حکومت خویش نگه

^{۲۴۹} همانجا.

میداشت و در صورت وقوع اغتشاش برعلیه نظام از آنان برای خاموش کردن غایله استفاده می نمود.

امیرعبدالرحمن در این وقت در قطار سایر شخصیت های متنفذ و خوانین محلی: سید محمدعلی بای توغاچی، سید محمد خان مشهور به «ایشان خطیب»، بوریقل بای، حاجی ملارسل و دیگران را پس از ضبط املاک و جایداد های شان به عنوان گروگان سیاسی به مرکز فرستاد.^{۲۵۰}

عبدالباقی خان مینگ باشی در ۲ رجب المرجب ۱۳۰۱ قمری (۹ ثور ۱۲۶۳ خورشیدی. مطابق ۲۸ اپریل ۱۸۸۴) به روز دوشنبه در نتیجه آخرین تهاجم امیر عبدالرحمن به اسارت گرفته میشود. و در ماه عقرب همان سال با عده ای از خوانین و متنفذین محلی پس از ضبط مال و ملک و دارایی یکجا با خانواده اش به حیث زندانی سیاسی به کابل فرستاده میشود.^{۲۵۱} در نتیجه در سال ۱۳۰۳ (مطابق ۱۲۶۵ خورشیدی. مطابق ۱۸۸۶ میلادی) با (۲۸) نفر از امراً، شخصیت های ملی و خوانین تُرکستان در منطقه « شهدای صالحین » کابل قتل عام شدند. عبدالباقی خان سمت « مینگ باشی

^{۲۵۰} امینی. محمد کاظم. فاریابده سیاسی اینتلیسیس لر تاریخی. ص. ۱۰۸.

^{۲۵۱} شهرانی. دکتر عنایت الله (۱۳۸۳) شرح حال و زندگی پروفیسر غلام محمد میمنگی. انتشارات

قیزیل چوپان. ص ۲۳.

« در امارت میمنه را داشت. در آن وقت رتبه نظامی « مینگ باشی»^{۲۵۲} به معنی سرکرده و سرلشکر و گاهی هم به معنای وزیر دفاع به کار میرفت. پس از قتل وی، خانواده اش سالیان متوالی تا زمان حاکمیت امیر امان الله اجازه بازگشت به میمنه را نیافتند. و یگانه پسرش غلام محمد میمنگی در نه سالگی از پدر یتیم ماند. وی تحت اتمام مادر فاضله اش در شرایط سخت نظربندی و فقر به کسب دانش و هنر نقاشی کمر بست.

وی زمانی که پدرش در زندان امیر عبدالرحمن بود، و خودش طفل نه ساله، عریضه ای به عنوان امیر نوشت و در پای عریضه تصویر یک پرندۀ محزون را نقاشی کرد. وقتی از دفتر کوتوالی قصر باغ بالا، عریضه را به حضور امیر بردند، امیر عبدالرحمن از دیدن نقاشی پرندۀ حیرت زده شد و آن را به « جان گری » انگلیسی که طبیب خانوادگی و ضمناً نقاش ماهری بود، نشان داد. بنابه تقاضای وی امیر دستور داد که صاحب عریضه را بیاورند.

به دستور امیر، غلام محمد از سال ۱۲۶۱ تا سال ۱۲۷۰ خورشیدی، نزد جان گری تعلیمات خود را در نقاشی و رسامی تکمیل کرد و بعد در دربار امیر عبدالرحمن و امیر حبیب الله به حیث رسام و نقاش

^{۲۵۲} در اصطلاح ترکی به معنی سرلشکر گروه هزار یا چند هزار نفری.

سالیان درازی کار کرد و به یکی از شخصیت‌های بزرگ و نقاشان برجسته و مشروطه خواهان مبارز شده و خدمات بزرگی را در راستای مبارزات عدالتخواهی و مشروطه خواهی و گسترش هنرهای زیبا به خصوص هنر نقاشی و رسامی در افغانستان انجام داد.^{۲۵۳} ولی تا آخر عمر اجازه نیافت به دیدار دیار و آشنایان خویش بیاید. بازماندگان خانواده بزرگ سرخابی‌ها در کابل که مشهورترین شخصیت آنها پروفسر غلام محمد میمنگی (پدر هنر نقاشی افغانستان) افغانستان است پس از سالیان دراز که با ممنوعیت رسمی رفتن به میمنه مواجه بودند. در کابل ماندگار شدند.

این خانواده در رواج و گسترش علم و دانش و هنر در افغانستان نقش فوق العاده داشتند. چنانکه بانومریم سرخابی^{۲۵۴} و خانم مملکت بانو^{۲۵۵} در شکل‌گیری نهضت زنان در افغانستان و تأسیس نخستین مدرسه زنان به نام «مکتب مستورات» یکجا با ملکه ثریا، خانم امیرامان الله تأسیس نموده و از نخستین معلمین این مکاتب بودند.

امیر عبدالرحمن به دلیل گرفتن انتقام شکست‌های پیهم خویش از اهالی میمنه نه تنها آنها را قتل عام نموده و در یک روز بروایتی ۱۵۰۰۰

^{۲۵۳} فاریادبه سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. ص ۳۰.

^{۲۵۴} نگ: امینی. محمد کاظم (۱۴۰۲) شخصیت‌های معاصر ترکی زبانان افغانستان. انتشارات

اولین‌ها. تهران. صص ۹۰-۹۲.

^{۲۵۵} نگ: همان اثر. صص ۸۷-۸۹.

و بروایتی تقریباً ۲۰۰۰ هزار اوزبیک را از دم تیغ بیدریغ کشید و دستور چور و چپاول شهر را صادر نمود، بلکه دستور داد تا طایفه «سرخابی» که عبدالباقی خان مینگباشی به آن منسوب بود قتل عام نمایند و آنهایی را که از قتل عام زنده مانده بودند، توسط تفنگداران در بیابان های اطراف میمنه متواری نموده و از مناطق شان تبعید نمایند.

و به همین دلیل آنچه از طایفه سرخابی در فاریاب تصادفاً زنده مانده بودند، تا دوره حاکمیت ظاهرشاهی با هویت پنهان زندگی میکردند. آنهایی که از قتل عام و تبعید عساکر دولتی زنده مانده بودند، بعد از تقبل هفته ها و ماه ها سرگردانی و قبول مشقات جانفرسا به ولایت بادغیس رفته، در مناطق مختلف ولایت بادغیس از جمله شهر قلعه نو مسکن گزیدند و با باگذشت زمان زبان مادری خود را از دست دادند و تحت تأثیر محیط، زبان ترکی را فراموش کرده؛ زبان شان فارسی شد. اکنون سرخابی های ساکن فاریاب به زبان ترکی - اوزبیک و سرخابی های قلعه نو به زبان فارسی صحبت می کنند.

(تخت جلایر) مصداق هویت نابود شده

سومین مصداق جرم نسل زدایی براساس بند ۳ ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی و بند ۳ ماده ۴ کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی، قرار دادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسب است که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود.

استمرار حیات فردی و گروهی انسان ها وابسته به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال مناسبی است مانند شرایط تغذیه ای، جغرافیایی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی و ارتباطی مناسب. بدون آنها حیات انسان با خطر های جدی مواجه میشود. از بین بردن شرایط مناسب زندگی و یا سلب رفاه و آسایش اجتماعی بشر، به مرگ فوری افراد و گروه ها منجر نمی شود؛ بلکه به تدریج موجب نابودی آنان میشود. برای مقابله با چنین خطری که بارها سبب نابودی گروهی از انسان ها شده است، جامعه بین المللی در اسناد متعدد تحمیل شرایط خطرناک را را به عنوان مصداقی از مصادیق جنایت نسل زدایی جرم انگاری کرده است.^{۲۵۶}

آل جلایریا جلایریان از شمار خانواده های مربوط ایلخانان بوده و اصالتاً ترکی و مغول نژاد بودند که از سال ۷۳۶ قمری (۱۳۳۵ م) تا ۸۳۵ قمری (۱۴۳۲ م) در بخش هایی از خراسان اسلامی و عراق عرب و عجم تسلط داشتند.^{۲۵۷}

واژه «جلایر» از نام یکی از قبیله های بزرگ و مهم مغول ریشه گرفته است. موسس این سلسله کسی است بنام شیخ حسن. امیر احمد جلایر پس از انقراض حاکمیت ایلخانی های مغولی در آستانه ظهور امیر تیمور کورگان، جنگهای شدیدی با وی انجام داد. زمانیکه امیر تیمور به مقصد کشور گشایی از سمرقند به مقصد خراسان رسید، پس از

^{۲۵۶} خالقی. ص ۵۵.

^{۲۵۷} یعقوب آژند (مترجم) تاریخ ایران (دوره تیموریان) جامی. چاپ سوم. تهران. ۱۳۸۷. ص

عبور از دریای آمو در مناطق مختلف خراسان با بازماندگان سلسله ایلخانیان درگیر گردید. یکی از این جنگ های مهم، جنگهای امیر تیمور با امیر احمد جلایر مجموعه ای از لشکر کشی ها و درگیری هابود که در اواخر قرن چهاردهم میلادی بین این دو حاکم اتفاق افتاد.

این درگیری ها منجر به سقوط حکومت جلایریان و تسلط امیر تیمور بر بخش های وسیعی از ایران و عراق شد. در این جنگ ها پسر امیر احمد جلایر توسط عمر بهادر تیموری در سال ۸۰۷ قمری اعدام گردید.^{۲۵۸}

در مناطق ترکی نشین شمال از اینگونه مناطق و محلات نمونه های فراوانی موجود است. که یکی از آنها منطقه تاریخی «تخت جلایر» است. «تخت جلایر» در قسمت انتهای شمالی مرکز شهر میمنه قرار دارد. این منطقه به استناد مدارک تاریخی معبر عمومی لشکر گشایانی که از شمال به جنوب، به سوی خراسان و شبه قاره تهاجم می نمودند، محسوب میشود.

به روایت افراد ثقات میمنه منطقه مذکور مانند سایر مناطق دیگر، یک قرن و اندی قبل مرکز اسکان قبایل ترکی زبان جلایر بوده و یکی از مراکز قدرت جلایریان در حوزه جوزجان تاریخی. ولی پس از انقراض سلسله خانات مستقل میمنه و انتقال موج بزرگی از ناقلین

^{۲۵۸} حافظ ابرو. عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰) زبده التواریخ. (در ۴ جلد). ج. ۳. ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ یکم. تهران. شابک: ۹۶۴-۴۲۲-۳۶۵-۹. ص ۳۹.

جنوب و صوبه سرحد و جابجایی آنها در این مناطق، اهالی اصلی آن به صورت دسته جمعی قتل عام و بجای آن ناقلین جابجا شده اند. اکنون در این مناطق جز قبایل ناقلین کمتر کسی از اهالی بومی اوزبیک زندگی می کنند.

من در جریان پژوهش میدانی طی سالهای ۱۳۸۳-۱۳۸۴ در میمنه که برخی از بخشهای اثر (جغرافیای عمومی فاریاب) مبتنی بر روایات ثقات محیط می نوشتم و اکثر مصاحبه کنندگان من محاسن سفیدان و افراد کهنسال در شهر و روستاها بود متوجه شدم که اینگونه موارد در همه ولایات شمالی کشور، به خصوص میمنه و اطراف آن به فراوانی اتفاق افتاده است. یکی از این محاسن سفیدان از زبان پدرش روایت میکرد که روزی فوج و پلنگ بزرگی از عساکر حکومتی به منطقه (تخت جلایر) آمده؛ روستای آنان را به شکل وحشیانه چور و چپاول نموده، همه را به صورت دسته جمعی از خانه هایشان بیرون می کشند، به حدیکه هیچ آدمی در قریه باقی نمی ماند، تعدادی از مهاجمین به قریه مانده مصروف غارت خانه های مردم میشوند و عده ای از سواران، این اهالی را مانند گله های گوسفندان در حالیکه از چهار طرف راه فرار را بر آنان بسته اند آنان را ساعت های متوالی در دشتهای وسیع، در حالیکه افراد ناتوان و زنان و بچه هایی را که نمیتوانند راه بروند، با ضربات شلاق و قمچین بیرحمانه مورد ضرب و شتم قرار میدهند؛ آنان را مجبور میکنند که راه بروند. آنانیکه از پا میافتند با فیرتفنگ کشته میشوند.

بعد از ساعت های متوالی پیاده گری طاقت فرسا وقتی که اکثریت این مردم بخت برگشته نمیتوانند راه بروند، عساکر حکومتی در قسمتی از دشت، این بخت برگشتگان را مجبور میکنند با بیل هاییکه به آنان داده میشود، دایره ای به وسعت بزرگ در داخل دشت حفر کنند. وقتی که بعد از ساعات متوالی، کار کردن این خندق تمام می شود، عساکر آنها را به صف های جداگانه نزدیک به هم ایستاد کرده و عده ای از پشت سر به آنان طوری شلیک میکنند که یک مرمی ۴-۵ نفر را بهم میدوزد.^{۲۵۹}

پس از قتل عام آنها، عساکر دوباره افرادی را که زخمی شده و یا از درد ناله میکشند، دوباره هدف قرار میدهند. پس از اطمینان یافتن از اینکه هیچکسی از این جمع زنده نمانده. به همراهان خود در قریه «تخت جلایر» ملحق میشوند. از بین این قتل عام شدگان اتفاقا کسی که با برداشتن زخم سطحی، زنده مانده و از ترس مرگ دوباره خود را به موش مردگی زده است، در تاریکی شب از جمع کشته شدگان خود را به آبادی کشیده و به شهرمینه میرود و این رویداد وحشتناک را به نزدیکان خود قصه میکند. این فرد آخرین بازمانده از نسل قوم «جلایر» میباشد. او سپس به قریه «قوتور» رفته و زندگی جدیدی را در حالیکه همه خانواده و بستگان خود را از دست داده است، شروع

دوختن با آتش تفنگ های نوع یک تیرو پنج تیر در آن زمان، نوعی هنرنجنگی و صرفه 259 جویی در مصرف مرمی حساب می شده است. زیرا به جای مصرف یک مرمی برای کشتن یک نفر، پنج یا شش نفر را با یک مرمی می کشتند.

میکنند. این روایت تلخ و اندوهبار را کسی بنام « حاجی عبدالجلیل قوتوری » برایم قصه کرد.^{۲۶۰}

شهر تاریخی « چیچکتو » روایتی از یک تاریخ منهدم شده

چیچکتو یکی از شهر های معمور و آبادان خراسان بود. این شهر در کنار تالقان تاریخی (قیصار) موقعیت داشته و در زمان تیموریان هرات و سلطان حسین بایقرا شهری به آبادانی و خرمی میمنه بوده و زیارتی متبرک بنام «خواجه بلجان» در آنجا موقعیت داشته. در تاریخ « روضت الصفا » و « حبيب السیر فی اخبار افراد البشر » ذکر وقایع و عمرانات این شهر آمده است.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی بنابه قولی در ۱۸۴۷ میلادی وزیر یارمحمدخان، وزیر شاه محمدسودزایی مناطق چیچکتو و اطراف آن را ازسکنه خالی و مردم دیگری را ازساحات افغانستان در آنجا ساکن میسازد.^{۲۶۱} «ساقلاو/ ساخلاو» به معنی «عسکرذخیره» عبداللطیف در چیچکتو و از میرزا علاالدوله به «قورماچ» قرار گرفته لشکر هرات در ایام سردی قلعه ای را بناکرده ازخرابه های قلاع سابقه خشت های پخته درآورده در قلعه بکاربرده ، از شدت سرما و نبودن آسیا، آرد میسر نشده «قورماچ» یعنی «گندم بریان» نموده و با خوردن آن قلعه

^{۲۶۰} این شخص تا اکنون زنده است و در شهر میمنه زندگی دارد. عمر وی در حدود ۷۵-۸۰ سال است و سالیان درازی در مندوی مرکز شهر میمنه شغل برنج فروشی داشت و دارای خانواده بزرگی است.

^{۲۶۱} <http://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

قورماچ را آباد کرده اند. در تاریخ روضه الصفا این موضوع مشروحاً درج گردیده است. ۲۶۲

شهر چیچکتو در پی جنگها و تهاجمات اواخر قرن نوزدهم به شدت آسیب دیده ، اهالی بومی آن قتل عام و تبعید و شهر از سکنه خالی شده؛ تخریب گردید. آثار این تخریبات و تاثیرات جنگی تا اوایل ۱۹۳۸ مشهود بود ؛ چنانچه وقتی اولین مکتب عصری در این منطقه باز شد ، بعد از مدتی ، بسته شد.

بتاریخ ۱۹حوت سال ۱۳۱۷ مکتبی بنام چیچکتو در قسمت هزاره قلعه مربوط حکومت قیصار افتتاح گردید. ولی در سال ۱۳۲۳ به نسبت دوری قریه جات وعدم تکمیل جدیدالشمول مکتب مذکور لغو گردید. ۲۶۳

این منطقه تاریخی که اکنون کمی دورتر از گذرگاه شاهراه مواصلاتی هرات- میمنه واقعست، در طول ۳-۴دهه جنگ بکلی از سکنه بومی ترک- اوزبیک خالی گردیده و شاهد جنگهای خونین و وحشتناک بود طی یکدهه گذشته با اجرای پروژه های مخفیانه انتقال ناقلین از آن سوی سرحد، اکنون چهره فزیک و اتنیکی خود را عوض نموده و ناقلین در آن اسکان داده شده اند و فقط نام ترکی آن حفظ گردیده است. ۲۶۴

۲۶۲ بروایت یادنامه نفیرفاریابی. روضه الصفا ج. ۶ ص ۳۵۵.

۲۶۳ همان اثر. ص ۱۳۱

۲۶۴ جغرافیای تاریخی و تاریخ میمنه از ظهور اسلام تا اوایل قرن نوزدهم. تالیف محمد کاظم

امینی (اثر چاپ نشده) ص ۵۶.

همچنان نمونه های فراوانی از نسل زدایی اهالی بومی تُرکی زبان در اطراف ولایت فاریاب تا حدود ولایت کنونی بادغیس و غور موجود است که با گذشت زمان و عدم تحقیق و پژوهش بموقع در این عرصه، به باد فراموشی سپرده شده و به دلیل نبود منابع کتبی و مرگ شاهدین عینی، رفته-رفته فراموش شده اند. از آن جمله می توان از منطقه «قاورماچ قلعه» یاد کرد که با نسل زدایی اهالی تُرکی آن در دوره های استبدادی امیر عبدالرحمن تا امیر امان الله، سکنه بومی آن نبود و بجای آن ناقلین جابجا شده و نام تاریخی آن از «قاوورماچ قلعه» به «غورماچ» جعل و تعویض گردیده است.

منطقه «بوککن» در مرغاب نمود دیگر یک نسل زدایی

یکی از دوستانم که مدتیست بر اثر تغییرات سیاسی اخیر در افغانستان به کشور المان مهاجر شده و در آنجا اقامت دارد، چندی قبل از طریق گروه واتسپ سوالی را مطرح نمود و از من خواستار معلومات در این مورد گردید. من که بار اول با این مورد برخورد بودم، برایم این سوال تازگی داشت. و سپس از خود شخص مذکور در رابطه خواستار معلومات گردیدم.

وی از زبان دوست و همشهری اوزبیک خود روایت میکرد که پدر بزرگ وی بنام: قربان پاشا فرزند عسل پاشا در اصل از ایماق های ساکن منطقه «بوککن» بوده اند. این منطقه از قدیم مرکز اسکان ترک های ایماق و سایر اقوام تُرکی بوده ولی، در اثر تهاجماتی که عساکر افغان در این منطقه در زمان امیر عبدالرحمن نمودند، اهالی آن قتل

عام و متواری گردیده و ملک و جایداد های آنان در اختیار ناقلین قرار گرفته است.

پدر کلان های آن ها بنام «عسل پاشا» و «قربان پاشا» پس از این قتل عام توانسته اند خود را به نایب الحکومگی میمنه رسانیده، در منطقه «آق مسجد» امام صاحب سکونت کنند. فرزند نسل سوم آنها «ابراهیم بیک» نام دارد. و چهارمین نسل آنها دو پسر بنام صادق بیک اوغلی (۳۴-۳۶ ساله) و صابر بیک اوغلی میباشد که اکنون در کشور آلمان اقامت دارند.

این روایت را صادق بیک اوغلی (۳۴-۳۶ ساله) از زبان مادر بزرگش که ۱۰-۱۵ سال قبل در سن ۹۵ سالگی وفات کرده، روایت میکند. اکنون در تذکره تابعیت این دو برادر قومیت آنها (اوزبیک) ثبت شده است.^{۲۶۵}

روایتی گمشده تاریخی از مناطق «قیرق قیز» یا «چهل دختران»

حادثه های دیگری که نمونه های فراوانی از رفتار لشکریان امیر عبدالرحمن و در دوره های بعدی عساکر دولتی بعد از تسلط در مناطق ترک نشین انجام دادند، موجودیت جاها و مکان هایی بنام «قیرق قیز» یا «قیزلر قلعه» است که همه ولایات شمال، بیشتر در شهرستان های مختلف ولایت فاریاب وجود دارد. که تا حال در مورد

^{۲۶۵} قدیربیک تیمور اوغلی، ملیت اوزبیک، ولایت فاریاب، شهر میمنه، لیسانس حقوق و علوم سیاسی، مقیم آلمان، میونخ، سن ۳۰-۲۸ ساله.

آنها تحقیقات و پژوهش های علمی و تخصصی انجام نیافته ولی محتملاً قدمت آنها به بیشتر از یک و نیم قرن نمیرسد. اتفاقاً این موارد تا حال به واسطه هیچ پژوهشگر و نویسنده ترکی زبان تحقیق و پژوهش نشده.

در منتهی الیه قریه « قره غویلی » شهرستان المار تپه ای بلند وجود دارد بنام « چیم قلعه » که با گذشت زمان از بین رفته و به گفته موسفیدان و کهنسالان منطقه، اینجا روزگاری قلعه بزرگ و مستحکمی بود. پیوسته به این تپه بلند، تپه ای نه چندان بلند دیگری نیز در کنار آن وجود دارد که بنام « قیزلرقلعه » یا « قیرق قیز » یاد میشود میگویند اینجا چهل دختر یکجا دفن شده اند ، همه اهالی قریه بخصوص موی سفیدان حکایت میکنند که شبانه صدای دف ودایره چهل دختر در این تپه که هرشب به بزم و پایکوبی میپردازند برای مردم محسوس است.^{۲۶۶}

روایت چهل دختران از تاریخ « بیان الوقایع » محمد یوسف

ریاضی

یکی از حادثه های اندوهبار که حاکی از حرص و ولع لشکریان امیر به تجاوز جنسی بر زنان و دختران هزاره است، حادثه «چهل دختران» است. در این رویداد چهل و هفت تن از دختران و زنان هزاره که در مغاره ای پنهان شده بودند، مورد تعقیب سپاه امیر قرار گرفتند.

^{۲۶۶} جغرافیای عمومی فاریاب. محمد کاظم امینی. ص ۲۶۶

سپاهیان مکان آنها را یافتند و به قصد اسیر کردن آنان به سوی قلّه کوه فرار کردند تا به اوج قلّه رسیدند. ارتفاع آن کوه بیش از صد ذراع و از قلّه کوه تا نصف کوه صاف بود و آنان دیگر راه فرار نداشتند.

در این حال سپاه وحشی هلهله کنان چون تیره دیوان، به قصد وصال پریان نزدیک به آن مه رویان رسیدند و دختران خود را از قلّه کوه به زیر انداختند. آنان تکه و پاره شدند تا دست اجنبی به دامن عفت آن ها نرسد.^{۲۶۷}

جنبش مشروطیت و ترک های افغانستان

انقلاب مشروطه، یک رویداد عظیمی بود که در ایران اواخر دوره قاجاریه به وقوع پیوست و اثرات دیرپایی را از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و سایر بر جامعه ایران به جای گذاشت. این انقلاب را می توان نقطه عطفی در کل تاریخ سرزمین به شمار آورد که طی آن مردم ستمدیده برای محدود کردن قدرت مطلقه پادشاهان به پا خاستند و طی حماسه هایی که در این میان سهم آذربایجان و خصوصا تبریز و ستارخان در آن تعیین کننده بود، توانستند استبداد را به زانو درآورده و مشروطه را برقرار سازند؛ هر چند که در نهایت این انقلاب با دسیسه های روس و انگلیس و با سرکار آوردن رضاخان از مسیر اصلی خود منحرف گشته و زحمات مشروطه

ریاضی هروی، محمد یوسف. بیان الوقایع. بی تا. نسخه سوم، ص ۲۶۰. نسخه ۲۶۷

خواهان به نتیجه مطلوب نرسید، البته ریشه‌یابی علل این انحرافات که منجر به ناکامی مشروطیت گشت، مجال دیگری را می‌طلبد، اما در این نوشته سعی بر این است که در مورد واژه “مشروطه” مطالبی ذکر گردد و معنی یا معانی آن، از دیدگاه برخی از نویسندگان مورد بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است که واژه‌ی مشروطه از واژه‌های نسبتاً جدیدی است که در تاریخ معاصر کشور و با انقلاب مردم علیه استبداد وارد ادبیات کشورمان شده و قبل از آن در فرهنگ سیاسی کشورمان مطرح نبوده است، بنابر این واژه‌ی فوق در اوایل انقلاب مشروطه از اصطلاحات بعضاً نامفهوم برای عده زیادی از مردم بوده است. در کتاب “تاریخ مشروطه ایران” در این زمینه آمده است: «... بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد، ولی مردم بسیار دور می‌بودند و معنی و ارجح آن را نمی‌دانستند... در این هنگام نیز صد کس شبنامه می‌نوشتند و هر کس دانسته‌های خود را بیرون می‌ریختند، به جای آنکه در پی یادگرفتن باشند و بدانند مشروطه چیست»^{۲۶۸} و سپس مؤلف به ناآگاهی خود در این زمینه اشاره کرده و می‌نویسد: «من نیز {کسروی} که نخستین بار نام مشروطه را می‌شنیدم، آرزومند دانستن معنی آن بودم»^{۲۶۹} و سپس به واعظانی در شهر تبریز اشاره می‌کند که معنی مشروطه را در اجتماعات مردمی بیان می‌کردند و محاسن این نوع حکومت را به مردم شرح می‌دادند و شاید به همین خاطر نیز مردم تبریز عمیق‌تر از مردمان سایر شهرها و نقاط دیگر با این واژه و ارزش این

^{۲۶۸} کسروی. احمد (۱۳۵۱) تاریخ مشروطه ایران. انتشارات امیر کبیر. تهران. صص ۱۲۲-۱۲۳.

^{۲۶۹} همان اثر. ص ۶۰.

حکومت، آشنا بودند و براساس این آگاهی نیز تا آخر با مشروطه همراه شدند، این در حالی بود که در برخی از نقاط مردمان « نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خودسری می‌پنداشتند. »^{۲۷۰}

سعید نفیسی در این زمینه می‌نویسد: « کلمه مشروطه، اصلاً عربی و صیغه مؤنث اسم مفعول مشروط زبان عربی است. اما با این معنی که حالا بکار می‌برند در زبان عربی وجود ندارد، یعنی به معنی حکومتی که با مشورت نمایندگان ملت کار بکند. این کلمه مشروطه را به این معنی در آغاز انقلاب ایران وضع کرده‌اند و آنهم تقلید از ترکان عثمانی بوده است. »^{۲۷۱}

جنبشی مترقی و روشنگرا که در تاریخ ادبیات سیاسی کشورهای ترکیه، ایران و افغانستان به نام «جنبش مشروطیت» یا مشروطه خواهی مشهور شد. حرکتی ترقی خواهانه به منظور رفع اختناق حاکم در کشور و محدود کردن دست امرا و پادشاهان که با تطمیع علمای دینی و قشر روحانیون به مظالم و مفاسد خود لباس شرعی و حقانیت پوشانیده و کشور و مردم را به گروگان گرفته بودند، آغاز شد. این حرکت ملی و روشنفکری که در اوایل قرن بیستم میلادی در کشور بدید آمد تاثیراتی شگرفی بر وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور گذاشت.

جنبش مشروطیت در کشور عمدتاً به دور محور اهداف زیرین می‌چرخید:

^{۲۷۰} همان اثر. ۲۴۸.

^{۲۷۱} نفیسی، سعید (۱۳۴۴) در مکتب استاد. موسسه مطبوعاتی عطایی. تهران. ص ۴۹.

۱. محدودیت اختیارات شاه در چارچوب قانون به هدف پایه‌گذاری یک حکومت مشروطه به جای سلطنت مطلقه، استقلال کامل سیاسی افغانستان و ظهور افغانستان به حیث یک دولت مستقل در سیاست‌های داخلی و خارجی،

۲. حمایت از نوگرایی و پخش دانش و فرهنگ مدرن و عصری...

البته مشروطه‌خواهان پیش از پایه‌گذاری سراج الاخبار چنین اهدافی را از همان زمان ایجاد «جمعیت سری ملی» دنبال می‌کردند و در این راه قربانی‌های بزرگی دادند. این که بعضی‌ها تصور کرده اند که اندیشه‌های مشروطه‌خواهی با نشرات سراج الاخبار در افغانستان پدید آمد و محمود طرزی رهبر جنبش مشروطیت بوده، اندیشه و باوری است که اسناد تاریخی نمی‌تواند آن را تایید کند. البته پس از سرکوب خونین مشروطیت در ۱۹۰۹، نشر سراج الاخبار تکانه بزرگی بود تا اندیشه‌های آزادی و عدالت خواهانه مشروطیت بار دیگر در میان جوانان و آموزش دیده‌گان کشور گسترش پیدا کند. چنان‌که شماری از شاعران، نویسندگان و مشروطه‌خواهان در حلقه نشرات سراج الاخبار جای‌گاه مناسب و ثمر بخشی پیدا کردند. بدین‌گونه می‌توان گفت که سراج الاخبار خط نشراتی خود را با طیف اندیشه‌های جنبش مشروطیت هم‌آهنگ نمود به زبان دیگر خود به افزاری بدل شد برای پخش اندیشه‌های مشروطه‌خواهان در کنار گونه‌های ادبی دیگر از شعر نیز به پیمانۀ گسترده‌بی برای پخش اندیشه‌های مشروطیت در سراج الاخبار استفاده می‌شد.

البته در انتقاد از سیاست‌ها و روش زنده‌گی امیر این شعرهای طنز آلود بود که بیشتر از ژانرهای دیگر ادبی کاربرد داشت. شاعران مشروطه با آمیختن محتوای شعر با زبان طنز، کنایه و ارائه‌های ادبی دیگر، این ظرفیت را داشتند تا بر سیاست‌های خودکامه و شیوه زنده‌گی امیر و بی‌عدالتی‌های نظام او انتقاد کنند. چیزی که در نثر امکان کمتری آن وجود داشت. اگر هم با استفاده از نثر بر امیر انتقاد می‌شد، بیشتر آمیخته با زبان طنز بود. مثلاً محمود طرزی با نوشته طنزی «حی علی الفلاح» بر امیر انتقاد می‌کند که چرا به حل مسأله استقلال کامل سیاسی افغانستان نمی‌پردازد؟ او با این طنز می‌خواهد او را بیدار کند و به سوی رستگاری فراخواند که همانا بیرون شدن از تحت الحمایه‌گی انگلیس است.

در کلیت سراج الاخبار با نشرات خویش در یک جهت برای رسیدن به استقلال سیاسی کشور در برابر دولت هند بریتانیایی ایستاده بود و در جهت دیگر به آگاهی دهی مردم می‌پرداخت و توسعه آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را بخشی از مسؤولیت‌های سنگین خود می‌دانست.^{۲۷۲}

جنبش مشروطیت اول که در سالهای اخیر حاکمیت امیر عبدالرحمن و اوایل حکومت امیر حبیب الله شکل گرفت، با آنکه این جنبش اساساً مرکز آن کابل بود ولی نمونه‌های متبارز آن و مشهود آن قبلاً در مناطق ترکستان شکل گرفته و در تشکل آن اهالی نایب الحکومگی میمنه سهم بسزایی داشتند.

^{۲۷۲} غبار، میرغلام محمد (۱۳۴۶) افغانستان در مسیر تاریخ. مطبوعه دولتی کابل. ج اول،

از شمار افرادی که در تشکل جنبش مشروطیت سهم برارنده داشتند از جمله پروفیسر غلام محمد میمنگی (۱۲۵۲-۱۳۱۴ خورشیدی) ^{۲۷۳}، احمد قلیخان قیزیلباش چنداولی، قاضی بابامراد اندخویی (۱۲۳۷-۱۳۰۹ خورشیدی) ^{۲۷۴} و در شکل گیری جنبش مشروطیت دوم از بزرگان و مبارزانی چون محمد کریم نزیهی جلوه (۱۲۸۵-۱۳۶۶) ^{۲۷۵} و محمد یونس سرخابی (اوزبیک)، (۱۳۰۸-۱۳۷۳ خورشیدی) ^{۲۷۶} یاد اوری نمود. ^{۲۷۷}

به استناد منابع تاریخی در شرایط حساس مبارزات جنبش مشروطیت اول از جمع مبارزین، فقط پروفیسر غلام محمد میمنگی زمانیکه هیچکس از ترس جان جرات نمیکند، نزد امیر برود، با جسارت و فداکاری و قبول مرگ و شکنجه و زندان حاضر میشود تا عریضه رسمی این جنبش را به حضور امیر حبیب الله، در جلال آباد برده و به امیر بسپارد. ^{۲۷۸} پروفیسر غلام محمد میمنگی (پدر هنر نقاشی افغانستان) که پس از قتل پدرش عبدالباقی خان مینگ باشی، پس از سقوط امارت میمنه با زنجیر و زولانه یکجا با خانواده امیر دلاور خان، به کابل آورده شده و سپس بشمول ۲۸ نفر از امرا و بزرگان ترکستان در قتلگاه بالاحصار کابل قتل عام میشود. غلام محمد نه ساله تحت اهتمام مادر فاضله اش در شرایط اختناق آور نظارت

^{۲۷۳} همان اثر. ص ۳۱.

^{۲۷۴} همان اثر. ص ۲۹.

^{۲۷۵} همان اثر. ص ۴۱.

^{۲۷۶} همان اثر. ص ۵۸.

^{۲۷۷} فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. محمد کاظم امینی. ص ۲۲.

^{۲۷۸} یارقین. محمد حلیم (۱۳۸۳) برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان. نشرات انجمن اولوغ بیک.

بلخ. ص ۱۰۸.

بزرگ شده و نقاشی بزرگ و مبارزی نستوه میگردد. استاد عبدالحی حبیبی در مورد وی می نویسد:

«غلام محمد میمنگی منسوب به یکی از خانواده های متشخص و پر نفوذ اوزبیک میمنه بوده و در همان زمان از شمار چهره های روشنفکری سرشناس و از ارکان جنبش مشروطیت بود.»^{۲۷۹}

غلام محمد میمنگی در قطار سایر رهبران مشروطیت، مدت ۱۳ سال را در زندان و شکنجه های سنگین سپری نمود. وی بعد از اینکه امیر امان الله به دارالسلطنه کابل تکیه زد، به منظور تحصیل در آلمان فرستاده شده و بعد از تکمیل دوره آموزش در نقاشی، با گرفتن لقب «پروفیسری» به افغانستان برگشت.^{۲۸۰}

اتحادیه محصلان

حرکت ها و نهضت های سیاسی چون «ویش زلمیان»، «جمعیت وطن» و «ندای خلق» چاپ و نشر جرایده مربوط غیردولتی، موجودیت مطبوعات، ازادی بیان، برگزاری انتخابات آزاد به خاطر فرستادگان نمایندگان در دوره هفتم شورای ملی، به همینگونه راه یافتن عده ای از عناصر ملی و روشنفکر و وطنپرست در پارلمان و موضعگیری و مبارزات سرسختانه آنها در برابر استبداد و مظالم دولت

^{۲۷۹} حبیبی، استاد عبدالحی (۱۳۶۲) جنبش مشروطیت در افغانستان. مطبعه دولتی کابل. ص ۴۶.

^{۲۸۰} فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. ص ۴۰.

و اشتراک مستقیم شاه محمود خان صدراعظم در جریان برگزاری انتخابات؛ ضرورت و نیازمندی اینکه با در نظر داشت وضعیت جهان و اجتماعات پیشرفته و تحولات اجتماعی در کشورهای همسایه، شاه و دستگاه حاکمه دولتی برخی آزادی های سیاسی و اجتماعی برای مردم افغانستان درک نموده و در نظر بگیرند؛ به وجود آورد. به همین دلیل مرتبط به این موضوع که حقوق طبیعی جامعه و مردم بود، زمینه به وجود آمدن «اتحادیه محصلان» مهیا گردید.^{۲۸۱}

اساسنامه این اتحادیه برای نخستین بار توسط استاد محمد اکبر پامیر، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل، به مصلحت و استشاره مشاور وزیر امور خارجه و مؤسس و نخستین استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل؛ «منی منجی اوغلو» نوشته شد.^{۲۸۲} به قول یکی از اشتراک کنندگان فعال جنبش محصلان، داکتر محمد حسن شرق، این جنبش برای بار نخست در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل تأسیس گردیده بود. این نهضت زیر نظر رییس دانشگاه کابل، دکتر محمد انس، به عنوان نخستین تشکیلات آزاد روشنفکران، به فعالیت آغاز کرد. نخستین جلسات این اتحادیه در لیسه های امانی و استقلال برگزار می گردید. آهسته-آهسته در

^{۲۸۱}نخبگان شماره یکم، داکتر عبدالرحمن محمودی، انتشارات بنگاه میوند، ص ۱۱۱.

^{۲۸۲}همان اثر، ص ۱۱۲.

این سازمان فقیر محمد مہمند، نور احمد شاکر، میرعلی احمد شامل زاده، محمد کریم نصرتی، امان الدین امین پور، سید محمد میوند، عبدالرزاق آصفی، محمد نعیم کندهاری، شاه علی اکبر شہرستانی، محمد یونس سرخابی، عبدالغنی محمودی، ہادی محمودی، اسعد احسان و غبار نیز بہ آن پیوستند.^{۲۸۳}

در همان دورہ (۱۳۴۲-۱۳۵۴) دانشگاه کابل در سطح کشور یگانہ دانشگاه بودہ و در تشکیلات آن دانشکدہ ہای طب، حقوق، ساینس و ادبیات فعالیت داشت و ہیچگاہی تعداد دانشجویان آن از چہارصد نفر تجاوز نمیکرد. فعالیت ہای اتحادیہ دانشجویان، توسط اعضای کمیٹہ رہبری پیش بردہ میشد. اعضای این کمیٹہ از بین نمایندگام دانشجویان نخبہ چہار دانشکدہ، بہ شکل دورہ بی انتخاب می شدند. این اتحادیہ رفتہ- رفتہ بہ منبر سخنرانی طرفداران دموکراسی، استقلال و آزادی خواہی، تأمین عدالت اجتماعی، مساوات و برابری ملی و مبارزہ برعلیہ مظاہر استبداد و استعمار، مبدل گردید.^{۲۸۴}

در ابتدا بنابر حکم صدراعظم وقت، شاہ محمود خان در فعالیت ہای اتحادیہ فقط دانش آموزان معارف و دانشجویان دانشگاه می توانستند، اشتراک نمایند. لیکن در مراحل بعدی کمیٹہ محصلان از کنترول

^{۲۸۳}ایضاً.^{۲۸۴}ہمان اثر، ص ۱۱۳.

دولت خارج گردید. روزی در ضمن یکی از نشست های اتحادیه، نمایشی بنام «اتحاد ملی» که توسط فضل ربی پژواک نوشته شده بود؛ اجرا گردید. این نمایش سبب گردید تا خشم و غضب دستگاه حکومتی، شاه و صدر اعظم بر علیه اعضای اتحادیه بالاگیرد و در نتیجه تعدادی از هیأت رهبری اتحادیه دستگیر و به زندان افکنده شدند. این حرکت حکومت سبب اغتشاش و شورش اعضای اتحادیه شده و باعث گردید تا محصلان به اعتراضات و راه پیمایی بر علیه دولت بزنند. این اعتراضات بعد به تدبیر عبدالاحمد پنجشیری معین اداری وزارت معارف و بابه جان، یاور اول نخست وزیر کشور، شاه محمود خان حل گردیده و در نتیجه تمام دانشجویان زندانی شده از زندان رها گردیدند. ولی از بین آنان فقط سه تن مجازات گردیدند؛ یونس اوزبیک که بعد ها بنام (یونس سرخابی) مشهور شد، به فاریاب تبعید گردید؛ شاه علی اکبر شهرستانی (هزاره) و حبیب صافی در کابل در نظارت باقیمانده. و دستگاه حکومتی به صورت رسمی فرمان لغو این اتحادیه را صادر کرد.^{۲۸۵}

با مروری کوتاه بر مبارزات اتحادیهٔ محصلان در دورهٔ دموکراسی، به خلاصه های ذیل میتوان رسید:

^{۲۸۵}نخبگان درجه یکم، ص ۱۱۳.

۱. میر علی شامل زاده، داکتر حسن شرق، محمد ابراهیم کوپراتیف، عبدالهادی محمودی، شاه علی اکبر شهرستانی، عبدالوحد، یونس سرخابی، عبدالغنی، محمد حیدر ژوبیل و دیگران از شمار اعضای با احساس و مبارز ملی، جسور و فعال اتحادیه بودند.^{۲۸۶}

۲. خاندان سلطنتی، دستگاه حکومتی و اطرافیان آن از جریان دموکراسی و اشتراک عامه مردم در صفوف آنان، احساس خطر نموده و موجودیت این جریان را به ضرر خود و منافع خود دانستند. با آنکه اصلاحات به وجود آمده در دستگاه دولتی در این وقت نهایت کم و مطلقاً کافی نبوده و شکل نا پخته و نا مکمل طبیعی را بخود داشت.

۳. تمام سازمانها و گروه های دموکراتیک و ارتجاعی که باهر اسم و رسم به صورت اشکار و پنهان در این دوره فعالیت می نمودند به نحوی از انحا توسط دستگاه حکومتی، دربار، یا که حامیان و طرفداران آنان در ارتباط نزدیک بودند.

۴. روشنفکران ملی و مترقی، آزادی خواه و تسلیم ناپذیر مربوط به اقلیت های ملی و مذهبی در هر حالتی، به مقایسه مبارزین دراماتیک و تصنعی اشرافی که در صف این اتحادیه بودند؛ به سختی ضربه دیده و مجازات می شدند و اعمال تزییقات و مجازات سنگین بر آنها یک

^{۲۸۶}فاریابده ملی اینتیلیش لر تاریخی. ص ۵۸.

امر طبیعی بود. به همین دلیل فقط از صفوف این اتحادیه، یونس اوزبیک، شاه علی اکبر شهرستانی هزاره و حبیب صافی، با قهر و غضب حکومت روبرو شده، به زندان افکنده شده و تبعید گردیدند.^{۲۸۷}

^{۲۸۷}نخبگان درجه یکم، ص ۱۱۶.

بخش چهارم

ناقلین و کوچی ها ، بزرگترین درد سر

معانی ناقل در فرهنگ های فارسی

پدیده ای بنام کوچی و ناقل در ادبیات سیاسی و رسمی افغانستان تا زمان تصویب نظامنامه استبدادی انتقال ناقلین به قته غن^{۲۸۸} و شمال که در سال ۱۳۰۲ در زمان امیر امان الله صورت مکتوب و همچون مانیفیست سیاست های تمامیت طلبی در صدسال گذشته عمل کرده و میکند و جزو سیاست رسمی حاکمیت ها قرار گرفت؛ وجود نداشت. قبل از پرداختن به این بحث لازمست که معلوماتی را در مورد واژه کوچ در فرهنگ های متداول، روایت نمایم.

استاد علی اکبر دهخدا در فرهنگ بزرگ خویش در مورد این واژه می نویسد:

کوچ: به معنی لوچ و احوال باشد. (برهان) (از ناظم الاطباء). بر وزن و معنی لوچ، یعنی احوال است که بجهت کجی چشم یکی را دو بیند و آن

^{۲۸۸} صورت املایی درست نگارشی این واژه ترکی به همینگونه است. اما در افغانستان درصد سال گذشته به تبعیت از ادبیات معمول زمان تصویب این نظامنامه این شیوه غیرمعمول به صورت (قظغن) نوشته شده، که تا اکنون اصلاح نگردیده است.

را کاج نیز گویند. (آندراج). کاج. احول. (فرهنگ فارسی معین)

شاهها ز انتظار زبانی که دادیم

چشمان راست بین دعاگوی گشت کوچ

قطران (از فرهنگ رشیدی)

(ا) جغد بود، کوف نیز گویند، به ترکی بیغوش گویند. (لغت فرس

اسدی). جغد. چغور. کنگر. (از حاشیه لغت فرس اسدی). جغد را هم

گفته اند و آن پرندۀ ای باشد به نحوست مشهور و پیوسته در ویرانه ها

آشیان کند. (برهان). به معنی جغد و بوم که کوف و بوف گویند.

(آندراج). به معنی جغد و بوم. (ناظم الاطباء)

اندر آن ناحیت به معدن کوچ

دزد گه داشتند کوچ و بلوچ.

۱. عنصری (لغت فرس چ اقبال ص ۶۳).

گفت ما در سالی هزار کوچ را خدمت کنیم تا بازی درافتد. (اسرارالتوحید

ص ۱۳۸). || (ترکی- مغولی، ا) از منزل و مقامی به منزل و مقام دیگر

نقل و تحویل کردن و روانه شدن را نیز گویند. (برهان). از منزل به منزل

نقل کردن با ایل و اهل و عیال و اسباب خانه و کوچیدن مصدر آن است.

(آندراج). انتقال. جلای وطن. تبدیل جای و مقام و ارتحال و رحلت و

روانگی. (ناظم الاطباء). رحلت. مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جایی به

جایی. (فرهنگ فارسی معین). رحیل. ترحل. (یادداشت به خط مرحوم

دهخدا). این لفظ ترکی است. (از حاشیه برهان وج معین):

کوچت مبارک است و ندارم به دست هیچ
 جز خیمه کهنه ای و دو ترکی برای کوچ
 قطران (از فرهنگ رشیدی)

رسول مرگ به ناگه به من رسید فراز
 که کوس کوچ فروکوفتند کار بساز
 (کمال الدین اسماعیل)

بر سر کوچ؛ به هنگام رحلت. در سر راه رحلت و مهاجرت:
 خیل ترکان کنند بر سر کوچ

غارت کاروان که بر گذر است. خاقانی
 : بر سر کوچ بودن؛ آماده کوچ بودن

جوانی بر سر کوچ است دریاب این جوانی را
 که شهری باز کی بیند غریب کاروانی را.
 نظامی (گنجینه گنجوی ص ۲۱۰)

امثال: قلندران را چه کوچ چه مقام . (جامع التمثیل)

قلندر را گفتند کوچ! پوست تخت بر دوش افکند. (جامع التمثیل)

به معنی خانه کوچ هم هست که زن و فرزندان و اهل و عیال باشد.

(برهان). اهل و عیال و زن و فرزند. (ناظم الاطباء). به طریقه کنایه به

معنی زن شخص نیز آمده. (آندراج). زن. مقابل شوی. (یادداشت به خط

مرحوم دهخدا):

کوچت مبارک است و ندارم به دست هیچ

جز خیمه کهنه ای و دو ترکی برای کوچ

قطران (از فرهنگ رشیدی)

گروه صحرانشین بیابان گرد. (ناظم الاطباء). ایل. طایفه صحرانشین. قبیله ای در حال مهاجرت. دسته ای که رحلت کرده اند. همه افراد ایل و طایفه چادرنشین با همه چشم و اثقال. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا): مثل کوچ کولی؛ جمعیتی نابسامان و متفرق و بی نظم دسته ای با جامه های شوخ و پاره. با انبوهی و جمعیت به جایی رفتن. همه با هم با آواز بلند سخن گفتن. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). پیاده و راهزن و دزد و اوباش را نیز گفته اند. (برهان) (از ناظم الاطباء). به مناسبت دزدی و راهزنی طایفه کوچ. (حاشیه برهان چ معین). راهزن. دزد. (فرهنگ فارسی معین). و رجوع به کوچ (قفص) شود دزد کوچ؛ دزدی که از طایفه کوچ (قفص) باشد. (فرهنگ فارسی معین). رجوع به کوچ (قفص) شود :

۱. این شعر به کسانی نیز منسوب است و کوچ مصراع دوم بی شک مراد قبیله قفص است و کوچ مصراع اول تناسبی با معنی جغد و کوف ندارد و باز معنی قفص انسب می نماید.

معهدا ممکن است یکی از معانی لفظ کوچ جغد باشد، ولی این شاهد این مقصود را نمکمی رساند. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا).

۲. رجوع به معنی چهارم همین کلمه شود.

۳. ن. ل: کم، ۲۸۹

پس از دانستن مفهوم کوچی، در مورد واژه « ناقل » و « ناقلین » و تاریخ آن معلومات مختصری ارایه میگردد.

پس منظر سیاست ناقلین در افغانستان

ناقل: مترادف راوی، مورخ، نقال، ساری، منتقل کننده، حامل. برابر پارسی بازگوکننده، داستان گو، برگرداننده.^{۲۹۰} معنای لغوی « ناقل » در فرهنگ لغات به معنای کسی یا چیزی است که چیزی را از جایی به جای دیگر می برد یا منتقل میکند. همچنین به کسی که مطلبی را از جایی به جای دیگر منتقل میکند یا بازگو میکند، اطلاق میشود.

ناقل {ق} {ع ص} برنده چیزی از جایی به جایی. (فرهنگ نظام). از جایی به جایی برنده. (آندراج). آن که چیزی را از جایی به جایی میبرد. برنده و بردارنده و حمل کننده و کسی که چیزی را از جایی به جایی میبرد. (فرهنگ نظام) از جایی به جایی برنده. جابجا کننده چیزی. روایت کننده (فرهنگ نظام) بردارنده حدیث (آندراج) آنکه خبر میدهد و بیان خبر میکند.

به صدر شاه رساندند ناقلان که فلان
گذاشت طاعت این پادشاه رق رقاب

^{۲۸۹} فرهنگ دهخدا. نسخه کمیوتری.

(خاقانی)

خبر به نقل شنیدیم و مخبرش دیدیم

ورای آنکه از او نقل میکند ناقل^{۲۹۱}

(سعدی)

نظام نامهٔ ناقلین به سمت قلعن (قته غن)

این نظامنامه که در زمان امان‌الله شاه صادر شد، به منظور اسکان پشتون‌ها در مناطق شمالی، به ویژه ولایت قلعن^{۲۹۲}، تدوین شده بود. هدف این سیاست، تغییر بافت جمعیتی این مناطق و افزایش نفوذ پشتون‌ها در شمال افغانستان بود. این سیاست با واکنش‌های منفی از سوی گروه‌های قومی غیرپشتون مواجه شد. اسکان پشتون‌ها در مناطق شمالی، منجر به غصب زمین‌های آن‌ها و تغییر نام‌های جغرافیایی به نام‌های جغرافیایی پشتو شد.^{۲۹۳}

از چهره‌های مهم در اجرای این سیاست، وزیر محمد گل مهمند بود که به عنوان نایب‌الحکومه ترکستان که مرکز آن مزارشریف و بلخ بود، اقدامات جدی در راستای پشتون‌سازی انجام داد. وی زمین‌های بسیاری از اُزبک‌ها و ترکمن و فارسی زبانان را تصرف و به پشتون‌ها واگذار کرد، مراتع را به آن‌ها اختصاص داد و نام‌های جغرافیایی را به پشتو تغییر

^{۲۹۱} فرهنگ دهخدا. نسخهٔ رایانه ای.

^{۲۹۲} قته غن در این دوره نام جغرافیایی بود که شامل واحد‌های اداری ولایات کنونی بدخشان،

تخار، قندوز و بغلان می‌گردید.

^{۲۹۳} افغانستان در دو و نیم قرن اخیر ص ۸۵.

داد. در این دوران، بخشی از آثار تاریخی بلخ که به زبان‌های فارسی و ترکی بود، تخریب شد. و بسیاری از دست‌نوشته‌های کهن نیز از بین رفتند. مدارس نیز تا سال ۱۳۴۵ تنها اجازه آموزش به زبان پشتو را داشتند. سیاست ناقلین و پیامدهای آن، باعث ایجاد تنش‌ها و درگیری‌هایی در مناطق شمالی افغانستان شد و این موضوع همچنان در تاریخ و سیاست افغانستان به عنوان یک مسئله مهم مطرح است.

این قانون استبدادی تا اکنون با وجود مخالفت‌ها و تنش‌هایی خونین باز هم در حال تطبیق است. نظامنامه ناقلین قانونی بود که اولین پایه‌های بیعدالتی و تبعیض را در کشور پی ریزی و مکتوب کرد و تبعات آن تا امروز نیز دست از دامن کشور و مردم برنداشته است.^{۲۹۴}

این نظام نامه (قانون) دوازده ماده و چندین بند دارد که بخشی از آن را به عنوان نمونه ذکر می‌کنم. در ماده دوم آن چنین آمده است:

۲. مطابق نظام نامه تفریق وظایف حکام مدیریت زراعت قطغن قبل از رسیدن ناقلین، زمین‌های قطغن را به نظر دقت گرفته و برای اسکان ناقلین استحضارات اولیه را اجرا می‌دارد، از آن جمله زمینی که حالا آب داشته و برای اسکان ناقلین تیار باشد، متشخص میکند و تعداد نفری ناقلین را که در این زمین‌ها سکونت و گذاره کرده می‌توانند، تعیین میکند.»
همچنان در ماده ۶ و ۷ و بندهایش می‌خوانیم:

۶. صورت انتقال ناقلین اهالی ولایت کابل و حکومت‌های اعلای سمت مشرقی و جنوبی در نواحی قطغن و تعیین جای برای اسکان ناقلین و

^{۲۹۴} www.afghanpaper.com

صورت اسکان شان با معافیاتی که از طرف دولت داده میشود، مطابق مواد این نظامنامه تکمیل میشود.

۷. کسانی که با عیالداري خود از رعایای حکومتی متعلقه کابل و حکومت های اعلای سمت مشرقی و جنوبی خواهش زمین داری و رفتن قطغن را داشته باشند برای ترفیة حال اوشان معافیات ذیل داده میشود:

الف. برای هر فرد ذکور و انائیة خانواری که هفت ساله و یا بالا باشد فی نفر هشت جریب زمین آبی از اراضی که برای ناقلین مخصوص و معین میشود در علاقه و نواحی حکومت قطغن داده میشود.

ب. قیمت زمین مذکور از طرف ناقلین فی جریب یک شاهی به خزینة دولت تسلیم میشود. نایب الحکومة قطغن به موجب بند (۱۰) نظامنامه فروش اراضی، قبالة شرعی برای ناقلین میدهد.

ج. برای بذر افشانی سال اول فی جریب چهار سیر گندم و جو به ضمانت همدیگر داده میشود، بعد از سه سال در ظرف سه سال واپس به قرار همان سال اول گرفته می شود.

د. برای چهل جریب زمین دوصد روییه معادل ۱۸۰ افغانی ۸۲ پول عوض قیمت خرید قلبه و غیره سامان زمینداری به ضمانت همدیگر به طور تقاوی داده میشود، بعد از ظرف سه سال در ظرف سه سال گرفته میشود.

ه. از اول کشت شش سال کامل از مالیات دیوانی معاف می باشند.^{۲۹۵}

این چند نمونه ای بود از چند ماده و بند های ان. به همین ترتیب بیعدالتی سیستماتیک در سرتاسر این نظامنامه آشکار و غیر قابل اغماض اند.

فلسفه و

مبانی تاریخی سیاست ناقلین

اساس این سیاست در زمان امیر عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) گذاشته شد. از خصلت های متبارز امیر عبدالرحمن یکی این بود زمانی که وی در جریان مسافرت ها و لشکر کشی های خویش با سرداران پشتون به راه می افتاد هر گاه زمین و باغ و یا محلی خوش آب و هوا و دارای موقعیت مناسب را مشاهده می نمود به سرداران همراکب و هم تبار پشتون خویش می گفت:

-خان کاکا چه خوب جای مناسبی است. از شما خواهش میکنم که اهل و عیال خود را آورده در اینجا منزل کنید!^{۲۹۶}

به اینگونه باغ و راغ، زمین های حاصل خیز، ملکیت ها و جایداد های آبایی مردم بومی این سرزمین را به سرداران پشتون سخاوتمندانه انعام میداد. سرداران پشتون و اقوام و خویشاوندان آنها به امر شاه و حمایت شخص وی به این مناطق آمده، ملکیت و جایداد های پدیری اهالی زحمتکش این سرزمین را به ظالمانه ترین نحو ممکن تصاحب می کردند. وی با اجراً و تطبیق این سیاست شوؤنیستیک با یک تیر دو نشان میزد. یکی: با کوچ دادن اهالی پشتون از مناطق اصلی شان که جنوب و شرق

^{۲۹۶} همان اثر، ص ۱۴۵.

کشور بود، می خواست از بغاوت و عصیان آنان نسبت به خود و دولتش در امان بماند.

دومی: می خواست با جابجا نمودن ناقلین پشتون و بیگانه از محیط بر تمام مناطق ترکستان و هزاره جات، باعث تضعیف روحیه وحدت و یک پارچگی مردم در این مناطق گردیده، حامیان و پشتیبانان محلی در بین اهالی این سرزمین که دشمن حاکمیت وی بودند، بدست آورد.^{۲۹۷} وی این سیاست خطرناک را از روس ها آموخته بود. زمانی که وی مدت نه سال در پناه دولت فدراتیف روسیه زندگی کرد، این سیاست ظالمانه را از آنان کسب کرده و در زمان حاکمیت خویش مو به مو تطبیق کرد.

قیام دولت کپتان علیه حاکمیت مستبد و استبداد ناقلین

دولت پسر قابل بای قوتوری در سال ۱۲۷۹ خورشیدی (۱۹۰۰ میلادی) در شهر میمنه زاده شد وی منسوب به قبیله (اوروغ ارباب) میباشد. پدر دولت وظیفه میرآبی داشت. دولت از سنین خرد سالی دارای قوای بدنی فوق العاده نیرومند، طبیعتی آزاده و سرکش، شجاعتی تکرار ناپذیر بود. دولت کپتان برادری بنام «خالمراد پهلوان» داشت. دولت با اظهار رشادت و دلیری و شهرت در اجتماع، به خدمت نظامی فراخوانده میشود. آوازه و شهرت دولت کپتان با کشتن چند گروه از دزدان و غارتگران که امنیت حکومت اعلا میمنه را برهم زده و با استفاده از وضعیت متزلزل امنیتی کشور،

^{۲۹۷} همان اثر، ص ۱۴۶.

بالای کاروانها، محلات و مراکز تجارتی و خانه و مواسی مردم حمله نموده و با ایجاد رعب و ترس در میان مردم، امنیت مردم را به چاش کشیده بودند؛ آغاز شد.

وقتی دستگاه دولت محلی نتوانست جلو این چور و چپاول هارا بگیرد، دولت کپتان با همراهی تنی عده ای از یارانش با امکانات ابتدایی به جنگ آنان رفت و این گروه های دزد و غارتگر راکشته و برخی را اسیر نموده، به حکام دولت محلی سپرد. این وقایع مصادف بود با فرار امیر امان الله به خارج از کشور و تکیه زدن امیر حبیب الله کلکانی و دوران انارشیزم، اغتشاش و اوج انقلابات در کشور و مداخلات روز افزون انگلیس ها، در این دوره در هر منطقه و شهری قدرت های موازی رشد میکند.^{۲۹۸}

ظهور واقعی دولت کپتان از دستگیری مردم ستمدیده آغاز میشود. وی زمانیکه هنوز طفل خرد سالی بیش نیست وقتی می بیند ده و صدها نفر از همزبانان و هم تبارانش از قرا و قصبات دور و نزدیک شهر میمنه با صد رنج و محنت، محصولات زراعتی خود را روز های بازار (دوشنبه و پنجشنبه) غرض فروش به شهر آورده و در مسیر رفت و برگشت پیوسته مورد آزار و اذیت ناقلینی که در نقطه حایل بین شهر و محلات بنام (افغانکوت) قرار گرفته، مجبور به پرداخت جزیه در بدل هر بار مرکب به اشخاص و افراد گردیده؛ حتا در بسیاری حالات مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دار و ندار آنها مورد چور و چپاول قرار میگیرد؛^{۲۹۹} به حمایت از

^{۲۹۸} همان اثر، صص ۲۰-۲۱.

^{۲۹۹} همان اثر، صص ۵۵.

آنها برخاسته، خودش یکسره و یک تنه در مقابل اوباشان و قطاع الطریقان قدعلم نموده و مانع اذیت و آزار این ستمدیدگان گردیده و از آنها قاطعانه دفاع می نماید.

با وجود آنکه تا حد امکان این اهالی مظلوم از ترس زورگیری و آزار و اذیت مداوم ناقلین افغان از بیراهه ها به شهر میمنه محصولات زراعتی خودرا انتقال میدادند. ولی زمانیکه راهی جزاین معبر وجود ندارد؛ رهگذران روستایی مجبور به عبور از آن بودند.

رسم بر این نهاده بودند روستاییانی را که با چند مرکب محصولات خودرا به شهر میبردند، توقف داده با جبر و اکراه، بار آنان از الاغ پایین نموده و گندم های خودرا به بهانه بردن به آسیاب ویا هر بهانه دیگر به بیگاری می بردند. گاهی روستاییان بخت برگشته چندین روز سرگشته و سرحیران منتظر می ماندند تا، اولاغ هایشان از بیگاری برگردد و گاهی هم برگردانده نشده، آن را در مال بازار می فروختند.

چه بسا که اگر متاع این ها میوه جات و سبزیجات می بود، تا رسیدن مرکب هایشان بزور گرفته شده و آنهاپی هم که از دست زورگیرها احتمال نجات می یافت، فاسد و گندیده می گردید. در این وقت هر روستایی بومی در مقابل هر بار مرکب که به شهر میاورد، مجبور به پرداختن ده یک و جزیه در «تخته پُل» بود.^{۳۰۰}

^{۳۰۰} نام تاریخی اصلی این منطقه در شهر میمنه هنوز بین سالخوردگان به همین شکل به کار برده میشود، ولی از ابتدای دهه چهارده صد خورشیدی آنرا به نام «افغانکوت» جعل و تحریف کردند.

رسم چنین بود که در اثنای عبور از این معبر، اگر خری گوز بزند، مبلغ یک قران افغانی از مالک آن به عنوان «گوز پولی» ستانده میشود. بدبختانه این ستم و آزار و اذیت شکل رسمی را بخود گرفته در شعبات دولتی به هیچوجه قابل سمع نبود، بلکه از جانب عمال حکومتی قویاً حمایه میشد.^{۳۰۱}

دولت کپتان این قهرمان ساده دل بنابر ابراز شجاعت و دلآوری به نفع دستگاه حکومت محلی، رتبه نظامی «کپتان» از مقامات مرکزی دریافت نموده و بنام «دولت کپتان» و فرماندهی گروه چهار صدنفری به وی محول میشود. وی سوار کاری ماهر، پهلوانی کارآزموده و جوانمردی عیار است. این سالها مصادف است با آغازین سالهای حاکمیت نادرشاه در افغانستان (۱۳۰۸-۱۳۱۲) در این وقت رییس تنظیمیه مرکز حکومت ترکستان در مزارشریف «جرنیل پابنده محمد خان» و ضمناً شخص مذکور مسوول امور نظامی ترکستان و نایب الحکومگی میمنه نیز بود.^{۳۰۲}

علل و عوامل اصلی کشته شدن «دولت کپتان»^{۳۰۳} عوامل ذیل بود:

^{۳۰۱} همان اثر، صص ۵۶-۵۷.

^{۳۰۲} امینی، محمد کاظم (۱۳۸۹) حماسه دولت کپتان. نشرات جریده مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ، صص ۱۴.

^{۳۰۳} کاپیتان در اصل Capatin واژه فرانسوی است.

درجه نظامی افسری است که از نظر تاریخی معادل فرماندهی یک گروهان از سربازان است. این درجه همچنین توسط برخی از نیروهای هوایی و دریایی نیز استفاده میشود. اما معمولاً به افسر ارشدتری اشاره دارد. یک گروهان در حدود ۱۰۰ تا ۲۵۰ نفر سرباز دارد. در افغانستان دو دوره های امانیه وقبل و بعد ان به فرمانده گروه ۳۰۰-۴۰۰ نفری اطلاق می شده است.

۱. مخالفت ملی با جرنیل پاینده محمد خان قوماندان عسکری (غند مشر) و رییس تنظیمیه شمال که گفته میشود از افغانهای ناقل شمالی بوده است.

۲. حمایت دوامدار از اقشار وسیع از اهالی حکومت اعلاهی میمنه که همواره مورد آزار و اذیت متداوم ناقلین اوغان قرار می گرفتند.

۳. مخالفت با دولت ارباب و سلطان ارباب قوتوری که از دشمنان خاندانی پدرش بوده و با ناقلین برای از بین بردن دولت کپتان دست یکی کرده بودند.

۴. قدرت فوق العاده نظامی وی که با در اختیار داشتن یک کندک^{۳۰۴} نظامی رسمی از تشکیلات حکومت مانع بزرگی بر سر راه ناقلین بود که همیشه مترصد فرصت بودند تا شهر میمنه را چور و چپاول کنند.

۵. موضعگیری وی به نفع حبیب الله کلکانی در برابر جرنیل پاینده محمد خان که از طرفداران نادر خان بود.

۶. روحیه ملی و تسلیم ناپذیری دولت کپتان در مواجهه با ناقلین که خود را نماینده بالاستحقاق دولت استبدادی وقت دانسته و میخواستند بر مال و جان و ناموس مردم میمنه حکومت کنند.

۷. دفع و طرد حملات تهاجمی متداوم ناقلین و غلجایی ها بالای اهالی شهر میمنه، توسط دولت کپتان و قتل و کشتار وسیع آنان در این تهاجمات.^{۳۰۵}

^{۳۰۴} کندک لفظ تقریباً پشتو شده و نام تشکیلات نظامی با ترکیب سربازان ۴۰۰ نفر است. یک گردان سه تا پنج گروهان و معادل (گردان) در فارسی که تشکیلات ۵۰۰ تا ۷۵۰ نفر دارد.

^{۳۰۵} حماسه دولت کپتان. صص ۲۱-۲۳.

دولت کپتان با قهرمانی و شجاعت تسلیم ناپذیر در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در نیمه روز گرم و سوزان تابستانی در حالیکه از چهارطرف در محاصره شدید نیروهای ضربتی اعزام شده از مرکز، نیروهای نظامی دولت و نیروهای داوطلب حشری ناقلین محلی، قرار گرفته بود در یک جنگ نابرابر در منطقه « امامصاحب » میمنه زمانیکه برخی سربازان و افرادش کشته شده و برخی تطمیع گردیدند، در حالیکه دو تفنگ « یازده تیر ناوه ای » وی از شدت فیرهای متوالی، انقطاع نموده و آتش نمیکرد و با برداشتن ده ها زخم مهلک برا اثر خونریزی، در قبر کهنه ای موضع گرفته و از هوش میرو، نیروی بیشمار و مسلح حکومتی و داوطلب ساعت‌های تمام از ترس نمیتوانند به موضع او نزدیک شوند، سرانجام در اواخر روز یکی از داوطلبان ناقل بنام « فقیردلاک » که وظیفه کناله نوازی در رساله عسکری دارد، به وی نزدیک شده وجسد بیجان ویرا هدف قرار میدهد.^{۳۰۶}

جنازه وی را برای عبرت و انتباه مردم محیط، مدت سه روز در گرمای سوزان تابستان در قشله عسکری کهنه (گذر پریدگاه کنونی) از یک درخت توت میآویزند. و مدت سه روز تمام زنبور ها وحشرات گوشت بدن او را از جاهاییکه به وسیله آتش مرمی ها سوراخ - سوراخ شده بود، طعمه خویش ساخته و ناقلین به اقارب و خویشاوندان وی اجازه تکفین و تدفین ویرا نمی دهند.^{۳۰۷}

^{۳۰۶} همان اثر. ص ۲۵.

^{۳۰۷} همان اثر. ص ۲۶.

درسالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ سید حیدر قریشی یکی از سناریست ها و نویسندگان، بر اساس روایات عینی کهنسالان و ثقات میمنه، جزییات این واقعه را جمع اوری نموده و شکل فلمنامه در آورد. وی علاقه عجیبی به این داستان داشت، مظلومیت قهرمان این حماسه در روح وی بحدی تاثیر گذاشته بود که وی تا آخر عمر نتوانست گریبان خود را از چنگ آن نجات دهد و در سایه همین کابوس، وی زندگی خود را به قمار زد. وی یکسال بعد از کشته شدن مظلومانه دولت کپتان، درست در همان قریه ای که این فاجعه در آنجا روی داده بود؛ متولد شد.

وقتی که وی دنیا آمد هنوز قطرات خون معصومانه حسینی این جنایت بزرگ در کربلای یزیدی عمال دژخیمی حکومت تک قومی، خشک نشده بود.^{۳۰۸}

سیدحیدر قریشی یکی از پیشگامان عرصه کار سینما و سینماگری در افغانستان شمرد. وی در دوره تسلط جابرانه جمهوری داوود خانی به همیاری برخی از شخصیت های ملی و فرهنگی اوزبیک در شهرکابل « کمپنی اپارسین فلم » را در موقعیت کنونی بین قلعه فتح الله و چهارراهی حاجی یعقوب (اشرف وات، داکاکین مربوط دکتور اسماعیل علم، طبیب خانوادگی ظاهرشاه) تاسیس کرد. این کمپنی فلم سازی اولین محصول خود را براساس داستان زندگی « دولت کپتان » به تصویر برداری کشید. این فلم در بین سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ در اطراف و نواحی شهر کابل و باغ

^{۳۰۸} برای معلومات بیشتر در مورد سیدحیدر حیدر قریشی نگاه کنید: حماسه دولت کپتان، صص ۳-۹.

بابر، به شکل رنگی ایستمن کالر، به تخنیک ۱۶ میلیمتری سینماسکوب فلمبرداری گردید. فلم مذکور با رویکار آمدن حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تشکیل حکومت تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی و قطع رابطه سیاسی با کشور های اروپایی که قرار بود برای شستشو از مجاری رسمی به آلمان فرستاده شود، ولی به دلیل قطع روابط سیاسی افغانستان با کشورهای اروپایی، از مجاری غیرقانونی به پاکستان ارسال گردیده و از آنجا به آلمان رفت و از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۵ صحنه های زیادی از آن به وسیلهٔ موسسهٔ دولتی «افغان فلم» حذف و سانسور گردید و نکتیف آن به شکل عمدی سوزن زده شد.

زیرا با سوزن زده شدن، نور از مجرای ان عبور کرده و مانع دید سکنس ها میشود و تصویر از بین میرود. باوجود حاکمیت حزب و دولت به ظاهر دموکراتیک و مترقی در آن دوره، دستگاه دولتی پس از آگاهی از موضوع فلمنامه که ایستادگی و عصیان در برابر دولت وقت بود، با ترس از اینکه سوژهٔ فلم مذکور سبب تحریک مردم بر علیه حاکمیت های برسر اقتدار نگردد، از طریق افغان فلم به موسسهٔ مذکور ابلاغ نمود که نام این فلم را تعویض نماید، سپس در همان سالها، نام آن به «غار تگران» تعویض گردید.^{۳۰۹}

نسخهٔ اصلی شوتنگ شده فلم مذکور به شکل غیر قانونی به واسطهٔ یکی از آشنایانش به نام منیرخان که یک افسر ارتشی باز نشسته افغان و ظاهرا دوست وی بود، از طریق پاکستان به منظور شُست و شو به کشور آلمان

^{۳۰۹} همان اثر. صص ۶-۷.

فرستاده شد. سالیان درازی از سرنوشت فلم اطلاعی در دست نبود، مدتی شایع شد که صندوق های فلم گم شده، در این میان شادروان قریشی سالیان دراز از کابل به پاکستان در رفت و آمد بود و این حرکات وی کاملاً تحت کنترل سازمان امنیت دولتی بود.

زمانیکه درک فلم پیدا شد وی توان پرداخت هزینه ای را که قاچاقبران تعیین کرده بودند، نداشت و از هرکه تقاضای کمک می نمود، همکاری نمی کردند.

فلم هنری « دولت کپتان » باهزینه سنگین به شکل رنگی ، شوتینگ گردیده بود و یکی از اشتباهات عمده مسوول آن، این بود که وی اولین محصول هنری یک کمپنی شخصی را به شکل رنگی تولید میکرد؛ حالانکه بعد از تولید چند محصول سیاه و سفید و به چلند افتادن آنها میتوانست این کار را در صورت بدست آوردن شهرت و سرمایه، انجام بدهد.

در این فلم سینماگرانی چون عباس شبان، سلیمان علم، انجنیر عبدالله عزیزی، خانم عاقله، خانم مریم بهار، محمد جان گورن، عزیزالله هدف، وکیل نیک بین، توره باز خان، آقای قدیری و در نقش مرکزی خانم ماری و محمد هاشم زارع نقش بازی نموده و آهنگ های متن فلم توسط خانم هنگامه اجرا شده بود. ۳۱۰

سرمایه فلم مذکور به شکل سهامی تهیه شده و قسمت اعظم منابع مالی آن توسط حاجی بیغمبرقل توغاچی و برخی به صورت سهامی تمویل گردیده بود. شادروان سید حیدر قریشی از سال ۱۳۵۷ تا اوایل سال ۱۳۷۱

۳۱۰ حماسه دولت کپتان. صص ۷-۸.

درشهرنو کابل در کمپنی اپارسین فلم که ۱۳-۱۴ سال تمام از کرایه محل تا محصول برق و تیلفون آنرا بدرستی نپرداخته بود و محل وسیع کمپنی بر اثر عدم مواصلت به موقع فلم، طی سالیان دراز به یک اتاق کوچک که خودش در آن فقیرانه زندگی می نمود تقلیل پیدا کرده بود. زیرا تمام وسایل وملزمات کمپنی را که به مبالغ هنگفت خریداری و موسسه را تجهیز نموده بود، از شدت فقر و مجبوری فروخته و طی سالیان متمادی مخارج زندگی خود کرده بود. در این سالها وی از طریق خطاطی و ساختن چارت متعلمین مکاتب، به سختی روزگار می گذرانید.

پس از پیروزی حکومت مجاهدین و وضعیت ناهنجار پیش آمده وی به میمنه بازگشت و سالها سرگردان ماند. زیرا در طول این سالها هرچه از پدرش زمین و جایداد مانده بود، وی هزینه موسسه فلم سازی نموده و آنچه هم باقیمانده بود، به علت عدم حضورش در میمنه، برادرانش تصاحب کرده بودند. در سالهای حاکمیت جنبش ملی - اسلامی جنرال دوستم، شادروان سید حیدر قریشی با دوستی سابقه ای که با دکتور کریم زارع والی جوزجان داشت، یکجا با وی چندین بار به حضور جنرال دوستم رفته و از وی تقاضای کمک مالی برای استرداد فلم مذکور نمود ولی، جنرال دوستم جواب قناعت بخش و امیدوارکننده ای به وی نداد. تا اینکه داکتر کریم زارع در سال ۱۳۷۶ در انفجار برنامه ریزی شده در هواپیمای حامل اعضای کابینه عبدالرحیم غفور زی، در فضای بامیان کشته شد.

پس از نزاع و کشمکش های سازمانی و شخصی ذات البینی در شمال طی سال ۱۳۷۶ و فرار نخست جنرال دوستم به خارج کشور و قدرت گیری

جنرال عبدالملک، شادروان سید حیدر قریشی به معرفت عده ای از افراد نزدیک به جنرال ملک، به حضور وی رفته و تقاضای حمایت مالی برای مطالبه این فیلم که سرمایه معنوی مردم ترکی زبان بود، نمود ولی از آن جایکه این تیکه داران قومی، به هیچ چیزی جز پول و قدرت و زر اندوزی ارزش نمیدادند، اعتنایی به این تقاضای وی نکرد.

در طول این مدت از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۸۵ که مصادف با مرگ وی در فقر و ادبار بود، منتظر دست حمایتی برای مطالبه فیلم و تحقق رویای کودکش بود که به قیمت عمرش بالای آن مایه گذاشته بود. وی پس از از اینکه از حمایت مالی رهبران به اصطلاح سیاسی اوزبیک ها نا امید شد. با عالمی از محرومیت در انتهای فقر و ادبار در اثر بیماری مزمن که عاید حالش شده بود در سن ۷۵ سالگی در قریه امامصاحب در ماه حوت ۱۳۸۵ زندگی را بدرود گفت.^{۳۱۱}

حلقه های این فیلم اکنون در یکی از کشور های اسکدیناوی بوده و مبالغ هنگفتی ضرورت دارد که پس از منتاژ، صدا برادری و برخی مسایل فنی و حرفه ای دوباره بر سر پرده آید، مبلغی که تا حال هیچ رهبر و تیکه دار قومی و متمول و ثروتمند یا گروه و افراد گردن گیر نشده تا آن را بپردازند. در سالهای ۱۳۸۳-۱۳۸۴ عده ای از اقوام و بستگان دولت کپتان به منظور زنده نگهداشتن نام و خاطره وی تصمیم گرفتند تا چند جریب زمین موروثی متعلق وی را که از پدرش میراث رسیده بود، به ریاست معارف

^{۳۱۱} همان اثر. ص ۷.

میمنه بخشیده و تقاضای اعمار مکتب را برای اهالی قریه قوتور در قسمت جنوبی مرکز شهر میمنه را نمودند.

این پیشنهاد مدت طولانی در ادارات مرکزی و واحد ولایتی در دوران بود، مرکز وزارت معارف در زمان عهده داری آقای حنیف اتمر به ریاست معارف ولایت فاریاب ابلاغ نمود: شخصی که قرار است مکتب بنام آن مسما شود بنابر معلومات موجود آدم یاغی، باغی و سرکش در برابر حکومت وقت بوده، بناً این پیشنهاد مردود میباشد. عده ای محاسن سفیدان و بزرگان قومی که متصدی این امر خیر شده بودند، به نویسنده سطور مراجعه نموده و مشوره خواستند، برای تکمیل این مامول زندگینامه ای مستند و مفصل برمبنای واقعیت های تاریخی که فداکاری ویرا نسبت به حاکمیت وقت نشان میداد، نوشته و به منظور ارسال در مرکز وزارت به ایشان سپردم. پیشنهاد مذکور به مرکز وزارت فرستاده شده و پروژه اعمار مکتبی به نام «لیسه پسرانه دولت کپتان» منظور و طی چند سال ساختمان آن متصل قرارگاه پسته های نظامی اردوی ملی در تپه های جنوب و جنوب شرقی مشرف به شهر میمنه اعمار گردید. این مکتب طی سالهای فعالیت به یکی از مکاتب پر جنب و جوش با جمعیت بزرگی از متعلمین در اطراف شهر میمنه مبدل گردید.

ولی در هنگامه اوج گیری جنگهای ویرانگر بین دولت و طالبان در جریان آخرین روز های سقوط شهر میمنه و اطراف آن^{۳۱۲} ساختمان این مکتب توسط یکی از افسران نظامی پشتون که سمت فرماندهی پسته نظامی

^{۳۱۲} ماه اسد سال ۱۴۰۰ خورشیدی.

حاکم مشرف بر مکتب مذکور را داشت، عمداً مورد آتشباری متداوم سلاح های سنگین قرار گرفته و سو ختانه شد. من مدتی بعد از این حادثه گزارشی مستند مصور از آن تهیه کرده و از طریق صفحه فیسبوک شخصی خود نشر نمودم.^{۳۱۳}

خواهر زاده پسر دولت کپتان به نام « جنرال سخیداد کپتان » که یکی از افسران با سابقه و مسلکی بود، سالها بنابر انتساب به خانواده دولت کپتان، مقهور و مغضوب نظام های حاکم از دوران ظاهر شاهی تا دوران کرزی شاهی گردید. شادروان سخیداد کپتان بتاريخ نهم میزان سال ۱۳۹۳ به حیث قوماندان لوای اول پیاده در فاریاب مقرر و مدت یکسال وظیفه نظامی اجرا نمود. بالاخره بر اثر کینه و کدورت مقامات ارشد پشتون در سطح رهبری وزارت دفاع، از وظیفه عزل و خانه نشین گردیده و براثر مریضی به تاریخ نهم قوس ۱۴۰۱ خورشیدی در شهر میمنه دیده از جهان فرو بست.^{۳۱۴}

روایت شفاهی دولت کپتان

غم بیلن غصه سینی

درازاب حصه سینی

برینگه تعریف قیله ی

^{۳۱۳} <https://www.facebook.com/share/p/16MqZxERPW/> kazim amini

^{۳۱۴} <https://www.facebook.com/story.php?story>

fbid=111886745084815&id=100796902860466&locale=fa IR

دولت جان قصه سینی

گلله باقچه اوی لاری

کورینمه ی کیتی بوی لاری

سیلکیله یدی، کیله دی

جانیمگه کلمه گوی لاری

آت دی طنابی ایپ دان

اوقیب نمازی، خفتان

دنیا دن نامید اوتدی

قابل نی اوغلی، کیپتان

کبا بی نی سیخی گه

قره ب قالدیم رُخی گه

دولت جان دی آیته من

فیته نی اول رُخی گه

قولی گه کتته تبر

کنده لرنی یار مه دی

پاینده خان وصیت قیلدی

دولت کپتان بارمه دی

دمبوره ده گی تار گه
فیصله بولگن کار گه
دولت صلاح سی بیته
اولتیردی سماوار گه

شیرین شکر سوزی دن
یاش آقه دی کوزی دن
بیر تولی عسکر کیلدی
دولت کپتان ایزیدن

ارپه - بوغدای نی اوردی
عسکر نی قطار تیردی
فوج و پلتنگ کیلدی دیب
دولت گه خبر کیلدی

کونه دیدیم، کونه دی
کوز لری شمع دیک یانه دی
تفنگ دی شانه گه آلیب
دولت توریب جونه دی

کاگل لرینگ نی تره ب
 کیلیدیم ایزینگدن سوره ب
 دولت جان اوردم بولدی
 راسته بازار گه قره ب^{۳۱۵}

گلاب سپیدیم یوزینگ گه
 یاش ایلندی کوزینگ گه
 قنفاق قیله ی اوکه جان
 انصاف بیرسین اوزینگ گه

قصاب ده گی گوشیم گه
 کیچه کوشمه- گوشیم گه
 دولت کپتان نی آیت دیب
 قویمه دیلر اوز خوشیم گه

بلاسینی آله من
 قچان ایریلدی قوزی دن
 دولت کپتان ایلگری
 عسکرلر هم ایزی دن

^{۳۱۵} حماسه دولت کپتان. صص ۱۱۱-۱۱۲.

رفیغ نی مخته مه دی
چوب نی بیرگه نیخته مه دی
هر قنچه که قیلدی لر
دولت کپتان تاخته مه دی

بلانگ نی آله ی قوزیم
قچان کیلیب سن سوره ب
دولت هم اوردم بولدی
امام صاحب گه قره ب

بودنه نی پلی گه
قطار ده گی نلی گه
ایندی تفنگ آتيله ديب
ایتدی عسکرلری گه

تیگیرمان بوققه سی دن
جفتله ب آل یققه سی دن
گوله ژاله دیک کیلر
دولت جان ارقه سی دن

پخته تشله گن تون دن

مین گپ اور گندیم سین دن
 دولت کپتان قصہ سی
 یادگاری قالسین مین دن

چیلیم لرنی چاغلہ دی
 سینہ لرنی داغلہ دی
 بو جیلگی دن اوق تیگدی
 رومال بیلن باغلہ دی

بودنہ کیلدی دام گہ
 گلدی چیقردی میدان گہ
 ایاغی کچل - کچل
 یتیشدی امام جان گہ^{۳۱۶}

ہوا دہ گی ابرگہ
 بندہ قیلگن صبرگہ
 باریب کیردی اکہ جان
 سبیل کهنہ قبر گہ

ییرینی تاپمہ ی کیتی

^{۳۱۶} همان اثر، صص ۱۱۳-۱۱۵.

رفیغ لرینی مخته دی
دولت قبر گه کیردی
عسکر لر قره ب تاخته دی

دروازه نی اچمه دی
آت دی میندی قاچمه دی
خدا قیتدی دولت دن
یازده تیره کوچمه دی

کاکل لرینی تره ب
یوردیم یولیگه مره ب
تفنگ نی قولاج قیلدی
تولی مشر گه قره ب

بودنه نی دانی گه
عزت قیلدی میهمانی گه
تفنگ دی قولاج قیلدی هم
هیچ کیم کیلمس یانی گه

باغده گی تیره گی دن
هم کتته درگی دن

خی تفنگی بولمسہ

قورقہ دیلر یورہ گی دن

پیشین گہ بیڈیک نان دی

رفیق جانمہ - جان دی

اوزینی دستگاہ لری

یوقہ تدی دولت جان دی

قصہ قیلدیم اورہ نی

قولگہ آلدی دورہ نی

سینہ دن بالہ ب اوردی

سبیل یازده تیرہ نی

آت دی طنای ایپ دان

کویله ک ایشتانی صوف دان

دنیا دن نامید اوتدی

قابل نی اوغلی کپتان

شکر خدا اکہ جان

زیارت قیلدیم سخی نی

ینہ آنہ توغرمی ؟

دولت جان دی دلاور نی

هیچ کیم دی چاره سی یاغ

خدا قیلگن جبر دن

مرده سین چیقردیلر

سبیل کهنه قبر دن

دل بیلن گرده سینی

مرده نی زرده سینی

پریدگاه گه آستی لر

دولت جان مرده سینی

بیرگن کاوله یدی کازه

کیتمه بوله من نازه

بیش مینگ نفر اوقیدی

دولت کپتان گه جنازه

بلانگ نی آله ی ملا

قولینگ دن توتسین الله

مرده سیگه اوقیدی

بیر اونته-بیر داملا

قولتیغی گه یاشیردی
 کتته کم دن آشیردی
 دولت نی مرده سینی
 ایلتیب خاککه تاپشیردی

طویله گه باغله لگن آت
 قول لریگه بار ساعات
 دولت که اولیب کیتدی
 شهید بولدی خالمرات

یککه تارتدی تاوان دی
 دیوانه قیلدی خان دی
 قیته آنه توغرمی ؟
 دولت جان دیک جوان دی^{۳۱۷}

چیلیم لرنی چاغله گن
 سینه لرنی داغله گن
 مزار کیلیب دولت کپتان
 هزاره لرنی قاوله گن

^{۳۱۷}همان اثر. صص. ۱۱۶-۱۱۹.

هه اوچتی یه، هه اوچتی!
چاونی دن کفتر اوچتی
عین چاشگاه پیشین گه
دولت جان اوققه اوچتی

تورمنی بیلن تات گه
باله نگ خانه آبات گه
ایسیز هم دولت کپتان
بیرقتله بارگن هرات گه

آت ده گی ایگر لریم
تیکدی می خبرلریم
دولت یادیم گه کیلسه
در آلر جگر لریم

بیستی تولدی بهاری
پا تابه نی آهاری
آغه م دیب ایززلییدی
دولت کپتان خاهاری

توت درخت نی دانه سی

بیر قولچ بار شانہ سی

آنہ نگ بولسم اولہ ی دیب

جورہ ب قالدی آنہ سی

قصاب نی بیرگن گوشی

آدم دی کفن پوشی

ہمہ لالہ زار بولدی

دولت جان قوم و خویشی

ہوا گہ چیققن آی گہ

سر ریشته بولگن جای گہ

دولت نی قصہ سینی

خلاص قیلدیک شو جای گہ^{۳۱۸}

^{۳۱۸}ہمان اثر.ص. ۱۳۰.

سرگذشت «توره» جوانمرد عیار

در ادبیات شفاهی و فولکلوریک اوزبیک های افغانستان دو سیمای متباز و قهرمان بیشتر از همه معروف است. یکی «داستان جوره یا بای جوره» و دیگری «داستان توره یا بای توره». که این دو داستان از لحاظ تاریخی و جغرافیایی در زمان و مکان مشخصی اتفاق افتاده است. در مورد بای جوره، پژوهشی را بنام «غمنامه بای جوره» در سالهای ۱۳۶۹-۱۳۷۰ انجام داده و طی ۵-۶ شماره‌گان جریده فاریاب به نشر سپردم.^{۳۱۹} در مورد داستان قهرمانی «توره» چنانکه بعداً تذکر داده میشود، دانشمندان دیگری تحقیق نموده و آنرا در مطبوعات کشور معرفی نموده اند.

توره در لغت به معنای جوانمرد، بهادر، شجاع، دلیر، شاهزاده، پسرشاه معنی میدهد. این نام واژه در آثار تاریخی ترکی بیشتر به عنوان اسم ترکیبی اشخاص ویاصفت به کار برده شده است. همچنین «توره» به معنای قاعده، قانون، راهکار، اصول نیز آمده است.

توره در بین ترکی زبانان افغانستان آسیای میانه به عنوان نام واژه برای پسر بچه گذاشته شده و از قدیم الایام کاربرد داشته و با پسوند و بدون پسوند به اشکال: توره قل، توره بای، توره جان، توره خان به کار برده میشود.^{۳۲۰}

^{۳۱۹} کلکسیون جریده فاریاب سالهای ۱۳۶۹-۱۳۷۰.

^{۳۲۰} صفحه فیسبوک شخصی مولف.

ادبیات شفاهی با فولکلور ترکی- اوزبکی از غنماندی خاصی برخوردار است که متأسفانه در یک قرن اخیر در ثبت و نشر این میراث گرانبها طوریکه بایسته است، جز موارد خیلی اندک کارهای لازمی انجام نشده است. در این ادبیات شفاهی راویان و حاملین آفریننده گان میراث های فولکلوریک نظریه جنسیت و سن و سال تقسیم بندی شده، هرکدام و ویژه گیها و ژانر های خاص خویشرا دارند. از جمله نوعی ژانر به نام « نای- نای » ویژه دختران نوجوان میباشد که سرود مخصوص اند.

به همین گونه ژانر، « توره » نام نوعی ژانر ادبی است که روایت کنندگان و ایجادگران آنها را به نام « توره چی » یاد میکنند. توره به شکل ساده و تکی با دمبوره و یا بدون آن نیز اجرا میشود. توره چی ها با دمبوره که یکی از آلات موسیقی سنتی کهن ترکی است، توره میخوانند. توره یا (توره چیلک) به شکل دو- سه تایی به گونه مناظره و شعرجنگی و اکثر بصورت تنهایی اجرا میشود.

بصورت عموم توره چی ها، خوانندگان و نوازندگان عوام میباشند که به یاری حافظه و استعداد فی البدیهه منظوم حکایت و روایت های معروف مردمی را که ریشه در تاریخ و ادبیات محیط و کشور دارد نسل به نسل روایت میکنند و در برخی موارد خود واقعات و چشم دیدها و برداشت های خود را از واقعات و حوادث مختلف که پشتوانه مردمی دارد، به اوزان هجایی- سیلابی به زبان نظم کشیده و در مراسم و مناسبت های مردمی و ملی اجرا میکنند.^{۳۲۱}

^{۳۲۱} این توضیحات براساس تجارب شخصی خودم در این ساحه میباشد.

توره چی ها داستان های مردمی و قهرمانی، قهرمانان گمنام را که اساساً به جهت محکومیت زبان اوزبیکی که تا نیم قرن قبل با ممنوعیت خواندن و نوشتن مواجه بود، به خوانش گرفته و ان را ثبت کرده اند. علاوه بر این بیان دردها و رنجها و آلام و شرح هجران، داستان دلدادگی و سوز و گداز های عاشقانه و آنچه که در ادبیات مکتوب و معیاری به نام (ژانر غنایی و تغزلی) یاد میشود، نیز از مضامین و سوژه های مهم، ژانر «توره» است. همچنان این ژانر گاهی به عنوان وسیله بیان روایت های حماسی (ایپیک-ایپاس-ایپایا) وقهرمانی ها اشخاص و افراد در راه مصالح مردم و هویت ملی و دفاع از حقوق مردم مظلوم و نوامیس ملی و قومی جان خود را از دست داده اند، نیز به کار برده می شود.

توره ای که در باره ان بحث میکنیم یک جوانمرد و عیار به تمام معنی بود. عیار به معنای زیرک، چالاک، حيله گر و جوانمرد آمده است. عیاری به نوعی از تربیت قدیم بوده و از اواخر قرن دوم هجری وجود داشته است. عیاران اصول و روش های مخصوصی در زندگانی داشته اند که کم کم با تصوف آمیخت به صورت جوانمردی درآمد.

عیاران یا جوانمردان یا فتيان طبقه ای از طبقات اجتماعی خراسان اسلامی را تشکیل می دادند متشکل از مردم جلد و هوشیار از طبقه همه مردم که رسوم و آداب و تشکیلاتی خاص داشته اند و در هنگامه ها و جنگها خودنمایی می کرده اند. این گروه بیشتر دسته هایی تشکیل می داده اند و بعضی اوقات بیاری امرا یا گروه های مخالف آنان برمی خاسته اند و در

زمره لشکریان ایشان می جنگیده اند . در عهد بنی عباس شمار عیاران در بغداد سیستان و خراسان بسیار شد.^{۳۲۲}

عیاران طبقه‌ای از افراد سیستان بودند که اصول اخلاقی و مبارزاتی به خصوصی را انتخاب کرده و یاری رساندن به ضعیفان را حرفه خود ساخته بودند. عیاران گروهی بودند که طرفدار جوان‌مردی و بخشش و کمک به مستضعفان بودند و کسانی را که ظالم تشخیص می‌دادند را بدون اعتنا به قوانین حاکم مجازات می‌کردند و اموال آنان را میان افراد بخشش و تقسیم می‌کردند.

اغلب گروه‌های عیاران پیشوایان و رئیسانی داشتند که به قول مولف تاریخ سیستان آنان را (سرهنگ) می‌نامیدند. عیاران افراد جنگجو و شجاع و جوانمرد و ضعیف نواز بودند. عیاران سیستان در بیشتر موارد با مخالفان حکومت عباسی همدست می‌شدند و در گروه سپاهیان آنان در می‌آمدند به طور مثال در قیام حمزه خارجی یکی از سرهنگان عیاران به نام ابوالعریان با او همراه بود دیگر حرب بن عبیده بود که عامل خلیفه اشعث بن محمد بن اشعث را شکست داد.

یعقوب بن لیث صفار از همین دسته بود و به یاری عیاران سلسله صفاری را تاسیس کرد. عیاران جوان‌مردی پیشه داشتند و به صفات عالی راز نگهداری و دستگیری بیچارگان و یاری درماندگان و امانت داری و وفای عهد آراسته و در چالاکی و حیله نامبردار بودند. عیاری و کاکه گی و جوانمردی قبل از اسلام و بعد از اسلام نیز در سرزمین خراسان و ماوراءالنهر

^{۳۲۲} <https://www.beytoote.com/art/negah-gozashte/were-companions.html>

بین اهالی بومی ترکی زبان و فارسی زبان به عنوان یک سنت و آیین برگزیده تا چند چند دهه قبل پابرجا بود. ۳۳۳

قیام ملی «توره» بر علیه خوانین ناقلین

توره که به عنوان قهرمان عصیان های ضد فیودالی و ضد استبداد در شماره های هشتم و نهم سال ۱۳۵۰ مجله لمر توسط زنده یاد رفیق یحیایی باز شنا سنده شده مردی بوده با احساس، مبارز، مدافع حقوق دهقانان و تهی دستان و دشمن ارباب و خان و خوجه یین. به علت داشتن چنین صفات نیک انسانی اش برای او نامردانه توطیه ها چیده و دسیسه های ساختند. تا آن که بالاخره دست این نامردان به او رسید و با جفا هایی که در حقش انجام دادند، سر انجام از نعمت زنده گانی نیز محروم شدند، به این ترتیب که نخست نامزدش را به دیگری دادند. تا خورد و خواب را بر توره حرام سازند و چنین نیز شد، توره آرام ننشست و بیش از پیش به اذیت طبقات مرفه و وابسته به حکومت پرداخت تا آنکه دستگیرش نموده به امرنایب سیاه به توپش پراندند نایب سیاه که از اشخاص سفاک و جلادان رژیم نادرشاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲) بود. به گفته شاد روان یوسف آیین، محمد یعقوب نام داشت که بعد از به قدرت رسیدن نادرخان به عنوان رییس تنظیمیه و نایب الحکومه (والی) تخار و بدخشان تعیین گردید. و در این سمت باپیش برد سیاست سرکوبی مردم شمال و انتقال تعداد بی شماری

از ناقلین از ولایات جنوبی و شرقی کشور در آنجا، در بهم اندازی های قومی که نتایج بسیار تلخ آنرا نیم قرن بعد هلاهل وارچشیدیم، سهم بسیار فعال داشت. ۳۲۴

در این سال که آغاز دوره نادری هست، او نیز مانند امیر عبدالرحمن استبداد دیگری را در کشور حاکم ساخت که تعیین محمد یعقوب، معروف به (یعقوب سیاه) و یا (نایب سیاه) برای سرکوبی مردم قته غن و بدخشان یکی از نمونه های کوچک استبداد اوست.

این شخص به امر نادر شاه تمام عناصر بانفوذ، ضد استبداد و کله شیخ را با حيله های گوناگون منقاد و مطیع دولت ساخت ویا اینکه آنها را از بین برد. و هر کجا عیاری دید، یا آدم صاحب رسوخ و با نفوذی که امکان خطری برای دولت از او متصور بود، بی رحمانه از بین میبرد. توره یکی از آنها هست که با دسیسه چینی به اعدامش برابرساختند.

توره که از قربانی های چنین سیاست گردن افراشته ستیزی دولت وقت است؛ از اهالی قریه «شیره» مربوط به منطقه «ماندره» ولایت تخار است که اولاده اش به قول سید حفیظ بهشتی سال ۱۳۶۲ در سلول های زندان صدارت برای نگارنده حکایت کرد. هنوز هم در آنجا زندگی داشته در همان سال نواسه دختری او (از خانم اولش) به اسم سید عباس در آن قریه آسیایی و قطعه زمینی داشت.

مقاله دکتر اسدالله شعور ۳۲۴

<https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%.html>

توره که از جوان مردان و کاکه های منطقه بود. در جنبش معروف به (باسمه چی) ها به همکاری ابراهیم بیک لقی و انوربیک پاشا، بر ضد روسها برای آزادی بخارا جنگیده بود؛ از این جهت نیز در ولایات شمال از شهرت نیک و محبوبیتی برخوردار بود. او از متنفذین و اربابان به زور پول میگرفت و به تهی دستان میداد. ۳۲۵

« طوره - توره » جوانمرد در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در محلی بنام « دوره » در شهر « خان آباد » که در آن زمان مرکز ولایت قته غن و بدخشان (ولایات بدخشان، تخار، بغلان و قندوز امروزی) بود، به فرمان « نایب سیاه » حاکم ولایت قته غن به توپ پرانده شد.

برای نخستین بار سروده های داستان توره توسط آواز خوان و هنرمند معروف خلم که بنام « بچه رحمان » مشهور بود. خوانده شده است. رحمان خواننده ، پدر این آواز خوان و کاکایش « یوسف دمبوره چی » از یاران خاص توره بوده اند که اسم یکی شان در ترانه توره نیز ذکر یافته است. بخش هایی از ترانه توره که توسط این قلم از هنرمندان مختلف به ثبت رسیده و متن مرکزی آن که از روی هفت نمود (ورینت) بر قرار ساخته شده بار اول در پایان نامه دوره لیسانس نگارنده در رشته روزنامه نگاری از دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۴ خورشیدی، درج گردیده است. ۳۲۶

۳۲۵ <https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%.html>.

۳۲۶. شعور. دکتر اسدالله. مفاهیم شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان

این کتاب بعدها در سال ۱۳۶۷ زیر عنوان « مفاهمه شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان » به نشر نیز رسیده است. متن ترانه یاد شده که صورت کامل ترانه « توره » نیز هست، چنین است:

دوبیتی ها محلی قطغنی توره

سر دشت ایرگنه

توره قدم میزنه

دو تا پیر بغلانی

کتیش سخن میزنه

دهقانک کار میکنه

نوکر ارباب بوده

توره ره خبر کنین

« خواجه بین »^{۳۲۷} زمین خورده

خرمن پیر زنکه

نوکر ارباب برده

توره ره خبر کنین

(خواجه بین) زمین خورده

^{۳۲۷} به اعتبار متن داستان و روایت ها نام کسی که نامزد توره را بزور به وی گرفته میدهند.

خوجه بین ده شادیانه

سر توره بدگمانه

دهقانک بید می خوانه

توره جان خپ می مانه^{۳۲۸}

توره غزو می کنه

اسپه جیلو می کنه

خان و مان ظالمه

چپو- چپو می کنه

توره جان سبزینه

کل کارایش مردینه

دعا کنین جوانا

مادر داغیش نه بینه

از جوانا مردی بین

نامرد، نامردی بین

خوجه بین گشته روباه

^{۳۲۸}کلکسیون مجله لمر. سال ۱۳۵۰. سال اول نشراتی. مقاله محمد رفیق یحیایی.

زورش رسید ده (کیلین) ^{۳۲۹}

توره گریان می کنه

اسپش دیکلان می کنه

کیلینیشه می برند

ده را بیران میکند

توره جانم ، توره چی

(یوسف دمبوره چی)

میده-میده می خوانه

(مامد سان چارکی) ^{۳۳۰}

(سرپل محیب الله) ^{۳۳۱}

توره می گفت: او خدا!

دعاکنید جوانا

توره رفته دم بلا

^{۳۲۹} بزبان ترکی به معنای (عروس).

^{۳۳۰} یکی از راویان داستان توره، بعداز یوسف دمبوره چی.

^{۳۳۱} محلی در شهر خان آباد قندوز.

توره جان و (سید غریب)
مرگ تان گشته قریب
مرگ هم به مردا خوبس
نامرد به کس نیست حیب

شیشته بودم به دربار
کله آمد پیکه دار
(نایب) به (کوتوال) می گفت:
سر توره را ور دار

توره جان (مزاری)
مادر نکو تو زاری
آخر به توپ سرکار
توره میشه چنواری

توره جان بهادری
پهره دارایت کابلی

آخر توره می برند
سر توپ قاطری

توپہ بردند بہ دورہ
ماندند بہ نام تورہ
با تو می گویم پالوان
بیا بریم ، سیل تورہ

توپ اول صدا کد
تورہ رہ وارخطا کد
توپ دوم صدا کد
تورہ خدا رہ یاد کد

توپ سوم صدا کد
تورہ ، رسولہ یاد کد
توپ چارم صدا کد
بند- بندشہ جدا کد

ای سر دریا کلان
او سر دریا کلان

سرچوک (خان آباد)
سر تورہ آویزان

(قوشخانه) میانه

آورد تو تای جوانه

خانه ره جارو کنین

میارند مرده شانه^{۳۳۲}

داستان مرگ نامردانه توره جوانمرد توسط حکومت استبدادی نادرخان، با آنکه در مطبوعات رسمی در وقت و زمانش انعکاس نیافت، ولی چون اسطوره قهرمانی بعداز مرگ او به طور گسترده ای در ادبیات عامیانه و فولکلوری مردم قته غن و ترکستان راه گشود و به نسل به نسل و سینه به سینه نقل شده و تا روزگار ما رسید.

این روایت تاریخ به شکل دوبیتی های محلی به زبان فارسی از تقریباً یکقرن بدینسو به عنوان یک داستان محبوب مردمی توسط هنرمندان بزرگی بازخوانی گردیده و در قالب آهنگ در آمده است.

توره خان مینگ باشی که بود؟

وی از افسران نظامی مشهور ولایت ترکستان است که اصلاً از مردم بلخ بوده، ولی در آقچه، خان آباد و میمنه به عنوان افسر نظامی کار کرده و به سبب صفات مردمی اش در همه صفحات شمال و ترکستان از محبوبیت ویژه یی برخوردار بود. در آن هنگامی که ظلم و تعدی امیر عبدالرحمن، مردم را به جان رسانده بود، شهزاده محمد اسحاق پسر امیر محمد اعظم

^{۳۳۲} شعور، دکتر اسدالله (۱۳۶۷) مفاهمه شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان، کابل.

خان که خود را جانشین پدر و پادشاه کشور میدانست و از طرف کاکایش، امیر عبدالرحمن فرمانروای ترکستان تعیین شده بود. برخلاف امیر رویه بسیار نرم و مردم دارانه‌ی‌ی را در پیش گرفت و این امر عناصر ضد استبداد و از جمله (توره خان مینگ باشی) و همفکران او را به دورش گرد آورد.

این‌ها در سال ۱۲۶۷ خورشیدی (۱۸۸۸ میلادی) بر علیه عبدالرحمن قیام نموده، بعد از تامین ولایات قطغن و بدخشان، به سوی کابل به پیشروی پرداختند، اما قوای امیر در موضع غزنی گک که در ۷۹ کیلومتری شهر مزارشریف بین مرکز ولایت بلخ و آیک مرکز ولایت سمنگان واقع است، استحکامات او را در هم شکست؛ و از سوی دیگر پایتخت دست به پرو پاگندهای وسیعی بر علیه او زد تا از حمایت مردم بی نصیبش گرداند.

در نتیجه این تبلیغات عساکر میمنه طی قیامی جنرال شربت خان قوماندان طرفدار اسحاق خان را با چند تن دیگر از رهبران جنبش ضد استبداد دستگیر نموده به ولایت هرات که تحت امر مرکز بود، فرستادند. حکمران هرات با اعدام این جنرال وطن پرست با پنج نفر دیگر از رهبران یاد شده که عبارت بودند از: صمد خان کومیدان، توره خان مینگ باشی، المار خان قراول بیگی، کمال الدین شاغاسی و امیر بیک خان، کله‌های شانرا پر از گاه ساخته به حضور امیر به کابل فرستاد. ۳۳۳

این واقعه تاریخی در گرماگرم سقوط خان نشینی‌ها مستقل و نیمه مستقل میمنه به دست اولاده امیر دوست محمد خان در ترکستان به وقوع پیوست. در سال ۱۸۸۷ میلادی، امیر دلاور خان پسر امیر حکومت خان،

والی میمنه تعیین شد. وقتی به میمنه رسید علیه افغانها قیام کرد و توسط قشون بلخ سرکوب شد و میر حسین خان بار دوم والی تعیین شد. در سال ۱۸۸۸ میلادی سردار اسحاق خان پسر کاکای امیر عبدالرحمن خان در بلخ اعلان استقلال کرد و حسین خان را به فریب به مزارشریف خواست. حسین خان به اسحاق خان بیعت نکرد و به قتل رسانیده شد. مردم میمنه جسد حسین خان را به میمنه نقل داده و به قبرستان حضرت امام باقر دفن کردند. در سنه ۱۳۰۸ قمری (۱۲۶۹ خورشیدی - ۱۸۹۰ میلادی) محمد شریف خان پسرش سنگ لوحه ای بالای قبر پدرش نصب کرد. شاعر ی هم تاریخ وفات حسین خان را به قطعه یی سروده ،
بیتی از آن چنین خوانده میشود:

تصریح کرد سال وفاتش به میان فکر

افزون ز یکهزار و سه صد بود، پنج سال ۳۳۴

مردم میمنه به قیام برخاستند. طرفداران سردار اسحاق خان که صمد خان، طوره مینگ باشی ، کمال الدین ، جنرال تربت خان و امیر خان بیک بود، دستگیر کرده از راه بادغیس به هرات فرستادند. در حصه مرغاب شش نفر مذکور را کشتند، سر های کشته شدگان پر از گاه شده به کابل فرستاده شد. ۳۳۵.

^{۳۳۴} یاد نامه نغیر فاریابی، ص ۴۴.

^{۳۳۵} همانجا.

فاجعه سرپل و زنده سوزاندن دهقانان اوزبیک توسط ناقلین اسحاقزی

اسحاق زیبی ها کی بودند؟

اسحاق زیبی ها از قبایل ابدالی بودند که در اطراف قندهار زندگی می کردند و همزمان با تثبیت حکومت قاجار و قدرت گرفتن محمود شاه، بر لاش و جوین مسلط شدند و شاه پسندخان توانست قلعه های لاش و جوین را بازسازی کند. سردار احمدخان اسحاق زیبی همزمان با میرعلم خان حاکم قایینات، قدرت این خاندان را به اوج رساند. اگرچه او در جنگ قاجارها و افغان ها قلمروش را از دست داد، ولی بعدها توانست آن را به دست آورد و به عنوان مهمترین حاکم محلی سیستان ظاهر شود. او توانست با میرعلم خان رقابت کند و پس از تجزیه هرات با کمک امرای افغان و انگلیسی ها، لاش و جوین را به قلمرو ایران برگرداند.^{۳۳۶}

طایفه اسحاق زیبی در سه کشور افغانستان، ایران، پاکستان زندگی می کنند. اما هسته اولیه و پایگاه مرکزی باستانی آنان بنابر گفته کتاب سیستان نویسنده جی پی تیت، قلعه لاش جوین ولایت فراه می باشد.^{۳۳۷}

این طایفه به چهار تیره بزرگ تقسیم میشود:

۱. مندی زیبی.

۲. ایدو زیبی.

^{۳۳۶} https://www.farhangekhorasan.ir/article_13597.html

^{۳۳۷} سیستان، جی. پی. تیت، مترجم غلامعلی ربیس الذاکری، ص. ۷۱.

۳. هوا زیی.

۴. فیرو زیی.

هر کدام از این تیره‌ها به ده‌ها تیره کوچک‌تر تقسیم می‌شود. اسحاق زهی‌ها در ایران در استان گلستان. سیستان بلوچستان و اکثریت در افغانستان در نیمروز. هلمند و فراه و... زندگی می‌کنند.^{۳۳۸}

سرپل و اسحاق زیی‌ها

در اواسط قرن ۱۹ شهر سرپل نیز مانند شهرهای دیگر ترکستان جنوبی چون میمنه، اندخوی، آقچه و تاشقورغان به شکل حکومت‌های کوچک خود مختار اداره میشد و تحت حاکمیت ذوالفقار شیر از قبیله تورکان اچه میلی قرار داشت. همو بود که حصار مستحکم و زیبای بالا حصار سرپل را اساس گذاشت و پسرش آنرا به پایه تکمیل رسانید.

ذوالفقار شیر و پسرش محمود خان بیکلربیگی هردو انسانهای دانش دوست و ادب پرور بودند، شاعران وقت در رابطه به تاریخ بنا و شکوه این دژ با عظمت اشعار زیبایی سروده بودند. من برخی از این اشعار را در اختیار داشتیم، اما افسوس که شاعر توانمند سنگچارکی نجم الدین ذاکر که کارنامه‌های پدر و پسر را در مثنوی «محمودنامه» به وزن شهنامه به رشته نظم کشیده است، در توصیف سرپل اشعار زیبایی دارد که در آن از جمله گفته می‌شود::

^{۳۳۸} همان اثر. صص. ۱۹۹-۲۰۰.

سرپل لقب جوزجانان بنام
 ملک پاسبان آستان امام
 اگرچند بلخ است ام البلاد
 که گویا چنین بلده هرگز نژاد^{۳۳۹}

بعدا در زمان حاکمیت امیر عبدالرحمان خان، فاشیزم قبیلوی در کشور حاکم شد. این گماشته و سرسپرده انگلیس پس از قتل عام و نسل کشی در هزاره جات، متوجه ترکستان گردید و خواست این سیاست استعماری را در صفحات شمال نیز تطبیق کند. بر اساس آن تمام رهبران حکومت های محلی خودگردان و روحانیان متنفذ ترکستان یا کشته شدند و یا به کابل تبعید و بعدا سر به نیست گردیدند. سید محمد خان پسر محمودخان بیکلربیگی سرپل نیز درین جمله بود.

پس از کشته شدن امیر حبیب الله مشهور به بچه سقاو توسط نادرخان ، حکومت سرپل در اختیار ناقلین اسحاقزایی قرار داده شد و عبدالغفور اسحاقزی که بعدا تا آخر حیات رییس شرکت اتحادیه مزار شریف بود، به حیث حاکم خود مختار سرپل تعیین گردید. این خوانین تازه به دوران رسیده، سرپل را میدان تاخت و تاز خود ساخته، از توهین و تعذیب و قتل گرفته تا زنده سوزاندن ها هر نوع ظلم و ستمی را که توانستند درحق باشندگان این شهر انجام دادند. زمین های حاصل خیز را با وجود قباله های شرعی مالکان غصب کردند و چون دستگاه حکومت در دست شان

^{۳۳۹} <https://af.shafaqna.com/FA/219295>

بود، قباله های جعلی برای آنها درست کردند. در نتیجه، چند خانواده کوچی در ظرف چند سال به ملاکان و زمینداران بزرگ تبدیل شدند و تا سالها با سرنوشت مردم بازی کردند. ۳۴۰

روایتی از مظالم خوانین اسحاقزی در سرپل

دولت مرکزی در سرپل یکی از سران ناقلین عبدالغفور خان پسر غلام رسول خان را به صفت حاکم شهر مقرر کرد. و تمام امور دولتی اعم از اداری و مالی و قضایی را در اختیار او گذاشت. غفور خان که مردم او را بنام (غفور کور) یاد میکردند، با استفاده از قدرت مطلقه خود بیداد و ستم را بر مردم از حد گذرانید، اراضی دهقانان دهات دور دست را با قباله های جعلی که مهر محکمه و امضای قاضی را در خود داشت، به تصرف اعضای خانواده خود درآورد.

در جمله آنها قباله هایی وجود دارند که حدود و اربعه آنها را موازی طبیعی چون راه عام، تپه، جوی عمومی و دامنه کوه تشکیل میدهد و چندین قطعه زمین با قباله های شرعی در محدوده آن قرار دارد. به خصوص در «بغاوی» خان های اسحاقزی، صدها جریب زمین دهقانان کم بضاعت را توسط همین گونه قباله ها تصاحب نموده، مالکان آن را به بردگان خود تبدیل کرده بود.

عبدالروف خان برادر او در روزهای بازار در دکان یکی از بزازان می نشست و کسی را که بی اعتنا به او و بدون سلام و تعظیم از برابرش میگذشت توسط اردلی های خود، میخواست و جریمه میکرد. مثلاً: میگفت تو که به کلانها احترام نمیگذاری، پنجاه افغانی جریمه هستی و در برابر هر اعتراض و دلیل رهگذر، جریمه را مضاعف ساخته میرفت و پول جریمه چند برابر میشد و او مجبور بود این پول را از هرجایی که پیدا میکرد به اردلی خان بپردازد.

ظلم و آزار خوانین بر مردم حد و حصری نداشت، مخصوصاً کسانی را که در برابر مظالم آنها مقاومت نشان میدادند، به شدت مجازات میکردند قصه تعذیب و تحقیر سلطان خان پدر محمد قل خان را کمتر کسی خواهد بود که بیاد نداشته باشد. او، کلان قریه صیاد بود و به نسبت عدم قبول دستور خان، توسط نوکران مسلح وی به شدت مجازات شد و به خاطر پایان آوردن حیثیت او در بین قوم، یکجا با گاو های قلبه برای کوبیدن خرمن به گله گاو بسته شد.^{۳۴۱}

خانواده ما نیز از این تأدیب و تجاوز در امان نماند. به تحریک خان ها چند نفر از قریه « توغنی » ادعای قتل بر پدرم نمودند. پدرم مرحوم سید معصوم خان که سر پرست یک خانواده مرفه الحال و با وجاهت در شهر ما بود، به دستور خان کلان در حویلی قلعه مانند آنها محبوس و به زنجیر کشیده شد و در بدل آزادی او، مبلغ گزافی طلب کردند. چون تهیه آن برای

۳۴۱

<https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photos/a.134335206758881/501791516679913/?type=3>

خانواده مقدور نبود، مادر کلان مجبور شد بیش از چهار جریب زمین باغی مارا به قیمت نازل به فروش رسانید، پسر خود را از حبس خان رها سازد. ابراً خط و کیل مدعی که در آن گفته است: گمان قتل بر مدعی الیه حقیقت نداشته بنابراین (از دعوی گمان مذکور خود طوعاً و رغبتاً اصلتاً و وکالتاً ابراً عام و تام، صحیح و شرعی نمودم که هرگاه بعد از این دعوای مذکور را بالای معصوم خان مذکور نمایم، باطل باشد) و به تاریخ ۲۴ جدی سال ۱۳۰۸ نوشته شده و مهر محکمه و شماره ثبت (۷۱ بر ۳۹۷) را با خود دارد، نزد من محفوظ میباشد. البته پول پرداخته شده را خان ها گرفته بودند. حاکم مستبد و فاشیست سرپل «غفور خان اسحاقزی» بعداً به حیث رییس شرکت اتحادیه مزارشریف تعیین گردید. و تا آخر در راس این وظیفه قرار داشت. قرار معلوم او وظیفه تنظیم کار و فعالیت خوانین ناقلین ولایت مزارشریف و حکومت اعلای میمنه را داشته است.^{۳۴۲}

این خانواده با محمد گل مهمند، دشمن سوگند خورده ترکان افغانستان پیوند عمیق داشتند و او را به تخریب بالاحصار تاریخی سرپل که توسط ذوالفقار شیر، اساسگذاری شده و توسط پسرش محمد خان بیگلر بیکی اکمال یافته بود، تشویق کرده بودند و اراضی عقب بالاحصار را که مشرف به دریا و تفرجگاه مردم بود و در ملکیت دولت قرار داشت، در اختیار کسانی گذاشتند که خدمتگذار آنها بودند. و نیز باغ ها و اراضی باقیمانده از هندوی متوفی بنام «سنتو» را تصاحب کرده بودند. غلام سرورخان، برادر غلام رسول خان اسحاقزی، پنج پسر داشت:

^{۳۴۲} صفحه فیسبوک شخصی دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی.

۱. کمال الدین. ۲. اکبرخان. ۳. بهاءالدین خان. ۴. محمود خان. ۵. کریم خان. کمال الدین خان اسحاقزی که با همشیره علومی ها (منظور عبدالحق علومی و نورالحق علومی اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در زمان حاکمیت داکترنجیب الله) ازدواج کرده بود به کمک آنها با خانواده های محمد زایی ها نزدیک شد و مورد اعتماد و حمایت «سردار عبدالولی» داماد ظاهر شاه قرار گرفت. و با اهدای تحفه های گرانبهای خود چون : بالاپوش های زنانه از انواع پوست قره قل، توجه زن او « بلقیس » دختر شاه را نیز جلب کرد و به صفت نماینده با صلاحیت سردار ولی شناخته شد و چند دوره به حمایت مستقیم او، برخلاف اراده ۹۰٪ مردم به حیث وکیل سرپل در شورای ملی انتخاب گردید. و فاجعه جمعه خونین (۲۲ دلو ۱۳۴۳) را سازماندهی و رهبری کرد.^{۳۴۳}

فاجعه آدم سوزی در سرپل به وسیله اسحاقزی ها

ریشه این جنایت به تقریباً یک قرن قبل، زمان سقوط حکومت امیر حبیب الله کلکانی و رویکار آمدن نادر شاه و خانواده او برمیگردد. در این دوره در تمام مناطق شمال کشور از کوهدامن الی آخرین نقطه فاریاب و بدخشان، غور و بادغیس کشتار و اذیت عناصر آزادیخواه و مبارز ملی با اتهامات مختلفی چون همکاری با حبیب الله کلکانی، تماس سری با دولت شوروی، داشتن تمایلات کمونیستی، تمایلات تجزیه طلبی و صد ها بهانه

^{۳۴۳}<https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/?type=3>

دیگر که هیچ یکی از آنها واقعیت نداشت عملی گردید. در جریان همین سرکوب های جابرانه محمد گل مهمند، غلام رسول پرمچ ، غلام حیدر عدالت و غیره در پهلوی کشتار ها و آزار و اذیت مردم بومی شمال ، هزاران جریب زمین، باغ و دیگر دارایی های مردم به جبر واکراه، تصرف و سخاوتمندانه در اختیار ناقلین دو طرف خط دیورند با امتیازات بی حد وحصری گذاشته میشود.

در منطقه سرپل نیز این پلان با تمام تبعات آن عملی وزمین های زراعتی و باغ های مردم بومی الاصل اوزبیک جبراً قبضه و در اختیار خوانین اسحاق زیی که یکی از آنها غلام سرور اسحاق زیی در قریه بغاوی میباشد، قرار داده میشود.

مسأله زمین خوارگی و پاکسازی قومی، با انتقال ناقلین و هجوم های سازمان یافته کوچی ها ، یک سیاست دیرینه دولتی درین کشور است ، که براساس آن هزاران خانواده بومی در ولایات مختلف، منجمله ولایت سرپل، در دوره حکمروایی خانواده نادر محکوم به از دست دادن زمین و دیگر داشته های حیاتی خود گردیده، و مجبور به ادامه زندگی با پذیرش وظیفه مزدوری یا دهقان وابسته به زمین ، در بالای همان زمین های پدری غصب شده خود، به نفع غاصبین قبیله سالار اسحاق زایی و دیگر زی-زی سالاران حاکم گردیده اند.

اهالی بغاوی با زحمت و مشقات تمام یک سنگزار را بعد از رنج و عذاب فراوانی که زن و مرد ، خورد و بزرگ، پیر و جوان منطقه می کشند به زمین قابل کشت و زرع مبدل می نمایند. محمد اکبر اسحاق زایی و برادرش کمال

الدین اسحق زایی که به حمایت همه جانبه دولت در آن وقت سمت نمایندگی مردم سرپل را در پارلمان داشت ، با دیدن این آخرین دستمایه زندگی مردم فقیر و مظلوم ، فکر تصاحب آن را می نماید. با لآخره با استفاده از خوش باوری و سادگی آن دهاقین مظلوم ، ایشان را در نزد خود احضار و از نام دولت بالای آنها حکم صادر مینمایند که باید زمین هارا ثبت دفتر مالیه دولت نمایند. آن بیچارگان مظلوم هم که از نام دولت به جز از خشونت و تحقیر چیز دیگری در خاطر ندارند با شنیدن این مسأله، رضایت خود را به انجام این کار ابراز نموده و به قاتلین خود وعده رفتن به دفتر ماموریت مالیه اولوسوالی و ثبت زمین هارا میسپارند.

روز دیگر اکبر اسحق زیی و برادرش کمال الدین اسحق زیی باز هم آن مظلومین را احضار و میدهند که این کار را خود آنها انجام داده اند و هیچ ضرورتی به رفتن آنها در دفتر مالیه نیست. دهاقین نیز این امر را به فال نیک گرفته و از اینکه مجبور به رفتن در نزد مامورین حکومت و قبول هزاران توهین و تحقیر بجرم ندانستن زبان های پارسی و پشتو و بالآخره پرداخت رشوه نمیشوند خوشحال گردیده و بالای یک قطعه کاغذی که قبلاً آماده گردیده مهر و شصت مینمایند. براساس همان کاغذ جعلی ، دهاقین فریب خورده مدت سی سال تمام بخشی از حاصل دسترنج خود را بنام مالیه تحویل آن خان های افعی صفت نموده و هیچ سوالی از هیچ کس نمی نمایند، فقط خوشحال بدان اند که سپاهی دولت یکجا با نماینده خان دروازه های آنها را دق الباب و اذیت نمیکند تمام.

هم مالیه گیرنده همین خان های اسحاق زیبی اند وهم دفتر مالیه و گدام هم خانه خود آنها است. فاجعه آدم سوزی قریه بغاوی شهر سرپل، که به روز جمعه بیست و دوم ماه دلو ۱۳۴۳ خورشیدی اتفاق افتاد و در آن به تعداد شش تن (به روایتی ده تن) از دهاقین نگون بخت آن قریه، بعد از تیرباران و بزکشی توسط محمد اکبر اسحاق زی، برادر کمال الدین اسحاق زی، که در آن زمان امتیاز وکالت شورا را هم به نمایندگی از مردم سرپل دارا بود، به کام شعله های آتش قرار گرفته و بصورت وحشیانه سوختانده می شوند، یکی از هزاران جنایت انجام یافته توسط قبیله سالاران مهاجم و غاصب در آن حوالی است که تا امروز، هیچ مرجعی حاضر به تحقیق و مجازات عاملین آن نگردیده است^{۳۴۴}.

انعکاس این فاجعه در ادبیات معاصر اوزبیک

این واقعه هولناک همانطوریکه در ابعاد اجتماعی و سیاسی یکی از وحشیانه ترین جنایات قرن در تاریخ افغانستان محسوب شده و بازتاب وسیعی در آن زمان و پس از آن در کشور بجا گذاشت. این فاجعه بعد از وقوع موج وسیعی از اعتراضات مردم افغانستان را در شرایط استبدادی ظاهرخانی باخویش داشت. تظاهرات گستردهٔ محصلین دانشگاه کابل، اعتراضات و تظاهرات سرتاسری متعلمین مکاتب و اهالی بومی در مراکز ولایات شمال

^{۳۴۴} مقاله بروفیسر بسم الله <https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=1600>

توردیقل میمنگی .

مزارشریف، جوزجان، سرپل و میمنه و موج عظیمی از نفرت مردمی از این عمل ضد انسانی بجا گذاشت و تاسالیان دراز ادامه داشت.

جزئیات این فاجعه وحشیانه در ادبیات ترکی-اوزبیکی نیز توسط شعراً و سخنوران اوزبیک به گونه وسیعی با جزئیات به تصویر کشانیده شده است. این واقعه توسط سه شاعر بزرگ همروزگار اوزبیک به نظم کشیده شده اند. ایرگش اوچقون (۱۳۰۶-۱۳۸۸)^{۳۴۵} ضمن یک قصیده بنام (عیدی) که در عالم مهاجرت در سال ۱۳۴۳ پس از انفاذ قانون اساسی ظاهرشاهی سروده و آن را به محمد ظاهر شاه تقدیم کرده، این واقعه فجیع را به نظم کشیده است. این قصیده بلند بالا، تصویر گویایی از محکومیت و محرومیت سیاسی اوزبیکان افغانستان در شرایط استبدادی که اهالی بومی کشور از خواندن و نوشتن به زبان مادری و سایر حقوق اجتماعی و سیاسی محروم ساخته شده بودند، به نمایش گذاشته و دوره دموکراسی قلابی ظاهرشاهی وشاهی مشروطه وی را منتقدانه زیر سوال میبرد. شاعر در این قصیده با ردیف (بچه غر) ظاهرشاه را مخاطب قرار میدهد. در ابیاتی از این قصیده به تبعات فاجعه سربل اشاراتی دارد:

بیره مینگ بولسین مبارک ای مسلمان بچه غر!
 اوی ایچینگینی تانگری قیسلین شاد و خندان بچه غر!
 حق، عدالت، حریت دیب الداتیلدینگ دایما!
 نیرده حق؟ نیرده عدالت؟ نیرده انسان بچه غر؟
 ایسکی قانون اساسی ینگس سیدن فرق سیز

^{۳۴۵} رنگین کمان شعر. تذکره سخنوران فاریاب. چاپ تهران. ص ۲۱۰.

سحر باز دیک ایسک لرنی ینگى قیلغان بچه غر!
(اون شبرغانلیک) یاقیلدی تیپ- تیریک کیم سوره غای؟
قیسی قاضی؟ قیسی مفتی؟ قیسی دیوان بچه غر؟
شکل دولت شاهى مشروطه لیکن شرط یوق!
مطلقیت تختیده مشروطه سلطان بچه غر!
شاه حاکم، شاه مختار، غیر مسوول مقتدر
مالک ملک أمم، ای رب افغان بچه غر!
ینگى قانون اساسی ایسکی سیدن فرقسیز
لیک اول سردار عالی سن پیوسخان بچه غر!
حق بیریلمس، حق الیغای، حق اوچون اولمک کیره ک
هم شهید، هم غازی دور حقه قاووشغان بچه غر!^{۳۴۶}
این شاعر ملی و بزرگ در شعر دیگری، از این فاجعه به زبان هنری تصاویر
روشن به دست داده و از حاکمیت استبدادی دادخواهی میکند:
ای یورت اباد عدالت بار دیر دیگن
اباد وطن می مشرقی می لغمان می ؟
شبرغانده ایر کک خاتون ، اون اوزبیک
اولدیریلیب یاقیلغانی ، یلغان می ؟
قان ییغلاشیب اندخوی ، شبرغان ، سرپل
یو باردیلار قورولتای گه بیر قاپ کول
حق بیرینی تاپیشمای ای غافل قل!

^{۳۴۶} آمینی. محمد کاظم (۱۳۸۴) افغانستانده گی اوزبیک شاعرلری. انتشارات انجمن قلم
افغانستان. مطبعه میوند. کابل. صص ۲۶-۲۸.

بو عصر فضامی ؟ یا ظاهر خان می ؟
 شبرغانده ایکی کافر یوقالدی
 بیر سوریک گناه سیز تول یتیم قالدی
 معصوم لرنی قیریب کیم رشوت آلدی ؟
 اصل قاتل ملت می ، قوماندان می ؟
 قندوز، خان اباد ، حضرت امام ده
 توکیلگن قان توکیلما دی ویتنام ده
 آی بیگ ، تاشقورغان ، تالقان ، بغلانده
 بوغیلگان لر اوزبیک ، تورک می ، اوغان می؟^{۳۴۷}
 شادروان محمد امین اوچقون (۱۳۰۸-۱۳۹۱) ^{۳۴۸} یکی از شعرا و
 ژورنالیستان مشهور و شخصیت ملی اوزبیک، موسس و مدیر مسوول
 نخستین جریده بنام «یولدوز» در (۲۴) سرطان سال ۱۳۵۷ بود. وی در رابطه
 به این فاجعه غم انگیز سروده اندوهباری بنام (سرپلده آتش) دارد:
 سرپل ده طغیان ، سرپل ده آتش
 کیم کویدیریلدی (سیککیزته دهقان)
 بیر نیچه قانخور، انسان سرکش
 ابلگیده بولدی بو ظلم و طغیان

 ناگه قوتیرگن ، قانخور «سپی لر»

^{۳۴۷} این شعر را در سال ۱۳۷۱ در جریان تحقیق در مورد زندگی و آثار شادروان نفیر فاریابی، در

یک دفتر یادداشت پیدانمودم

^{۳۴۸} رنگین کمان شعر. ص ۲۲۴.

نان ییب همیشه ، دهقان قولیدن
اوشبو سپیله ، «اسحق زی» لر
اسمین توتیشگه ، عارایتگه ی انسان

بیرمینگ و اوچ یوز، قیرق اوچ ییلینده
سرپل ده بولدی ، اوشبو جنایت
افغانستان نینگ، خلقین تیلینده
نفرتله قالگه ی، بو قانلی داستان

اوشبو جنایت، تاریخ ده قالگه ی
انسان ایشینی، تاریخ اونوتمس
تورکستان اهلی، بیرکون اوچ آلگه ی
کیلگای محقق ، بیر ینگه ی دوران

افغانستان نینگ ، دولت بناسی
فاشیست بیر قوم ، بیرله قوریلگن
ظلم و ستم نینگ ، بو دور اساسی
کییم خلق لرنی ، قیلگان پریشان

هوشیار اولینگلر ، ای اولکه داشلر
فرصت نی قولدن، بیرماک خطا دور

بیرلشسین ایندی ، همتلی یاشلر
قیلسین اولوس نینگ ، دردینگه درمان

ایسکی بنالر، آخر بوزولگه ی
جبرزمان نینگ ، دور بویله حکمی
خوشبخت توپلام ، بیشک توزولگه ی
حقیقه بیتیشگه ی ، هر تورلی انسان^{۳۴۹}

دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی یکی از شعراً و دانشمندان شناخته شده اوزبیک که خود از اهالی بومی سرپل و به نحوی از انحا شاهد این فاجعه هولناک بوده و خانواده وی به سختی مورد آزار و اذیت قرار گرفته، در دفتر اشعار خود به نام (یوره سرلری) با زبان هنری، ضمن غزلی از این فاجعه، تصویر آفرینی نموده و تاثرات قلبی خود را از این رویداد غم انگیز روایت میکند:

بیغله سم ایکی کوزیمدن اقیزیب مین یاشلر!
سوو بولیب آققه ی چیدالمسدن بو تاغ و تاشلر!
قانگه تولدی کونگلیم ایل نینگ آغیر احوالین کوریب
چونکه تقدیری بیلن اوینر نیچه اوباشلر
تا «بوغایی» اوستیده یاغدی مصیبت یاغمیری
ظلم اوتی بیرلن توتاشتی سرپل و لولاش لر
غفلت اویقو سیدن اویغانینگ وطنداشلر کیلینگ!

^{۳۴۹}امینی. محمد کاظم (۱۴۰۳) رنگین کمان شعر. تذکره سخنوران فاریاب. موسسه انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران. صص ۲۱۹-۲۲۱.

قويدیلر مقصد ساری آله قدم یولداشیر
کیم ایدیک تاریخده بیر کون، نی بولدیک عاقبت ؟
ای ستم استیده قالگن بینوا قرداشیر
تیکله گین قدینگنی، سیندیرعیش وعشرت کاسه سین
اوزگه لر ایلگی نینگ استیده قالر عیاشیر
آلپ سین ایسکی جهان تاریخیده، سین ارسلان!
همتینگگه عالم اهلی کوپ دیگن شاباشیر
علمینگ اوتیدن بیر اوچقون (کورگانی) جدولین
(آق سرای) و (تاج محل) فضلینگ اوچون پاداشیر
تیکله دی شرق اوغانیش دوری (نوایی) همتی
بو یوتوق لرنی چیزیب قالدیردیلر نقاشیر
حکمتینگ انواریدن (فارابی) دور یارقین مثال
بیردی عالمغه تفکر مطمعیدن آشیر
ای اولوغ خلقیم، اولوسیم، ای ایلیم، ای ملتیم!
بیرلشیب تشله نگ قدم، ای کیکسه لر، ای یاشیر! ۳۵۰

۳۵۰ شرعی جوزجانی، دکتر سید عبدالحکیم (۱۳۹۲) یوره ک سر لری. شعرلر توپلمی. به کوشش محمد حلیم یارقین. نشرات انجمن قلم افغانستان. کابل. صص ۳۶-۳۷.

مظالم کوچی ها و ناقلین بالای مردم شمال

در گذشته ها مردم میمنه و سایر نواحی تُرکستان، مجموع کوچی های مهاجمی را که در فصل بهار به این نواحی هجوم آورده، با چرانیدن گوسفندان خود در علفچرها و مزارع مردم، سبب ویرانی های غیر قابل تصویری در زندگی آرام و صلح آمیز مردم این مناطق میگردیدند، بنام غلجایی یاد نموده، و زبان ایشان راهم که همان لهجه های عامیانه پشتو بود (دغه) می نامیدند. تعریف این چنینی مهاجمین کوچی و زبان محاوروی آنها تا هنوز هم بهمان گونه در بین عامه مردم، خصوصاً روستاییان میمنه و سایر مناطق شمال هندوکش، رواج داشته و ادامه دارد.

برای مردم این نواحی اینکه کدام گروه از کوچی ها به کدام یکی از قبایل پشتون تعلق دارد هیچ مطرح نبود و در مجموع آنها را تحت نام غلجایی میشناختند. زیرا همه آنها با امتیاز همانند، حق غارت دارایی مردم وزیر پا نمودن مزارع آنها وارد این مناطق میشدند و دولت ها هم از همه آنها یکسان حمایت مینمود.

روی همین ملحوظ واقیعی که مرتبط میباشد با مرگ یک کوچی در یکی از فصل های بهار، دهه سوم قرن چهاردهم هجری خورشیدی، بعد از قحطی بزرگ و خشک سالی های متواتر در میمنه و سایر نواحی شمال

هندوکش، ملهم است از تودهٔ خاک گورمانندی در حاشیهٔ سرک میمنه بلچراغ، گذشته از زیارت بابۀ قوشقار (بابه کاشغر) و باغی بنام (باغ ملنگ ها^{۳۵۱}) که در افواه مردم بنام «گورغلجایی» یاد میشود. من آن تودهٔ خاک را، گور مانند میگویم بخاطر آنکه در آنجا گوری در اصل وجود ندارد، فقط تودهٔ خاکی وجود دارد که، بجای جسد آن فرد مقتول انبار گردیده و بنابه دستور محمد گل مهمند و سایر عمال دولتی فاریاب، بمنظور تنبیه مردم و فراموش نشدن آن واقعه در اذهان عامه، که قتل یک پشتون چه کیفی را در پی خواهد داشت! بعد از انتقال جسد بر پا گردیده و سالیان درازی در آنجا خودنمایی میکرد. ^{۳۵۲}

این واقعهٔ دلخراش که در دورهٔ محمد گل مهمند، مردم میمنه را به شدت تکان داده و باعث آزار و اذیت بیش از حد صدها تن از این مردم زجر کشیده و بیگناه گردیده بود، تا مدتهای مدیدی هر رهگذری را که از کنار آن محل منحوس خرمن کوبی میگذشت، و آن تودهٔ خاک را می دید، بیاد قصه های رنج آورو تحقیر آمیزی می انداخت که، روزی با پیدا شدن جسد بی جان یک کوچی، زن و مرد، پیر و جوان، خورد و بزرگ چندین قریهٔ اطراف آن محل از ده عزیزان، بلوچ شاه نادر، اونچی ارلات و خانقاه تا خواجه قوشوری و خشت کوپریک جمع آوری گردیده، و زیر تیغ جفای ماموران شکنجهٔ محمد گل خانی قرار گرفته بودند.

^{۳۵۱} این هردو محل در قسمت جنوبشرقی مرکز شهر میمنه، کمربند امنیتی قدیمی شاهراه میمنه- مزار واقع می باشد.

مقالهٔ پروفسور بسم الله تور دیقل میمنگی. <https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html> ^{۳۵۲} میمنگی.

با پیدا شدن جسد بی جان آن کوچی، برای چندین روز خورد و بزرگ، پیر و جوان، زن و مرد آن قراء و قصابات، از صبح تا شام مصروف شکنجه کشیدن باضجه و زاری بودند و مامورین دولتی هم با بهانه تحقیق، مشغول لت و کوب و اهانت مردم توأم با چاپیدن جیب و ضبط دارایی های آنها به بهانه های مختلف، که از جریان آن روز های شوم، داستان های فراموش ناشدنی در اذهان ماتمزده مردم بجا مانده است که بعد گذشت این همه سالها هنوز هم در خاطره ها زنده بوده و هرگز فراموش نمیشود.

شنیدن این داستان های تلخ و دور از تصور انسان، خود تکرار بیان حقیقت های عبرت انگیزی است برای نسل های امروزی که، بابیان آنها صدای مظلومیت آن ستمدیدگان تاریخ ابدیت یافته، و درسنامه که نباید فراموش شود، به نسل های امروز و فردا، از اعماق آن دوره های سیاه و ظلمانی پیشکش می گردد .

در دوران کودکی ام که ذهن کودکانه ام، هنوز قادر به درک و تعریف حقایق پیرامونی ام بیشتر از سن و سالم نبود، و اولین سفر خارج از قریه راه، در یکی از روز های بر گزاری عید ها، یکجا با پدرم تجربه میکردم. شاید چهار و یاهم پنج ساله بوده باشم. در آن روز پدرم یکجا با دیگر مردان قریه آبابی ام « بلوچ شاه نادر»^{۳۵۳} جهت اشتراک در مراسم بر گزاری نماز عید

^{۳۵۳} در اصل برلاس شاه نادر است، که براساس نامگذاری های فاشیستی دوران محمد گل مهمند و بعد آن، در منطقه که حتی یک خانواده بلوچ و یا پشتون هم وجود ندارد، مکتب جدید التأسیس آن بنام پشتونکوت و نام قریه هم از برلاس شاه نادر، به بلوچ شاه نادر مسمما گردیده، و تدریس در آن مکتب هم که اهالی بومی تورک بوده و هیچ زبانی را بجز ترکی بلد نمی باشند، کاملاً به زبان پشتو جاری بود.

عازم شهر بودند، و طبق معمول اکثر مردان قریه اطفال خورد سال خود را هم با خود به عیدگاه میبردند.

من هم عقب پدرم سوار بر بالای مرکب، روانه شهر بودم. هر لحظه از پدرم سوالی را مطرح میکردم و پدرم با مهربانی جواب همه را میداد، ناگهان در برابر آن محلی رسیدیم که حادثه قتل غلجایی واقع شده بود. در آنجا پدرم قبل از اینکه من سوالی بکنم، حین عبور از کنار آن برجستگی گور مانند، آهی کشید و با اشاره دست آن گور بی جسد را نشانم داد. بعد از آنکه از دیدن من مطمئن شد، همانند معلمی که یکایک درس های مورد نظر خود را به شاگردش بازگو میکند، تا به آگاهی و فهم شاگردش افزوده باشد، او هم قصه مرگ غلجایی را برایم با صدای محزون تعریف نمود^{۳۵۴}.

از چگونگی پیدا شدن ناگهانی جسد بی جان و خفه شده یک نفر غلجایی، در یک صبح بهاری و کیفری را که مردم این نواحی متحمل آن گردیده بودند به تفصیل حکایه نمود. از برخورد های ظالمانه و بی رحمانه که مامورین امنیتی بنابه دستور محمد گل مهمند رئیس تنظیمه آن وقت صفحات شمال، انجام داده بودند یاد آور شد.

با خنده از مضحکه پارسی گویی یکی از شکنجه شدگان آن واقع بنام « جبار ناظر» قصه گفت که صرف چند کلمه محدود پارسی بلد بود، و وقتی که زیر شکنجه به جان آمد، با صدای بلند میگوید که (مین اولدیرمیش کدگی این مردک نیم) یعنی من این مردک را نه کشته ام. با شنیدن این صدا شکنجه دهندگان سفاک با غیض و غضب دور از تصویری که، چه طور

^{۳۵۴} همانجا.

این مرد تُرک جرأت کرد که صدای خود را بلند کند، به حدی که دهان آن مظلوم می‌کوبند که، تماماً دندانهایش فرو ریخته و فریاد میکشد که (بد کدم دیگه اگه پارسی کدم دهنمه ایرتی کنین). آن بیچاره تصور کرده بود همه گناه از پارسی گویی اوست، با تضرع فریاد میزد که بیشتر از این پارسی حرف نخواهد زد و اگر حرف بزند دهنش را پاره کنند! خود تصور کنید که وحشت و بربریت تا کدام اندازه جاری بود؟

بالآخره پدرم از پیدا شدن قاتل اصلی که برادر نا تنی همان کوچی بود، و زن خود را هم بجرم داشتن رابطه نامشروع با برادر اندرش، درشام همان روز به قتل رسانیده، و خود را طبق سنت های قبایلی به یکی از بزرگان قبیله تسلیم نموده بود، تا سرنوشت او را در جرگه های قبیلوی خود تعیین نمایند، یاد آور شده، افزود که، در روز دوم حادثه، در حالیکه مردم بحالت فجیعی تحت شکنجه های رنگارنگ مامورین دولت عذاب میکشیدند، و فریاد های بی گناهان به آسمان هفتم رسیده بود، ناگه های چندتن اشتر سوار و الاغ سوار از دور هویدا و خود را به شکنجه گاه مامورین بی رحم دولتی رسانیده، مستقیماً به دیدار قوماندان امنیه و مدیر ضبط احوالات شتافتند. بعد از ساعتی گفتگو و بحث، رفت و آمد چندین قاصد، بین محل حادثه و مرکز ولایت، جسد مقتول را با لای یکی از اشتر ها بار نموده و با خود بردند.

جریان شکنجه توقف یافت، و مردم همه از همدیگر می پرسیدند که چه واقع شده است؟ درین حالت قوماندان امنیه با غرور و تکبر خاصی بالای یک بلندی بالا شد و خطاب به مردم گفت که، برای آنها همین قدر کافی

است، وبا وجودیکه قاتل پیدا شده، رئیس صاحب تنظیمه امر نموده اند که، دیگر مردم را رها و ریش سفیدان قوم را در نزد ایشان حاضر نماییم.

همان بود که یک عده افراد با اعتبار و معزز قوم را مشخص نموده، بعداز نام نویسی تحت الحفظ به مرکز ولایت منتقل ساختند. این محاسن سفیدان که بدون داشتن هیچ گناهی، بعد آن همه شکنجه و بی حرمتی، به زندان ولایت منتقل گردیده بودند، بعداز گذشت چندین روز، بصورت دسته جمعی به حضور رئیس تنظیمه احضارمیگردند. محمد گل مهمند بعداز توبیخ و سرزنش های بی حد و حصرمردم بیگناه میگوید که : کشته شدن یک افغان در منطقه شما خود یک گناه بزرگ است، شما اگر متوجه امنیت محل تان میبودید این واقعه رخ نمیداد. اکنون که این جنایت در منطقه شما صورت گرفته شما مجبور به جواب دهی آن هستید، تا درآینده همچون جنایتی از جانب شما سر نزند. مردم مظلومانه بهم نگاه میکردند و فرصت پرسیدن آن هم برای شان داده نشد که، بپرسند، کدام جنایت واز طرف کدام یکی از آنها!

در همین حالت محمد گل مهمند با بر آشفتگی به مردم میگوید که: خوب بدانید این جزا در حالت نکردن هیچ کاری برای شماست وای بحال شما مردم شیرین که اگر کاری کنید وانگشتی بطرف یک افغان بلند نمایید البته طی این دو روز در خانه های مردم این نواحی نه مرغ مانده بود و نه هم کدام چیز با ارزشی که قابل تصرف باشد، حتی بالشت و توشک مردم هم از ایشان گرفته شده بود. ولی مرجعی که به داد این مردم مظلوم رسیدگی نماید کجا بود؟

شنیدن این قصهٔ اندوهبار، ذهن کودکانهٔ مرا مالمال از هزاران سوالی ساخت که، بیشترین معطوف بنام غلجایی و چگونگی آمدن و کشته شدن آن درین نقطهٔ خلوت و سر سبز میشد.

در آن زمان ها نیز همه ساله در اوایل فصل بهار که کوه ودشت اطراف میمنه سر سبز و مملو از سبزه و گل میشد، رمه دارانی با لباس و زبان متفاوت از لباس و زبان عادی مردم ما، یکجا با رمه های گوسفندان و دیگر مواسی چون خر، اشتر و قاطر و ندرتاً هم گاو، بارفتارهای عجیب و غریب، سرو و صداهای زیاد، به این ساحات سرازیر می گردیدند.

مردم میمنه همانند گذشته ها، این مهاجمین ناخوانده را که همه ساله درین فصل سال هجوم آورده و اکثراً زمین های زراعتی مردم را پامال و درختان میوه دارا، تا برگ آنها از بین میبردند، هنوز هم غلجایی و زبان آنها را هم (دغه) که همان زبان پشتو باشد، می نامیدند. کلمهٔ غلجایی در نزد مردم عامهٔ ترک در سرزمین میمنه و مناطق دیگر ترکستان جنوبی مترادف بود با واژهٔ افغان، و کلمهٔ پشتون برای آنها کاملاً ناشناخته بود.^{۳۵۵}

البته مکتب رفتگان و تحصیل یافتگان ازین امر مستثنا اند. این مردم که به زبان پشتو و با صدای بلند فریاد مانند حرف میزدند، همیشه کاروانی از شتر و قاطر را با خود داشتند که، همه وسایل زندگی شان در آنها بار بود، که در جلو و یا عقب رمه های گوسفندان روان میبود. زنان اکثراً با پاهای برهنه و باری برسردر حالیکه کالا های فراخ سیاه بر تن داشتند، در پهلوی پهلوی شتر ها که اکثراً مردان و کودکان بر آنها سوار میبودند روانه بودند،

^{۳۵۵} <https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

ودرغژدی های سیاه نمدی زندگی می‌کردند و سگ هم یک جزو مهم دارایی آنها بود.

مردم ما به این مهمانان ناخوانده و پر هیاهو که همیشه صدای گوسفند ها و نعرهٔ اشترها و عوعو سگ ها یکجا با صدای مالکین آنها آمیخته بود، چندان به نظر خوب نمی دیدند. مادران و بزرگسالان اطفال را از نزدیک شدن به آنها ممانعت نموده و تأکید می‌کردند که، نباید به آن ها نزدیک شد، و یا چیزی را از آن ها گرفت. زیرا در بارهٔ نزدیک شدن و قبول کدام چیزی از این مهاجمین، داستان هایی وجود داشت که، همهٔ آنها آگاهی دهندهٔ این بود که، اگر کسی کدام چیزی را از غلجایی ها بگیرد، مجبور است که تاوان آنرا ده چندان بدهد.

این غلجایی ها در هنگام آمدن درین مناطق بعضی چیزهایی را هم که قابل فروش و تبادل درین مناطق بود با خود حمل می‌کردند و اکثراً آن اجناس را بقسم نسبه ب مردم میدادند! ولی در هنگام حصول پول، با حيله های مختلف و تهدید به عریضه کردن از نزد مردم چندین برابر پول حصول می نمودند. این خود یک نوع ربا خواری غیر عادی بود، زیرا در هنگام دادن مال رویهٔ آنها خیلی خوب و در هنگام حصول پول کاملاً بر عکس بود. برمنبای این حقیقت تلخ اجتماعی ضرب المثل معروفی در زبان تُرکی - اوزبیکی شکل گرفته و تاحال زبان بزبان ها روایت میشود که: «آوغان گه سلام بیردینگ، قیرق تنگه تاوان بیردینگ».

ترجمه: وقتیکه به آوغان (پشتون = افغان) سلام دادی، مثل اینست که صد تنگه تاوان و خساره پرداختی...

باید گفت که: بعد از اسکان ناقلین در مناطق مختلف شمال، حاکمیت های محلی به توصیه مقامات مرکز چنان صلاحیت و اختیاراتی برای آنها داده بود که آنها می توانستند حتا بالای ناموس و ننگ مردم نیز حکومت کنند. یعنی اگر یک افغان ناقل در دستگاه حکومتی میرفت و شکایت میکرد که فلان اوزبیک دختر خود را به من وعده کرده بود، بدهد، ولی حالا سر باز میزند؛ ادارات دولتی که همه از مدیر تا سطح مامور پایین رتبه از ولایات جنوبی و مشرقی بودند، او را تحت جلب گرفته و زندانی میکردند تا زمانی که مطالبه اش برآورده میشد.

مردم بومی در محیط خود وقتی با این ناقلین که روبرو می شدند، آنها ییکه زهر چشم آنان را چشیده بودند، دوری میکردند ولی اکثریت مردم، بخصوص در روستا و محلات با آنان وقتی معامله می کردند، سالهای سال از دست آنها رنج میکشیدند و رنج زندان و شکنجه را کشیده و دار و ندار خود را از دست میدادند و یا با از دست دادن جایداد آبی، زادگاه خود را ترک میکردند.

عده ای ازین کوچی ها بعداً در این منطقه نیمه مسکون گردیده و از طریق ربا خواری و قبض نمودن زمین و دارایی های مردم محل صاحب پول و ثروت سرسام آوری گردیدند که از جمله مشهور ترین آنها میتوان از حاجی درویزه خان ، حاجی سرانداز و نازکمیر، ایوب غلجایی و عبدالله غلجایی وغیره در فاریاب نام برد..

چون حرف ما مرتبط است با مرگ یک غلجایی، یاد آوری این حقایق بی لزوم نیست که، غلجایی ها یعنی افاغنه کوچی با نیرنگ های مختلفی از مردم باج گیری مینمودند.

مثلا دراوایل فصل بهار چیز های آوردگی خود را از دیگر مناطق طول راه که، اکثراً هم محصول چپاول وغارتگری ها میبود بالای مردم به زور، و با وعده هر وقت که پول پیدا کردی، برایم بده! می فروختند، ولی در وقت بازگشت آن پول را مطالبه و در صورت نداشتن پول، قرضدار را وادار به گرو گذاشتن زمین و یا باغ آن نموده و زمینه را عملاً برای تصرف دارایی های مردم محل آماده مینمودند. عجیب اینکه در وقت بازگشت نیز پشم و دیگر محصولات اضافی خود را با حيله و نیرنگ های مختلفی تحویل مردم داده، و بحساب سود معامله مینمودند. ضرب المثل (از موری دادن واز دروازه گرفتن) هم در بین مردم تُرک میمنه از همین بابت پیدا شده است. زیرا در آن مراحل کوچی های مواد اضافی را که مردم حاضر به گرفتن آنها نبودند، حتی در صورت نبودن صاحب خانه از راه مورینه یا موری^{۳۵۶} به داخل خانه پرتاب نموده و خود میرفتند و در سال بعد پول آن جنس را با سود آن از صاحب خانه مطالبه مینمودند و در صورت نبودن پول، با زور و حمایه مقامات دولتی خانه و یا دیگر داشته های مردم را متصرف میگردیدند. در اکثر حالات هم این رباخواران، خود صاحبان آن زمین هارا

^{۳۵۶} در ساختمان های روستایی آن زمان کلکین وجود نداشت، جهت هدایت روشنایی بداخل خانه ها یک سوراخ مدور و یا مربع شکل در یکی از دیوار های خانه گذاشته میشد که آنرا موری مینامیدند.

به قسم دهقان استخدام و تا اخیر عمر از وجود آنها کار کشی مینمودند. زیرا خود آن ناقلین و غاصبین به پیشهٔ زراعت و باغداری، آشنایی چندانی نداشتند.

در آن موقع ذهن کودکانهٔ من همانند هزاران طفل عالم، عاری از غبار تعلقات و وابستگی‌های تعصب‌آمیز مختلفی بود که جماعات انسانی را جبراً از هم جدا ساخته و در برابر هم قرار میدهد. ازورای افسانه‌های که مادر و مادر کلانم که در روزهای سرد زمستان و در زیر لحاف گرم صندلی برایم حکایه نموده بودند، فقط بود و نبود افسانوی شهزاده‌ها، شهبانوها، پهلوان‌های نیکوکار و خیر خواه، گوراوغلی، ابازپهلوان، قره پهلوان، حسن پهلوان، پیر مردان معجزه گر، زنان دانا، شیر، سگ وفادار، برهٔ مظلوم، مادر فداکار، خواهر دلسوز و غیره بعنوان نمادهای خوبی و انسانی، دیو، جن، شیطان، چغول، گرگ، روباه، شغال، بوم و غیره رامنحیث نمادهای زشتی و پلیدی درک مینمودم و بس. عالم در افسانه‌های مادر و مادر کلانم فارغ از محدوده‌های زمان و مکان بود، و هیچ مرزی راهم نمیشناخت، در بعضی حالات واژه‌های کافر و مسلمان هم در قصه‌های مربوط به انبیا و اولیا، کاربردهایی را داشتند که آنها هم سمبول‌هایی از نیکی و بدی بودند. ولی هیچگاهی از نسب و نژاد کسی حرفی در میان نبود.

مادرم بعضی اوقات از جنگ‌ها، قحطی‌ها، سیلاب‌های بزرگ، زلزله‌ها، زمستان‌های وحشتناک و بدون آرزوقه که مرگ انسانها را به ارمغان می‌آورد حرف میزد ولی بجز از حالات معدودی که مربوط به لشکر کشی‌های عبدالرحمن خان و یا هم سر کوب‌های وحشیانهٔ محمد گل مهمند و غیره

میگردید از قوم وقبیلۀ خاصی نام نمی برد. افسانه هایش با نیکی ها شروع با مشقات امتداد وبا مؤفقیّت ها وسعادت ها پایان می یافت.^{۳۵۷}

کم - کم داشتم بزرگ میشدم، ودر سن شش سالگی روانۀ یگانه مکتب محل که در آن وقت بنام مکتب ابتدائیه پشتونکوت مسماء، ودر بالای دروازه ورودی مکتب به زبان پشتو نوشته شده بودکه « دپشتونکوت لمرنی شوونزی» واطفال بیشتر از سی قریه اوزبیک نشین که بجز زبان مادری به هیچ زبان دیگری آشنا نبودند، جهت آموزش به آنجا جمع آوری، وبه زبان پشتو، اندکی بعد تر هم به زبان پارسی آموزش میدیدند، شامل گردیدم، وتا امروز که در اواسط پیری قرار دارم وتحصیلاتم را با وجود ممانعت های زیادی تا اندازه ای تکمیل واز آزمون های روزگار درس های زیادی آموخته ام، وچیز های زیادی در زندگی مردم کشور ما وجهان دگرگون شده است، ولی استبداد قبیلوی باهمان هدف وهمان شدت بگونه های متفاوت هنوز هم ادامه دارد.

این حقایق دردناک در ولایات شمال طی یکقرن اخیر آنقدر زیاد به وقوع پیوسته که میتوان صدها و هزاران روایت نقل کرد.یکی از داستان نویسان اوزبیک به زبان اوزبیکی داستان کوتاهی دارد بنام « بوغدایلر یم - یشیل»^{۳۵۸}، (یعنی گندم زارها همچنان سبز میزنند).

^{۳۵۷}همانجا.

^{۳۵۸}آلتای. نورالله (۱۳۸۸) همه گپ یولده. نشرات انجمن قلم افغانستان. کابل.

داستان دهقان ساده دل اوزبیک است که در سالهای قحطی^{۳۵۹} چند سیر گندم از خان به تقاوی^{۳۶۰} میگیرد ولی، خان اوغان به جای اینکه این گندم قرضه را مطابق عرف مردم یک به یک حساب کند، ده به یک محاسبه کرده و زحمت یکساله ویرا نمیدهد و در نتیجه دهقان برآشفته شده و به وی حمله نموده میخواهد حق خود را حصول کند. خان میروود از او به حکومتی عارض میشود، دهقان مظلوم را بجرم گستاخی در برابر (خان صاحب) مجازات نموده و بزندان میاندازند و زمین هایش را تصاحب میکنند و خودش را از قیشلاق آبابی اش میرانند...

به همینگونه یکی از داستان نویسان دیگر اوزبیک براساس مظالم اجتماعی ناقلین بالای اهالی بومی رمان میانه ای بنام « بیر قیشلاق نینگ کوز یاشی» {اشکهای اهالی یک روستا} که موضوع اصلی آن را مظالم یکی از خوانین ناقل در منطقه شیرین تگاب ولایت فاریاب می سازد، نوشته که با نیرنگ و فریب به یک روستایی اوزبیک دو راس گوسفند میدهد و مدتی از قریه غایب میشود، وقتی بعد از چند سال بر میگردد سراغ مرد دهاتی میروود و از وی حساب دو گوسفند را می پرسد که باید مفاد وسودش را بدهد ، وقتی مرد ساده دل میگوید که در زمستان دستش تنگ شد و خوردنی

^{۳۵۹} بزرگترین قحط سالی تقریباً مدیریت شده در شمال، بخصوص فاریاب که در سال ۱۳۵۱ واقع شد. ده ها خان ناقل، هزاران جریب زمین اهالی بومی میمنه را فقط در ازای یک یا چند سیر گندم و غله جات تصاحب کردند.

^{۳۶۰} تقاوی در محیط میمنه و شمال کشور به معنی مقدار معینی از گندم و غله است که دهقان و زارع برای مایحتاج خانواده اش از صاحب زمین یا دهاقین دیگر تا زمان درو به شکل قرضه میگیرد.

نداشتند ، آنها را ذبح نموده ، خان آوغان ویرا به حکومتی کشانیده به حساب زاد و ولد گوسفند در هر شش ماه از وی حساب میگیرد،^{۳۶۱} خلاصه اینکه پنج- ده جریب زمین مرد روستایی را که منبع تامین معیشت خانواده اش است، به واسطه دستگاه بزور حکومتی میگیرد و بر اثر این واقعه خانواده مرد روستایی متلاشی شده و روستایی در زندان و زنش در روستا سکنه نموده و فرزندانش یتیم می مانند.^{۳۶۲}

تأسیس نخستین حزب سیاسی ترکی زبانان

سالهای حاکمیت ظاهرخانی (۱۳۱۲-۱۳۵۲) سالهای اوج تضییقات و اعمال محدودیت ها بالای اهالی غیرپشتون و بومی بود. ترکی زبانان افغانستان در این دوره با محدودیت ها و چالش های بزرگی روبرو بودند که برخی از موارد آنرا تاکنون گفته آمدیم. روشنفکران ، عناصر آگاه و خبره ملی با مشاهده این مظالم و استبدادهای مدیریت شده و سیستماتیک تصمیم به تاسیس به حزب و سازمانی با انسجام عناصر ملی و مبارز گرفتند. چون فعالیت های سیاسی در این دوره به کلی ممنوع بوده و حکم قطعی مرگ را داشت ، پس از مشوره های زیاد ، اجماع براین شد که در پوشش یک شرکت سهامی بافندگی و صادراتی این برنامه تحقق یابد. به نسبت

^{۳۶۱} <https://ishanch.blogfa.com/1387/05>

^{۳۶۲}ایشانچ توره (۱۴۰۳) بیرقیشلاق نینگ کوز یاشی. محبوب الله توران اهتمامی بیلن.

محدودیت شدید حاکم در این دوره، در مورد نام مشخص و آیین نامه و سایر موارد این حزب نسبت مخفی بودن تمام معلومات، کمتر معلومات جز ذهن افراد معلومات حفظ گردیده، ولی با اجماع همه راویان نام آن « نهضت دموکراتیک خراسان» یاد شده است.^{۳۶۳}

این حزب بنابه روایات بزرگان و کهنسالان میمنه به نامهای شرکت غربا، کوپراتیف غریب ها، جنبش خراسان، حزب کوپراتیف، نهضت مترقی خراسان و شرکت شمال نیز یاد شده است.

این حزب (شرکت سهامی) به حمایت مالی تاجرملی شادروان نذیرقل خان میمنگی و سرمایه‌ ظاهرأ سهامی افراد از اقشار و طیف های مختلف جامعه تشکیل گردیده و به نام « شرکت بافندگی و صادرات ظهیرالدین فاریابی» در سال ۱۳۲۳ در شهر میمنه تأسیس گردید. هیات اداری عبارتند از این افراد بودند:

۱. حاجی عبدالرسوی بای بازاری فرزند مصطفی قل رییس شرکت.

۲. استاد ابوالخیر خیری مسوول مالی و بانکی.

۳. حاجی مهدی عربخانگی عضو و تحویلدار.

۴. میرزا ابراهیم فرزند حاجی عبدالمجید سرخابی عضو و محرر.^{۳۶۴}

بر علاوه این افراد این نظر محمد نوا، حاجی غلام حیدر تورپاختویی، حاجی غلام حیدر امینی، حاجی صوفی نظر محمد، حاجی عبدالرسول نوایی، بای زاده، میرزا محمد اکبر خان، میرزا عبدالخالق خان مغزی، میرزا عبدالرؤوف

^{۳۶۳} فارباده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. ص ۵۶.

^{۳۶۴} نوشته انجنیر نحب الله پیمان در صفحه اجتماعی فیسبوک. ۱۴۰۴.

معصومی، میرزا محمد الله قریه دار، استاد صالح محمد پیمان، حاجی پیغمبرقل توغاچی، قاری محمد کریم امینی، رییس نورمحمد خان محنتی، آچیل بای، ملا خدای بیردی، حاجی دولت، عبدالمجید بدری^{۳۶۵} و ده ها تن دیگر از افراد خبره و آگاه عضویت این شرکت را داشتند. مدتی از تأسیس این شرکت نگذشته، در مرکز اولسوالی اندخوی نیز با هماهنگی از این حرکت، توسط عناصر ملی و آگاه آن محیط شرکت سهامی صنایع دستی دیگر تأسیس گردید که این هردو شرکت با هماهنگی هم فعالیت میکردند. در این شرکت بیشتر از (۵۰۰) نفر از اهالی فاریاب سهم داشتند. بعد از شروع فعالیت آن، در ولایات قندوز و تخار نیز به تبعیت از آن شرکت های سهامی دیگری بر مبنای همین اهداف و مقاصد تأسیس گردیدند.

شرکت مذکور بعدها در بین مردم به عین دلیل که با کمترین سرمایه فقیر ترین اصناف جامعه تأسیس شده بود، بنام « شرکت غربا » مشهور گردید. این شرکت ابتدا در بندر هرات شهر میمنه تأسیس گردیده و دستگاه های آن کوچه مارکیت قصابی قرارداد داشت و صد ها نفر از اهل حرفه و صنعت در آن کار نموده و بعد از تولید، محصولات بسته بندی و به خارج کشور از طریق کابل ترانزیت می گردید.

اهداف اساسی این شرکت بر اساس اساسنامه ترویج و رشد و انکشاف صنایع دستی از جمله قالین و گلیم و الچه بافی، کارگاه های تولیدی پشم و چرمگری و ایجاد زمینه کاری و اشتغال دایمی برای بخشی از نیروی انسانی بیکار جامعه و بهبود وضعیت اقتصادی و سطح زندگی جامعه و محیط بود.

^{۳۶۵} همان اثر ص ۹۱.

اولین رییس این شرکت حاجی عبدالرسول بازاری بود که در سال ۱۳۳۴ وفات نمود. مدتی نگذشته کار این شرکت رونق بسزایی گرفت و در بین مردم از اعتبار بزرگی برخوردار گردیده و اهالی از آن به گرمی استقبال نمودند. مسوولین دستگاه حکومت محلی که همواره این حرکت هارا زیر نظر داشتند، این موارد را پیوسته به مرکز گزارش می دادند. دولت برای جلوگیری از رشد روز افزون شرکت و عناصرملی بومی محصولات آن را سالها در گمرک نگاهداشته و مانع صدور آن به خارج گردیده و مالیه های کمرشکن برانها بست. در نتیجه در سال ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی) به بهانه قاچاق و جابجایی اسلحه و توطیه بر علیه حکومت اعضای این شرکت را دستگیر، زندانی و تعدادی را به قتل رسانیده و اموال و دارایی آنها ضبط و مصادره نمود.^{۳۶۶}

متاسفانه داستان به همیجا خاتمه نیافته ، دولت از طریق وزارت مالیه تا اوایل دهه پنجاه بالای هیات اداری و سایر سهامداران این شرکت چون مرحومین رییس عبدالرسول بازاری و استاد ابوالخیر خیری جرایم سنگینی بنام مالیه و صکوک وضع کرده و این جریمه هارا از فرزندان آنها حصول کرد و بازماندگان آنها سالیان متمادی تحت جلب دولت قرار داشته و آزار و اذیت می شدند.

چنانچه در اوایل دهه شصت ، یگانه سرپناه شادروان ابوالخیر خیری واقع گذر تارتارخانه (مقابل حوزه امنیتی پولیس) توسط مستوفیت ضبط و

^{۳۶۶} همان اثر، ص ۹۱.

مصادره شده و پول آن به بودجه دولت تحویل و فرزندان وی آواره گردیدند.^{۳۶۷}

ایرگش اوچقون در سال ۱۳۳۱ زمانیکه استاد ابوالخیر خیری و نظر محمد نوا به دستور مقامات دولت محلی با زنجیر و زولانه به کابل فرستاده میشوند. در اندخوی با آنها روبرو شده، از این حالت فلاکتبار آنان متأثر گردیده، با انتباه از همین واقعه بعدها « منظومه خواب یا توش » خود را در عالم مهاجرت می‌سراید که یک داستان منظوم سیاسی و در حد خود یک شاهکار است که در اینجا روایت میکنم.

خلاصه مضمون داستان سیاسی - تاریخی (توش - خواب)

داستان (توش) بزبان نظم بوده و در ژانر مثنوی و در قالب وزن عروضی (هزج مسدس محذوف- مقصور- مفاعیلن- مفاعیلن- مفاعیلن یا فععلن) سروده شده است. داستان مذکور شامل سه بخش می‌باشد: بخش اول. ابتدا و مقدمه داستان. بخش دوم. خواب دیدن (جریان خواب دیدن شاعر در عالم رویا). بخش سوم. عبرت گرفتن از خواب و چاره جویی.

^{۳۶۷} همان اثر، ص ۴۸.

این اثر در حد یک شاهکار ادبی به زبان اوزبیک، در شرایط خفقان آوری است که در داخل کشور به نسبت اعمال محدودیت برای اهالی بومی، شاعر بنابر اعمال سیاست های استبدادی حاکم مجبور به ترک وطن شده و در عالم مهاجرت و بیوطنی، آنجا که دیگر محدودیتی برای خواندن و نوشتن بزبان ترکی برایش وجود ندارد، ولی افسوس که در آن محیط، درد ویرا کسی احساس نمیکند، و مردمی که باید این درد هارا احساس کنند و از نوشته های وی عبرت گیرند، نسبت جهل ساری و طاری هزاران فرسنگ از وی دورند.

این حکایت منظوم از لحاظ تاریخی به دوره ای از تاریخ سیاه اهالی ترکی زبان مربوط میشود که استبداد حاکمیت تمامیت طلب این اهالی را در اوج فقر و محرومیت مادی و معنوی نگهداشته و به صورت رسمی خواندن و نوشتن به زبان مادری و حق هرگونه فعالیت اجتماعی-سیاسی و فرهنگی را از آنان غصب کرده بود. این داستان به گونه رمزی سرنوشت گذشته و حال و آینده این اهالی محکوم و محروم را نیز به نمایش می گذارد. و از اوج استیصال و بیچارگی این اهالی بومی که براثر سیاست های استبدادی همه چیز خودرا از دست داده اند، دلالت می نماید.

آنها در حالیکه براثر اعمال سیاست های استبدادی و بی تدبیری وعدم اتحاد امرای محلی و گذشتگان از همزبانان و هم تباران خود در کشورهای آسیای میانه و سایر کشور های ترکی زبان جدا و در مرزهای خودساخته روس و انگلیس محصور مانده و در زیر حاکمیت استبدادی افغان ها، هویت

ملی و تاریخی خویش را نیز از دست داده اند، سرنوشت تلخ و آینده ای موهوم و تاریک را تجربه می کنند.

داستان با وصف مناظر و زیبایی جهان براساس قاعده و قانون طبیعی تکامل و جدال زمستان و غلبه بهار و تازگی و تجدد بر رسوم کهن و مغلوبیت زمستان و تاریکی به زبان شاعرانه و اسلوب بدیعی، آغاز با بکار گیری دو سیمای رمزی زمان (تاریکی یا دیوان بیکی شب) و (آفتاب یا روشنایی و دیوان بیکی روز) و ضدیت این دو عنصر زمانی، انعکاس یافته است. آفتاب (روز و روشنایی) به عنوان سمبول و الگوی قوت و نیرومندی که قدرت وی برهمگان واضح و روشن است، تمثیل گردیده است. به همین جهت هم پادشاه آفتاب بغایت مغرور و متکبر می باشد؛ ولی دشمن دایمی وی (تاریکی و ظلمت) یا شب، عنصری ضعیف و ناتوان است و هیچ کسی نمیخواهد که جانب او را گرفته و حاکمیت وی بر جهان ازلی و ابدی باشد. فقط همین قدر که (دیوان بیکی ظلمت) در حالیکه تاب تحمل توهین و حقارت، (دیوان بیکی نور) را ندارد، میخواهد همراه و پشتوانه ای برای خود در مواجهه با وی بیابد. به همین منظور وی با نیروی (خواب) همدست می شود، در نتیجه (دیوان بیگی شب) بر دشمن چیره می گردد و با شکوه و شوکت، سلطنت شب آغاز شده و ستارگان به تلالو می پردازند و شب دلپذیر آغاز میشود. در بحبوحه همین گیر و دار و نمود زیبایی های شاعرانه شب، چشم شاعر به خواب میرود و روح وی در عالم رویا و خلسه به پرواز در میآید. خواب می بیند که وفات کرده و جمعی جنازه او را تشیع نموده و به قبرستان می برند تا دفنش کنند. وقتی که مراسم تدفین تمام شد و

مردم از قبرستان دور شدند، مطابق اصول و احکام دین، منکر نکیر داخل قبر آمده و با حالتی رعب آور و هیبت ناک از وی سوال- جواب را شروع میکنند که:

بنده کیستی؟ پیامبرت کیست و اُمت کیستی؟ از کدام عرق و نسب و کشور هستی؟ نام رهبر و زعیم کشورت چیست؟ پرچم کشورت چه رنگی هست؟ و با هر تاخیر و تردد در ارایهٔ پاسخ درست، ویرا به سختی تنبیه و تعذیب میکند.

شاعر که از این وضعیت حیران و درمانده شده است، نمیتواند جواب های قانع کننده و صریح به سوال های منکر نکیر بدهد، زیرا منکر نکیر جواب های مشخص و صریح میخواهد و وی نمیتواند باصراحت به آن سوالات پاسخ دهد. هر چه میگوید من اصلتا تُرک-اوزبیک افغانستان هستم و مملوک و برده، آنان استدلال میکنند که در لیست آنان کشور و مردمی با این مشخصات وجود ندارد و...

وی دست تضرع و دعا به درگاه خداوند بلند کرده و التماس میکند که یک شانس برای وی داده شود تا به صحرای محشر در آمده از جمعیت محشر در اثبات هویت خویش، استمداد جوید، خداوند دعای ویرا اجابت نموده و منکر نکیر اجازه میدهد که وی وارد صحرای محشر به منظور اجرای مقصود برود. او، در محشر چیزهایی را که در متون دینی خوانده و شنیده بود، آشکارا به چشم می بیند. جمعیت گنهکاران، وطن فروشان خائین، گروه عاق پدر ها، انبوه مردمی که مادران شان را اذیت میکردند. شاعر از این

واقعه ترسیده و از خواب بیدار میشود؛ می بیند که خواب دیده... سپس این خواب وحشتناک را برای دیگران حکایت میکند.

باید گفت که مهمترین قسمت داستان، بخش سوم و قسمت پایانی آن است که استنتاج منطقی از داستان را شاعر به گونه زیبا و فصیح بیان میکند. او در بخش (عبرت و چاره) از درد اسارت و بندگی شکایه نموده، میگوید که این سخنان وی دروغ نه، بلکه راست و داستان نه، بلکه حقیقت تلخ تاریخی است و با دلایل منطقی آن را ثابت میکند. وی به جنایات و مظالم وحشتناک و غیرانسانی که در طول حاکمیت استبدادی در حق اهالی بومی شده و میشود، ذهن سیال خواننده را رجعت میدهد. از جمله روایت درد آلود خود را بیان میکند که:

نام اصلی من « ایرگش » بود. این نام یادگار پدر مرحوم من بود که بالايم گذاشته بود، ولی این ظالمان نامی را که پدرم براييم گذاشته بود برگرداندند و به جای آن « رفیق » گذاشتند. این واقعه مربوط سال های ۱۳۳۵-۱۳۳۶ می شود. در این زمان وی در مکاتب میمنه و اندخوی به صفت معلم مشغول بود.^{۳۶۸}

وی پس از اتمام دانشگاه کابل، با علاقه فراوانی که به شغل معلمی داشت، شامل دارالمعلمین شد. زمانیکه دانشجوی دارالمعلمین ابن سینای کابل بود. روزی به منظور کار رسمی به مرکز وزارت میرود و نیاز است تا امضای وزیر گرفته شود. در این وقت مسوولیت وزارت را معاون و مشاور ارشد آن

^{۳۶۸}فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. ص ۶۱.

پیش می برد. معین وزارت وقتی اسناد ویرا ملاحظه میکند ، متوجه شهرت وی میشود که (ایرگش ولد شاهمردانقل) نوشته شده.

دستور میدهد که صاحب این اسناد را صدا کنند، وقتی او می آید ، معین وزارت ویرا به خاطر داشتن نام ترکی توییخ و سرزنش میکند. به مسوولین وزارت دستور میدهد که نام ویرا برگردانده، به « رفیق » تعویض کنند. و همین نام تعویض شده را در هنگام فراغت از دارالمعلمین در اسنادش می نویسند. ۳۶۹

وی هشتادسال زیست و از این مدت (۵۲) سال را در آورہ گی و مهاجرت در کشورهای امریکا و ترکیه سپری کرد ودر شهر سیلیپکه ولایت میرسین ترکیه به خاک سپرده شد. ۳۷۰ این واقعه چنان بر روح و روان وی اثر گذاشت که قبل از مرگ وصیت نمود که جنازه وی را به افغانستان انتقال ندهند زیرا وی وطن ندارد.

وی، علت تمام بدبختی ، اسارت و فلاکت اهالی ترک زبان را، جهالت مزمن آنها دانسته ، به آن ها هشدار میدهد که بخاطر رهایی از دام اسارت و بردگی باید به علم و دانش روی آورند و از جهالت و بیسوادی بگریزند. وی علاج تمام دردهای مردم را در کسب معرفت و دانش و آگاهی و همگانی شدن این هدف غایی میداند. او، با دلایل علمی و عقلانی اهمیت علم و دانش را توضیح نموده و با تذکر مثال های زیاد آن را اثبات می کند. وی ریشه اسارت و بندگی و محرومیت های موجود سیاسی، اجتماعی و

۳۶۹ همان اثر. ص ۶۳.

۳۷۰ همان اثر. صص ۶۳-۶۵.

اقتصادی و فرهنگی مردم را در کنار دور ماندن از علم و دانش، اهمیت ندادن این اهالی به تاریخ و بیخبری از تاریخ و ارزش ندادن به اهل علم و فرهنگ و عدم تکریم آنان میداند و آن هارا فرا میخواند که تاریخ بخوانند و از تاریخ عبرت گیرند. الا تا ابد برده و مملوک خواهند ماند.

ایرگش اوچقون^{۳۷۱} نینگ توش کوریشی

(خواب دیدن ایرگش اوچقون)

کیل ای همدم سینگه بیر داستان بار!
قولاق سالغیل اگر بولسنگ مینگه یار!
فلک نینگ چرخیده بیر راز کوردیم
مونینگ دیک کورگولیکنی، آز کوردیم
فلکدن کامین آغان اول کیشی دور
کیچه- کوندوز سواش قیلماق ایشی دور

کوره ش دن تختگه بیتگن خان و خاقان
سواشدی تاج کییغان، شاه و سلطان
قایو شاه میل ایتار اویقو سریغه
آلیب قویغه ی بورون ، تاجین نریغه

^{۳۷۱} آمینی. محمد کاظم (۱۴۰۳) شخصیت های معاصر ترکی زبانان افغانستان. انتشارات اولین ها. شابک: ۹۷۸-۹۶۲۲-۸۲۲۰-۳۶-۹ تهران. صص ۳۲-۳۴.

نیچون کیم تاج اوشل باشغه یره شغای
 تغافل اویقوسی بیرلن کوره شغای
 قایو سلطان نی کوردینگ شاه توغیلدی؟
 قایو شاه تاج و تختی بیرله کیلدی؟
 اگر نسلینگ بقاسی ایرسه دستور
 جدل قیلغیل، کوره ش بیرگیل، سواش قور
 نظام کاینات شونده ی قوریلغان
 تواتر زنجیری شونداق اوریلغان
 بو سودا باشیمیزده کن - فکان دن
 بو درد بی دوا ایسکی زمان دن
 ایمس یالغیز بشر نسلی جنگ ایچره
 نظام کاینات بول آهنگ ایچره

باشلنغیچ - بیرینچی قسم

کیل ای همدرد سینگه بیر داستان بار
 قولاق سالگیل اگر بولسنگ مینگه یار

بو سوزلاریم حکایت انگلاماگیل
 حقیقت بیل، روایت انگلاماگیل
 توزاری چرخ اوزه بیر راز کوردیم
 مونینگ دیک کورگولیک نی آز کوردیم

تیریکلیک حقیقین آغان اول کیشی دور
کیچه - کوندوز سواش ایتماک ایشی دور
حودث دن قوتولماق ایسته سنگ، کیل!
تلاش قیلغیل، سواش قیلغیل، سواش قیل!
کوره ش دن اول کیشی غافل بولیب دور
تیریک بیلمه حقیقتده ، اولیب دور
سواش ایچره کیشی قیلسه توکل
مرادین اوینی تاغای تکامل
سواشدن آت چیقارگن قهرمانلر
کوره ش دن تاجغه بیتگن بیک و خانلر
قایو خاقان نی کوردینگ شاه توغیلدی؟
قچان دل رنج تاپمای، شاد بولدی
الم تاغیگه سو اوردی اوزینی
اولوغ تاشلر بولاق قیلدی کوزینی
چیچک کیم دور تیکن بیرله هم آغوش
آنی کورگن کیشی بولمسمی دل خوش؟

کیشی کیم رنج تارتمه ی، گنج تاپتی
بیلینگ اونداق کیشی اوزنی یوقاتتی
ییمای مشت نان اوچون، بولغان خمیر دور
ایسیز بوغدای ، آنی حاصل فتیر دور

شہی کیم میل ایتار اویقو سریغہ
 بورون قویغہ ی آلیب ، تاجین نریغہ
 نیگہ کیم تاج اوشل باشغہ یراشور
 تغافل اویقوسین بیرلہ کوراشور
 سین ای ہمدم بو داستانیم ایشیتغیل
 سوزیم تینگلہ ب، سواش یولینی توتغیل
 دیمیش یالغیز جہان ایلی سواشده
 حوادث باریسی بیز دیک کوراشده
 عدم یا کیم وجود یا تون بیلن کون
 دمادم اورغو دیر بیر - بیرغہ شبخون
 کورہ شگایر باریسی مین قالہ ی دیب
 تنازع البقا نی مین آلہ ی دیب
 چیدہ ب اول کیم چیکیب دور بغیری قانلیق
 انگا بولمیش میسر کامرانلیق
 باقیب کورسنگ جہان شوندیک کورونغای
 جہان اجزا لری شوندیک اورونغای

تون ایلہ کون ماجراسی

سواش ایچرہ یاشار ایرکان تون و کون
 بوینگلیغ ایلار ایرکان گفت و گو سین
 غرور ایچرہ بیر اویلان چاغیدہ کون

دیدى پير يوزيغه شاه مين، نى دور تون؟!
بو دنيا نظمی دايم ميندن آباد
فلک نینگ قصریغه مين خشت و بنیاد
تيریکلیک شرطی ميندن دور مهيا
که مين دور مين تيریکلر جانی گویا
مينینگ قوتلیگيم ایلگه آچيق دور
مينینگ فیضيم خلايقه ساچيق دور
زمین و آسمان نینگ خانى دور مين
نظام کايينات نینگ جانی دور مين
ياراشور مينگه خانلیق کايينات ده
قاره تون ایمدى قالمسى اویاتده؟
ایشیتدی تون بو ینگلیغ ماجرانی
دیدى کورگیل که سیندیرگوم اعدانی
قرانغو دوستی بیرلن خلوت ایتتى
ایکاولان کینگاشیب شول سوزگه بیتتى

قرانغو دوستیغه دیدى، قرا تون
باریب اویقو بیلن همراز بولگون
اوجاولان بیرله شیب سواش قورایلیک
حقارت قیلغوچی نى سیندیرایلیک
خلایق راحتی بیزدن ایمس می؟

کیچالیک شوکتی بیزدن ایمس می؟
 قویاشغه ایمدی اوزنی تانیتایلیک
 سپه سین سیندیریب، حیران ایتایلیک
 سفربرلیک بیریب تون اوز ایلینگه
 قورال لر تارقاتیلدی تون خیلینگه
 قرانغو یرلیغ ایتتی لشکریغه
 یوروگای کون باتر دن، کون سریغه
 آنی آرقاسیدن اویقو یوگورگای
 الار تیگرا- تاشینی تون قوروگای
 منظم آت قولوب کیلدی قرانغو
 ایکی لشکر اراسی بولدی یانغو
 سواشغه باشلاغاچ بو ایکیکی لشکر
 اراده شام یورتی بولدی ابتر
 بو غوغا دن قیزاریب شام ایلی
 قوشیلدی تون بیکی غه، شام خیلی

غرض شول کیم که هر یاندن سالیب آت
 قویاش نینگ صفلرین سیندیردیلر، بات
 شکست ییتتی قویاش نینگ لشکریغه
 کون ایلی قاچتی، کیتتی هر سریغه
 تون ایلی نعره تارتیب شادیانه

قويولدی هر تمان مسکن - مکانه
قاره تختین اوزه، تون خانی چیقدی
قاره بختی قویاش بیکی نی ییقدی
دیدي تون: خان تورینگ بیرام یسایلیک
شکوه سلطنت بیرله یشایلیک
مُغنی، نَى نواز لر کیلتورونگر
قاره کوزلر قاشینده ایکتورونگر
قورینگ بایرام که رشکیندن کویب یاو
ییسین غملر که بیز دن کیتدی دیب، داو
مُغنی لر کیلیشدیلر توتیب ساز
عجایب نغمه لرنی ایلاب آغاز
ییتیب کوکغه اولرنینگ های و هوئی
بیزالدى بزم ایتارگه کوک نینگ اویبی
ایوین میدانیده آیدین اناره
آسیلدى کوک یوزونده، هرکناره
عطارد- زهره غه چیقدی قیسیب کوز
انه قد و انه قامت، انه یوز!
کیوان توشگاچ ایوینغه، مشتری هم
بولیب تیلبه ایویگا توشتی اول دم
اورانوس بیرله نپتون بولدی دمساز
ایوین صحنیده عشوه چیکتی آغاز

توشیب پروین ایله اولکر ایوینغا
 سالیب بزم ایتتی لر، قول لر قولیغا
 بو ینگلیغ توی نی کور گچ بیزنینگ آچون
 یاناردی بیر یوزیندا، اوچقون ، اوچقون
 اول یولدوز لر اره سینده، بیر یولدوز
 باقاردی بیزنینگ آچونغه قیسیب کوز
 بو مونگلی اول ارا ده ، اویقو سیزدی
 کیلیب اوچقون نی بیداد بیرله ایزدی
 که اندین سونگره بیلمام نی اوتوب دور
 نیچه بیلمام که یار، بیزنی کوتوب دور

ایکینچی قسم - توش

چو اوچقون بیر یوزینده بولدی خاموش
 ینگی بیر دنیاغه بولدی هم آغوش
 بو عالم بیر یوزیغه اوخشاغان دور
 ولی آنده عجایب سر نهان دور
 بو دنیاده قیلای دیسام سیاحت
 گیزاریمده اجل قیلدی قیادت
 بیریب بیر جام مالامال قولومغه
 مین باشقاردیلر ناگاه اولومغه
 دیدی ایچگاچ اولیم اولدی میسر

دیدیم: کورگوم نی کیم بولسه مقدر
نیچه اولدیم ، یودیلا بیز اولوکنی
خدا کورستماسین بو کورگولوکنی
کفن لر بیچدیلا، بیزگه اولوک دیک
کوروب توردیم، کوزوم بیرلن تیریک دیک
ینه تابوت ایچیغه قویدیلر بات
دیر ایردی هر کیشی هیهات!، هیهات!
کوتاریب باردیلر بیغلاب مزاره
قویوب قایتماق بیلن بولگان قراره
چوقور گور بار ایکن انده توزالگان
قاره توپراق بیلن هر یان بیزالگان
انگا اورناتی لر ایتیب وضعناک
کیین اوستومغه تشلاب خاک و خاشاک

اولار یوردو ، کیتیر- کیتمس زمانی
سزیلیدی گور ایچیندن سیس نهانی
قرب کورسم ایکی نرسه کیلا دور
انی کورگان کیشی حیران قالدور
الار آلدیمده کیلیدی، اول گور ایچره
باقیب مینگه دیدیلر سچره، سچره
ایاق اوزره ، الار قاشینده توردیم

اوزومنی بیر عجب حالتده کوردیم
 قیلیب: « من ربک ، ما دینکِ؟ » آغاز
 سورا دیلر سوز ایستاب، نی دور اول راز
 دیدیم: تانگریم بیر، الله ، دینیم اسلام!
 رسولی دور محمد، بیزگه انعام!
 دیدیلر: قاریتاریب، توغری بو سوزونگ
 آیت کیم عرق و نسلینگ دور کیم، اوزونگ؟!
 دیدیم: تقصیر اوزیم، اوزبیک ایلیندن
 اسارتده ایزیلگن یاو قولیدن
 دیدیلر: مجهول آدرس دن گپورمه!
 اوزونگنی تیلبه لاب محنتغه سورمه
 قیو ایل سیز؟ کیمی دور ایل باشینگیز؟
 نیچوک بایراق نینگ آستیندا باشینگیز؟
 دیدیم: اوزبیک ایلیمیز، تورککه باغلیق
 دیدی: تورک لیسته سینده آتینگیز یوق!
 دیدیم: بیز لر اسیر تورک میز، افندیم!
 دیدیلر: ایتمه بو سوزنی، اوتاندیم
 مسلمان تورک، نیچوک اسیر قالادور؟
 اسارت اولکه سیده ، آت سالادور
 مسلمانلر بیر الله نینگ قولی دور

که اندین باشقه ایرکین لیک یولی دور
بو تانگری نینگ سوزی دور، حر یاشاغیل
مسلمانلیق یولین ایرکین یاشاغیل
خصوصاً تورک ایلین بدنام ایتار سین
اسیر تورک دیب، اوزین بدنام ایتار سین
شو نی بیلگیل که اول عثمانلی تورکلر
اولوغ تانگرینی سیوگان خیلی دور لر
آیا یالغانچی تورک لردن ایمس سین؟
که تورک بولسنگ اسارتدن دیمس سین
ینه سوز آچماق ایستردیم، اویات دن
بو ینگلیغ سیس ایشیتدیم اول لحد دن
لحد دیدی که : ای قیسقه یوقالغیل!
قیو بیردن کیلیب سن، شونگه بارغیل!
مینی کوکسیم اول ایرکین لر اوچین دور
یاشار اوستونده و سوزلاری چین دور
مینگه تانگری بویورگان ایندی ایتسام
سینینگ دیک تیلبه لرنی داشگا آتسام
قویار جسمینگ مینی کوکسوم اوزه داغ
یوقال، کیت! بول مینینگ بغریم دن اوزاغ
نیچا سوز لرنی ایتیب، آتدی داشغا
مروت قیلمدی کوزداگی یاشغا

مینِ بیچاره کوپ آواره قالدیم
 اوزومنی هر قیو گورلرغه سالدیم
 آچیق گور ایسته دیم، راحت آلائی دیب
 میسر بولسه گر، یاتیب قالای دیب
 حقارت بیبرلن آتدی داشگا، گورلر
 قالب یول سیز ایدیم مانند گورلر
 دیر ایردیم: ای خدایا، بو نیچوک احوال؟
 اوزونگ رحم و شفقت کوزینی سال!
 او دنیاده بیر اعتبار یوق ایردی
 بو دنیا هم عجایب بیرده توردی
 تیریکلیک چاغیده آواره ایردیک
 جفاکش مظلوم و بیچاره ایردیک
 اسارت ایچره بیزدن نی لر اوتدی
 بو گون هم نیلالیک کیم تینگری توتدی
 تاپالمایین سوراغلر نینگ جوایین
 قرانغو گور ایچره چیکدیم عذابین
 نیچه گرز گران ایندی باشمیغه
 یوق ایردی رحم و شفقت کوز یاشیمیغه
 دیدیم: زاری ایله کوپدور گناهیم
 نی بولغای مرحمت قیلسنگ الهیم؟!
 اگر چندی که اثباتیم قیین دور

ولیکین تورک لیگیم عین الیقین دور
بیلور البتته خالق تورک لیگیمنی
یاراتغاندین سورانگلر کیم لیگیمنی
دیدى: انکیر و منکر بیر آغیزدن
اوچورگنلر آنی اعمالینگیزدن
قوتولغان سین آنی اثبات ایتارسین
ویا ناچار جهنم گه کیتارسین
دیدیم: بیر چاره بار محشرغه سورماق
مینى دیک بیر اسیر تُرک نی اوتانماق

آچینگ محشر ایشیگینی بارابین
باریب اونده قرینداش ایستارابین
نهایت مرحمت نوری ساچیلدی
یوزمغه روزن محشر آچیلدی
آشارتنی آلیب ، ایشیککه چاڤدیم
اوزومنی محشر کبرا ده تاڤدیم
خلاق هر تمانده صف توروب دور
خروشان سیل کیم تولقون اوروب دور
کراماً کاتبین، دیوان قوریلغان
که بیر یانده صراط ، بیر یانده میزان
ملایکلر، شهادت منزلینده

ثنا و ذکر سبحان بار تیلینده
 ترازو ایندیروور میزان باشینده
 خلائق صف- صف عالمنی تاشینده
 صراط غه یولا سوز میزاندن اوتگن
 کمی اوتگن ، کمی تاموقعه کیتگن
 بیراو بیغلار، بیراو قورقیب پریشان
 بیراو اندیشه دن بوینی بوکیلغان
 وطن خایین لری، دوزخ یولینده
 کلید لر مالک دوزخ قولینده

سقر شاهراهیده، عاق پدر لر
 اذنده آنه بیزار، بچه غر لر
 توشیب کفار ایلغیه شور و غوغا
 اوقور : (یا لیتنی کنت ترابا)
 شول حسرتلر بیلن بیغلاب خداگه
 دیدیم : سین، رحم قیلغیل بو گداگه!
 اوشل کیم بیزدین اوتتی، سین کیچورگیل
 بو خط نی بیز نی اعمالدین، اوچورگیل
 شونینگ دیک بیغلار ایردیم زار و نالان
 نه خوش کیم، اویغانیب قالسم توش ایرکان
 کوزوم آچغاچ قیلیب شکر الهی

بو حالدين ايستارم يارب پناهي!

اوپچينچي قسم - عبرت و چاره

ايا دوستلر بو سوز يالغان ايمس دور
حقيقت دور، ولي داستان ايمس دور
قيان بارسنگ حقارت له باقار لر
كيمه كيلسنگ ، غرايب آت تاقلار لر
شوني ايشيت كه آتيم « ايرگش » ايردي
آتام دن بول مينگه بير پيشكش ايردي
بو ظالم لر، شو آتيم ني اوگوردي
« رفيق » آتين انينگ اورنيگه قويدی
تاپالمای چاره لر، بيچاره دور ميز
جهالت دشتيده آواره دور ميز
قني بير معرفت كيم اوزني بيلسك
بو درد بي دوا غه چاره قيلسك
توشوم سيز ميز، بيليم سيز ميز، حقيرميز!
بيليم سيز ليك قولينده ، بير اسير ميز
كيل اي كونگل، بيليم تاغيگه اور باش!
بيليم دن سونگ سوره ، اول بيرله كينگاش
بيليم بيرگاي باري دردينگه درمان
بيليم ليك لر قاشينده يوقتور آرمان

بیلیم دن هر کیشی کیم سوردی کامین
 بولوب کامران لبالب ، چیکتی جامین
 بیلیم بازاریدن آلسنگ متاعی
 زیان سیز دور، سراسر دور کمایی
 بیلیم نینگ کاروانی منزل آشغای
 بیلیم سیز، توغری یول لرده اداشغای
 کیل ای کونگل ، نی دور قولوققه آلت
 جهالت دور، جهالت دور، جهالت!
 بیلیم چقماغی نیرگه کیم سو ایچتی
 حیات جاویدان تاپتی و کیچتی
 بیلیم باغینده کیم قیلدی سیاحت
 کونگل کوزگوسی دن قیلدی ملالت
 بیلیم آتیغه کیم مینسه تاپیب پیت
 ظهور آندین قوتولغایمو، اوزونگ آیت؟
 بیلیم دن زورق ایتسه کیم اوزیغه
 مشقت تولقونی هیچ دور کوزیغه
 قیو باش کیم بیلیم سیز دور، سیاق دور
 کیم آنی باش دیگای، بوش بیر قباق دور؟!
 کیل ای کونگل بو سودا غه الاشغیل
 یانر بولسنگ بو آت بیرلا توتاشغیل
 سمندر دیک بو اوتغه اور ، اوزونگنی

عمل میدانیده چین قیل سوزونگنی
کیل ای بلبل، نی کیم بیلسنگ عیان ایت
بو گلشنده نی لر کوردینگ بیان ایت؟!
گوزه ل قُمری نی دور؛ بوینونگه اول طوق؟
بو قوللوق سیز، تماغده بارمی بیر ذوق؟!
چیرایلیک سیرغه دیب ، الداتی لرمی؟
کیشی آلمس نی سینگه ساتتی لرمی؟!
چیکیل راوی ، که هر یان تیل اوزتمه
بو توشنی بیلمه گن صرافغه ساتمه

کیلیب تاریخ میدانینده، سور آت
کیم ایرمیش قورغوچیلر، اورگن- اورگات
نیدور تاریخ، باقیب کیچمیش نی بیلکم
بیلیب کیچمیش نی، قایتیب اوزگه کیلمک
بیرور تاریخ اوتگاندین خبر لر
زمان نینگ خیر و شریدن اثرلر
نی رنگ ایل لرده کورسه ، زایل ایتمس
گواهی دور که حق نی باطل ایتمس
توغوم دعواسی ایکیکی تورلیک ایرمیش
علم باشقه ، طریقت باشقه دیرمیش
علم آیتور ، قویاش ، آچون گه آنه

آچون آندین چیقادور، دانه- دانه
 علم دیر: علت اول، سونگره معلول
 فعل بولماسه هیچ، بولغایمو مفعول؟
 بورون تانگری، کیین معلول قویاش دور
 که اندین سونگراسی یواش- یواش دور
 دیمک قیلدی قویاش اونگه آتالیق
 که ایندی باشقه سین، توغدیردی خالق
 طریقت سوز آچا دور، کن - فکان دن
 قورومغه (طرفه العین) دیک زمان دن
 دیمک تانگری: تاپیل دیگن؛ تاپیلدی
 بو ایش بیر کوز یوموب - آچگونچه بولدی
 ایشیت سامع بو سوز لردن غرض شول
 اوقیب تاریخ نی تاپ، اوزونگه بیر یول
 تواریخ یوزیغه بیر باقمه دیک بیز
 اولوغ لر آقینیغه آقمه دیک بیز
 اوغوز خان دیک اولوغ خاقانیمیز بار
 تومان خان دیک بویوک سلطانیمیز بار
 آتیلا ات سالیب آچون یوزیغه
 قلیچ - قلقان نی یار ایلاب اوزیغه
 قوروق توپراق ایلین قولوققه سالدی
 بهادر لیک بیلن دنیا نی آلدی

بولوب شاهلر شاهی ، بیرنینگ یوزینده
شول ایردی وردی آنینگ هر سوزینده:
ییتیب بارسه قدر لرنینگ ایاغی
تاپیلمس اول دیارده ، یاو سوراغی
توگندی روم نینگ نام و نشانی
سوره مس بولسه تاریخ ایچره شانی^{۳۷۲}

^{۳۷۲}کارگر. الحاج ناصر(۱۳۹۸) شانلی توران. ایرگش اوچقون نینگ شعرلر توپلمی، بلخ، صص ۲۳۱

بخش پنجم

جنايات محمد گل مهمند در ولايات تُرکستان

تخریب و انهدام آثار و آبدات تاریخی در شمال

پروسة انهدام و تخریب آثار تاریخی و عمرانی و مقابر سلاله های تُرکی در ولايات تُرکستان با افغانستان شمالی، جعل و تحریف توپونیم ها، انهدام کتیبه های سنگی و مقابر و آرامگاه های عرفا و دانشمندان، تغییر چهره فزیکي شهر های تُرک نشین، به آتش کشیدن نسخه های نایاب قلمی، ممنوع قرار دادن خواندن و نوشتن به زبان های تُرکی برای اهالی بومی، مبارزه با مظاهر فرهنگی و رسم و رواج های و پوشاک، انتقال ناقلین پشتون و جابجایی آنها در خوش آب و هوا ترین مناطق شمال، حمایت متداوم ناقلین در مقابل اهالی بومی و مسلط کردن آنها بالای مردم یکی از ماموریت های بزرگ محمد گل مهمند در ولایت شمال، زمانی که وی رییس تنظیمیه شمال و وزیر داخله کشور بود، میباشد.

محمد گل مومند در دوره زمامداریش به عتوان رییس تنظیمیه و وزیر داخله به چنان تخریبات و ویرانگری های در ولايات بلخ، سمنگان،

جوزجان، میمنه، سرپل دست زد که شاید نظیر آن در تاریخ کمتر کشور مسلمان یا غیرمسلمانی اتفاق افتاده باشد.

در حکومت اعلی میمنه که درحقیقت آخرین مرکز مقاومت در مقابل لشکریان مهاجم افغانها بود و با انقراض آن خانات مستقل و نیمه مستقل ترکستان افغانی منقرض گردیدند. (ارگ قدیمی میمنه) که قدمت تقریباً دو و نیم هزارساله داشت و یک ساختمان منحصر بفرد بود، به عنوان نماد هویت ترکی و سمبول مقاومت و ایستادگی مردم در برابر لشکر افغانه، با عداوت و کینه توزی تمام تخریب و منهدم گردید تا روحیه مقاومت و سرکشی در مقابل حاکمیت افغانها را از ذهن نسل آینده، پاک کنند.

باید گفت که پس از سال ۱۸۹۴ که سقوط آخرین امیر مستقل خان نشینی میمنه در ترکستان شمرده میشود. شهر میمنه که خود قرون متوالی امارت مستقل داشت در دفاتر رسمی حکومتی بعنوان مرکز ولایتی که بعدها بنام فاریاب نامگذاری میشود، ثبت گردیده با آغاز حاکمیت افغانها از سال مذکور درچهره جغرافیایی، اتنیک، عمرانی آن تغییرات قابل ملاحظه یی روی میدهد، حرکت‌های متعصبانه برای زدودن هویت تاریخی واتنیک این منطقه واهالی آن صورت میگیرد که آماج این تخریبات در وهله نخست اثار عمرانی، تاریخی و فرهنگی بازمانده از امرای ترک میباشد که طی اعصار و سده های متوالی در این سرزمین حکمروایی نموده بودند. ارگ تاریخی میمنه طی یکقرن اخیر دو بار تخریب گردیده و تغییرات زیادی در آن چهره جغرافیایی آن وارد شده است.

بزرگترین تخریبات در این نقطه تاریخی توسط وزیر محمد گل مهمند (۱۳۱۰-۱۳۲۰) که رییس تنظیمیه سمت شمال طی دهه های اول و دوم قرن چهاردهم هجری صورت گرفته است. طی موجودیت تاریخی ارگ میمنه که همواره از آن بعنوان قلعه و قصر نظامی امرأ و شاهان نیز استفاده بعمل آمده، ارامگاهی بنام سیف الملوک (سیف الملک) نیز در این قسمت وجود داشته است. در باره این ارامگاه و سیف الملک یکی از فرماندهان نظامی ارشد دوران سلطان حسین بایقرا و ظهیرالدین محمد بابر معلومات مفصلی در مجلد های کتاب (حبیب السیر فی اخبار افراد البشر) موجود است. که تذکر آن در اینجا مورد ندارد و علاقمندان میتوانند به اثر مذکور مراجعه کنند. پس از تخریب ارگ تاریخی میمنه توسط محمد گل مهمند طی دو-سه سال متواتر از اینجا خاک برداری شد.

« در کنار تپه بالاحصار قدیمه میمنه که تقریباً در وسط این شهر واقع شده زیارتی است که بنام سیف الملوک (در اصل سیف الملک) شهرت دارد. تعمیر این زیارت از سطح زمین به ارتفاع تپه بالاحصار به خشت پخته اعمار شده و در مرور زمان حصه بالایی آن منهدم و قسمت پایانی آن باقی و چنین نشان میدهد که هزار ها سال از تعمیر آن گذشته است. تپه بالاحصار از سطح زمین بعرض و طول یکصد متر به ارتفاع (۳۵) متر بلندی داشته که بالای آن سابقامانند یک قلعه متین دارای دیوار و دروازه، برج و باره و عماراتی بوده است که جایگاه دوایر حکومتی بوده است. در سال ۱۳۱۲ شمسی به اندازه ده متر از تپه مذکور به مقصد هموار

ساختن آن برداشته شده و خاک آنرا به اطراف آن ریخته و هنوز هم از سطح زمین ۲۵ متر بلندی دارد، در اثر همین خاگریزی که تپه وسعت یافته است، تعمیر زیارت هم در حصه غربی تپه جزوتپه شده ولی همان حصه زیارت به قطر چهل متر مخلوط از خشت و خاک مانند یک میناری بحال خود باقیمانده که در بالای آن نشان قبر و لوحه سنگهایی که در سال ۱۲۷۴ قمری به یادگار ترمیمی که حاکم آن وقته میمنه نقل شده بجاست. خود تپه قدیمی طوریکه دو سه جای آن بر علاوه مقبره سیف الملک بصورت مناره باقی گذاشته شده و اندازه تپه قدیمه را نمایندگی می کند. معلوم است که طبیعی نیست. زیرا در متن همین بلندی های مناره تنها پارچه های سفالین، خشت های پخته و تکه های زغال بوفرت دیده می شود...»^{۳۷۳}

قابل یاد آور است که این معلومات (۶۰) سال قبل از امروز^{۳۷۴} ثبت گردیده بود و اکنون آثار و علایمی از این مقابر و ابدات برجا نمانده، عمارتی که بنام سینمای سیف الملک طی دهه دو و سه سده چهاردهم پس از تخریب و انهدام ارگ تاریخی میمنه، در زمان غلام حیدر عدالت اعمار گردیده و تا سال ۱۳۷۹ بر پا بود، توسط طالبان و همکاران محیطی شان منهدم گردیده و از آن تاریخ تا

^{۳۷۳}صص ۳۰-۱۲۹ ارمنان میمنه، به اهتمام ناصر کوهی، نشرات مطبعه ستوری فاریاب
۱۳۲۷

^{۳۷۴}این قید براساس سال چاپ اثر جغرافیای عمومی فاریاب در اسال ۱۳۸۷ است.

اکنون مقبره تاریخی سیف الملوک پس از حفریات و کندنکاری-
تخریب و در زیر توده آوارها مدفون مانده است.^{۳۷۵}

سرگذشت انگشتر دزدی شده میرزا سلطان حسین بایقرا

(۸۴۲-۹۱۱ قمری) مطابق ۱۴۳۸-۱۵۰۶ میلادی)

در زمان سلطنت ظاهر شاه در افغانستان (۱۹۳۳-۱۹۷۳)، حیات الله خان فرقه مشر، فرمانده گارد محافظان که به عنوان فرمانده فرقه هرات، منصوب شده بود، حرمسرای مجلل داخل ارگ هرات را ویران کرد. این حرمسرا بسیار مجلل بود، استخر زیبایی داشت، تمام امکانات رفاهی و خیابانها را در خود جمع کرده بود.

برخی مؤرخان به ظاهر شاه گفته بودند که: «طبق شواهد تاریخی، ممکن است سنگهای قیمتی در مقبره سلطان حسین میرزابایقرا در هرات وجود داشته باشد...»^{۳۷۶} این پادشاه خسیس همیشه مترصد اوضاع بود تا قبر این سلطان بزرگ را نبش نماید. تا زمانیکه این فرصت پیش آمد.

^{۳۷۵} جغرافیای عمومی فاریاب. تالیف محمد کاظم امینی. مطبعه مسلکی افغان. کابل. نشریات جریده

میمنه.

^{۳۷۶} دکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی. صفحه فیسبوک شخصی.

استاد خلیل‌الله خلیلی (۱۹۰۷-۱۹۸۷)^{۳۷۷} که سالیان دراز مصاحب خاص و مستشار فرهنگی وی بود و در این مأموریت خاینانه جزو هیأت خاص پادشاه، جریان باز کردن مقبره را با جزئیات در رساله ای که بعدها تالیف نمود، شرح داده است. «سلطان انگشتی در انگشت دست چپ خود داشت ... که آن را آورده و به پادشاه نشان داده است. اما او هیچ اطلاعات دیگر در مورد نحوه ساخت انگشت و سایر جزئیات بدست نمی‌دهد.

طبق تحقیقات انجام شده توسط دانشمندان اوزبیکستانی، این انگشت، همان انگشت تاریخی. «متعلق به امیر تیمور است و دارای ۳ دایره کوچک در دو روی آن مقوله رمزی «راستی راستی/یعنی: اگر صادق و راستگو باشی، نجات خواهی یافت» حک شده است. پس از مرگ امیر تیمور، شورای سلطنتی این انگشت تاریخی را به هرات برای پسرش «شاهرخ میرزا» می فرستد و سپس این انگشت به دست سلطان حسین بایقرا میرسد.

در روایات تاریخی آمده است که سلطان حسین بایقرا در ضمن مجلسی در حالیکه نشسته بود بر اثر سکتة قلبی می میرد. در اثنای تکفین وی میخواهند انگشت را از دست وی بیرون بیاورند، ولی هر قدر تلاش میکنند مشت وی باز نمیشود، بناً اطرافیان بدون اینکه ویرا بیشتر اذیت کنند، پس از انجام مراسم، بخاک می سپارند.

^{۳۷۷}شاعر و نویسنده مشهور استاد خلیل‌الله خلیلی. او سال های درازی مستشار فرهنگی محمد ظاهر شاه و ندیم خاص وی بود.

هنگامیکه این انگشتر گرانبها از انگشت سلطان حسین بایقرا مخفیانه دزدی گردید، به جای انتقال به موزیم ملی، جزو دارایی های شخصی او در آمده و در ارگ نگهداری میشد. پس از کودتای داوود خان (۱۹۷۳-۱۹۷۸)، این اثر ملی بی نظیر، به دست یکی از نواسه های فرمانده گارد داوود خان، «جنرال محمد ضیا» افتاد. این اثر توسط محمد ضیا از حرمسرای ظاهر شاه به آمریکا منتقل گردیده و به قیمت گزافی به موزه «متروپولیتن» فروخته شد.

این اثر نادر در حال حاضر در ایالات متحده امریکا نگهداری می شود.^{۳۷۸} به همین دلیل، داوود خان نتوانست پس از کنار زدن ظاهر شاه از قدرت و جلوس بر دارالسلطنه کابل، به درخواست کتبی وی مبنی بر ارسال یک نسخه خطی صحافی شده زیبا از دوران سلطان حسین بایقرا و یک انگشتر ارزشمند برای او پاسخ مثبت دهد.

ظاهرشاه در مصاحبه‌ای با شکریره رعد^{۳۷۹} از صدای آمریکا اعتراف کرد که این انگشتر تاریخی سرقت شده و سپس توسط فرمانده گارد داوود خان، "جنرال محمد ضیا" به امریکا منتقل و در آنجا فروخته شده است. این جواهر ارزشمند در حال حاضر در موزه هنر متروپولیتن / نیویورک نگهداری می شود.^{۳۸۰}

^{۳۷۸} <https://www.ariaye.com/>

^{۳۷۹} این خانم، دختر امیر عالم خان، آخرین امیربخارا بود که سالیان درازی در رادیو صدای امریکا خبرنگار بود و چند سال قبل در همانجا درگذشت.

^{۳۸۰} این مطلب را سالها قبل به شکل یک مقاله پژوهشی بزبان اوزبیکی نوشته بودم. در اینجا خلاصه ای از انرا به زبان فارسی ترجمه نموده گنجانیدم.

روایت تاریخی دیگر مرتبط به این موضوع

ایلمراد ارغون (درگذشت. ۲۰۲۱) سیاستمدار و نویسنده تُرک و مرحوم محمد امین اوچقون (۱۹۲۰-۲۰۱۲م) در یک مراسم فرهنگی اشتراک داشتند. او، از زبان رئیس اطلاعات و فرهنگ ولایت هرات (غلام حبیب نوایی) گفت: در هنگام برگزاری مراسم بازسازی مقبره سلطان حسین بایقرا در سال ۱۹۶۲، هر یک از مشاورین شاه، محمد اسماعیل مایار، استاد خلیل‌الله خلیلی و غلام حبیب نوایی، مدیر مطبوعات هرات، عضو کمیته خاص فرهنگی بودند که از مرکز مواصلت نموده و جریان نبش قبر را تحت نظارت داشتند. آنها بعد از نبش قبر سلطان حسین، انگشت را از انگشت جسد سلطان بیرون آورده و به ظاهر شاه تقدیم کردند.

به گفتهٔ راوی: در این هنگام، چشمان استاد خلیل‌الله خلیلی پر از اشک شده و آرام آرام گریه میکرد و مشخص بود که از این جریان به شدت ناراحت و متأثر است. رئیس اطلاعات و فرهنگ هرات این اسرار را به عنوان یک وظیفه و مسئولیت تاریخی فاش کرد، زیرا این راز از نظر مؤرخان پنهان مانده بود.

وقتی سردار داوود، پسر عمویش، در ۲۶ تیر (سرطان) ۱۳۵۲ (۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳) با کودتا قدرت سیاسی را به دست گرفت، نظام شاهی افغانستان به جمهوری تعویض شد و تغییرات مهمی در حکومتداری به وجود آمد، در این وقت ظاهرشاه در روم ایتالیا بود و پس از چهل سال سلطنت در آنجا ماندگار شد.

تا این زمان خبری از انگشتر دزدیده شده سلطان حسین بایقرا در دست نیست و در این میان چندین روایت وجود دارد. پس از کودتای سال ۱۳۵۲ خورشیدی، نماینده ظاهرشاه به کابل، نزد سردار داوود می‌آید و پیام ویژه‌ای از ظاهرشاه برای، رئیس جمهور افغانستان، می‌برد که: «یک انگشتر و یک خودکار ویژه در جعبه میز او وجود دارد و از او می‌خواهد که از آن محافظت نموده و به آنها خیانت نکند.» و در صورت لزوم دید، درخواست می‌نماید که هر چه زودتر آن را ارسال کند. به گفته پروفیسور ذاکر جان مشربوف، رئیس انجمن فرهنگی بنیاد ظهیرالدین محمد بابر در جمهوری اوزبیکستان:

وی در زمان حیاتش به منظور دیدار بامحمد ظاهر شاه به شهر رم ایتالیا رفت تا با پادشاه مخلوع افغانستان ملاقات کند و از او بپرسد که چرا و چگونه انگشتر سلطان حسین بایقرا را از انگشتش بیرون آورده و سرنوشتش به کجا رقم خورده است...» ذاکر جان مشربوف در سال ۲۰۰۲، پس از استقرار دولت آقای کرزی نیز، به همین منظور چندین بار به افغانستان سفر کرد، اما نزدیکان ظاهر شاه به وی اجازه ملاقات با ظاهرشاه را ندادند و در نتیجه، آقای مشربوف موفق نشد تا در باره جزئیات این واقعه معلومات بدست آورد.

پس از استقرار نیروهای تحت رهبری آمریکا و تأسیس دولت انتقالی به رهبری حامد کرزی، محمد ظاهر شاه اندکی بعد به افغانستان آمد و چند سال بعد درگذشت. زعیم دولت افغانستان در این دوره انتقالی (۱۳۸۱-۱۳۸۲) آقای کرزی که از بستگان محمد ظاهر شاه

است، بود. به این شاه فراری، لقب افتخاری «بابای ملت» داد و از بودجه بیت المال هشتصد میلیون افغانی را برای ساخت مقبره و سایر مراسم برای بازماندگان، وی اختصاص داد.

روایتی دیگر پیوست به موضوع

الحاج محمد حلیم راغب، افسر سابق و بازنشسته، که از اهالی بومی اوزبیک میمنه و اهل مطالعه و کتاب است و در طول زندگی خود کتابخانه‌ای ارزشمند ساخته بود. وی در سال ۱۴۰۲ خورشیدی بر اثر مرضی در کارته ظهیرالدین فاریابی مزار شریف وفات کرد، او این داستان را تعریف می‌کرد:

در سال ۱۹۷۴، من به عنوان افسر دوم پلیس در هرات خدمت می‌کردم. روزی وزیر اطلاعات و کلتور، برای یک سفر رسمی به ولایت هرات آمد و وظیفه تأمین امنیت اطراف مقبره سلطان حسین به من محول شد تا امنیت آنهارا بگیرم. آقای وزیر به همراه فرماندار شورای امنیتی ولایت هرات، هدایت داد تا کتیبه قبر سلطان تجدید شود. زیرا این کتیبه در سال ۱۹۶۲، پس از حفاری و کندن قبر و سرقت انگشتری، به حالت نیمه مخروبه قرار داشت.^{۳۸۱} وزیر اطلاعات و کلتور در این سفر دستور داد که از قبر سلطان مواظبت نمایند، در آنجا به آقای نیکزاد، افسر بازنشسته، گفت:

حساس. صالح محمد (۲۰۱۶) نقد ها و پاسخ ها. مطبوعه صورتگر بلخ - مزار شریف. ص ۲۳۴. ۳۸۱

زندگینامه سلطان باید به زبان پشتو روی سنگ قبر نوشته شود!

او به وزیر گفت: من نمی‌توانم بنویسم!»

-:چرا؟ نیکزاد گفت:

من پشتو نمی‌دانم!

وزیر گفت: نه! اول به فارسی بنویس و بعد به پشتو ترجمه کن!

نیکزاد: من دوباره نمی‌توانم جواب بدهم،

وزیر با عصبانیت، در حالیک از خشم سرخ شده بود گفت:

"-چرا؟!"

آقای نیکزاد گفت:

سلطان حسین بايقرا در تمام عمرش کلمه‌ای پشتو نشنیده و گپ نزده است، بنابراین از کاهنانش می‌ترسم که مبادا مرا نفرین کنند. وزیر ساکت ماند... من در این صحنه حضور داشتم و این حرف‌ها را می‌شنیدم.^{۳۸۲}

^{۳۸۲} همان اثر.

ارگ تاریخی (بالاحصار میمنه) از انهدام تا انهدام

ارگ شاهی یا (قلعه تاریخی میمنه) که در تپه بلندی در وسط شهر موقعیت داشته و یک آبدۀ باستانی و تاریخی با قدامت دو و نیم هزارساله بود پس از تهاجمات گسترده امیر عبدالرحمن، در سال ۱۸۹۴ پس از آخرین دفاع سرسختانه اهالی اوزبیک، با انقراض سلسله مینگی وقتل عام اهالی آن، میمنه به تسخیر لشکریان امیرمذکور درآمد و به خاک افغانستان الحاق گردید.

قصر سلطنتی امرای مستقل میمنه (ارگ تاریخی) طی سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ که در مباحث قبلی تذکر رفت، به منظور زدودن تاریخ و تغییر در جغرافیای فزیک منطقه، توسط محمد گل مهمند، رییس تنظیمیه و وزیر داخله، توسط ۳۰۰-۴۰۰ نفر کارگر و ده ها وسایط نقلیه باری، از این محل تاریخی به مدت ۹-۱۰ سال خاک برداری شده این آبدۀ تاریخی و نمونه نادر معماری قدیمی به کلی تخریب و منهدم گردید. این بالاحصار تا سال ۱۳۱۲ پابرجای بود. به تصریح مولف (سفر در سنگلاخ):

«...شنبه ۲۹ جوزا ۱۲۹۹: که روز عید سعید فطر بود نماز عید را در عیدگاه خوانده جانب خانه عودت نمودم که از جانب نایب تکت خیر دربار عید برایم رسید بنابر مصلحت دوستان رفتم. نایب در کنار حوضی که در چهار باغ سمت مشرقی بالا حصار است جای نشیمن را انتخاب نموده و در زیر سایه درخت پنجه چناری که در ایام حکومت خان مرحوم که جد امجدم می باشد غرس شده بود نشسته و باقی مردم کار دار و معتبرین

میمنه در جانب یمین و یسار او هر یک تا آخر صّفه اطراف حوض به خط مستقیم نشستہ اضافه بر آن بعضی از مردمان به جانب مغرب و مشرق صّفه نشستہ اما جای موزیکه نوازان عسکر را به سمت جنوب صّفه حوض مقرر کرده بود کہ سرگرم سازو سرود خود بودند. مرا نیز به جانب دست چپ خود از چهار نفر مایان به جایی اشاره نمود. چون در این روزها انتظام نظام مغشوش و پروای کوماندان و کمان افسر را عسکر اینجا چندان ندارد و بر طبق رضای خودکار میکنند بنابر آن در هر آن نایب از وشان شکایت مینمود بعد زمانی یک عدد طلای مسکوک و چهل روپیه به طور انعام به موزیکه نوازان داد. بعد از طعام چون مردم یکہ - یکہ بنای برخاستن را نموده بودند من نیز به سوی خانه آمدم...»^{۳۸۳}

در این محل در سال ۱۲۹۹ خورشیدی نخستین مکتب عصری میمنه به همت احمد قلی خان راجی تاسیس گردید و از این بنای تاریخی تا زمان انهدام و تخریب به عنوان (مقرر نایب الحکومگی میمنه) استفاده میشود. تپه بالا حصار از سطح زمین بعرض و طول یکصد متر به ارتفاع (۳۵) متر بلندی داشته کہ بالای ان سابقا مانند یک قلعه متین دارای دیوار و دروازه، برج و باره و عماراتی بوده است کہ جایگاه دوایر حکومتی بوده است. در سال ۱۳۱۲ شمسی به اندازه ده متر از تپه مذکور به مقصد هموار ساختن آن برداشته شده و خاک آنرا به اطراف آن ریخته و هنوز هم از سطح زمین ۲۵ متر بلندی دارد، در اثر همین خاکریزی کہ تپه وسعت یافته است ،

^{۳۸۳} راجی. احمد قلیخان (۱۴۰۳) سفر در سنگلاخ. به کوشش، توضیحان، پیرایش و مقدمه محمد کاظم امینی. انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران. ص ۱۰۶.

تعمیر زیارت هم در حصه غربی تپه جزوتپه شده ولی همان حصه زیارت (منظور آرامگاه تاریخی سیف المُلک) به قطر چهل متر مخلوط از خشت و خاک مانند یک میناری بحال خود باقیمانده...^{۳۸۴}

بالاحصار تاریخی میمنه از سال ۱۳۲۰ تا سالهای ۱۳۳۳ و ۳۵ بحالت مخروبه باقیمانده بود. در سال های مذکور توسط یکی از حاکم اعلی های میمنه بنام غلام حیدر عدالت، بالای خرابه های بالاحصار تاریخی میمنه ، ساختمان مرتفع و عصری بنام (سینمای سیف الملوک/ در اصل سیف المُلک) بنا گردید. این ساختمان تا زمستان سال ۱۳۷۹ پا برجای بود و از آن تا سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۸ که سالهای حوادث توفانزای انقلاب بود، به عنوان یگانه سینمای شهر و محل برگزاری محافل سیاسی، فرهنگی و برنامه های نمایشی و تفریحی طی مدت دهه تقریباً (۵۰) سال از آن استفاده میشد.^{۳۸۵} و بنام « سینمای پروفیسر غلام محمد میمنگی » نامگذاری گردید. در سالهای جنگ های مجاهدین و دولت، تا دوران تسلط طالبان در میمنه در سال ۱۳۷۷ اینجا محل استقرار پسته های نظامی بود. در زمستان سال ۱۳۷۹ این بنای نیمه تاریخی توسط طالبان و همکاران محیطی شان ، پس از اینکه محل آرامگاه « مقبره سیف المُلک» که در قسمت تحتانی عقب ساختمان سینما در زیر زمین قرار داشت، مدتهای

^{۳۸۴}صص ۱۲۹-۳۰ ارمان میمنه ، به اهتمام ناصر کوهی ، نشرات مطبوعه ستوری فاریاب

۱۳۲۷

^{۳۸۵}من در سالهای ۱۴۰۱-۱۴۰۲ سلسله مقالات تحقیقی را بنام (سرگذشت تاریخی بالاحصار و ارگ قدیم میمنه) از طریق صفحه فیسبوک شخصی خویش نشر کردم، اتفاقاً برخی حقایق تلخ در متن این مقاله باعث شد، تا به بهانه های مختلف زندانی شوم..

متوالی توسط طالبان مورد حفریات قرار گرفته و به گفته شاهدان عینی آثار باستانی آن غارت شد، مانند تندیس های بودا در بامیان، این بنا با آتش توپخانه و تانک های گول پیکر زرهی تخریب و برای بار دوم منهدم گردیده، آرامگاه مذکور در زیر توده آوارها مدفون مانده است.^{۳۸۶}

علت انهدام این بنای نیمه تاریخی که بعد از انهدام (بالاحصار تاریخی) بنا گردیده بود به روایت استنادات تاریخی، گرفتن انتقام و خونخواهی سران پشتون طالبان از مردم و محیط ترک نشین میمنه بود که ریشه تاریخی داشت.

میمنه و صفحات شمال هندوکش از جیحون تا هرات در اثر نفاق و جنگ خراب شده، دولت های کوچک خلم، قندوز، آقچه، سرپل، شبرغان، اندخوی، بدخشان، میمنه را خان نشینی جداگانه وانمود کرده، امرأ کابل و بخارا را سبب نفاق و خرابی میدانند.^{۳۸۷} آرمینوس و امبیری در این مورد می نویسند:

«...دوست محمد خان با حيله و زور، دولت های کوچک صفحات شمال را به غیر از بدخشان و میمنه تحت نفوذ قرار داد. در سال ۱۸۶۲ میلادی میخواست میمنه را اشغال نماید. میمنه مقاومت کرد، تاج افتخار نصیبش شد، جسارت اوزبیک های میمنه زبانزد مردم شد. امیر بخارا ده هزار طلا

^{۳۸۶} جغرافیای عمومی فاریاب. تالیف محمد کاظم امینی. مطبوعه مسلکی افغان. کابل. نشریات جریده میمنه. ۱۳۸۷. ص

^{۳۸۷} امینی. محمد کاظم (۱۳۸۳) یادنامه نغیر فاریابی. موسسه انتشاراتی باختر. مزار شریف - بلخ.

به مدافعین میمنه فرستاد و وعده داد که از جیحون گذشته قوای خود را با متحدینش ملحق کند.

شهبازده جوان بیست و دوساله میمنه (حسین خان) به انتظار کمک نه نشست، چندین پادگان آنها را از دم شمشیر گذرانید و سه صد سر افغان را به دروازه قلعه آویخت. حال که من اینجا توقف دارم. تدارکات جنگی وسیعی بر سر دست است.^{۳۸۸}

سران طالبان پشتون که در سال ۱۳۷۹ عمارت سینمای تاریخی میمنه را با آتش توپخانه سنگین منهدم کردند، گویا از نیاکان خود شنیده بودند که در این محل (بالاحصار میمنه) چند قرن قبل بر اثر مدافعه امرای مستقل اوزبیک میمنه، عده ای از هم تباران شان کشته شده و از سرانان کله منار ساخته شده بوده، ولی غافل از این بودند که، پنجاه سال قبل از انهدام این ساختمان، بنای اصلی بالاحصار تاریخی میمنه که مرکز فرماندهی امیر حسین خان نیز بود، بعد از انقراض سلسله امرای مستقل میمنه، در سالهای ۱۳۱۲ توسط محمد گل مهنمد، منهدم و تخریب گردیده بود. و ساختمانی که آنها باعقد و کینه جویی منهدم کردند، بنایی بود که در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۵ بجای آن در دوران حاکمیت هم همزبانان آنها ساخته شده بود. حالانکه در همان دوره در محدوده حکومت اعلی میمنه دو ساختمان در یک نقشه و طرح بنام سینما؛ یکی در محل بالاحصار شهر میمنه و دیگری

^{۳۸۸} و امیری. آرمینوس (۱۳۷۰) سفرنامه درویشی دروغین به خانات آسیای میانه. انتشارات

امیر کبیر. تهران. ص ۳۲۰

در مرکز شهر اندخوی، ساخته شد. و ساختمان شهر اندخوی تاحال پا
برجای است.^{۳۸۹}

انهدام بالاحصار تاریخی شبرغان

این بالا حصار تاریخ در قسمت شمال شرقی شهر شبرغان در یکی بلندی
موقعیت داشت. این قلعه تاریخی نیز همانند (ارگ تاریخی میمنه) قدمت
چندین هزارساله داشته و بنابر معارف کتب تاریخی تپه ای مصنوعی بوده
است و روایات اساطیری و تاریخی اندکی از آن در منابع جغرافیای تاریخی
قید شده است.

این قلعه تا سقوط امرای مستقل و نیمه مستقل ترکستان صغیر در دوره
تهاجم گسترده نواسه های امیر دوست محمد خان، امیر اسحاق خان و
امیرافضل خان و امیر عبدالرحمن و انقراض آنها؛ به عنوان قصر شاهان و
قلعه نظامی بکار گرفته میشد، به همین گونه تا ابتدای دهه اول سده
چهاردهم خورشیدی برپا بود و مانند صدها آبادات تاریخی و باستانی در
دوره قدرت محمد گل مهمند ویران و منهدم گردید. برنامه کاری وی این
بود که ابتدا آثار تاریخی و مدنی را منهدم و با خاک یکسان نموده و بعد
برای متروک کردن و تغییر در جغرافیای فیزیکی، نقشه شهر را تغییر میداد.
در صورتیکه این امر ممکن نبود، آثار عمرانی و باستانی را بکلی منهدم می
نمود.

^{۳۸۹} <https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

محل کنونی این بالا حصار تاریخی اکنون در داخل محوطه دانشگاه جوزجان قرار دارد که تقریباً ۱۵-۲۰ متر از سطح زمین ارتفاع دارد و ساختمان جدیدی بالای آن بنا شده است. زیرا بر اثر بعد از انهدام مدت زیادی از آن خاک برداری و محدوده آن کوچک و کم عرض ساخته شده است.^{۳۹۰}

امیر رستم خان حاکم مستقل و نیمه مستقل شبرغان بود و مرکز حکومت وی در بالا حصار شبرغان قرار داشت که بنام (دارالحکومه) یاد میشود. بعد از وی فرزند بزرگش میر حکیم خان مدتی حاکم شبرغان شد و بعد از زمان امیر عبدالرحمن به بعد حکام شبرغان جوزجان از طرف حکومت افغانیه در کابل تعیین میشد که در سراج التواریخ تذکر یافته است.

بعد ها میر حکیم خان شبرغانی در برابر حکمران گماشته شده در تُرکستان (بلخ) سردار محمد افضل پسر امیر دوست محمد خان ویدر امیر عبدالرحمن خان میباید، قد علم کرده و با حمایت مردم شبرغان قیام می کنند و سردار محمد افضل خان دومه شبرغان را در محاصره میکشد و بالاخره قیام به شکست مواجه میشود و میر حکیم خان شبرغانی معزول میشود^{۳۹۱}

شبرغان در آوان تشکیل حکومت افغانیه تا حدود سال ۱۲۸۰ هجری علاقه داری ، بعداً به حاکم نشینی تبدیل و مربوط به ولایت تُرکستان (مزارشریف) گردید که پس از مدتی به حکومتی درجه اول و در سال ۱۳۱۲ هجری به حکومت کلان «حکمرانی» ارتقا یافت. همچنان در سال

^{۳۹۰} این موارد براساس مشاهدات شخصی خودم است.

^{۳۹۱} جوزجان در آیینة تاریخ، ص ۱۳۲.

۱۳۳۷ به حکومت اعلی ارتقا داده شده و در سال ۱۳۴۲ در تشکیلات اداری ولایت جوزجان تشکیل و مرکز آن شهر شبرغان قرار داده شد.^{۳۹۲} شبرغان زمانیکه در سال ۱۳۱۲ به حکومت کلان ارتقا می یابد، نخستین حاکم کلان آن (سید آقاخان) نام داشته که محل سکونتش در بالا حصار شهر کهنه بوده (فعلاً محل دانشگاه جوزجان شبرغان) بعداً تهداب شهر جدید در زمان حکمرانی مرحوم عبدالجبارخان گذاشته شد.^{۳۹۳}

نویسنده (بحرالاسرار فی مناقب الاخیار) امیر محمود بن میر ولی کتابدار بلخی در رابطه مینویسد که (قلعه شبرغان بغایت محکم و مستحکم است، و ارتفاعش قریب به بیست گز، و دورادورش هشت هزار قدم بوده و در میانش عمارات عالیه است). در اطراف بالا حصار خندق عریض و عمیقی حفر گردیده بود که آنرا چپ مینامیدند، که در اوقات ضرورت از جوی باباعلی که از طرف غرب آن میگذشت، غرض مدافعه شهر از آب پر میساختند. راه ورودی بالا حصار از جانب شرق بود. بدو طرف راه دو مناره استوانه ای از خشت پخته که در هر یک متر آن خط سبز کاشی، زیبایی خاصی بمناره ها داده بود، دیده میشود. به مدخل راه دروازه دو پله ای از چوب چهار مغز با زنجیر های دوقلو جلوه نمایی میکرد. در یک پله دروازه کلکین کوچکی وجود داشت که در وقت بسته شدن دروازه، از آن رفت و آمد میکردند. سطح خارجی پله ها با شبکه کاری های زیبا مزین گردیده بود.

^{۳۹۲} جوزجان در آیینۀ تاریخ، ص ۱۳۳.

^{۳۹۳} همانجا.

در بالای مناره اتاق هایی که کلکین هایش روبه جنوب و نشیمن گاه قورباشی و کوتوال بوده، قرار داشت، که از آنجا تمام میدان بازار را کنترل می کرده اند. در پهلوی مناره ها اطاق های پهره داران بود. راه و دهلیز بالاحصار اولاً بطرف شمال و سپس بطرف غرب توسط زینه های عریض بمیدان بالاحصار میرسید.^{۳۹۴}

بنابه روایات مورخین از بالاحصار بطرف شرق تا قریه قزانچی یک راه زیر زمینی موجود بوده، و در آنجا آشپز خانه سلطنتی موقعیت داشته است که، از همین راه زیر زمینی طعام به بالا حصار میرسیده است. لفظ قزانچی به صراحت مفهوم آشپز خانه را میرساند، زیرا که در زبان تورکی قزان دیگ رامیگویند. چنانچه همین امروز نیز گاهی در جریان حفاریات و کندنکاری های تعمیراتی در قریه یکه باغ که در مسیر همان زیر زمینی واقع گردیده، بنا های تونل ماندی از خشت پخته ظاهر میگردد. میگویند که این راه زیر زمینی تا «طلا تپه» به فاصله سه کیلومتری شرق بالاحصار و از آنجا تابه «یمشی تپه» که شهر آبادان بوده و به فاصله هفت کیلومتر طرف شمال شرق موقعیت داشته است میرسید. یمشی تپه در حقیقت ویرانه های شهری است که یکی از مراکز فرمانروایی کوشانی ها در دو صد سال قبل از میلاد بوده است. کشف آثار باستانی طلا تپه این حقیقت را کاملاً بر ملا ساخت و هیچ شک و شبهه باقی نگذاشت.^{۳۹۵}

^{۳۹۴}روایت مولف (جوزجان در صد سال اخیر).

^{۳۹۵}محمد عمر الیم بیات. جوزجان در صد سال اخیر. ص ۱۳۰.

بنابره نوشته استاد محمد عمر الیم بیات مولف شبرغان در صد سال اخیر، صحن بالا حصار بعداز تخریب توسط اوامر اکید محمد گل مهمند وزیر داخله وقت، اطاق ها وبرج و باروی وسطی آن بیک مخروبه بزرگی تبدیل شده بود.

استاد الیم بیات بازهم مینویسد: قرار چشم دید خودم تا سال ۱۳۱۴ شمسی در گوشه شمال غربی آن نشان زیارتی مشاهده میشد که بیرق هایش در اهتزاز بود، همچنان در جنوب بالا حصار زیارتی بنام خواجه سبز پوش وجود داشت. در شمال بالا حصار اطاق هایی که بنام کوشک طلایی یاد میشد جلب نظر میکرد و نشیمن گاه حکام و دوایر دولتی بود. داخل اطاقها با گل وبرگ های طلایی زینت یافته بود.^{۳۹۶}

قلعه بالا حصار شبرغان را بعضی از مورخین بنام قلعه دقیانوس و بعضی دیگر هم قلعه سپید دژ یا سپیدنگ می نامند. افسانه دقیانوس ظالم و شش جوان متدین یکجا با یک سگ که، از شر ظلم و بیداد دقیانوس بیدادگر از قریه آلتی خواجه، فرار، و درغار کوه آستانه جان میمنه پنهان گردیده و بخواب ابدی میروند تا هنوز هم در بین مردم محل شنیده میشود که، شباهت زیادی به اسطوره اصحاب کهف دارد.^{۳۹۷}

^{۳۹۶} شبرغان در صد سال اخیر. محمد عمر الیم بیات. ص ۸۳.

^{۳۹۷} در اینجا مولف اثر (شبرغان در صد سال اخیر) را اشتباه دست داده است. زیرا من در دو مورد (زیارت آستانه بابا) و (مزار آلتی خواجه عزیزان) پژوهش انجام داده ام. در آستانه بابا فقط اینکه سنگهای بزرگی وجود دارد که بی شباهت به اشتران است و روایاتی وجود دارد که بر اثر خوارق عادات و کرامات این پیر، زمانی این سنگها که آدم بودند به سنگ مبدل شده اند. اما در مورد (زیارت آلتی خواجه عزیزان) که من در سال ۱۳۸۳ در جریده اوزبکی زبان (بیلگی) منتشره کابل به مدیریت (فضل احمد بورگیت)

عده از مورخین بوجود سنگ های زیبای مرمرین درخشان و سپید مقبره ها که مزین با عباراتی به خط نسخ و زیبا بوده است در گوشه ازین قلعه اشاره میکنند که با کمال تأسف هیچ اثری از آنها امروز دیده نمیشود. شاید محمد گل مهمند این لوحه سنگ هارا هم همانند لوحه سنگ های قبور امرا و بزرگان میمنه و بلخ مدفون و یاهم به دریای آمو ریخته باشد.^{۳۹۸}

در سال ۱۳۱۲ شمسی بعد از تخریب بالا حصار دیوار های جنوبی و شرقی آن بکلی از بین رفته با خاک یکسان گردیده، اما دیوار های شمالی و غربی آن مصئون از آفات و آسیب بود و میشد چگونگی دیگر دیوار هارا از روی آنها قیاس کرد.

انهدام رباط خواجه دکه شبرغان و سایر آثار باستانی

دکه به معنای دکان سر کوچه است که اجناس ضرورت یک منطقه در آن فروخته میشود. از آنجا که در آن قریه (اکنون شهرستان) تپه بزرگی طبیعی

مقاله تحقیقی نشر کردم و سپس در سال ۱۳۷۸ در اثر (جغرافیای عمومی فاریاب) معلومات مفصلی نشر نمودم. که این محل که خود یکی از شگفتی های تاریخی است شباهت زیادی به (اصحاب کهف یا اصحاب رقیم) که در شامات است، دارد. این مکان تاریخی در اوایل قرن چهاردهم شمسی به دلیل خصومت و تعصب حاکمان افغان با زبان و جغرافیای تاریخی محیط، توسط حاکمی قندهاری بنام عبدالرحیم اخند زاده از نام اصلی، بنام (اصحاب کهف) مسما گردید. و در طول ۱۲۰ سال گذشته اهالی اوزبیک، قریه های اطراف آن نسل زدایی شده و بجای آن ناقلین افغان جابجا گردیده است.

(نگ: جغرافیای عمومی فاریاب. صص ۲۳۲-۲۳۶. تالیف محمد کاظم امینی. چاپ دوم). متاسفانه این اثر تاریخی بر اثر تسلط تفکر افراطی و افراطی گران نبوده شده است...

^{۳۹۸} همان اثر. ص ۸۴.

موجود است در افواه عامه به خواجه دوکه معروف گردیده. حضرت امیرالکلام میرعلیشیرنویسی در ضمن تشریح بیست و نه رباط ساخته خودش یکی را «رباط خواجه دُکه» یاد میکند و به این معنی امروزی هم در بین اهالی این منطقه بنام «خواجه دُکه» یاد می‌گردد ولی در دفاتر رسمی به غلط به دو کوه تعبیر شده است.^{۳۹۹}

این رباط با ده ها آثار باستانی و تاریخی تاسال ۱۳۱۲ خورشیدی برجا بود ولی پس از تعیین به ماموریت محمد گل مهمند درشمال، رباط تاریخی خواجه دُکه که یادگار دوران امیر علی شیر نویسی بود، منهدم و تخریب گردید. ساختمان تاریخی دیگری که یادگار دوران زمامداری سلطان حسین بایقرا و تیموریان هرات بود، قلعه کوتوالی وامنیه شبرغان بود که، بنا به دستور محمد گل مهمند، توسط عبدالروف خان وردک قوماندان امنیه وقت تخریب گردید. یکی دیگر از آبادات تاریخی و باستانی در شبرغان، تیم سرپوشیده و بازار چهار سو با گنبد و رواقهای مزین به کاشی کاری و تاپه کاری های زیبا بود که، در زیر سقف گنبد آن، بشقاب و نعلبکی های چینی تعبیه و نصب گردیده بود. این بازار تاریخی و میراث باستانی نیز بنا به دستور محمد گل مهمند تخریب گردید.

از جمله آثار نابود شده در شهر شبرغان میتوان از یک تخته قالین ظریف بطول یازده اعشاریه هشتاد و عرض شش اعشاریه ده متر، یکجا با یک تخته

^{۳۹۹} جوزجان در آئینه تاریخ، ص ۱۸۷.

گلیم بافت « لب جر » شبرغان بطول هشت اعشاریه پنج و عرض شش متر بود که در سالون شهر داری شبرغان تا مدت‌ها موجود بود. ۴۰۰

تخریب بالا حصار تاریخی سرپل

بالاحصار سرپل کمی پیشتر از سال ۱۲۶۸ قمری توسط ذوالفقار شیر بیگ، حکمدار سرپل تهداب گذاری، بعداً توسط پسرش محمود خان بیگلر بیگی تکمیل گردیده بود. در رابطه به تاریخ اعمار این قلعه نجم الدین ذاکر سنگچارکی که کارنامه های بیگهای سرپل را در یک مثنوی بیش از دوهزار بیت به وزن شهنامه به رشته نظم کشیده به مناسبت ختم اثر خود که تقریباً همزمان با ختم بالا حصار است ، میگوید:

زهجرت هزار و دو صد و شصت و هشت

که این نامه مشهور آفاق گشت

بنابه روایات ثقات آن ولایت، این بناکه به سبک معماری های ترکستان کهن خصوصاً عصر تیموری ها، با بکار گیری کاشی های سبز در بخش های بیرونی آن اعمار گردیده بود در آن عصر از جمله بناهای بس معظم و باشکوه محسوب میگردید. محمد گل مهمند که ماموریت داشت در هر جاییکه نشانی از مجد و عظمت گذشته تُرکان بمشاهده برسد، فوراً آنرا نابود نماید. با دیدن این قلعه زیبا و غرور آفرین نیز احساسات فاشیستی و تمدن ستیزانه اش به وجد آمده در یکی از روز های پنجشنبه بازار، مردمی

۴۰۰ مقاله دکتر بسم الله تور دیقل میمنگی. <https://www.ariaye.com/dari/7/siasi/tordi2.html>

را که طبق سنت های دیرین جهت رفع مایحتاج خود به شهر آمده بودند، در میدان مرکزی شهر جمع، وبا ایراد یک بیانیهٔ مملو از تهدید و تحقیر به زبان پشتو میگوید که: این قلعهٔ کهنه و فرسوده درین نقطهٔ زیبای شهر به هیچ دردی نمیخورد و دیدن آن به نظر من چندان خوش آیند نیست. پس این بنای کهنه را باید ویران و بجای آن یک تعمیر با شکوه و عصری اعمار نماییم.

به این ترتیب در همان روز به مردم و سربازان دولتی که از قبل با بیل و کلند و انواع اسباب تخریب مجهز گردیده بودند امر مینماید که تخریب آن بنای با عظمت و تاریخی را شروع نمایند.

تخریب چندین روز ادامه یافته و بعد از تخریب مکمل، بجای آن کار ساختمان یک بنای دیگر که، مردم این ولایت بخاطر زنده نگهداشتن خاطرۀ بالا حصار کهن آنرا نیز بالا حصار جدید نامیدند و شنیدن این نام نیز برای محمد گل مهمند چندان خوش آیند نبود، آغاز گردید.

محمد گل مهمند درینجا نیز همانند میمنه که محض به ویران نمودن بنا های تاریخی اکتفا نه نموده، کتب و آثار ارزشمند فراوانی را که به زبان های تُرکی تحریر یافته بود به آتش کشیده و در رابطه با پوشیدن لباس های ملی و مردمی همچون چین و کلاه و غیره قیودات توهین آمیزی را وضع مینماید، که قلوب واحسات مردم آن دیار به شدت متألم و جریحه دار میشود. زمامداران محمد زایی و گماشتهٔ بی عاطفه و فاشیست ایشان محمد گل مهمند پا را ازین هم فرا تر نهاده و پلان پشتونیزه کردن مکمل را با اجباری ساختن زبان پشتودر مکاتب و ادارات دولتی یکجا با آوردن و جابجا

نمودن سیل آسای ناقلین پشتون از مناطق پشتون نشین دو طرف خط دیورند، ادامه می‌دهند.

انهدام آثار تاریخی و باستانی در اندخوی

اندخوی که در تواریخ بنام های اندخذ، انخو، اندخود، نخدی و غیره ضبط گردیده یکی از مناطق باستانی و ترک نشین است که اهالی بومی آن را ترک های اوزبیک و ترکمن تشکیل می‌دهند و از قدیم الایام مرکز تجارت و بازرگانی در خراسانی اسلامی و در شاهراه کاروان ابریشم از شرق به شمال غرب موقعیت داشته و تا نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی توسط امرای مستقل و نیمه مستقل وابسته به امارت بخارا در آن حکمروایی می‌کردند. بالاحصار اندخوی که در کتب تاریخ بنام های ارگ اندخوی و قلعهٔ اندخوی هم یاد گردیده، در زمان سلطنت امیر توغان با دست های بابا شکرالله ابدال یا حضرت بابای ولی تهداب گذاری گردیده بود و از تاریخ اعمار آن به قرن ۷-۸ هجری و قبل از آن می‌رسد.

ارتفاع آن از سطح زمین به در حدود بیست و پنج متر بوده و نشیمن گاه امرا و سلاطین قبل از الحاق این منطقه بخاک افغانستان بوده است. این بالاحصار تاریخی نیز بنابر مدنیت ستیزی محمد گل مهمند در سالهای ماموریتش منهدم و تخریب گردید.

بالای ویرانه های این ارگ تاریخی که در قسمت شرقی اندخوی قرار دارد. طی یک و نیم قرن گذشته با اعمار ساختمان جدید به عنوان ادارات

دولتی و از تقریباً نیم قرن بدینسو مرکز نظامی استفاده شده و هم اکنون مرکز پولیس سرحدی استفاده میشود و لی ویرانی های چهار طرف آن هنوز نیز به مخروبه باقیمانده است.^{۴۰۱}

از شمار آثار ارزشمند تاریخی و باستانی بی نظیر یکی هم «کهنه قلعه» یا «قلعه نیستان» است. بنای این قلعه تاریخی رامورخین به ۳۲۸ سال قبل از میلاد در زمان حمله اسکندر یونانی محول میسازند. این قلعه دارای استحکامات بس محکم و برج های ترصد با عظمتی بوده است که، از آنها تا حدود بندر آقینه قابل ترصد بوده است.^{۴۰۲}

در شهر اندخوی آثار فروانی چون رباط ها، سردابه ها کاروان سرای ها و غیره از دوره های زمامداری محمد خان شیبانی، عبدالله خان ازبیک و بعداز آن موجود بوده است که قسمت زیاد آن بنابه دستور محمد گل مهمند تخریب گردیده است. که جز معدودی چون «سردابه آقینه» از آنها باقی نمانده است و آنچه باقیمانده نیز طی نیم دهه جنگ ویرانگر و دور افتادن اولسوالی های چهارگانه اندخوی از مرکز توجه دولت مرکزی، احیا و حفظ نشده اند، با وجودی که طی بیست ساله گذشته در اندخوی افرادی از قماش اهالی بومی در آن حکمروایی نموده و دارای توانایی مالی و مقامات عالی دولتی بودند، اقدامات عملی در احیا و بازسازی این مواریت باستانی کمتر بعمل آمد.^{۴۰۳}

^{۴۰۱} وضعیت فعلی ارگ اندخوی براثر مشاهدات خودم است.

^{۴۰۲} شبرغان در صد سال اخیر ص ۸.

^{۴۰۳} این موارد براساس مشاهدات و برداشت های نویسنده است.

موج کتاب سوزی ها و سوزانده شدن هزاران نسخه قلمی

از خیانت های نابخشودنی تاریخی حاکمیت ترک ستیز محمدزایی ها که توسط محمد گل مومند این انسان ضد فرهنگ و دانش براه افتاد، راه اندازی موج سوزانده شدن نسخه های قلمی نایاب و منحصر به فرد در ولایات ترکستان افغانستان بود. موجی از این گونه جنایات بر علیه مردم میمنه، جمع آوری کتب ترکی از مدارس دینی، مکاتب، کتاب فروشی ها و خانه های مردم با فریب و نیرنگ به بهانه چاپ و تکثیر از طرف دولت بود که گاهی از طریق جارچی ها انجام میشد.

حکومت محلی اعلان میداد که قرار است کتاب های قلمی را، سرکاری جمع آوری نموده و در یک فرصت مناسب آن را چاپ کند. بنابر این هرکس که کتب قدیمی دارد به اداره بلدییه بیاورد و دولت در مقابل هر کتاب قلمی یک قران یا یک روپیه کابلی میدهد. هزاران فرد ساده لوح کتبی را که از پدران و گذشتگان شان به میراث رسیده بود به این شکل به دستگاه دولت تحویل دادند.

محمد گل مهمند یکی از تحصیل یافتگان کشور ترکیه بود و زبان ترکی استانبولی را نیک میدانست، با استفاده از زبان ترکی استانبولی که، قرابت های فراوانی با زبان ترکی اوزبیک دارد، تکلم به زبان اوزبیک را به سرعت فرا گرفت، از روی نیرنگ با مردم به زبان خود آنها صحبت نموده، آنها را تشویق نمود که کتب ترکی موجود در خانه ها و هر جای دیگر را به اوبسپارند که، در ایجاد یک کتابخانه برای مردم شهر مورد استفاده قرار

دهد، و بعضی از نسخ کم یاب را هم تجدید چاپ نموده، از نابودی نجات بخشد! مردم مظلوم میمنه که از نیت شوم او آگاهی نداشتند، واز سوابق جنایتکارانه اوهم اطلاع چندانی در اختیار ایشان قرار نگرفته بود، با خوش قلبی و خلوص نیت هرآن کتابی را که، در هر جا یافتند تقدیم او نموده ومنتظر آن بودند که، آن انسان ضد فرهنگ و دانش ستیز به وعده خود عمل نموده و کتابخانه مورد نیاز مردم را در شهر میمنه افتتاح نماید.

او با مهارت تمام آخرین کتب باز مانده در خانه های مردم را هم با پیش کش نمودن پول و اعطای جوایز به آورندگان آن ها، وگاهی هم تهدید ، جمع آوری نموده، و روزی راهم جهت افتتاح این کتابخانه منحوس تعیین ومردم را دعوت به اشتراک در مراسم افتتاحیه کتابخانه مینماید.تا روز موعود مقدار کافی چین را هم از دکان ها جمع آوری وبا کتاب ها یکجا قرار میدهد.

بنابه گفته شاهدان عینی همچون مرحوم عبدالروف نفیر، شادروان ابوالخیرخیری، شاد روان نظر محمد نوا وعده دیگری مجموعاً سه هزار چهار صد جلد کتب مختلفه دینی و تاریخی، یکجا با همان مقدار چین جمع آوری شده، در روز بازار پنجشنبه که همه مردم جهت خرید وفروش مواد دست داشته ویا مورد نیاز خود به شهر میآیند، بعداز گرد آوری جبری مردم توسط جارچی ها، در بازار سر پوشیده (تی تم) که یکی از مراکز تجارتی مهم وباز مانده از زمانه های دور بود، به آتش میکشد.جریان آتش زنی کتب را مردمی که عده ای از آنها هنوز زنده اند چنین بیان می کنند:

مردم با کمال تعجب می بینند که در مرکز بازار سر پوشیده (تی - توم) کتب جمع آوری شده به حالت اسفناکی سر هم افتاده و پهره داران از آنها محافظت می نمایند و به شکل یک دایره چین های مختلف اوزبیک جمع آوری شده نیز در اطراف کتابها قرار داده شده است. محمد گل مهمند ، که قبلاً دستور داده بود که میز خطابه او را بالای توده کتابها ترتیب داده و مقدار لازم تیل پترول نیز آماده سازند. همه چیز طبق دستور او آماده گردیده بود، و او با قرار گرفتن در جای معینه، از مردم متحیر و بهت زده می پرسد که:

در زیر پا های او چه چیزی قرار دارد ؟

مردم یکصدا جواب میدهند که: کتاب ها!!

او تکرار از مردم میپرسد که کدام کتاب؟

مردم با پریشان حالی جواب میدهند که کتابهای ترکی!

بعداً او به طرف چین ها اشاره نموده و میپرسد که آنها چه هستند ؟

مردم که از نیت او واقف نیستند با خنده جواب میدهند که: صاحب چین!

او باز میپرسد که:

-کی به این زبان ترکی تکلم میکند؟

-مردم میگویند که ترکها!

-کی این چین هارا میپوشد؟

-ترکها!

او با گرفتن قیافه موقر خطاب به مردم میمنه که اکثریت مطلق ایشان تُرکان اند، میگوید که:

ماهمه افغان هستیم واینجا هم سرزمین افغانستان است، و در افغانستان همه باید به زبان افغانی درس بخوانند، کتاب، عریضه، نامه و هر آن چیز دیگری که لازم باشد به زبان افغانی یعنی پشتو نوشته کنند، و تمامی مراجعات خود را به دوایر دولتی به زبان پشتو ترتیب اثر داده و به زبان ملی که زبان پشتو است احترام بگذارند!

زبان ترکی زبان مغول ها و اولادۀ چنگیز است که خاک ما را ویران و شهر های افغانستان را آتش زده است. و چین هم البسۀ مغولی است و ما افغان هستیم، نباید که لباس مغول ها را استفاده و قدر نماییم. از این به بعد نه کسی از این زبان مغولی استفاده کرده میتواند و نه هم حق پوشیدن این کالای لعنتی مغول ها را دارد.

این کتابها به زبان مغولی نوشته شده باید طبق دستور مبارکۀ اعلیحضرت معظم همایونی به آتش کشیده شود. حال شما مردم کمک کنید که ما این کتابهای لعنتی را یکجا با این لباسهای لعنتی آتش بزنییم.

بعد از این هیچ کسی حق نوشتن به این زبان را ندارد، و اگر کسی مرتکب این جرم غیر قابل بخشش شود جزای سخت خواهد دید. چین را هم باید اصلاح نمود. آستین های آن کوتاه و دامن آنها کوتاه شود!

جهت رهنمایی مردم یکی دو تن از حاضرین را هم در نزد خود احضار و آستین های چین ایشان را یکجا با دامن آن قیچی مینماید. بعداً بالای کتب تیل پاشی نموده و آتش میزند و به این ترتیب بزرگترین فاجعۀ کتاب سوزی را به شیوۀ کتاب سوزی های هیتلری انجام داده، و ترکی زبانان را از خواندن و نوشتن به زبان مادری محروم میسازد.

در این زمان کتابخانه هایی را میخواهند ایجاد کنند ولی زبانی که نه تاریخ مشخصی دارد و نه گذشته فرهنگی و تاریخ ادبیات و صرفاً زبان چند قبیله برای افهام و تفهیم است، که ظرفیت ایجاد کتابخانه را ندارد زیرا تا آن زمان آثار چاپی بزبان پشتو در حدی نبود که بتواند چند قفسه را پرکند. کتابخانه ای که هرگز درست نشد.

محمد گل مومند در ولایات تُرکستان به امحای آثار تاریخی و کتیبه های سنگی مقابر و قبرستان های پادشاهان و علما و دانشمندان تورک وادات تاریخی و تمام اثار باستانی مربوط به تاریخ و فرهنگ اهالی اقدام نموده، و ده ها قبرستان امرای تُرکی را با کتیبه های سنگی نادر منهدم نموده، قسمتی از آنها را در دریای آمو ریخته و بسیاری از آنها را در دشت لیلی مدفون نموده و برخی از آنها را در بنیاد ساختمان هاییکه در آن زمان اعمار گردیده بود، گذاشت.

وی از روی تعصب و کوردلی به جعل و تحریف نامهای تاریخی این مناطق پرداخت و با وجود انهم نامهای تقلبی وی شهرت لازمه را کسب نکرده و باعث ایجاد نفرت و انزجار مردم برعلیه سیاست ناسیونالیستی افراطی قومی دولت افغانستان گردید.

در زمان حاکمیت استبدادی وی بالای هر چیز نام پشتو گذاشته میشد، زمانیکه انجمن خودساخته و بی هویت پشتو تولنه از یافتن لغت پشتو در مقابل چیزی عاجز میشدند، حق و ناحق هر نامی را که تلفظ آن به پشتو اسان میبود به نحوی از انحا مورد قبول آنان واقع میشد، آنرا انتخاب نموده و به عنوان لغت جدید زبان پشتوکار میگرفتند.

در این دوره عده یی از نابخردان تاریخ و دزدان زبان و فرهنگ های اصیل که نقاب عالم و دانشمند و محقق و اکادمیسین بر چهره داشتند ، واژه های اصیل و معروف تورکی را که قدامت چندین هزارساله دارد از زبانهای اهالی محکوم این سرزمین که زبان و ادبیات شان بنا بر اهداف پلید ، همین ابلیس های تاریخ از رواج و رونق افکنده شده بود ، دزدیده و بنام واژگان جدید این زبان سجل کردند. و در مقابل هر واژه و کلمه جایزه و انعام دریافت میکردند. ۴۰۴

باید گفت که محمد گل مومند از سال ۱۳۱۱ تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی رییس تنظیمیه شمال بود، نماینده خاص وی در میمنه شخصی بنام عبدالمقیم نیازی بود که در عین حال به صفت حاکم پشتونکوت نیز اجرای وظیفه میکرد. بعداً این پست لغو گردید. محمد گل مهمند در این دوره آنچه که آثار و آبدات تاریخی، نسخ خطی، کتیبه های قبور امرأ و مشاهیر فرهنگی، تاریخی و عرفانی بود، منهدم کرد.

با دستور وی گروهی از نفرات او کتابهای قلمی و نسخه های خطی نایاب را به بهانه چاپ در مرکز از مردم جمع آوری و آنها را در دشت لیلی به آتش میکشیدند و برخی از آنها را که با نفاست و ظرافت هنری با آب طلا، لاجورد و زمرد کار شده بود به کابل انتقال داده در مجمع اتشه های سیاسی کشور های اروپایی به حراج گذاشته، به فروش میرسانیدند. ۴۰۵

۴۰۴ افغانستان در دو و نیم قرن اخیر... صص ۲۰۶-۲۰۸.

۴۰۵ امینی. محمد کاظم (۱۳۸۹) حماسه دولت کپتان. انتشارات جریده مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ. صص ۳۷.

جعل و تحریف توپونیم های تاریخی در ترکستان

باید گفت که نام جغرافیای ترکستان به گونه های ترکستان صغیر و ترکستان افغانستان در دوره زمامداری محمد افضل خان، سردار اسحاق خان و امیر عبدالرحمن به عنوان یک قلمرو که بجای (بلخ) تاریخی به کار رفته است. که مرکز آن شهر (مزارشریف) بوده است. این موارد را به وضوح در مجلد های سوم و پنجم (سراج التواریخ) می توانیم به وضوح ببینیم.

آغاز نیمه اول قرن بیستم میلادی از سال ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی) ترکی زبانان افغانستان با موج بزرگی از فرهنگ ستیزی و ترک ستیزی مواجه گردیدند. که علاوه بر تخریب و انهدام آبدات تاریخی و باستانی، انهدام مقابر تاریخی و کتیبه های آنان، آتش زدن نسخه های نایاب قلمی، با موجی از جعل و تحریف مناطق همراه بود که اسامی ترکی داشت. باید گفت که امواج توفانزای این بحران منحصر به ترکی زبانان و مناطق ترکی نشین نمانده، زبان فارسی و فارسی زبانان نیز از آن به سختی متضرر شدند.

در اوایل دهه هفتاد (۱۳۷۲-۱۳۷۴) شادروان اسدالله ولوالجی در مجله آزاد (اندیشه) که در آن دوره یگانه نشریه آزاد در شمال کشور بود، مقاله ای در باره ۳۰۰-۳۵۰ توپونیم جعل و تحریف شده در بلخ به استناد از شادروان محمد عمرالیم بیات نشر کرده بود^{۴۰۶} که با وجود سالها جستجو و تفحص، نتوانستم شماره های مذکور را بیابم.

^{۴۰۶}مؤلف اثر (جوزجان در صد سال اخیر) مطبوعه فرهاد. مزارشریف. ۱۳۸۶.

این موارد خیلی زیاد است و خود ایجاب یک تالیف یک اثر مستقل را می نماید. آنچه که در ذیل از نظر میگذرد، بر اثر جستجو و تحقیق خودم بدست آمده است. بخشی از این نامهای جعل شده در چاپ دوم اثر (جغرافیای عمومی فاریاب) در سال ۱۳۹۹ چاپ شده است.

من ۱۰-۱۱ سال قبل با مراجعه به منابع مختلف میدانی و کمتر کتبی برخی از توپونیم های تحریف و جعل شده را ثبت و آنرا ضمن مقالاتی در صفحات اجتماعی پخش کرده بودم. در اینجا لازم میدانم، بخشی از این مقاله را که (خدمات وزیر محمد گل مهندس در راستای افتراق ملی) نام دارد و مربوط به توپونیم های تاریخی در شمال و برخی مناطق دیگر کشور است، روایت کنم:

| نام اصلی | نام جعل شده | ولایت. |
|--------------------|-----------------------|--------|
| ۱. قلعهٔ مراد بیک | (مراد خانی) | کابل. |
| ۲. رفقی بیک | (رفقی سناتوریم) | کابل. |
| ۳. قلعهٔ قابل بیک | (قابل بای) | کابل. |
| ۴. قلعهٔ قاضل بیک | (فاضل بای) | کابل. |
| ۵. ده بوری | (جمال مینه) | کابل. |
| ۶. کوتهٔ سنگی | (میرویس میدان) | کابل. |
| ۷. کوچه علیرضا خان | (جادهٔ نادر پشتون) | کابل. |
| ۸. ده افشار | (سپین کلی) | کابل. |
| ۹. قلعهٔ جرنیل | (خوشحال مینه) | کابل. |
| ۱۰. شاه شهید | (نور محمد شاه مینه) | کابل. |

- | | | |
|---------------------|-----------------|----------|
| ۱۱. بیش بولاق | (پنزه شینه) | ننګرهار. |
| ۱۲. قوش ګنبد | (خوش ګنبد) | ننګرهار. |
| ۱۳. سبزوآر | (شین دند) | هرات . |
| ۱۴. قرا تپیه | (تور ګندی) | هرات . |
| ۱۵. شاه فلان | (پشتون زرغون) | هرات. |
| ۱۶. بوینی قره | (شولګر) | بلخ. |
| ۱۷. آيرو تام | (حیرتان) | بلخ. |
| ۱۸. چارباغ گلشن | (شینکی) | بلخ . |
| ۱۹. ینګی اریق | (نوی کوت) | بلخ. |
| ۲۰. هزاره چیقیش | (استولګی) | بلخ. |
| ۲۱. یول بولدی | (لیندی) | بلخ. |
| ۲۲. قوش تپیه | (منګولی) | بلخ. |
| ۲۳. حصارک | (اوغز) | بلخ . |
| ۲۴. پلاس پوش | (زوزان) | بلخ. |
| ۲۵. چهل ستون | (ګندان) | بلخ. |
| ۲۶. کوشک عبدل | (باندۀ) | بلخ. |
| ۲۷. قریه بهأ والدین | (شپوله) | بلخ. |
| ۲۸. باغ ایشان اوراق | (حاجی کوت) | بلخ. |
| ۲۹. قلعه چه | (سپین کوت) | بلخ. |
| ۳۰. دلبرچین | (شلخی) | بلخ. |
| ۳۱. رحمت آباد | (چرگی) | بلخ. |

۳۲. سمرقندیان (زرغون کوت) بلخ.
۳۳. ایلمانی (وچہ ونہ) بلخ.
۳۴. سلطان خواجہ ولی (مروندی) بلخ.
۳۵. آق تپہ (سپینکی) بلخ.
۳۶. ایبک (آی بیک) سمنگان.
۳۷. تاش قورغان (خلم) سمنگان.
۳۸. درۂ زندان (جوی ژوندون) سمنگان.
۳۹. گل قیشلاق (جوگی) سمنگان.
۴۰. کتتہ قیشلاق (جگہ بانده) سمنگان.
۴۱. مینگ قیشلاق (زندى کوت) سمنگان.
۴۲. لرغان (د وزیر کلا) سمنگان.
۴۳. سه اولنگ (سالنگ) پروان.
۴۴. یککه اولنگ (یکاولنگ) پروان.
۴۵. شینگلی (شین کلی) فاریاب.
۴۶. تورت خیل (تور خیل) فاریاب.
۴۷. خان چهارباغی (خان چارباغ) فاریاب.
۴۸. آلتی خواجۂ عزیزان (اصحاب کھف) فاریاب.
۴۹. کتتہ خوارزم (کتتہ خروس) فاریاب.
۵۰. درۂ آغزی (دهندره) فاریاب.
۵۱. تختہ پُل (افغان کوت) فاریاب.
۵۲. چاونی بیرون (پشتون کوت) فاریاب.

۵۳. کتته تاش (غنده سنگ) فاریاب.
۵۴. اونچی ارلات (اونجلاد) فاریاب.
۵۵. شیش تپیه (شش تپه) فاریاب.
۵۶. غور تپیه (غار تپه) فاریاب.
۵۷. باییم اوغلی (با ی مغلی) فاریاب.
۵۸. بای قیزی (بادغیسی) فاریاب.
۵۹. آته خان خواجه (عطا خان خواجه) فاریاب.
۶۰. تورت کول (تور گل) فاریاب.
۶۱. اله تیاق (طاهریان) فاریاب.
۶۲. تیک تاش (دین تاج) فاریاب.
۶۳. کل قیشلاق (ده عزیزان) فاریاب.
۶۴. ظلم آباد (عزیز آباد) فاریاب.
۶۵. کل قشلاق (ده عزیزان) فاریاب.
۶۶. جت خانه (گل خانه) فاریاب.
۶۷. قوریش (قریش) فاریاب.
۶۸. قاورماچ قلعه (غورماچ) بادغیس.
۶۹. رباط خواجه دُکه (خواجه دو کوه) جوزجان.
۷۰. بابہ قزانچی (میرویس مینه) جوزجان
۷۱. شیمیریغ (شمیرق) بغلان. ۴۰۷

۷۲. ظلم آباد (عزیز آباد) فاریاب.
 ۷۳. قنی یاریغ (وزیر آباد) فاریاب.
 ۷۴. کپه سای (کاپیسا) کاپیسا.

برخی از قلعه های تاریخی منهدم شده در فاریاب

۱. پرخشت کهنه قلعه^{۴۰۸}

۲. چمه قلعه.^{۴۰۹}

۳. قیزیل قلعه.^{۴۱۰}

۴. سرحوض قلعه.^{۴۱۱}

۵. قاورداغ قلعه.

...امیر عبدالرحمن به فوج هرات امر کرد به جنگ علیه محمد شریف خان
 برود. قاضی سعدالله با لشکری به کمک غوث الدین خان آمد. سردار غلام
 حیدر خان به هزاره جات فرستاده شد تا جلو نهضت تُرکستان را بگیرد. به
 قرار نوشته غرجستانی طرفداران شریف خان (سلطان خان، محمد امین
 خان) فوج هرات را در « قورداغ قلعه المار » ضربات سنگین زدند...^{۴۱۲}

۶. جرقلعه.^{۴۱۳}

۷. قلعه نیاز بیک^{۴۱۴}

^{۴۰۸} جغرافیای عمومی فاریاب. ص ۱۵۰.

^{۴۰۹} همان اثر. ص ۱۳۴.

^{۴۱۰} همان اثر. ص ۱۵۵.

^{۴۱۱} همان اثر. ص ۱۵۶.

^{۴۱۲} یادنامه نفیر فاریابی. ص ۴۵.

^{۴۱۳} همان اثر. ص

^{۴۱۴} همان اثر. ص ۱۵۵.

۸. کاریز قلعه. ۴۱۵
۹. کتته قلعه. ۴۱۶
۱۰. گدای قلعه. ۴۱۷
۱۱. هزاره قلعه. ۴۱۸
۱۲. یان قلعه. ۴۱۹
۱۳. سرای قلعه. ۴۲۰
۱۴. کوسه قلعه. ۴۲۱
۱۵. شور قلعه. ۴۲۲
۱۶. ینگ قلعه. ۴۲۳
۱۷. دونگ قلعه. ۴۲۴
۱۸. بخاری قلعه. ۴۲۵
۱۹. توردی قلعه. ۴۲۶

-
- ۴۱۵ ص همان اثر.
 - ۴۱۶ همانجا.
 - ۴۱۷ همان اثر. ص ۱۵۷.
 - ۴۱۸ همان اثر. ص ۱۵۸.
 - ۴۱۹ همان اثر. ۱۵۹.
 - ۴۲۰ همان اثر. ص ۱۷۶.
 - ۴۲۱ جغرافیای عمومی فاریاب. ص ۱۷۷.
 - ۴۲۲ همان اثر. ص ۱۷۸.
 - ۴۲۳ همانجا.
 - ۴۲۴ همان اثر. ص ۱۸۶.
 - ۴۲۵ همانجا.
 - ۴۲۶ همان اثر. ص ۲۰۳.

۲۰. چیم قلعه. ۴۲۷
 ۲۱. صوفی قلعه. ۴۲۸
 ۲۲. نودری قلعه ۴۲۹
 ۲۳. کافر قلعه. ۴۳۰
 ۲۴. قلعه بندر. ۴۳۱
 ۲۵. قلعه کهنہ. ۴۳۲
 ۲۶. جر قلعه. ۴۳۳
 ۲۷. دونگ قلعه. ۴۳۴
 ۲۸. قلعه ایشان. ۴۳۵
 ۲۹. قلعه خواجہ. ۴۳۶
 ۳۰. تاش قلعه. ۴۳۷
 ۳۱. اسلام قلعه. ۴۳۸

۴۳۷ ہمانجا.

۴۳۸ ہمان اثر. ص ۲۰۶.

۴۳۹ ہمان اثر. ۹. ۲۰.

۴۳۰ ہمان اثر. ص ۲۱۴-۲۳۲-۲۳۴.

۴۳۱ ہمان اثر. ص ۲۴۵.

۴۳۲ ہمان اثر. ص ۲۵۳.

۴۳۳ ہمان اثر. ۲۶۲.

۴۳۴ ہمانجا.

۴۳۵ ہمان اثر. ص ۲۶۳.

۴۳۶ ہمانجا.

۴۳۷ ہمان اثر. ص ۲۷۰.

۴۳۸ ہمان اثر. ۲۸۳.

۳۲. سرای قلعه. ۴۳۹

۳۳. بازار قلعه. ۴۴۰

۳۴. توپخانه قلعه. ۴۴۱

۳۵. قوشه قلعه. ۴۴۲

۳۶. کوکچه قلعه. ۴۴۳

۳۸. قوزی بای قلعه. ۴۴۴

۳۹. مجسمه قلعه. ۴۴۵

۴۰. کهنه قلعه. ۴۴۶

۴۱. ینگى قورغان (قلعه) ۴۴۷

۴۲. کهنه قورغان (قلعه) ۴۴۸

با دریغ و درد از این همه قلعه های تاریخی که هر کدام نمادی از تاریخ رشادت و پایدردی مردم و سرزمین در برابر دشمنان بود و به مثابه میراثی گرانبها حفظ می گردیدند، همه با کینه توزی و جهالت نابود و به خاک یکسان گردیده اند.

۴۳۹ همان اثر. ص ۲۸۶.

۴۴۰ همان اثر. ص ۲۹۶.

۴۴۱ همان اثر. ص ۲۹۷.

۴۴۲ همان اثر. ۲۹۸.

۴۴۳ همانجا.

۴۴۴ همانجا.

۴۴۵ همان اثر. ص ۳۰۱.

۴۴۶ همان اثر. ص ۳۰۶.

۴۴۷ همان اثر. ص ۳۰۹.

۴۴۸ همانجا.

از جمله ده ها قلعه تاریخی و باستانی در ساحه ولایت فاریاب، فقط به طور تصادفی بقایای « ولی قلعه » که بر معبر بزرگراه میمنه و قیصار قرار دارد، از شرارت و ویرانگری محمد گل مهمند در امان باقیمانده است.

دوره تبعید و آوارگی، فراریان «چخانسور» و «دشت نهر

سراج»

این تراژیدی قرن منسوب به دوره استبدادی مطلقه چنگیز عصرا، محمد گل مهمند میباشد. این حادثه تاریخی در جریان سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲ صادر گردیده و مربوط به آوارگان چخانسور یا منطقه ای که در حکم گورستان انسانهای زنده بود، میشود. این واقعه یکی از ده ها و صدها واقعه و جنایات فراموش ناشدنی افغان ها در حق مهاجرین مظلوم ترکستان است. پس از تسلط کمونیست ها در ترکستان روسی، احوال مسلمانان آنجا سخت وخیم گردیده، مال و ملک و دارایی اهالی مسلمان به حساب بلشویک ها مصادره گردید، ده ها و صدها متنفذ محلی، عالم دین و افراد وطنپرست که دل خوشی از کمونیست ها نداشتند، یکسره محکوم به مرگ محکوم شده ، سرمایه داران و متمولین به عنوان « کولاک » و متدین بعنوان غیر مستحق به ناحق به زندانها افکنده شده و در زیر شکنجه های غیرانسانی روس ها، جان دادند.^{۴۴۹}

^{۴۴۹}افغانستان در دو ونیم قرن اخیر.ص ۲۰۹.

رفته-رفته مساجد جامع، مدارس دینی و مراکز تعلیمی در آسیای میانه که رسماً بنام ترکستان یاد میشد، مسدود گردید. در چنین وقت بود که مهاجرت بالای این اهالی مسلمان فرض شده و این اهالی مسلمان به منظور حفظ عقاید اسلامی و جان و مال و ناموس خویش مجبور به مهاجرت گردیدند. هزاران انسان مظلوم و بی پناه بخاطر حفظ عقیده و جان خویش به مهاجرت به افغانستان که مرز مشترک و نزدیک با این مناطق داشتند، نمودند. این انسانهای بی پناه و مظلوم، در مانده و گرسنه زمانیکه با تحمل صدها مشقات و عذاب با عبور از مرز وارد افغانستان میگردیدند به اسارت افغانهای ظالم و کینه جو افتاده و با انواع مصایب و فلاکت‌ها مواجه می شدند.

در این وقت گورنر عمومی یا رییس تنظیمیه صفحات شمال و ترکستان افغانی، محمد گل مهمند بود، این واقعه را از دفتر خاطرات شخصی خویش بنام «مهمان‌های ناخوانده» یاد میشود، روایت میکنم:

«افغان‌ها کاروان بزرگی از مهاجرین ترکستان را در حالیکه همه آنها از ضعف و ناتوانی در حال مرگ قرار داشتند بحالت گرسنه و تشنه در دست عساکر سواره سپردند و در منطقه ای بنام «چخانسور» و «دشت نهر سراج» یاد میشود و در فاصله یکهزار و سیصد کیلومتری دور از مرزهای ترکستان قرار دارد به طور دسته جمعی تبعید نمودند.^{۴۵۰}

تعداد زیادی از این مهاجرین مظلوم و بخت برگشته، از شدت ضعف و ناتوانی و گرسنگی به هلاکت رسیدند. وسایر این مهاجرین بخت برگشته و فلاکت

^{۴۵۰} همان اثر، ص ۲۱۰

زده جنازه های عزیزان خویشرا بدون کفن در بین ریگستان ها و یا سنگلاخ کوهستانات دفن کرده و با نهادن مقداری خار و خاشاک در دهانه، آن را محکم نموده، دوباره به راه پیمایی اجباری خویش ادامه میدادند. در مرگ کسانیکه از شدت ضعف و ناتوانی و گرسنگی در زیر ضربات شلاق و قنذاق تفنگ های عساکر مسلح افغان، جان میدادند هیچکسی نمی گریست، زیرا رهایی و نجات از این عذاب و مصیبت بزرگ خود نعمت عظیمی بود که خداوند در آن وقت نصیب هرکسی نمیکرد.

آری! گریه کردن بحال آنانی روا بود که با انواع مشقت ها در هر قدم با قمچین و قنذاق تفنگ عده یی دژخیم و از خدا بیخبر مواجه بوده و دشت های سوزان را با پای پیاده و گرسنه و تشنه طی میکردند و در هر قدم، بدن هایشان زخم برداشته و نمی توانستند به نعمت مرگ که در آن موقع آرزوی شان بود؛ دست یابند.

در این میان تکان دهنده تر از همه وضع زنان حامله یی بود که در این کاروان بزرگ بزور شلاق ها و قنذاق های عساکر مسلح به راه پیمایی مجبور ساخته می شدند. این زنان و مادران بخت برگشته از شدت گرسنگی و سرما و رنج پیاده گردی دوامدار چندین شبانه روز، پاهای شان آبله برداشته و طفل هایی را که در شکم داشتند، ضایع میکردند.^{۴۵۱}

به طور مشخص با ارقام و احصاییه نمی توانم آن عده از زنان بدبخت مهاجر را که از شدت ظلم و بیداد عساکر افغان در دشت و صحرا با حالت فجیع وضع حمل کرده و خود و نوزادهای معصوم شان به هلاکت رسیدند،

^{۴۵۱}افغانستان در دو ونیم قرن اخیر. ص ۲۱۱.

قید نمایم چون بسیار زیاد بودند. در جریان چنین واقعات جنایت بار و وحشیانه عساکر دولت افغانستان، عفت و ناموس هزاران - هزار دختر نو بالغ و زنان جوان را پامال کردند. چه بسا از این دختران و زنان باعفت که در فاحشه خانه های پاکستان و افغانستان نوسط ناموس فروشان افغان فروخته شده و یا هم مورد تجاوزهای جنسی عساکر وحشی حکومتی قرار گرفتند.»^{۴۵۲}

از میان ده ها و صدها جنایات و وقایع تکان دهنده عساکر نامسلمان افغان در قسمت پامال کردن ننگ و ناموس دختران و زنان مسلمانان تُرکستان یک چشمدید واقعی و عینی که خودم (مولف کتاب) به چشمان سر مشاهده کرده ام، روایت میکنم:

« در جریان سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۲۸ خورشیدی) ضمن سفری به شهر هرات در علاقه کوچکی که بنام « یخچال » یاد میشود و بین قندهار و گرشک واقع است، زنی اوزبیک را دیدم که از کاروان جمعیت مهاجرین تبعید شده تُرکستان جدا مانده بود. وی از طریق ناوایی به رهگذران امرار معیشت میکرد. من از قیافه وی حدس زدم که شاید اوزبیک باشد، نزدیک رفتم و از وی یک قرص نان خریدم و ضمناً از احوالش جويا شدم، خلاصه طوریکه از صحبت وی برمیآمد، وی در جریان سالهای مهاجرت و تبعید دسته جمعی و جبری از مهاجرین تُرکستان، زمانیکه دختر تازه جوانی بوده به اسارت یکی از پشتون ها افتاده و سپس بدست آنان تربیه شده و

^{۴۵۲} همان اثر. ص ۲۱۲.

در پهلوی اینکه زبان مادری خویش را از دست داده، چهره‌وی نیز تغییر نموده بود.^{۴۵۳}

در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ خورشیدی) زمانیکه ما (مؤلف کتاب با اقوام و خویشاوندان)^{۴۵۴} به افغانستان تازه مهاجر شده بودیم. ما را از ساحل دریای آمو دستگیر نموده به حضور قوماندان پسته سرحدی آوردند. تعداد جمعیت و اعضای کاروان ما که متشکل از اطفال و زنان و پیرمردان بود، تقریباً به سی و سی و پنج نفر میرسید. محافظین سرحدی خورجین‌ها و بقچه‌های ما را یکایک بازرسی نمودند هر چیزی را که به نظر شان میخورد از بین آن گرفته و مهاجرین را یکایک به اتاق بزرگ شبیه زندان رهنمایی میکردند. نیمه‌های شب از اتاق ما دو نفر را بیرون کشیده، بردند و لحظه‌ای بعد صدای توبیخ و سیاست قوماندان و عساکر و آواز گریه و زاری آن دو مرد جوان که با هم برادر بودند، بلند شد.

^{۴۵۳} همان اثر، صص ۲۱۲-۲۱۳.

^{۴۵۴} سید سلیمان مبشر کاسانی از شمار مهاجرین مسلمان ترکستان است که در سال ۱۳۱۲ از مرز اتحاد شوروی وارد خاک افغانستان شده و مدت تقریباً ۴۵ سال را در دروایات مختلف از جمله شهر قندوز، زندگی کرد. وی دکان چین فروشی در آن شهر داشت. تا سال ۱۳۵۸ که قوای اتحاد شوروی به افغانستان وارد شدند، وی در آنجا زندگی داشت. پس از آن دوباره از ترس روسها مهاجر شده، از طریق پاکستان به عربستان سعودی رفت. در آنجا اثری بنام (تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آسیای میانه) در سه مجلد نوشت. این اثر در سال ۱۴۱۱ قمری به حمایت مالی امیر ابها بزبان اوزبیک از طریق (مکتبه‌الایمان) در مدینه المنوره چاپ گردید. من در سالهای ۱۳۷۸-۱۳۸۳ در عربستان سعودی اقامت داشتم، اثر مذکور را بدست آورده و در سال ۱۳۸۸ (بخش حوادث افغانستان) آنرا از ترکیب جلد سوم، جدا و به زبان فارسی بنام (افغانستان در دو و نیم قرن اخیر) چاپ به حمایت مالی فدراسیون فرهنگی ترک تباران افغانستان (فتنا)، در کابل چاپ نمودم.

همچنان صدای ترس آور ضربات قمچین و قنذاق تفنگ عساکر که بر سر وبدن آن دو مظلوم بدبخت فرود می‌آمد، لرزه بر اندام کسانیکه در اتاق قرار داشتند، می‌افکند. عده ای از صدای ضجه و ناله آن دونفر، وحشتزده از خواب برخاستند، یکجا با گریه و زاری آنان اشک میریختند و از شدت ترس و دلسوزی و ترحم نسبت به هموطن شان همگی آستین های خود را به دندان گرفته با حالتی رقت آور، خاموشانه اشک می گریستند.

با هزاران اندوه و حسرت آن شب وحشتناک را سحر کردیم، سحرگاهان دیگر آن دو جوان رشید اوزبیک در کنار ما نبودند. مادر مظلوم و داغ دیده آن دو جوان بیگناه وقتی از واقعه آگاه شد به دامن عساکر آویخت تا پسران او را پیدا کنند، عساکر بیرحم و وحشی پیرزن داغ دیده را در بین جوال بزرگ انداخته با بستن دهان آن، آن قدر جوال را سوته کاری کردند که ناله و فغان پیر زن بدبخت به آسمان ها بلند شد و پس از آن، آواز وی خاموش شد. مادر داغ دیده که گپ زدن خود را هم از یاد برده بود، کار خود را حواله بخدا کرد. دیگر از ترس صدای کسی بلند نشد. بعداً معلوم شد که هر دو جوان در زیر ضربات شلاق و قنذاق عساکر سرحدی افغان جان سپرده و جسد هر دو جوان ناکام را به دریا انداخته بودند .

فردای آن روز محافظین سرحدی ما را از ساحل دریای آمو به منطقه «چقور سرای» به شهر خان آباد انتقال دادند. در روز بعد بیست و پنج خانوار را با کوچ و بار شان به معیت اقوام و خویشان ما در حالیکه عساکر مسلح اسپ

سوار چهار اطراف مارا محاصره کرده بود، به فاصله یکصد و ده کیلومتری در منطقه ای بنام « دهنه غوری » به حالت رقت بار راندند.^{۴۵۵}

کسانیکه پولدار بودند با کرایه مرکب و کسانیکه غریب بودند، زن و بچه و خرد و بزرگ با پای پیاده منزل میزدند. عساکر به هیچکس اجازه نمی دادند که اسب سوار شوند. وقتیکه کاروان مهاجرین که من و خانواده ام نیز در بین آن بودم به خان آباد رسید، عساکر حکومتی از ما تقاضای پرداخت « خدمتانه » کردند. منظور آنها این بود که جمعیت کاروان مبالغی پول برای آنها به عنوان پاداش بپردازند. چون مهاجرین همه در حالت فلاکت بار قرار داشته، آهی در بساط نداشتند تا به این خدمتگاران بپردازند. یکی از عساکر به مامایم نزدیک شده و به زور و تهدید چینی را که در تن داشت بیرون آورده، یکی دیگر از آنها لنگی وی را که بر سر داشت قاپیده و سپس مارا رها کرده و رفتند.^{۴۵۶}

تبعات فاجعه بار اقدامات محمد گل مہمند در میمنه و شمال

در دوران ماموریت محمد گل مومند، جنایات بزرگی در حق اهالی شمال صورت گرفت. یکی از این مظالم غصب (۱۴) موضع زمین های علفچر در مناطق مختلف فاریاب بود که از اجرای این طرح خایینانه از نودسال بدینسو تا حال صدها و حتا هزاران نفر جان خود را از دست داده و میدهند و یکی

^{۴۵۵} همان اثر، ص ۲۱۴.

^{۴۵۶} همان اثر، ص ۲۱۵.

از علل تداوم جنگ و خصومت بین اهالی بومی اوزبیک و ناقلین در مناطق شمال ریشه در این خیانت تاریخی دارد.

طی این دوره موازی (۷۶۷۰۰) هکتار زمین که شامل (۱۴) موضع علفچر و چراگاه در اطراف میمنه و مناطق مختلف فاریاب بود و بدون حدود و اربعه آن ثبت کتاب و دفتر املاک با مشخصات زیر :

۱. جنگل مورچه غال فی بین اولسوالی خواجه سبز پوش.

۲. جنگل طبیعی بلچراغ.

۳. جنگل طبیعی اولسوالی گرز یوان.

۴. جنگلات کوهستانات.

۵. جنگل قیصار.

۶. جنگل لوخ اولسوالی دولت آباد.

۷. جنگل مصنوعی حومه شهر میمنه (موازی ۲۴۴ هکتار) ۴۵۷

(متن و سواد وثیقه شرعی این مواضع: ۲۵۳۴-۸۱۳ مورخ ۲۹

دلو ۱۳۳۱) ۴۵۸

این سند خایینانه که بنابر دستور و سفارش محمد گل مهمند با تهیه و ترتیب متن وثیقه شرعی در دفتر محاکم با این شماره رسمی ساخته شده و از ملکیت شرعی و قانونی اهالی بومی، سخاوتمندانه در اختیار ناقلین قرار گرفت. در این سند با جبر و اکراه شصت و امضای نمایندگان مردم بومی نیز گرفته شده است.

۴۵۷ جغرافیای عمومی فاریاب. محمد کاظم امینی. ص ۵۸.

۴۵۸ همانجا.

موضوع و تحدید آن

مقران مذکوران بقرار ذیل اقرار نمودن بر اینکه نظر به هدایت امریه (۷۷۱۷) تاریخ ۱۳۳۱/۱۱/۱۴ ماموریت تحریرات حکومت اعلیٰ که ع-ا حاکم صاحب پشتونکوت برای مایات قرایت نمودند. بالاثر چنین اقرار میداریم که موضع علفچر ها و اهمیت آنرا در توده وظیفه مالدار حایز میباشد، احساس و به مایان رهنمونی فرمودند واقعاً علفچر به مردم مالدار حیات و ممت تلقی، از سرمایه بزرگ ملی مایان می باشد و حال که حکومت پشتونکوت در اثر ارشاد حکومت اعلیٰ میفرمایند از این نوع تمییز به نفع مالداران عامه تمام میشود، در حالیکه مایان را به کلام الهی محول، حقایق را استفسار میفرمایند، خدای خود هارا حاضر و ناظر دیده، عرض میداریم که موضوعات اصلاً در ذات خود علفچر عمومی بوده به قرار فیصله جرگه به حضور ع-ج محمد گل خان رییس صاحب تنظیمیه به عمل آورده شده اراضی مالچر حق ملک هیچ یک نفر شده نمیتواند، در بین اقوام اوزبیک، افغان و عرب آزاد میباشد: ۴۵۹

۱. از خط شور دریا الی سرحد (منظور سرحد ترکمنستان) ۴۶۰ تماماً علفچر عمومی و آزاد است.

۴۵۹ همان اثر ص ۵۹.

۴۶۰ تاکید از مولف است.

۲. دشت میده که شمالاً متصل است به خانه های محمد عمر آخوند زاده، جنوباً اوچ کوتل و الی خوشبایی، شرقاً بادقاق، غرباً میان درخت و خواجه قل.

۳. از اوتونجی الی... (در اصل سند حفظ نشده و در کاپی نیامده است)

۴. از چشمه مغیتو الی جنگل مورچه غال و کارخانه شلکتو آبریزه قلعه زغن و لقمان.

۵. دشت دلوی تماماً علفچر است.

۶. غر پشته گلیم بافت شرقاً الی خواجه غار، الی گردنه چی جنوبا دریای خواجه هشتمین کوهستان. شمالا دریای طلب.

۷. دشت محراب.

۸. خواجه قرغان.

۹. دشت باغ کوهستان.^{۴۶۱}

۱۰. دشت خواجه قراول.

۱۱. خواجه اون عطا.

۱۲. موضوعات علاقه داری کوهستانات ، گرزن شرقاً تا سر ملور، غرباً تیغ لولاش، جنوب خود قشلاق گرزن، شمالاً تیغ جویانه.

۱۳. دشت صحرا.

۱۴. از سموات تا کلته خاک.^{۴۶۲} به قرار تذکار فوق حصه های علفچر عامه به ملاحظه حق و حقایق قرار فوق معلومات داده شد. وهم برخی علفچر

^{۴۶۱} همان اثر. ص ۵۹.

^{۴۶۲} همان اثر. ص ۶۰.

های خصوصی در بین خود اهل قریه و قریه دارها معلوم است و از آنها اخذ معلومات فرموده از آن نیز اقرار میداریم که حضور ع-ع حاکم صاحب اعلی میمنه که یک تن شخص صادق و حق بین میباشد، خواهشمندیم شخصاً به موضوعات متذکره تشریف فرما و علم آوری بفرمایند. در آن ثقت اصل حقایق به حضور شان مکشوف میشود و بعد از ملاحظه و بازدید حضور حاکم صاحب اعلی، میان نفری مقرون حاضریم تا طوریکه لازم بدانند، در موضوع التزام خط قبالة شرعی را نسبت عدم حق تصرف تجاوزات، خود را امر فرمایند و تعمیل میداریم.^{۴۶۳}

تشریحات: به تاریخ مذکور به حضور محکمه شرعیه پشتونکوت اقرار و اعتراف صحیح عقل و نفاذ جمیع تصرفات شرعیه بدون جبر و اکراه بر این وجه که در موضوع مذکور مقرر ضامن نمی باشیم. هر وقت نامبرده مذکور مکمول موصوف طلب نماید هیچ عذر و حيله نیاورده، هرگاه عذر آوردیم باطل است و در اقرار خویش صادق هستیم، مکمول له ضمانت مذکور مقرر مذکور را برای خود قبول نمود. والسلام

(محل امضای قاضی محکمه ابتدایی ولسوالی پشتونکوت و مهر مدیریت اداره زراعت و مالداري)

سواد وثیقه (۲۵۳۴-۸۱۳) ۲۹ دلو سال ۱۳۲۹

در این وثیقه شرعی نام (۱۳۱) تفر از اهالی بومی میمنه از محاسن سفیدان، ارباب ها، کلانترها، متنفذین به عنوان تعرفه اشخاص ثبت و با شصت آنها به شکل شاهد وجود دارد. ۴۶۴

با رسمیت یافتن این سند، کوچی ها و مالداران به تمام مناطق فاریاب، مبتنی بر اسناد شرعی و قانونی تهیه شده از دستگاه دولتی، مسلط گردیدند. چنانکه متن این اسناد و مدارک نشان میدهد بعد از انقضای مدت ماموریت محمد گل مهمند در ولایات شمال، بخصوص حکومت اعلائی میمنه (که در آن وقت بنام فاریاب مسما نشده بود) در سال ۱۳۲۰ خورشیدی، وی تا سالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۱ به روایت این مکتوب رسمی در همه تصمیمات و اقداماتی که بر علیه اهالی بومی صورت میگرفت، صلاحیت عام و تام داشته و همه امور تحت مدیریت او بوده است.

با وجود این همه جنایات و مظالم نابخشودنی وی در حق مردم و محیط میمنه، در قسمت جنوبشرقی شهر میمنه، منطقه و تپه ای استراتژییک که در محوطه قرارگاه نظامی قرار دارد و از یکقرن بدینسو محل استقرار نیرو های نظامی است، بنام « تپه وزیر آباد» مسما کرده است.

نزاع بر سر علفچرها به رهبری نورالله خان قرایی

این اقدامات محمد گل مهمند در مورد اعطای امتیازات (۱۴) موضع چراگاه ها در مناطق مختلف فاریاب، در حقیقت آغاز یک فاجعه اجتماعی و ملی

۴۶۴ جغرافیای عمومی فاریاب. محمد کاظم امینی. صص ۶۰-۶۶.

بود که تاوان آنر از نود سال بدینسو اهالی بومی محیط پرداخته و می پردازند و موجب متلاشی شدن صدها و هزاران خانواده و کشته و زخمی شدن صدها و هزاران نفر در طول این مدت گردیده است. یکی از مخالفین سرسخت این طرح که در مقابل این استبداد و مظالم محمد گل مهمند و دستگاه حاکمه تمامیت طلب قومی ایستاد، مرحوم نورالله خان قرایی بود که سالیان متمادی بخاطر غصب علفچر های مناطق اولسوالی پشتونکوت و توزیع آن به سران ناقلین چون الله داد خان و مولادادخان شمولزی با اقامه دعوی رسمی در محاکم تا آخرین لحظات زندگی با این طرح غاصبانه مخالفت نمود.^{۴۶۵}

او، به منظور دفاع از حق و حقوق اهالی بومی اوزبیک در تقابل با این خیانت مشهود طرح ظالمانه، یکجا با « حق نظر بیک » یکی از بزرگان طایفه قرایی المار با منسجم کرده اهالی قرایی در سال ۱۳۴۶ در مقابل مظالم و استبداد ناقلین از قوم شمولزی که در مناطق همجوار به حمایت دولت جابجا شده و هر سال در موقع جمعآوری محصولات زراعتی، هزاران رأس مواشی و گله های خود را به کشت زار های اهالی قرایی، رها نموده و آنها را از بین می بردند؛^{۴۶۶} ایستادگی نمود و در نتیجه درگیری و « سوته جنگی » که بین اقوام قرایی و شمولزی شب (۱۹) جوزای همان سال به رهبری « غلام میرگن » و « عزت الله بیک قوروغ » در مناطق « توتلیک » و

^{۴۶۵} جغرافیای عمومی فاریاب. ص ۵۸.

^{۴۶۶} امینی. محمد کاظم (۱۳۹۹) فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی. نشرات جریده مستقل

میمنه. مطبعه دوستان. بلخ. ص ۱۲۲.

«آی بیک» واقع شده و سه ساعت طول کشید از جمع ناقلین شمولزی (۷) نفر و از اهالی قرایی (۲) نفر کشته شده و ناقلین پایه فرار گذاشتند.^{۴۶۷}

در سال ۱۳۴۸ به منظور بررسی این واقعه هیات فوق العاده ای مختلط از وزارت های مالی، وزارت داخله و صدارت عظمی به میمنه مواصلت میکنند. در این وقت حاکم اعلی میمنه محمد گل ابراهیم خیل است. هیات عالی رتبه به منظور بررسی به محل واقعه رفته و فیصله می نمایند که طرف غرب راه عام به ناقلین و جناح شرقی آن به اهالی قرایی تعلق بگیرد، در این هنگام در حضور هیات عالی رتبه، بزرگان قرایی هریک: حاجی دوران و نورالله خان قرایی این طرح را قبول نکرده و آنرا یکطرفه و ظالمانه میخواند و با آن عملاً مخالفت می نمایند و با این حال مجلس منقضی میشود.

چند روز بعد از آن نورالله خان قرایی به اداره علاقداری المار میرود. بنابر سفارش قبلی حاکم اعلای میمنه، ویرا در همانجا دستگیر نموده به محبس مرکزی میمنه انتقال میدهند. وی بعد از مواصلت به زندان، شبانه به یاری دوستانش از زندان مرکزی میمنه فرار داده شده و به کابل میرود.^{۴۶۸}

نورالله خان قرایی پس از مواصلت به کابل در حالیکه بیم آن میرود دستگیر و اعدام شود، یکجا در هماهنگی با وکلای پارلمان به منظور اعاده حق قانونی مردم خود، سالیان درازی در وزارت عدلیه دعوای حقوقی بر علیه این مظالم، باز کرده و جسورانه این دعوا را پیش میبرد. وی با وجود حمایت

^{۴۶۷} همان اثر، ص ۱۲۳.

^{۴۶۸} همانجا.

مستقیم مقامات دولت حاکم و دستگاه اداری از ناقلین، به همکاری و مشورۀ وکلای پارلمان و نمایندگان مردم فاریاب و حامیان آنان، حکم و فیصلۀ محکمہ را مبنی بر اعادۀ چراگاه و مراتع مردم قرایی از قبضۀ ناقلین به نفع اهالی بومی به دست میآورد.

او، در دورۀ استبدادی محمد ظاهرشاه برخلاف باور های سنتی مردم عوام که « پادشاه را سایۀ خداوند در روی زمین میگفتند» دست به عصیان زده و و مردانه حقوق مردم خود را اعاده کرد. در نتیجه تمام علفچر های منطقۀ «دشت دلبک» به مالکین اصلی آن، که تُرکهای قپچاق قرایی اند، تعلق میگیرد.^{۴۶۹} این قضیه به همینجا ختم نشده، بلکه ادامه پیدا میکند. ناقلین شمولزی و دستگاه ادارۀ محلی فاریاب از این عمل وی در حالیکه شگفت زده شده بودند، کینه سختی از وی بدل گرفتند و در صدد فرصت بودند تا از وی انتقام بگیرند.

نور الله خان قرایی با فبول خطر مرگ، سالیان درازی برعلیه زورگویی و تهاجم ناقلین مقاومت نموده و مردم خویش را بسیج و متحد کرد. بعد از وقوع کودتای نظامی اردیبهشت (ثور) سال ۱۳۵۷ وی به منظور حفظ امنیت جانی خود و اقوام خویش به صفوف تنظیم های جهادی پیوست. بعد از کشیده شدن حد فاصل بین شهر ها و محلات بنام « منطقۀ دولت » و « منطقۀ مجاهد» وی مجبور به تاسیس « کمیته مجاهدین» در کوه های سربه فلک کشیدۀ قرایی شد. او، با شناختی دقیقی که از حقیقت وجودی احزاب و تنظیم های جهادی در پاکستان داشت میدانست که

^{۴۶۹} همان اثر، ص ۱۲۴.

تنظیم های مذکور ۸۰-۹۰ درصد اصالت پشتونی دارند. کمیته ای که وی تاسیس کرد، سالهای درازی بدون ارتباط با تنظیم های جهادی مقیم پاکستان، فعالیت نموده و به وسیلهٔ مردم محل و تهاجم بالای پُسته ها و اهداف دولتی خودرا تجهیز و تمویل می نمود.

در این هنگام وی در جستجوی یک حمایت کنندهٔ تجهیزاتی به « اتحادیهٔ اسلامی سمت شمال » آزاد بیک کریمی پیوست.

در سالهای ۱۳۵۹-۱۳۶۰ در سطح ولایت فاریاب دوگروه جهادی و کمیتهٔ مجاهدین موجود بود که با تهاجم وسیع و گسترده به پسته های نظامی و اهداف دولتی در شهرمیمنه حمله نموده، دولت محلی را به سختی در مضیقه گذاشته بودند. یکی کمیتهٔ مجاهدین نورالله خان قرایی و نبی جان زارع و دیگر کمیتهٔ مجاهدین مولوی عبدالغفور رضایی، مشهور به « مولوی قره » بود.

این دو کمیتهٔ مجاهدین با وجود اینکه سران آن از اهالی بومی محیط بودند ولی، کمیتهٔ مولوی قره با وابسته بودن به « حرکت انقلاب اسلامی » مولوی یونس خالص، ویرا تحریک میکرد که برضد هموطنان خود لشکر کشی نموده و آن را تضعیف کند. سالهای مذکور و بعداز آن مشحون است از جنگهای خونین بین این دوگروه رقیب سیاسی که به تدبیر سازمان استخبارات دولت بنام «خاد» در بین کمیته های مجاهدین راه اندازی می گردید. هدف اصلی مولوی قره این بود که تمام کمیته های مجاهدین را از بین برده و یا به نحوی از انحا آنها را یکدست و تابع خود بسازد. یکی از تاکتیک های جنگی مولوی قره این بود که با تربیت فرماندهان جهادی

بیرحم و قسی القلب، بر حریفان نظامی اش غلبه یابد.^{۴۷۰} روی این منظور وی قوماندانان جهادی بیرحمی چون «قاری رشید عرب» را به میدان آورده و استفادهٔ اعظمی از آنها کرد.

یکی از دشمنان اصلی کمیتهٔ نورالله خان قرایی، کمیته های مربوط «حزب اسلامی» گلبدین حکمت یار، مربوط انجنیر نسیم مهدی و ضیا ضابط بود که عملاً از ناقلین و حاکمیت آنان بر اهالی بومی، حمایت نموده و دشمن خونی وی بودند. بنابر همین ملحوظ وی در دوران جهاد نفسی براحتی نکشیده و همواره مناطق و قرارگاه های کمیته اش مورد تهاجم احزاب و تنظیم های رقیب و ایجاد تفرقه بین وی و هم پیمانانش گذشته و بر اثر این توطیه ها و دسایس جان خود را از دست داد.^{۴۷۱}

نور الله خان قرایی در یکی از جنگهای تنظیمی که فی بین کمیته های مخالف مجاهدین در فاریاب، به تدبیر مقامات حزبی و دولتی در سال ۱۳۶۳ براه انداخته شده بود، به طرز نامردانه ای ویرا باسناریوی فریبندهٔ ارتباط با دولت، به طور مخفیانه به شهرمیمنه خواسته و سپس در قسمت «باغ آقا رحیم زارع» کشته و سر وی را به کمیتهٔ مجاهدین بازاربای الماری ارسال نموده، جسد بیجان وی را در «کوتل شیرینک» الماری اندازند.^{۴۷۲} بعد از مرگ فاجعه بار نورالله خان قرایی، با وجود تعویض نظام، دستگاه حاکم، خانواده و بستگان ویرا نیز آرام نگذاشت و همواره درصدد بود تا از

^{۴۷۰} همان اثر. ترجمهٔ صفحات ۱۲۴-۱۲۵.

^{۴۷۱} همان اثر. ترجمه صفحه ۱۲۶.

^{۴۷۲} به استناد یک نوشتهٔ تحقیقی منتشره صفحهٔ فیسبوک شخصی من. در اواسط دههٔ نود.

آنان انتقام بگیرد. زمانیکه در سال ۱۳۸۴ پسر وی بنام «خیرالله قرایی» خودرا کاندید وکالت در پارلمان نمود، با وجود اخذ آرای بلند در سطح ۱۵-۲۰ هزار رأی، مسوولین کمیسیون مرکزی دفتر انتخابات، آرای وی طی چند روز به ۲-۳ صد رأی تنزیل داده و مانع ورود وی به پارلمان شدند. مذکور پس از مشاهده این تخلفات دیگر خودرا کاندید نکرد و تا اوایل دوره اشرف غنی، رییس جمهور فراری، در منطقه خویش مانده و با تشکیل قطعاً نظامی به دفاع از مردم و منطقه خود پرداخت و چندین بار جلو تهاجم گسترده ناقلین را که میخواستند اولسوالی المار را تسخیر کنند گرفته و مانع پیشروی شان گردید.

او، طی جنگهای خونین چندین بار زخم برداشت و دریکی از این جنگها که به تدبیر ناقلین و حمایت مخفیانه دولت صورت میگرفت، پسر جوانش را از دست داد و خود و خانواده اش به زحمت توانستند از منطقه فرارکنند و سالیان درازی است که در غربت زندگی میکند.^{۴۷۳}

^{۴۷۳}افغانستانده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی.ص.۱۲۷.

منابع و مآخذ

۱. آژند. یعقوب (۱۳۸۷) تاریخ ایران دوره تیموریان (مترجم) جامی. چاپ سوم. تهران.
۲. آقابخشی، علی مینو افشاری راد (۱۳۸۳) فرهنگ علوم سیاسی. تهران: چاپار.
۳. ص ۳۶. ارزگانی، مسیح. (۱۳۹۰) افغانستان رنگین کمان اقوام. کابل: صبح امید.
۴. افغان. محمد حیات خان (۱۳۸۶) حیات افغانی. مترجم فرهاد ظریفی و عبداللیف یادطالبی. تحشیه و تعلیقات کانیداکادمیسین عبدالشکور رشاد .
۵. امینی. محمد کاظم (۱۴۰۲) شخصیت های معاصر تورکی زبانان افغانستان. اولین ها. شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۲۲۰-۳۶-۹ تهران.
۶. امینی. محمد کاظم (۱۳۸۳) یادنامه نفیر فاریابی. موسسه انتشارات باختر. بلخ. ص ۴۶
۷. امینی. محمد کاظم (۱۴۰۳) امیر تیمور توزوکلری. (علی توره ساغونی و حبیب الله کرامتوف ترجمه سی. الفبا اوگیروچی شیخ شهاب الدین یسوی) مطبعه دوستان. بلخ.
۸. امینی. محمد کاظم (۱۳۹۹) فاریابده سیاسی اینتیلیش لرتاریخی. نشرات جریده میمنه. مطبعه دوستان. بلخ. ص ۲۲

۹. امینی. محمد کاظم (۱۳۸۹) حماسه دولت کپتان. نشرات جریده مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ. ص. ۱۴

۱۰. امینی. محمد کاظم (۱۳۸۴) افغانستانده گی اوزبیک شاعرلری. انتشارات انجمن قلم افغانستان. مطبعه میوند. کابل. صص ۲۶-۲۸.

۱۱. امینی. محمد کاظم (۱۴۰۳) رنگین کمان شعر. تذکره سخنوران فاریاب. موسسه انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران. صص ۲۱۹-۲۲۱.

۱۲. امینی. محمد کاظم. جغرافیای تاریخی و تاریخ میمنه از ظهور اسلام تا اوایل قرن نوزدهم. تالیف محمد کاظم امینی (اثر زیر چاپ) ص ۵۶.

۱۳. امینی. محمد کاظم (۱۳۸۸) افغانستان در دو ونیم قرن اخیر. (ترجمه فارسی بخش افغانستان از تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه. تالیف سید مبشر سلیمان کاسانی) انتشارات ففتا. موسسه انتشاراتی نور. کابل. ص. ۲۰۹

۱۴. امینی. محمد کاظم (۱۴۰۳) سفردر سنگلاخ (نویسنده احمد قلی خان راجی) انتشارات علم و فرهنگ طاها. تهران. ص. ۱۳

۱۵. امینی. محمد کاظم (۱۳۹۰) شرحی پیرامون تُرک تباران افغانستان. گونار یارینگ. ترجمه دکتر برنا آصفی. کابل.

۱۶. امینی. محمد کاظم (۱۳۹۹) جغرافیای عمومی فاریاب. نشرات جریده مستقل میمنه. مطبعه دوستان. بلخ.

۱۷. امینی. محمد کاظم (۱۳۸۳) یادنامه نغیر فاریابی. موسسه انتشارات باخت. بلخ. ص. ۴۶

۱۸. امینی. محمد کاظم (۱۳۸۸) تاریخ میمنه. نشرات جریده مستقل میمنه. انتشارات شمال. بلخ. ص ۴۷.
۱۹. انتظار.. احمد جاوید (۱۳۸۹) جوزجان در آئینه تاریخ. جوزجان.
۲۰. الیم بیات. محمد عمر (۱۳۸۶) جوزجان در صد سال اخیر. مطبوعه فرهاد. بلخ.
۲۱. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۶) تاریخ ترک‌های آسیای میانه. (ترجمه دکتر غفار حسینی) تهران، توس.
۲۲. باقری، اسماعیل. (۱۳۹۶) «ساختار سیاسی افغانستان، رئیس جمهور و رئیس اجرایی»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، ص ۱۶۱.
۲۳. پاپلی یزدی. محمد حسین (۱۳۷۲) افغانستان: اقوام - کوچ‌نشینی (مجموعه مقالات) مشهد.
۲۴. تاشقین بهایی (۱۴۰۲) خمسه امیرعلیشیرنوایی. (با شرح آیات و احادیث و اصطلاحات) نشرات واژه. کابل.
۲۵. جوادى، محمد آصف. (۱۳۹۷) فرایند ناتمام تکوین دولت مدرن در افغانستان، تهران: سخنوران، ص ۳۰.
۲۶. جوانمردی صاحب. مرتضی (۱۳۸۴) نسل زدایی: ساختار عناصر جرم. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۶۸، ص ۶.
۲۷. جونانان ال - لی (۱۳۶۹) تاریخ میمنه. ترجمه عبدالوهاب فنایی. نشرات اکادمی علوم افغانستان. کابل. ص ۵۵.
۲۸. حبیبی. استاد عبدالحی (۱۳۶۲) جنبش مشروطیت در افغانستان. مطبوعه دولتی کابل. ص ۴۶.

۲۹. حافظ ابرو. عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰) زبده التواریخ. (در ۴ جلد) ج ۳. ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ یکم. تهران. شابک: ۹۶۴-۴۲۲-۳۶۵-۹ ص ۳۹.

حساس. صالح محمد (۲۰۱۶) نقد ها و پاسخ ها. مطبوعه صورنگر. بلخ- مزارشریف. صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۳۰. حسینی تربتی. ابوطالب (۱۳۴۲) تزوکیات تیمور کورگان. تحریریه فارسی. اکسفورد ۱۷۷۳. ج ۱. ص ۳. چاپ آفست تهران.

۳۱. خانوف. تیمور (۱۳۷۲) تاریخ ملی هزاره. ترجمه عزیز طغیان. انتشارات اسماعیلیان. قم. ص ۲۴۹.

۳۲. خالقی. ابوالفتح (۱۳۹۴) حقوق بین الملل کیفری اختصاصی. تهران انتشارات مجد. چاپ اول. ص ۵۲.

۳۳. خمینی (امام) روح الله (۱۳۷۹) صحیفه امام (۲۲ جلدی). تهران انتشارات مرکز نشر آثار امام خمینی. چاپ پنجم.

۳۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) نسخه دیجیتال. لغت نامه. براساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال.

۳۵. دهخدا. علی اکبر (۱۳۹۹) موسسه لغت نامه دهخدا و مرکز بین المللی آموزش زبان فارسی. دانشگاه تهران.

۳۶. رضا. عنایت. (۱۳۸۹) ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. نویسنده. نشر. علمی و فرهنگی. ص ۲۳۰.

۳۷. ریاضی هروی. محمد یوسف. بیان الوقایع. بی تا. نسخه سوم. ص ۲۶۰. نسخه پی - دی - ایف.

۳۸. سردار حیات الله خان. بقرارنصاب مجوزة ابتداییه پنجم. حسب الارشاد والتصویب حضرت وزیر اشرف معارف. بقرارنصاب مجوزة ابتداییه پنجم.
۳۹. سیستان. جی. بی. تیت. مترجم غلامعلی ربیس الذاکری. ص ۷۱.
۴۰. شرعی جوزجانی. دکتر سید عبدالحکیم (۱۳۹۲) یوره ک سر لری. شعرلرتوپلمی. به کوشش محمد حلیم یارقین. نشرات انجمن قلم افغانستان. کابل.
۴۱. شهرانی. دکتر عنایت الله (۱۳۸۳) شرح حال و زندگی پروفیسر غلام محمد میمنگی. انتشارات قیزیل چوپان. ص ۲۳
۴۲. شعور. دکتر اسدالله (۱۳۶۷) مفاهمه شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان. کابل.
۴۳. موسوی. عسکر (۱۳۷۹) هزاره های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست) مترجم اسدالله شفایی. تهران. انتشارات موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرخ. ص، ۱۷۲
۴۴. محسنی، محمدرضا (۱۳۸۹) پان ترکیسم، ایران و آذربایجان، انتشارات سمرقند. ص، ۹۷
۴۵. مهدی. دکتر (۱۴۰۲) ضرورت بازنویسی تاریخ افغانستان. انتشارات زوار.
۴۶. میسن. روایتی از سفرهای گوناگون در بلوچستان، افغانستان و پنجاب. قلات به هنگام اقامت در این کشورها. لندن. ۱۸۴۴ میلادی. ص ۱۶۳ Masson
۴۷. مجاهد. سید امین (۱۳۸۸) بایزید روشن او دهغی نری لید. (مجموعه مقالات سیمینار سیصدمین سالروز تولد بایزید روشن) به کوشش سید محی الدین هاشمی. کابل اکادمی علوم.

۴۸. نامق شهرانی. برهان الدین (۱۳۹۹) بابرنامه. ظهورالدین محمد بابر. ترجمه و توضیحات. نشرات کانون فرهنگی قیزیل چوپان. انتشارات پرند. کابل.

۴۹. نفیسی. سعید (۱۳۴۴) در مکتب استاد. موسسه مطبوعاتی عطایی. تهران. ص ۴۹

۵۰. عزیزی. ستار (۱۳۸۶) حمایت از حق موجودیت اقلیت ها در پرتو مجازات مرتکبین و ژنو ساید در رویه قضایی بین المللی. فصلنامه حقوق. دوره ۳۷. شماره ۴. ص ۱۲۹ (مقاله).

۵۱. علی بیکی، فهمیه (۱۳۸۰) دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر علامعلی حداد عادل ج. ۶. بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران، چاپ اول. ص ۲۴۳

۵۲. غبار. میزغلام محمد (۱۳۴۶) افغانستان در مسیر تاریخ. نشر موسسه بیهقی. مطبعه دولتی کابل. صص ۷۹-۸۰

۵۳. فرهنگ. محمد صدیق (۱۳۸۳) افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۶۳۵.

۵۴. قیصاری. سید ابراهیم (۱۳۹۶) دولت اوزبیک های کوچی دامپرور چادر نشین دشت قیچاق. (مولف: بوری احمدویچ احمدوف) انتشارات و مطبعه سعید. ص ۳۳

۵۵. کاتب. فیض محمد (۱۳۹۳) سراج التواریخ. ج ۳. بخش ۲. موسسه انتشارات عرفان. تهران. ص ۲۶.

۵۶. کاتب هزاره. فیض محمد (۱۳۹۱) نسب نامه افغانان. تهران.

۵۷. کارگر. محمد ناصر (۱۳۹۸) شانلی توران. (ایرگش اوچقون نینگ شعر توپلمی) مزار شریف. بلخ.

۵۸. کریمی. عبدالوهاب(۱۴۰۱) نسل زدایی هزاره های ارزگان از منظر حقوق بین المللی کیفری. انتشارات صبح امید دانش. قم. ص ۵۶.
۵۹. کاتب هزاره . فیض محمد. (۱۳۳۳) سراج التواریخ. مجلد سوم (در ذکر سلطنت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان). مطبعه حروفی دارالسلطنه کابل. سنه ۱۳۳۳. ص ۳۹۴.
۶۰. کوهی. محمد ناصر(۱۳۲۷) ارمغان میمنه .، نشرات مطبعه ستوری میمنه.
۶۱. کسروی. احمد(۱۳۵۱) تاریخ مشروطه ایران. انتشارات امیر کبیر. تهران. صص ۱۲۲-، ۱۲۳
۶۲. کلیفورد، مری لوئیس (۱۳۶۸) افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی. تهران.
۶۳. لعل زاد. دکتور(۲۰۱۲) میرویس کندهار یاشهزاده فارسی. (نویسنده افسر سویدنی. لندن ۱۷۲۴ میلادی). برگردان.
۶۴. لیبب. سید محمد عالم (۱۳۸۳) تاریخ مقیم خانی (تالیف منشی محمد یوسف شبرغانی) نشرات کتابخانه سیا. پاکستان.
۶۵. وامبیری. آرمینوس (۱۳۷۰) سفرنامه درویشی دروغین به خانات آسیای میانه. انتشارات امیر کبیر. تهران. ص ۳۲۰
۶۶. یارقین. محمد حلیم (۱۳۸۳) برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان. انتشارات انجمن فرهنگی میرزا اولوغ بیک. بلخ.
۶۷. نخبگان شماره یکم. داکتر عبدالرحمن محمودی. انتشارات بنگاه میوند. صص ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳.

منابع اینترنتی

1. <https://farsi-alarabiya-net.cdn.ampproject.org/v/s/farsi.alarabiya.net/amp/afghanistan/\2019/01/15/>
2. <https://fa.wikifeqh.ir/>
3. <https://wpayman.com/turks-in-afghanistan1/>
4. <https://farhangemelal.icro.ir//news/22021>
5. <https://abadis.ir/fatofa/>
6. <https://dekhoda.ut.ac.ir>)

<https://www.cgie.org.ir/fa/article/233644/%D8%A7>

https://www.cgie.org.ir/fa/article_

<https://fa.wikinoor.ir/wiki/>

<https://indianislamicmanuscript.com/book/view/1673177498>

<https://fa.wikifeqh.ir/>

<https://fa.wikinoor.ir/wiki/>

<https://fa.wikifeqh.ir/>

<https://wikijoo.ir/index.php/>

<https://fa.wikipedia.org/wiki/>

<https://www.ariaye.com/dari5/tarikh/arianfar5.html>

Marvin, Grodekoffs rid to Heart.p.38 et seq.

<https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

<https://ishanch.blogfa.com/1387/05>

<https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

<https://www.facebook.com/share/p/16MqZxERPW/> kazim
amini

<https://www.facebook.com/story.php?story>

fbid=111886745084815&id=100796902860466&locale=fa IR

<https://www.beytoote.com/art/negah-gozashte/were-companions.html>

<https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%.html>.

<https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%.html>.

https://www.farhangekhorasan.ir/article_13597.html

<https://af.shafaqna.com/FA/219295>

<https://af.shafaqna.com/FA/219295>

<https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/?type=3>

<https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/?type=3>

<https://www.khoranzameen.net/php/read.php?id=1600>

^۱ <https://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>

منابع پژوهش میدانی

۱. خاطرات و چشم‌دیدهای شخصی مولف در سالهای ۱۳۸۳-۱۳۹۰ این دوره براساس معلومات از افراد مسوول درجه اول میباشد.
۲. روایت‌ها از سالهای حیات پدر مرحوم ۱۳۶۳-۱۳۶۰.
۳. روایت‌ها براساس معلومات و گزارشات کاری مرحوم غلام سرور معروف به (درمندر) مدیر لیسه پسرانه بلوچ شاه نادر که ساختمان و باغ معمور آن مکتب نتیجه زحمات ۱۰-۱۵ ساله شباروزی وی است، که طی مقاله ای پژوهشی بنام (دیکتاتور مصلح) از طریق صفحه شخصی فیسبوک در ۴-۵ شماره مسلسل طی اواسط دهه نود نشر گردید.

۴. مقاله پژوهشی مولف بزبان اوزبیکي بنام (سلطان حسين ميرزا بايقرا اوغيرلنگن اوزوگي نينگ سرگذشتي).

۵. مقاله تحقیقی مولف بنام (سرگذشت تاریخی بالاحصار میمنه که طی ۶-۵ قسمت در اوایل سال ۱۴۰۲ از طریق صفحه فیسبوک شخصی من نشر گردید.

۶. معلومات و گزارش الحاج عبدالجلیل قوتوری. ملیت: اوزبیک سکونت: شهر میمنه. گذر عربخانه. عقب ساختمان ریاست صحت عامه فاریاب. سن: ۷۵-۸۰ ساله. شغل: دکاندار مندوی عمومی شهر میمنه.

۷. قدیربیک تیمور اوغلی. ملیت اوزبیک. ولایت فاریاب. شهر میمنه. لیسانس حقوق و علوم سیاسی. مقیم آلمان. میونخ. سن ۲۶-۲۸ ساله.

کلکسیون ها

کلکسیون مجله لمر. سال ۱۳۵۰. سال اول نشراتی. مقاله محمد رفیق یحیایی

کلکسیون جریده فاریاب سالهای ۱۳۶۹-۱۳۷۰.

منابع به زبان انگلیسی

1. China Inside Out. به کوشش Pál Nyiri و Joana Breidenbach. ص. ۱۹۳

Cole, Jeffrey (2011), Ethnic Groups of Europe: An Encyclopedia, ABC-CLIO, ISBN 1-59884-302-8

- 2.Lee, Joo-Yup (2016). "The Historical Meaning of the Term Turk and the Nature of the Turkic Identity of the Chinggisid and Timurid Elites in Post-Mongol Central Asia". *Central Asiatic Journal*. **59** (1–2): 103–108.
- 3.Vivin, Alexander (2019). "A Sketch of the Earliest Mongolic Language: the Brāhmī Bugut and Khüis Tolgoi Inscriptions". *International Journal of Eurasian Linguistics*. **1** (1): 162–197. doi:10.1163/25898833-12340008. S2CID 198833565
- 4.Peter B. Golden, Introduction to the History of the Turkic People, p. 12: "... source (Herod.IV.22) and other authors of antiquity, Togarma of the Old Testament, Turukha/Turuska of Indic sources, Turukku of Assyrian..."
- 5.Turkic peoples». Encyclopædia Britannica..
- 6.Faruk Suümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)
7. American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.
- 8.Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: Contact and Exchange in the Ancient World. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143
- 9.T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85
- 10.Clauson, G. An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish (1972). p. 542-543
- 11.Faruk Suümer, Oghuzes (Turkmens): History, Tribal organization, Sagas, Turkish World Research Foundation, 1992, p. 16)
12. American Heritage Dictionary (2000). "The American Heritage Dictionary of the English Language: Fourth Edition – "Turk bartleby.com. Retrieved 7 December 2006.
- 13.Golden, Peter B. "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples". (2006) In: Contact and Exchange in the Ancient World. Ed. Victor H. Mair. University of Hawai'i Press. p. 143.

14.T. Allsen, P. B. Golden, R. K. Kovalev, and A. P. Martinez (2012), ARCHIVUM EURASIAEMEDII AEV, p. 85

Clauson, G. An Etymological Dictionary of Pre-13th Century Turkish (1972). p. 542-543

15.Acheson, Ben (ژوئن ۲۰۲۳). The Pashtun Tribes in Afghanistan: Wolves Among Men (Pen and Sword Military. pp. ۱۴. ISBN 978-1-3990-6924-3

16.Henry Walter Bellew, *The Races of Afghanistan, brief being a account of the principal nations inhabiting that country* (London: Thacker, Spink & Co, 1880) 14. See his other works: *Introductory remarks to an inquiry into the ethnography of Afghanistan* (London, Butler & Tanner 1891); *An enquiry into the ethnography of Afghanistan* (Woking, UK, Oriental University Institute

17.Gunnar Jarring, ***On the distribution of Turk tribes in Afghanistan*** (Lund/Leipzig: CWK Gleerup/Otto Harrasowitz, 1939) 10.

منابع ترکی

Aydemir, Hakan (2–3 December 2022). "TÜRK Adının Kökeni Üzerine (On the origin of the ethnonym TÜRK 'Turkic, Turkish') + an English abstract". In Şahin, İbrahim; Akgün, Atıf (eds.). *Türk Dünyası Sosyal Bilimler - Sempozyumu* İzmir: Ege University.

منابع انترنتی

۱Bayani Social & Culitural Foundition.facebook.com

مقاله دکتر سعید عظیمی جلای

<https://www.facebook.com/share/p/16MqZxERPW/> kazim amini
<https://www.facebook.com/13419817349251/photos/a.134335206758881.1073741826.134198173439251/344578575734542/?type=>
<https://www.facebook.com/story.php?storyfbid=111886745084815&id=100796902860466&locale=fa> IR
<https://www.beytoote.com/art/negah-gozashte/were-companions.html>
https://www.farhangekhorasan.ir/article_13597.html
<https://af.shafaqna.com/FA/219295>
<https://af.shafaqna.com/FA/219295>
<https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/?type=3>
<https://www.facebook.com/kazim.amini/posts/954963831321860>

<https://m.facebook.com/ManguBitiklar/photis/a.134335206758881/501791516679913/?type=3>
 مقاله بروفیسر <https://www.khoranzameen.net/php/read.php?id=1600>
 بسم الله تورديقل ميمنگى .
<http://www.ariaye.com/dari7/siasi/tordi2.html>
<https://mariadaro.com/archives/23327>
<https://porananews.com/7835/>
<https://www.kabulnath.de/Schankar%20Dara/Minare%20Chakari/Dr.%20Asadulah%20Shour/Toura%20html><https://sapidadam.com/posts/afghanistan/8018>
<https://www.ariaye.com/>

نویسنده هیچ منظور خاصی جز نوشتن تاریخ مردم و محیطی که همواره همچون بردگان جنگی و سرزمین مغلوبه با آنها برخورد شده و همواره بر جان و مال و ننگ و ناموس آنان تهاجم صورت گرفته و در هیچ دوره ای به آنها به عنوان یک انسان، یک مسلمان و یک هموطن نگریسته نشده مطمح نظر نبوده نیست. مناسفانه بر اثر مدیریت سؤ حاکمیت های تمامیت طلب در حالیکه کشورهای همسایه مان به قدرت های اتمی مبدل شده و به انرژی هستوی دسترسی پیدا کرده و راکت های دور برد با کلاهک هستوی می سازند ، ولی مردم کشورمان بخاطر پیدا کردن مکان امن، سیر کردن شکم از نیم قرن بدینسو سربار کشورهای همسایه بوده با انواع مظالم و خشونت ها در اوج بیکاری و گرسنگی از کشور فرار میکنند

من به عنوان یک فرد مسوول و متعهد در برابر مردم و محیطی که در آن پرورش یافته و به کمال رسیده ام ، حق طبیعی و قانونی خود میدانم که با رسالت و ایماننداری مظالمی را که در حق گذشتگان و نسل موجود انجام یافته به عنوان وجدان بیدار عصر خود با استناد به منابع تاریخی بنویسم و به آیندگان برسانم . در این اثر مضاعف بر مظالم حاکمیت های تمامیت توتالیتر، کم کاری و غفلت جامعه ترکی زبانان که نتوانسته اند نسبت عدم ظرفیت های لازمی از فرصت های پیش آمده استفاده اعظمی نمایند و مانند ابزاری در دست معامله گران و تیکه داران قومی که آنها را اغوا نموده و همواره به منظور رسیدن به اهداف و مقاصد شخصی و خانوادگی و گروهی، عمل نموده اند نیز به بحث گرفته شده است.

محمد کاظم امینی

ISBN : 978-622-330-627-3

